

**ما همه افغان نیستیم!**

(اوغان=افغان=پشتون=پختون=پتان)

به سلسله‌ی بازخوانی و بازنگری تاریخ معاصر خراسان شرقی یا افغانستان امروزی

غلام محمد محمدی

خزان، ۱۳۹۷خ

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَىٰ

ای مردمان هر آینه آفریدیم شما را از یک مرد و زن

وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا

و ساختیم شما را جماعت‌ها و قبیله‌ها، تا یکدیگر را بشناسید

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْتَقَاكُمْ

هر آینه گرامی‌ترین شما نزد خدا<sup>(ع)</sup> پرهیزگارترین شماست

سوره‌ی حجرات، آیه ۱۳

برای من متعهد بودن، یعنی سیاسی بودن؛  
کسالت‌بار است. چون سیاست هنر مُصالحه؛  
باچ دادن و باچ گرفتن است؛ که از آن نفرت  
دارم. چیزی که مرا به شور می‌آورد، تاریخ  
است. و سیاست در حال حاضر فقط به منزله‌ی  
بُرش یا شاخه‌ای از تاریخ برایم جذابیت دارد.

(محمدی)



## مشخصات کتاب

• عنوان: ما همه افغان نیستیم!

• نویسنده: غلام محمد محمدی

• برگ آرای: محمد هادی شجاعی

• تایپ: ذکریا محمدی

• ناشر: انتشارات سعید

• چاپ و صحافی: چاپخانه سعید

• شماره گان: ۱۰۰۰ نسخه

• نوبت و سال چاپ: اول، خزان ۱۳۹۷ هـ ش

• بها: ۲۵۰ افغانی

شابک: ۹۷۸-۹۹۳۶-۳۲-۱۱۵-۱

حق چاپ، تکثیر، ترجمه، نشر و کاپی محفوظ و مخصوص انتشارات و نویسنده است

آدرس: ابتدای جاده‌ی آسمایی، آسمایی پلازا، منزل دوم، کابل افغانستان

تلفن: ۰۲۰۲۱۰۶۴۲۸

موبایل: ۰۷۰۵۸۱۴۶۴۲ / ۰۷۰۷۵۷۵۹۳۵ / ۰۷۸۸۱۰۰۱۵۷

ایمیل: Sayeedbook@gmail.com

## هدف از نوشتن این کتاب، حل یک مُعما یا اثبات تردید همان موضوع تحمیلی است:

«در کشوری که امروز «افغانستان» نام گرفته؛ قرار آخرین پژوهش‌ها بیست‌وسه (۲۳) ملیت زنده وجود دارد که با (۳۰) لهجه و چندین زبان سخن می‌گویند. دو زبان در این کشور رسمی است؛ باید تمام اصطلاحات به دو زبان باشند، دیگر زبان‌ها باید رشد داده شوند.

بیست‌وسه ملیت مانند بیست‌وسه درخت میوه در یک باغ هستند که هویت و موجودیت همه باید حفظ شود.

پشتون‌ها یا اوغان‌ها، یک ملیت از جمله بیست‌وسه ملیت هستند؛ اعضای بیست و دو ملیت زنده‌ی دیگر «افغان» نیستند؛ یعنی هیچ سیبی، انگوری و اناری - شفتالو نیست؛ از بیست‌وسه درخت صرف یک درخت شفتالو است!»

ما فقط عدالت می‌خواهیم - عدالت برای همه. ما تمامیت و سلطه نمی‌خواهیم. نه می‌خواهیم ظالم باشیم، نه مظلوم! به جای اینکه پافشاری کنیم مرز دیورند تحمیلی است باید پافشاری کنیم که نام افغانستان تحمیلی است!

نه افغانیم، نه ترک و نی تتاریم  
چمن زاریم و از یک نوبهاریم  
تمیز رنگ و بوبر ما حرام است  
همه پرورده‌ی یک شاخساریم



## فهرست عناوین

سرسخن ..... ۱

### بحث یکم

- نام اختلاف برانگیز؛ اوغان، افغان، پشتون، پتان، پختون و پختانه ..... ۷
- میروبیس خان مشهور به «هوتکی» کی بود؟ ..... ۲۶
- حدود بخارای کوچک ..... ۲۶
- «پشتون یا افغان کیست؟» ..... ۳۲

### بحث دوم

- اقوام کوچی و سرگردانی که بالای جان خراسانیان شدند! ..... ۳۹
- منشأ تباری سوال برانگیز پشتون‌ها ..... ۴۴
- ۱- طرفداران آریایی تبار بودن «افغان‌ها» یا «پشتون‌ها» ..... ۴۵
- ۲- استدلال عرب‌نامیدن پشتون‌ها یا افغان‌ها ..... ۴۹
- ۳- استدلال اسراییلی تبار بودن افغان‌ها یا پشتون‌ها ..... ۵۳
- نظر پژوهش‌گران اروپایی در مورد اسراییلی تبار بودن پشتون‌ها ..... ۵۹
- اعتراف ظاهرشاه به تبار یهودی‌بودنش ..... ۶۴
- پژوهش‌های نویسنده‌ی مشهور انگلیسی «میجر-جراح ایچ. دبلیو. بیلینو» در مورد قوم افغان یا پشتون‌ها ..... ۷۰

### بحث سوم

- یهودها در مورد یهودی‌تبار بودن «افغان‌ها» = «پشتون‌ها» ..... ۷۷
- پشتون‌ها چه می‌گویند؟ ..... ۷۷

- نقد و بررسی فیلم «تکاپو برای پیدا کردن ده قبیله‌ی گم‌شده‌ی یهود»!! ..... ۷۸
- الف - بخش‌های فولوژیک فیلم: ..... ۷۹
- ب - بخش آرکیولوژیک فیلم: ..... ۸۱
- ج - توضیحات خانم ثریا بها: ..... ۸۱
- مشابهت افکار صهیونیست‌های اسرائیل و صهیونیست‌های ما ..... ۸۳

### بحث چهارم

- ما «افغان» هستیم یا «افغانستانی»؟! ..... ۸۹
- اگر همه «افغان» هستیم، پس همه از نژاد سامی و یهود هستیم! ..... ۸۹
- مروری کوتاه بر کتاب «آیا نام افغانستان یک نام جعلی است؟» ..... ۹۲
- اظهارات شاه امان‌الله در مورد «افغان» و زبان «افغانی» ..... ۱۰۳
- قدمت تاریخی زبان پشتو از نظر نویسندگان ..... ۱۰۵
- بدعت‌کاری مرحوم محمود طرزی درباره‌ی زبان فارسی ..... ۱۱۰

### بحث پنجم

- جنايات «صهیونیزم افغانی» در حق فرهنگ و مدنیت تاجیک‌ها و زبان فارسی ..... ۱۱۳
- استبداد فرهنگی از دوران حکومت نادر غدار تا کنون ..... ۱۱۵
- بی‌عدالتی فرهنگی صهیونیست‌های افغانستان در حق ملیت‌های غیر پشتون! ..... ۱۲۲
- آیا در افغانستان امروزی «ملتی» وجود دارد؟ ..... ۱۲۴
- ما «شهروند» هستیم یا «رعیت»؟! ..... ۱۲۷
- همه مردم افغانستان را «افغان» یا «اوغان» نامیدن ..... ۱۲۹
- یک تفکر فاشیستی و تمامیت‌خواهی است! ..... ۱۲۹
- چرا این تفکر فاشیستی در میان پشتون‌ها ترویج شده و عمومیت یافته است؟ ..... ۱۳۰
- گذشته‌ی تاریخی نام «افغان»: ..... ۱۳۴



### بحث ششم

- ایجاد افکار معامله‌گری و ثروت‌اندوزی، کسب یا حفظ مقام دولتی با ذلت، میان ملیت‌های غیرپشتون سه دهه پیش‌تر سابقه ندارد!..... ۱۳۹
- رگه‌های تعصب، امتیازطلبی و بیدادگری..... ۱۴۲
- در میان همه ملیت‌ها وجود دارد!..... ۱۴۲

### بحث هفتم

- فاشیزم چیست و به چه کسانی در کشور ما فاشیست می‌گویند؟..... ۱۴۷
- تبارشناسی فاشیزم..... ۱۴۹
- بستر تاریخی عقیده‌ی فاشیستی و قوم‌گرایانه..... ۱۵۱

### بحث هشتم

- غصب سرزمین‌های تاجیک‌ها به‌وسیله‌ی زمام‌داران و سران قبایل غاصب افغان!..... ۱۶۱
- فاشیزم در افغانستان زنده است!..... ۱۶۷
- شاخصه‌های مشترک فاشیست‌های افغانستان با فاشیست‌های اروپایی..... ۱۶۹

### بحث نهم

- جنایات مالی و تشکیلاتی همراه با تعصب در دولت‌های کرزلی - غنی زیر حمایت امریکا و انگلیس..... ۱۷۵
- وزیر مالیه نمی‌تواند، از زیر ریش مردم خرسوار بگذرد!..... ۱۷۸
- اکلیل حکیمی باید پاسخ بگوید!..... ۱۷۸
- شمه‌ای از جنایات مالی آقای حنیف اتمر:..... ۱۸۲

### بحث دهم

- سیاست یکسان‌سازی (افغان‌سازی) قومی یا شووینسم قومی!..... ۱۸۵
- «از نظر پشتون‌های پاکستان؛ پشتون یا افغان کیست؟»..... ۱۸۷
- جایگاه هویت‌ها در گفتمان اسلام‌گرایی معاصر..... ۱۹۱

## بحث یازدهم

- مانیفست منتشرشده‌ی فاشیست‌های قبیله‌پرست افغانستان در دوره حکومت طالبان و دولت آقای دکتر غنی! ..... ۱۹۷
- الف - مانیفست سمسوری‌ها در دوره‌ی حکومت طالبان ..... ۱۹۷
- ب - مانیفست فاشیست‌های قبیله‌پرست افغانستان؛ در دوران حکومت آقای دکتر غنی از داخل ارگ ریاست جمهوری! ..... ۲۰۴
- چه‌طور این فایل به بیرون درز کرد؟ ..... ۲۰۶
- ج - فرمان تعدیل قانون ثبت احوال نفوس؛ ..... ۲۰۸
- ادامه‌ی مانیفست فاشیست‌های قبیله‌پرست یعنی صهیونیست‌های افغانستان ..... ۲۰۸
- د - اساس‌نامه‌ی صهیونیزم جهانی (پروتوکول ۲۴ گانه‌ی صهیون) ..... ۲۱۱
- تفسیر و تعبیرها از مجموعه‌ی پروتوکول‌های صهیونیست‌ها بعد از تصویب آن: ..... ۲۱۸
- سیاست‌های قومی و قبیله‌ی در افغانستان امنیت ملی آمریکا را تهدید می‌کند! ..... ۲۱۸
- طرح پنج مرحله‌ای غنی: «موافقت‌نامه‌ی بن» ..... ۲۲۰
- موقع حساس برای منافع امنیت ملی ایالات متحده ..... ۲۲۵

## بحث دوازدهم

- نشنلیتی «افغانستانی» یا «افغان»؟ ..... ۲۲۷
- کدام یک علمی، انسانی و عادلانه است؟! ..... ۲۲۷

## بحث سیزدهم

- اطلاق واژه‌ی افغان به همه مردم افغانستان؛ ..... ۲۳۳
- از نظر دانشمندان امروزی ..... ۲۳۳
- آیا افغانه، افغان‌ها یا پختون‌ها از نژاد آریایی اند؟ ..... ۲۳۴
- منشأ یهودیت افغان‌ها یا پختون‌ها از نظر دانشمندان غیرپشتون چگونه است؟ ..... ۲۳۸
- افغان‌ها یا پشتون‌ها در مدت بیش از ۲۶۰ سال حاکمیت هنوز شجره نسب خود را ثابت نکرده‌اند! ..... ۲۴۲
- ابهام و سردرگمی در شجره نسب پشتون‌ها یا افغان‌ها در چیست؟ ..... ۲۴۴

سیطره‌ی پشتونیزم زیر نام «ملت واحد افغان» چه عواقبی در پی دارد؟ ..... ۲۴۷  
تردید در تصدیق مرز بین‌المللی دیورند، طی ۷۰ سال اخیر یکی از مولفه‌های استمرار سلطه  
شوونییست‌های قبیله‌گرا است! ..... ۲۵۰

### بحث چهاردهم

هدف از چسپیدن به نام «افغانستان» و «افغان» نامیدن همه مردم افغانستان چیست؟ ..... ۲۵۳  
هدف از تدویر و جعل کاری در قانون تصویب‌شده‌ی ۱۳۸۲ خ، به‌جز تلاش برای اثبات برتری  
قومی چیز دیگری بوده نمی‌تواند! ..... ۲۵۵  
چرا مورخان روشن‌فکران، تحلیل‌گران، نویسندگان و آگاهان می‌گویند، ما همه افغان  
نیستیم؟! ..... ۲۵۸  
تنها ما نمی‌گوییم که «افغان» نیستیم؛ تاریخ می‌گوید! ..... ۲۶۳  
شما کی هستید و ما را به کجا می‌برید؟ ..... ۲۶۸  
نظر مُلا فیض محمد کاتب در مورد شجره‌ی افغان‌ها ..... ۲۷۴  
واژه‌ی «افغان» از نظر محمد امین خان خوگیانی ..... ۲۷۷  
وجه تسمیه زبان پشتو ..... ۲۷۸  
نسب و نژاد افغان ..... ۲۷۹  
اصل و نسب افغان‌ها (پختون‌ها) و زیست‌بوم اصلی‌شان به نوشته‌ی سلطان محمد خان  
بارک‌زایی ..... ۲۸۳  
علت مخالفت شیرمحمدخان با قبطی‌بودن پشتون‌ها: ..... ۲۸۴  
وجه تسمیه‌ی اوغان‌ها از نظر مولف تاریخ سلطانی ..... ۲۸۷  
هم‌میهنان، متوجه پروژهِ اسراییل‌سازی دوم در کشورتان باشید! ..... ۲۸۹  
زندگی‌نامه‌ی مختصر نویسنده ..... ۲۹۷  
منابع پژوهشی ..... ۳۰۱



## سرسخن

قرار نظر اکثر جغرافیه‌نویسان؛ آریایی‌ها بنای نخستین شهر بزرگ جهان را در بلخ گذاشتند که به «ام‌البلاد» شهرت یافت و این شهر به‌زودی از نگاه حاصل‌خیزی و وفور نعمات مادی، محل تقاطع کاروان‌های تجارتهای قرار گرفت که کاروان‌های تجارتهای چهار استقامت از همین شهر می‌گذشت.

به گفته‌ی پروفیسور دکتر جلال‌الدین کزازی:

«نخستین کانون‌های بزرگ، شگوف و ماندگار، فرهنگ و ادب «ایران‌زمین» در خراسان پدید آمده و نخستین خیزش‌های فرهنگی و سیاسی در خراسان رخ داده است. اگر زبان فارسی بخت آنرا یافته است که در فارس، ایران یا آریانای پس از اسلام، زبان فراگیرِ نصف جهان شود، از آن‌جاست که این زبان، زبان مردم خراسان بزرگ بوده است، نه زبان اُستانی از فارس یا ایران امروزی.»

بلخ و شهرهای بزرگ خراسان از بخارا تا توس، سرخس، هرات، بامیک، تخارستان ... نه تنها مراکز دادوستد تجارتهای، بلکه این شهرها مراکز انتشار و نفوذ کلتور و فرهنگ متفاوت نیز بوده است؛ و از این راه به مرکز آمیزش، تبادل فرهنگ و کانون تجمع بزرگ علما، دانشمندان، سیاحان و تاجران نیز مبدل گردیده است.

هرچند اعراب از لحاظ سیاسی بر شهرهای خراسان بزرگ تسلط یافتند و اکثر شهرهای بزرگ و متمدن را مرکز قرار دادند و دین اسلام را ترویج نمودند، اما خراسانیان از نظر علمی رنسانس را - خودشان به‌وجود آوردند. دانش‌های فقه، ادب، صرف، نحو، تفسیر، کلام و فلسفه را رواج و رونق دادند.

کانون‌های بزرگ علمی در بلخ، توس، هرات، بخارا، سمرقند... تأسیس کردند. اما دیری نگذشت که خراسان مورد یغمای بیابان‌گردان دیگری، بدتر از بیابان‌گردان عرب قرار گرفت. این بار مغول‌های بیابان‌گرد، فرهنگ و بقایای فرهنگ اسلامی، گریکو بودیک... را - که هنوز هم در شهرهای خراسان باقی مانده بودند، بی‌باک و وحشیانه به خاک یکسان کردند. با آن‌هم فرهنگ و برخی آثار فرهنگی در چند مرکز - به همت رشیدالدین وطواط در فارس و خارج از سلطه‌ی مغول‌ها در هندوستان و آسیای صغیر باقی ماند.

جهان‌خواران که از چند سمت دهن باز کرده بودند. ضربه‌ی کاری دیگری با حملات وحشیانه‌ی تیمور گورگانی بر پیکر خراسان نیز وارد شد. هرچند نوادگانش به مرکزیت هرات و بابرین یا به اصطلاح عام، مغول‌ها در هند، بخشی از صدمه‌های وارده را جبران کردند. در قرن ۱۵ میلادی بابری‌ها از شرق، صفوی‌های متعصب از غرب و شیانی‌های متعصب ازبک از شمال، بسیاری از شهرهای خراسان را زیر سم‌ستورانِ خویش پامال کردند تا نوبت به نادرافشار رسید. با آن‌که وی می‌خواست یک «خراسان بزرگ» یا «ایرانستان بزرگ» به محوریت مذهب تسنن به‌وجود آورد، اما با مرگش برنامه برعکس شد. دولت منغیتی ازبک در شمال خراسان (بخارا)، دولت قاجاری در غرب و دولت ابدالی در شرق قلمرو اش، خراسان را پارچه پارچه کردند. هرچند احمدشاه ابدالی امپراتوری بزرگی تشکیل داد، اما امپراتوری وی علمی و عقلانی نبوده متکی به جنگ، غصب و غارت بود. از پنجاه سال حکم‌روایی خاندان وی نه‌تنها مدنیت، علم و فرهنگ باقی نماند، بلکه به اثر جنگ‌های میان‌قبیله‌یی و میان‌خاندانی‌وی، آثار مدنی باقی‌مانده و اتحاد قلمرو از بین رفت. تباهی امروزی از آثار و میراث‌های حاکمیت دو قبیله‌ی بدوی (ابدالی و بارکزایی) است که نه‌تنها سرزمین، آثار فرهنگی و مدنیت خراسان حفظ نشد، بلکه باربار به استعمار فروخته شد که آخرینش فروش رسمی به ایالات

متحده‌ی امریکا به منظور به دست آوردن دوباره‌ی سلطه‌ی قبیله‌یی، قبیله‌گرایان است که کشور را به مرکز تروریست‌های داخلی و بین‌المللی مبدل کرده‌اند. به نوشته‌ی پروفیسور دکتر لعل‌زاد، در مقدمه‌ی کتاب «نژادنامه‌ی افغانستان» اثر میجر جراح ایچ. دبلیو بیلو دانشمند مشهور انگلیسی که طی سه دهه پژوهش نوشته شده آمده است: «ما اکثر سران افغان‌ها را بسیار ضعیف‌النفس یافتیم؛ آن‌ها فضایل (معروفات) و رذایل (منکرات) خود را دارند، ولی به عقیده‌ی ما، در طول تاریخ رذایل زمام‌داران آن‌ها بر فضایل‌شان سنگینی می‌کند، زیرا آن‌ها برای فرمان‌روایی خود به آقا و بادار خارجی ضرورت داشته‌اند.»<sup>۱</sup>

تنوع منشأ، رسوم متفاوت و منافع متضاد قبیله‌یی، عوامل مهمی می‌باشند که هیچ حکومتی ولو مستحکم و سرکوب‌گر (مانند امیر عبدالرحمن و نادرخان و در قرن ۲۱ کرزی و اشرف غنی)، نتوانسته‌اند بدون حمایت خارجی خود را در شرایط ثبات و امنیت دوام‌دار حفظ کنند. به همین سبب، بعد از شاه‌زمان ابدالی تمام زمام‌داران دو قبیله (ابدالی و بارک‌زایی) [به‌شمول نورمحمد تره‌کی، حفیظ‌الله امین، داکتر نجیب، ملا عمر و حالا حامد کرزی و دکتر غنی] متکی به بیگانه‌ها بوده، تاریخ کشور را سیاه کرده‌اند.

بیش از ۹۰ درصد از چند گروهی که در حال حاضر می‌جنگند؛ انتحار می‌کنند، انفجار می‌دهند، می‌سوزانند، مواد مخدر را کشت می‌کنند و همچنان قدرت متمرکز را در کابل به حمایت مستقیم انگلیس و امریکا در دست دارند. بخشی از یک تبار (اوغان، افغان، پتان یا پشتون) هستند. یعنی بقیه باشندگان اصلی خراسان، «با خرس در یک جوال افتیده‌اند». انتخابات را قبول ندارند، احصاییه‌ی معیاری جمعیت را نمی‌پذیرند، توزیع شناسنامه‌های برقی را - به چالش کشیده‌اند. با تصویب و انتشار قانون تحصیلات عالی به‌طور علمی و انسانی هشت سال است مخالفت دارند و با قانون شهروندی

۱. بیلو، دبلیو، میجر جراح؛ نژادنامه‌ی افغانستان، برگردان: دکتر لعل‌زاد، ۱۳۹۱، ص ۱۲.

مخالف هستند. اگر کشور ما قرار باشد از نظام متمرکز استبدادی به نظام مدرن و انسانی فدرال تبدیل شود، بعضی وکلای پارلمانی آن‌ها گفته‌اند: «خود را انفجار می‌دهیم».

در حقیقت متعصبان پشتون به دو گروه تقسیم شده‌اند: یک - «گروه طالبان لنگی‌دار» هستند که با مفکوره‌ی فرار از مرکز می‌جنگند؛ و گروه دیگر که قدرت متمرکز را به دست دارند، مشهور به «طالبان نکتایی‌دار» هستند، که غیر از تمرکز قدرت به دست خودشان کم‌تر از آن به جمع طالبان یا تروریست‌های لنگی‌دار و داعش می‌پیوندند. بقیه پشتون‌های مظلوم، تاوان این جنایات اقوام‌شان را می‌پردازند. باعث اختلاف عمیق ملی در جامعه‌ی امروزی، متعصبان همین گروه تباری هستند و باعث جنگ دوام‌دار هفتادساله با پاکستان نیز همین گروه‌های متعصب تباری می‌باشند.

خلاصه به نوشته‌ی آقای عبدالحفیظ منصور مانند «دیو هفت‌سر» از هفت جهت، سدّ راه تکامل، سدّ راه عدالت، سدّ راه تفاهم، سدّ راه اتحاد ملی، سدّ راه صلح در کشور اشخاص و محافل سیاسی و قومی همین گروه تباری متعصب هستند. البته نه همه برادران پشتون؛ عامل این همه بدبختی برای خود و دیگران، همان «صهیونیست‌های افغان» شبیه صهیونیست‌های یهود اند. اگر کمی روشن‌تر بگوییم همه مردم آلمان و همه مردم ایتالیا فاشیست نبودند. همه مردم یهود صهیونیست نیستند و همه پشتون‌ها هم فاشیست یا «صهیونیست افغانی» نیستند؛ بلکه گروهی اند که به حمایت اجانب، در مدت بیش از یک قرن، دیگر اقوام و پشتون‌های میانه‌رو، اصلاح‌طلب و عدالت‌پسند را - نیز به گروگان گرفته‌اند.

کتاب حاضر روی همین بحث اختلاف ملی، اختلاف زبانی، اختلاف نژادی، بی‌عدالتی، غصب قدرت به‌وسیله‌ی اجانب، غداری و جعل‌کاری همین قبیله‌پرستان حاکم و شریک حاکمیت می‌چرخد که برخی سران معامله‌گر، رأی‌فروش، قوم‌فروش و هویت‌فروش ملیت‌های دیگر، در صف



ما همه افغان نیستیم! / ۵

امتیاز بگیران به نام قوم، تنظیم و مذهب ایستاده، سد راه عدالت‌پسندان ملیت‌های خود شده‌اند. و گروه‌های فرعی اجتماعی خاصیت‌باخته‌ی دیگری، از جمله‌ی گویا روشنفکران، در بدل امتیاز ناچیزی به این حلقات فاسد و معلوم‌الحال قومی چسبیده، باز شدن هفت گره یا «دیو هفت‌سر» را مشکل‌تر کرده‌اند.

از دوستانی که در زمینه‌ی آماده‌سازی این اثر برای نشر، این‌جانب را تشویق و همکاری لازم نموده‌اند، ابراز سپاس و قدردانی می‌نمایم؛ به‌ویژه از آقایان: زکریا اصولی، ذکریا محمدی (در تایپ و ویرایش)، آغا صاحب نجیب‌الله، آقای شجاعی (در طرح پستی و نهایی سازی) و عزیز عثمانی از بارگاه خداوند<sup>(ج)</sup> موفقیت مزید آرزو می‌نمایم.

با عرض حرمت  
غلام محمد محمدی



## بحث یکم

### نام اختلاف‌برانگیز؛ اوغان، افغان، پشتون، پتان، پختون و پختانه

افغانستان کنونی، چهارمین کشور دارای تنوع قومی و نژادی در قاره‌ی آسیا خوانده شده است. این یک واقعیت است که این جامعه موزاییکی است و باید باشد؛ چون خداوند <sup>(ع)</sup> در سوره‌ی (الحجرات) فرموده است: «من شما را شعبه شعبه و قبیله قبیله پیدا کردم تا همدیگر را بشناسید و گرامی‌ترین شما، پرهیزگارترین شماست...» متأسفانه بعضی‌ها به حدی جاهل هستند که مانند ابلیس از فرمان خدا <sup>(ع)</sup> هم تخطی کرده، ملاحظات قومی را به آن ارجحیت می‌دهند.

پیش از به قدرت رسیدن نادرخان به وسیله‌ی انگلیس‌ها، حاکمان این کشور مستبد، ستمگر و خودکامه بودند، اما برای ایجاد نفاق ملی، قومی و زبانی برنامه‌ای نداشتند. هرچند نوشته‌های غرض‌آلود محمود طرزی را آغاز رسمی تبعیض زبانی می‌دانند، با آن‌که طرزی و امان‌الله با گزیدن تخلص‌های قومی و قبیله‌یی ابراز مخالفت کرده‌اند.<sup>۱</sup>

اما به نوشته‌ی آقای باقر مصباح‌زاده، اختلاف اصلی میان ملیت‌ها، از دستبردهای فرهنگی دیگران، از تأسیس «انجمن ادبی کابل» و «پشتو تولنه» آن‌هم به هدایت برخی عناصر و محافظ فاشیستی در حاکمیت آغاز گردید، حامی اصلی آن نادر خان، هاشم خان صدراعظم، نعیم خان وزیر معارف،

۱. صدیقی، پروفیسور، داکتر جلال‌الدین، ۱۳۸۷، ص ۹۴ و ۹۵.

محمد گل خان مومند... بودند که همه میراث‌های فرهنگی را خواسته‌اند، به قوم و قبیله‌ی عقب‌مانده‌ی خود منسوب کنند.<sup>۱</sup>

برای قبیله‌ی خود سابقه‌ی چند هزار ساله بتراشند، فرهنگ بدوی و قبیله‌یی خود را به‌عنوان فرهنگ ملی بالایی ملیت‌های دیگر تحمیل کنند. با تاریخ‌سازی و جعل کاری، یفتلی را «هیطل» و «هپتالی» ساخته، از هپتال ابدال و ابدالی جعل کردند. از «پاکتویس - بختویس» و از آن پشتو درست کردند.

از واژه‌ی «پکھت» سانسکریت پشتون و پختون ساختند. از واژه‌ی خلجی - غلجایی و از «غور» واژه «غر» درست کردند و زمینه‌ی سرکوب قومی، نژادی و فرهنگی را فراهم ساختند.<sup>۲</sup>

در حالی که دین اسلام از آغاز ظهورش بر تمام منکرات از آن جمله عصبیت‌های قبیله‌یی و قبیله‌گرایی مخالف بوده و علیه آن مبارزه کرده، به وسوسه‌های شیطان جواب رد داده و با استدلال شرعی و آیات ملکوتی پدیده‌های منفی را کوبیده و همچنان تعدد رنگ، زبان و قوم را مظهر قدرت الهی دانسته است.<sup>۳</sup>

قوم - گروه، اقارب و خویشاوند، سببی و نسبتی هستند که ۳۸۲ بار در قرآن کریم ذکر شده است و در اصطلاح امروزی به جماعتی اطلاق می‌شود که دارای نام اختصاصی، وجوه مشترک تاریخی، فرهنگی، احساس تعلق همبستگی با یکدیگر و تمایز از دیگران می‌باشد که زیر مجموعه‌ی آن عشیره است. از کنار هم قرار گرفتن گروه‌های قومی دارای منشأ خونی و تباری مشترک، نژاد عرض وجود می‌کند که اشتراکات فزیکتی و جسمانی مشخصه‌ی آن است.<sup>۴</sup>

۱. مصباح‌زاده، سیدمحمد باقر، چاپ نخست، ۱۳۹۲، ص ۸.

۲. همان، ص ۸.

۳. کریمی، محمد نعیم؛ اسلام و قبیله‌گرایی، ۱۳۹۱، ص ۲۲.

۴. ارزگانی، مسیح. افغانستان رنگین‌کمان اقوام، ۱۳۹۰، ص ۲۸-۲۵.

عصیت و تعصب یک بیماری روانی و ناشی از عقده‌ی حقارت نیز است. اگر متعصب به قدرت برسد، بیماری‌اش به جنون مبدل می‌شود و جامعه را به تباهی می‌کشد. این بیماری را - آدولف هیتلر موسلینی، رهبر حزب فاشیست ایتالیا در اروپا، و همچنان نادر خان برادرش هاشم خان و برادرزاده‌هایش (داوود و نعیم) و برادرش ششم نادر خان (محمد گل مومند) داشتند که کشور را به سمت تباهی و نفاق بردند.

قبیله‌گرایی و نژادپرستی، دو پدیده‌ی نامبارک بوده، علت و عوامل شکل‌گیری‌شان در اجتماع دو پدیده‌ی دیگر «برتری‌خواهی» و «جاه‌طلبی» است که به درجه‌های متفاوت در وجود بسیاری انسان‌ها بوده، از هوای شیطانی ناشی می‌شود. یکی نمونه‌های آن در تاریخ اسلام شیطان است که به نسبت برتری‌جویی، از امر خدا<sup>(ج)</sup> سرکشی کرد و همچنان قابیل پسر آدم<sup>(ع)</sup> را ترغیب نمود تا برادرش هابیل را بکشد. سرکشی پسر نوح، از نشستن به کشتی، سرکشی زن لوط<sup>(ع)</sup> و سرکشی ابوجهل می‌باشند از قطب مقابل آن؛ چهره‌های تاریخ‌ساز و ماندگار تاریخ، مانند: بلال حبشی، سلمان فارس، اویس قرنی... بودند که حضرت پیامبر فرمود: «سلمان فارس یکی از اعضای خانواده‌ی من است»<sup>۱</sup>.

جای تأسف این است که ۱۲ پیشنهاد خصمانه و عصیت کور به نام «سمسور افغان» از همان اسماعیل یون مالک تلویزیون «ژوندون» است [که از سرپایش جهالت، خشونت، برتری‌جویی، قبیله‌گرایی و تعصب خشک می‌بارد و هم در دشمنی با ملیت‌های غیرپشتون عراده‌های شیطان را یدک می‌کشد]<sup>۲</sup>.

---

۱. کریمی، محمد نعیم. اسلام و قبیله‌گرایی، ۱۳۹۰، ص ۲۲ و ۲۳.  
۲. سمسور افغان، برگردان به فارسی: داکتر بارش، ۱۳۷۷، ص ۱۰۵-۱۱۶.

درحالی که همه مردم افغانستان و جهانیان چهره‌های واقعی طالبان را دیده و می‌شناسند، اما آقای «سمسور افغان» آن‌ها را فرزندان صدیق، راستین و باغیرت افغانستان می‌خواند.<sup>۱</sup>

در حقیقت پیشنهاد دوازده‌گانه‌ی «سمسور افغان» در کتاب «سقوی دوم» از نوع پروتوکول بیست و چهارگانه‌ی صهیونیسم جهانی یهود است که در شهر بازل سویس (سال ۱۸۹۷م) تدوین شده، اساس این پروتوکول سلطه بر سه محور (سیاسی، اقتصادی و فرهنگی) جهان و از جمله اشغال فلسطین به‌عنوان سرزمین اصلی یهود می‌باشد.<sup>۲</sup>

درحالی که زبان فارسی، از لحاظ نیازمندی اقوام ساکن کشور یک زبان میان‌اقوامی است و بدون هیچ‌گونه جبر و اکراه مردم به آن حرف می‌زنند؛ اگر هم نمی‌خواهند به زبان فارسی حرف بزنند، پس نزنند، ما هیچ شکایتی نداریم.

همه می‌دانند که عرب‌ها، مغل‌ها، آذری‌های کابل، اکثر بلوچ‌ها در شهرها، پشایی‌ها (پشه‌یی‌ها) ... زبان خود را به رضا و رغبت خود گذاشته، به زبان فارسی حرف می‌زنند. اما در مناطق خاص، گجراتی‌ها، هندوها، سیک‌ها، جت‌ها، دراویدی‌ها، راجپوت‌ها، نورستانی‌ها... زیر فشار مضاعف سیاسی قبیله‌پرستان متعصب و شریک حاکمیت‌های استبدادی مجبور شده‌اند به زبان پشتو حرف بزنند چون کتاب‌های مکاتب و مدارس‌شان، از هلمند تا قندهار، زابل، غزنی، پکتیکا، لوگر، میدان‌وردک، گردیز، جلال‌آباد و لغمان تا کنرها به زور همراه با تعصب کور زبانی و قومی به زبان پشتو توزیع گردیده؛ خود می‌گویند ما تاجیک هستیم، اما کتاب‌های مکاتب‌شان پشتو است.

۱. سمسور افغان، ۱۳۷۷، ص ۲۹.

۲. عمر، یوسف. «کشف تاریخ» ویژه‌نامه‌ی شناسنامه‌ی کتاب، ۱۳۸۸، ص ۱۰۳ و ۱۰۴.

درحالی که زبان فارسی دومین زبان دینی در دین اسلام بوده و به گفته‌ی حسن بصری (رح)، بزرگ‌ترین محدث، فقهی و یکی از بنیان‌گذاران تصوف در دین اسلام: «زبان فارسی، زبان اهل بهشت است.» و واژه تاجیک، در چهارچوب کلان، بار و مفهوم فرهنگی و زبانی دارد، تا بارِ تباری و نژادی؛ و تاجیک‌ها دوره‌ی زندگی ابتدایی و بدویت را قرن‌ها پیش سپری کرده به یک جامعه‌ی اجتماعی - فرهنگی مبدل گردیده، قصد سلطه‌گری و تجاوز بالای سرزمین، فرهنگ و زبان دیگران را ندارند.<sup>۱</sup>

قابل یادآوری است، تاجیک‌ها که زبان‌شان همان زبان پربار فارسی است یک «ملیت» نیستند؛ بلکه یک «ملت» هستند. یعنی مجموعه‌ای از ملیت‌های دیگر را - به لحاظ افکار مشترک سیاسی، پذیرش حقوق شهروندی، عدالت‌پسندی، قانون‌پذیری، پذیرش انتخابات عادلانه و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز با خود دارند؛ به کشتار جمعی، ترور، انفجار، انتحار، مدنیت‌ستیزی دست نزده‌اند و نمی‌خواهند زبان یا هویت خود را بالای اقوام برادر دیگر تحمیل کنند. این مولفه‌ها از نمونه‌های فرهنگ عالی و انسانی «ملت» تاجیک است. هرچند اشخاص و محافلی هستند که با دزدی، معامله‌گری، خیانت و قوم‌فروشی به فرهنگ «ملت تاجیک» صدمه زده‌اند.

از نظر تاجیک‌ها و سایر ملیت‌های با فرهنگ، افغانستان - یگانه کشور عقب‌نگه‌داشته‌شده، بدوی و دارای نظام‌های منفور قبیله‌یی در جهان است که در قرن بیست و یک، نه احصاییه‌ی معیاری جمعیت و نه شناسنامه معیاری دارد. یک‌صد سال است احصاییه‌ی جمعیت از ترس واضح شدن ارقام کمیت ملیت‌ها و از بام افتادن تشت رسوایی قبیله‌گرایان متعصب و شریک‌های حاکمیت‌های استبدادی، شش سال است، قانون شناسنامه‌های برقی باوجود تصویب پارلمان و توشیح رییس‌جمهور به‌وسیله‌ی همین قبیله‌پرستان به گروگان گرفته شده است.

هرچند همه برادران پشتون ما طالب نیستند، اما ۹۸ درصد تمام گروه‌هایی که طی ۱۷ سال اخیر در حضور جامعه‌ی جهانی می‌گُشند، انتحار می‌کنند، انفجار می‌دهند، مکاتب را می‌سوزانند، امنیت را برهم می‌زنند و مواد مخدر کِشت می‌کنند از طالب تا گروه حقانی، گروه گلبدین حکمتیار و حالا داعش، پشتون تبار هستند. و قدرت دولتی متمرکز نیز ۱۷ سال است به‌دست معامله‌گران همین گروه تباری آن‌هم تحت حمایت اجنبی‌هاست.

به نوشته‌ی زنده‌یاد پروفسور دکتر جلال‌الدین صدیقی در کتاب «استیلای نظام قبیله‌سالاری» دو انگیزه‌ی مهم وجود دارد که همواره مسیر تکامل و ترقی جامعه را سدّ گردیده‌اند؛ یکی به‌نام «انگیزه‌ی تمرکز قدرت» به‌دست پشتون‌ها، دیگری انگیزه‌ی «فرار از مرکز» به‌وسیله‌ی پشتون‌ها، یک گروه که به‌قدرت می‌رسند خواهان تمرکز قدرت به‌شیوه‌ی استبدادی به‌دست خودشان هستند.

گروه دیگر یا قبیله‌ی مخالف به فکر فرار از مرکز قدرت، درصدد جنگ، قتل و کشتار و افتیدن به‌دست بیگانه‌ها، برای رسیدن به‌قدرت بوده‌اند که از احمدشاه ابدالی ۱۷۴۷م تاکنون ادامه دارد.<sup>۱</sup>

طی ۱۷ سال اخیر در حضور جامعه‌ی جهانی ما همه شاهد زنده‌ی این تحلیل عالمانه‌ی این پروفسور تاریخ بوده‌ایم. ۱۷ سال حامد کرزی، دکتر غنی و تمام قبیله‌پرستان دیگر طرفدار نظام متمرکز بوده‌اند که زلمی خلیل‌زاد پشتون یهودشده منحیث سفیر امریکا و نماینده‌ی آن کشور، این ذهنیت قبیله‌یی (نظام متمرکز) را - آمده، جزء قانون اساسی ساخت و معامله‌گران اقوام دیگر لیبیک گفتند. و هم گروه دیگر پشتون (طالبان، حقانی، گلبدین و حالا داعش) علیه همین دولت پشتونی می‌جنگند.

به همین سبب است که در جامعه‌ی موزاییکی افغانستان، ملت تاجیک و هم‌زبانانش خصوصیت خاص خود را دارند، اما هرگز از آدرس یک قوم

۱. صدیقی، پروفسور دکتر جلال‌الدین، ۱۳۸۷، ص ۸.



خاص، علیه دولت مرکزی جبهه‌ی جدید باز نکرده، پروسه‌ی سیاسی، انتخابات (ولو تقلبی) دولت فاسد کززی - غنی را - با همه کراهت‌های آن پذیرفته و اوضاع اجتماعی و سیاسی را برهم نزنده‌اند.<sup>۱</sup>

در داخل نظام و شهرها، بی‌عدالتی، بی‌بندوباری، ناکارآمدی، فساد مالی و اداری، معامله‌گری، رشوه‌ستانی، اختلاس، اختطاف و هزار جنایت دیگر در نظام‌های کززی - غنی باعث عصبانیت عامه‌ی مردم، احزاب سیاسی، نهادهای اجتماعی و مدنی و از بیرون جنگ گروه‌های قبیله‌یی، عامل تباهی گردیده است.

در نتیجه‌ی همین کشمکش‌های گوناگون، بعضی گروه‌های تباری، زیر فشار دوام‌دار «سایه‌نشین» ساخته شده‌اند و هیچ‌گونه توجه به آن‌ها [به جز در دوران انتخابات برای قاپیدن رأی‌شان] صورت نمی‌گیرد، از جمله: نورستانی‌ها، بلوچ‌ها، براهوی‌ها، پاشایی‌ها، ترکمن‌ها، ایماق‌ها، تاتارها...

دولت متمرکز قبیله‌یی همواره در صدد حذف هویت آن‌ها در دوره‌ی حاکمیت‌های ناپاک خود بوده، حکومت کززی - غنی تاجیک را - به جان تاجیک، هزاره را - به جان هزاره، ازبیک را - به جان ازبیک و پشتون‌های قبیله‌گرا را - به جان همه انداخته، در حمایت استعمار جهانی سود برده‌اند. به این سبب است که روزتاروز به‌جای تأمین اتحاد ملی و اشتراکات ملی، افتراقات و اختلافات اوج می‌گیرد و فضای سیاسی جامعه را مُلتهب و آلوده از بی‌اعتمادی ساخته است. به این سبب همه حرکت‌ها و ذهنیت‌ها به محور منافع قومی می‌چرخد.<sup>۲</sup>

یگانه‌عاملی که می‌توانست زمینه‌ی اتحاد ملی را تأمین و فراهم کند آیین و عقاید اسلامی «مسلمان، برادر مسلمان» بود که این مولفه را نیز همین گروه‌های افراطی و اسلام‌گرا از ما گرفته‌اند و جوامع اسلامی به‌ویژه مردم

۱. ارزگانی، مسیح، ۱۳۹۰، ص ۱۸۹.

۲. ارزگانی، مسیح، ۱۳۹۰، ص ۱۹۳.

مسلمان افغانستان را خلع سلاح کرده‌اند. یعنی همه گروه‌هایی که طی چهار دهه همدیگر و دیگران را می‌کشند و حتی مساجد و عبادت‌خانه‌ها را انفجار می‌دهند، همه گروه‌های مدعی دفاع از اسلام و مسلمان هستند.

طوری که در گذشته ذکر شد یک جنگ مستقیم میان گروه‌های قومی پشتون یکی طرفدار تمرکزگرا و دیگری فرار از مرکز وجود دارد که هر دو علیه همدیگر اتهام وارد می‌کنند.

مخالفان مسلح پشتون، دولت کرسی - غنی را مزدور استعمار جهانی و دست‌نشانده می‌خوانند و خود را مکلف به مبارزه علیه آن. گروه حاکم مخالفان مسلح پشتون خود را، گاهی برادر و گاهی مزدوران پاکستان و لشکر نیابتی پاکستان می‌خوانند. در حقیقت هر دو گروه راست می‌گویند و ادعای‌شان حقیقت دارد؛ اما در این میان تکلیف بیست و دو ملیت زنده‌ی دیگر - که در این کشور زندگی دارند چه می‌شود که نه مزدور امریکا و انگلیس هستند و نه مزدور پاکستان.

جای تعجب اینست که هر دو گروه (تمرکزگرا و مرکزگریز) همه قبیله‌گرا هستند و خود را «افغان» و باغیرت می‌خوانند و وقتی پای عدالت اجتماعی، تساوی حقوق شهروندی، انتخابات و دموکراسی به میان می‌آید، اکثریت مطلق هر دو گروه زبان مشترک پیدا می‌کنند و در نهایت سلطه‌ی قبیله‌ی خود را - بر تمام کشور می‌خواهند و به هیچ مولفه‌ی مدنی باور ندارند. نمونه‌هایش از خاندان نادر، داوود، تره‌کی، امین، نجیب، حکمتیار، ملاعمر، کرسی و دکتر غنی از اسلام‌گراها، تا کمونیست‌ها و تکنوکرات‌ها همه دارای افکار قبیله‌ی هستند که در نهایت هدف همه، همان سلطه‌ی قومی است.

بدتر از همه به نوشته‌ی آقای عمر یوسف در ویژه‌نامه‌ی «کشف تاریخ» طی سال‌های اخیر، گروهی که به نام «سمسوری‌های افغان» یاد می‌شوند، در

نژادپرستی، قبیله‌گرایی و ترویج «اپارتاید آسیایی» نژادپرست‌تر از ابن گوریون و اریل شارون سر آن رژیم نژادپرست اسرائیل از آب برآمده‌اند.<sup>۱</sup>  
این گروه آخر، طی ۱۷ سال اخیر در صدد پشتونی کردن کشور، زیر حمایت مستقیم امریکا و انگلیس بوده، ۶ سال است توزیع شناسنامه‌های برقی را به گروگان گرفته، «خودترقانی» دارند که تمام افراد از تمام ملیت‌های ساکن کشور، همه «اوغان» هستند.

در حالی که در این کشور قرار آخرین پژوهش‌ها بیش از پنجاه و چهار قومیت و از جمله تنها پشتون‌ها بیش از ۲۰۰ قبیله و عشیره هستند [و در بعضی موارد به حدی اختلاف دارند که حتی مرده‌های قبیله و عشیره‌ی دیگر را در گورستان خود دفن کردن نمی‌مانند].<sup>۲</sup>

با آن‌که در سرود ملی [در حقیقت غیرملی] این کشور از چهارده قومیت نام برده شده، اما، حداقل از ۲۳ تا ۵۵ گروه تباری نیز در پژوهش نام برده شده و در حال حاضر در کشور ما زیست دارند که به بیش از ۳۰ لهجه و زبان صحبت می‌نمایند. اقوام ساکن این سرزمین که به‌طور زنده وجود دارند، عبارت‌اند از:

تاجیک‌ها، هزاره‌ها، پشتون‌ها، بلوچ‌ها، ازبیک‌ها، ترکمن‌ها، عرب‌ها، گجرها، پامیری‌ها، نورستانی‌ها، پشایی‌ها، براهوی‌ها، ایماق‌ها، قزلباش‌ها، قرقیزها، قزاق‌ها، تاتارها، مغول‌ها، هندوها، سیک‌ها، جت‌ها، جوگی‌ها، کاشغری‌ها، چتراری‌ها، بخارایی‌ها، کشمیری‌ها...<sup>۳</sup>

در مورد شجره‌ی اوغان‌ها یا پشتون‌ها تاکنون ابهامات زیادی وجود دارد که برخی پژوهش‌گران آن‌ها را از باشنده‌های سوریه‌ی امروزی می‌دانند. زمانی که بخت نصر (نیوکاد نیزر) آن‌ها را به اسارت گرفت، در حصص

۱. عمر، یوسف. ویژه‌نامه‌ی کشف تاریخ، ۱۳۸۸، ص ۹۷.

۲. ارزگانی، مسیح، ۱۳۹۰، ص ۳۸ تا ۴۱.

۳. ارزگانی، مسیح، ۱۳۹۰، ص ۳۹ و ۴۰.

پرثیا (پارس) و میدیا مستقر ساخت و از آن جا بعدها به مناطق کوهستانی مهاجرت کردند که توسط مردمان همسایه‌ی خود در همان زمان به نام «بنی اسرائیل» یاد می‌شدند. تأیید این مطلب شهادت پیامبر اسدراش درباره‌ی ده قبیله‌ی اسرائیلی موجود است. این قبایل اسیر، بعدها فرار نموده در مناطق کوهستانی جابه‌جا شدند.<sup>۱</sup>

برخی‌ها آن‌ها را آریایی، برخی‌ها هندی، برخی‌ها عرب خوانده، تعدادی پژوهشگران دیگر آن‌ها را به پشتون یا اوغان «اصلی» و اوغان‌شده «وصلی» تقسیم می‌کنند و همه پشتون‌های امروزی را - پشتون نمی‌دانند، یعنی بسیاری پشتون‌ها را «وصلی» به حساب می‌آورند.

پروفسور دکتر عنایت‌الله شهرانی می‌نویسد:

«ما از قومی صحبت می‌کنیم که حدود دوصدوپنجاه سال حکومت کرده [همه چیز را در این مدت به‌نفع خود و به میل خود تغییر داده اند]، این که پشتون یک قوم نسبتاً کهن [در زیست بوم اصلی خودشان افغانستان یعنی اطراف کوه سلیمان] هستند، تردیدی وجود ندارد؛ ولی تاریخی که بتوان آن‌ها را به یک پدر مشخص تاریخی در این سرزمین منسوب کند، وجود ندارد».<sup>۲</sup>

به‌طور نمونه: تورکان را به‌گونه‌ی افسانوی [نه تاریخی] به اولاده‌ی افراسیاب - جهان پهلوان توران‌زمین نسبت می‌دهند و تاجیکان را - به کیومرث نخستین بشر افسانوی یا تعدادی به ضحاک. درحالی‌که هر سه (افراسیاب، ضحاک و کیومرث) هر سه افسانوی‌اند. یا طور نمونه محل دفن پدر افراسیاب (پوشنگ) را فوشنج هرات می‌دانند یا محل زیست بوم کیومرث را بلخ باستان. اما در مورد پشتون‌ها حتی کدام نام افسانوی تاریخی که آریایی بودن شان را ثابت کند، نداریم.<sup>۳</sup>

۱. دلبلو. بیللو - میجر جراح ایچ. نژاده‌های افغانستان، ۱۳۹۱، ص ۲۱.

۲. شهرانی، عنایت‌الله. تاریخچه‌ی اقوام افغانستان، ۱۳۹۱، ص ۱۱.

۳. همان، ص ۱۱.

متأسفانه مرحوم استاد حبیبی قدامت تاریخی پشتون‌ها را از طریق کلمات می‌کاود و دلایل ضعیف می‌آورد. اما انتروپولوژیست‌ها عقیده دارند خصوصیات قومی و نژادی صرف از طریق پژوهش (DNA) ممکن است نه از طریق زبان.<sup>۱</sup>

برای اثبات این نظر دکتر شهرانی، در بحث‌های آینده می‌بینیم که در ایالت اوتراپردیش هند از مطالعه‌ی DNA ۱۵۰۰ تن پشتون ۶۴۰ تن مشابهت به یهودها داشته است.

اما بیلینو می‌نویسد: «افسانه‌ها و تصورات شخصی مورخان و شجره‌نویسان (نسب‌سازان یا تاریخ‌سازان) پشتون یا افغان به اندازه‌ی کافی بی‌معنی و مُزخرف بوده و دلایل آن‌ها به‌طور شگفت‌آوری درهم و برهم است، اما برای پژوهش‌گران محتاط و ژرف‌نگر، صرف یک نتیجه‌گیری درست ارزش دارد.

نسب‌سازان پشتون یا افغان تمام پشتوزبانان امروزی را یا از طریق توارث یا تطابق (فرزندخواندگی) پشتون یا اوغان می‌خوانند و چیزهایی است که خودشان استخراج کرده‌اند.<sup>۲</sup>

جای تعجب این است؛ اشخاص، احزاب و محافل فاشیستی‌ای که هنوز هویت اصلی خودشان در ابهام است، ملیت‌های بومی و باشنده‌های اصلی این سرزمین (بخش بزرگی از آریانا (ایران‌زمین) خراسان بزرگ و افغانستان امروزی) را می‌خواهند «افغان‌سازی» نمایند.

در مورد سردمداران این عقاید (حزب افغان‌ملت و سمسوری‌های امروزی) آقای دکتر محیی‌الدین مهدی می‌نویسد: «این نظریه‌ی منفور دو مولفه دارد:

۱- برتری حقوقی پشتون‌ها بر تمام اقوام افغانستان امروزی؛

---

۱. همان، ص ۱۲.  
۲. بیلینو، میجر جراح. ایچ، برگردان: دکتر لعل‌زاد، ۱۳۹۱، ص ۲۵.

۲- الحاق اراضی ماورای دیورند تا پل اتک به خاک افغانستان امروزی.<sup>۱</sup>  
این دو نظریه‌ی غلط باز هم بر چند فرضیه‌ی غلط استوار است:  
فرضیه‌ی غلط اول: «دولت افغان توسط پشتون تشکیل شده و افغانستان تنها دولت پشتونی باید در جهان باشد و همه ملیت‌ها باید هویت پشتونی یا اوغانی ما را بپذیرند.»  
فرضیه‌ی غلط دوم: «به اعتقاد این سلطه‌طلبان و برتری‌جویان پیرو صهیونیزم یهود، پشتون‌ها یا اوغان‌ها در افغانستان امروزی، اکثریت را تشکیل می‌دهند.»  
فرضیه‌ی غلط سوم: «ملیت‌های دیگر (غیرپشتون‌ها) مخرج مشترک و محکم ندارند تا قادر به ایجاد ائتلاف یا اتحاد دوام‌دار باشند.»<sup>۲</sup>  
رد دلایل فرضیه‌ی اول:

۱- پیش از احمدشاه ابدالی، این سرزمین خالی از سکنه، مانند کانادا، ایالات متحده‌ی امریکا، استرالیا یا زیلانند نو نبود که احمدشاه آمده و کدام تمدن بزرگ را مانند رهبران امریکا به وجود آورده باشد. برخلاف، امپراتوری احمدشاه ابدالی، یک نظام غیرعقلانی، غیرعلمی و متکی بر غصب و غارت بود و کدام افتخاری ندارد. امریکا در سال سوم پادشاهی تیمورشاه ابدالی ۱۷۷۶م استقلال گرفت؛ امروز متمدن‌ترین و قدرت‌مندترین کشور جهان است که امریکایی‌ها می‌توانند به آن افتخار کنند. اما از امپراتوری احمدشاه ابدالی فضله‌ی شترهایش هم باقی نمانده است. پیش از احمدشاه ابدالی جهان‌گشایان دیگری نیز بوده‌اند که احمدشاه ابدالی دست‌پرورده‌ی یکی از آن‌ها (نادر قلی خان) است.<sup>۳</sup>

۱. مهدی، داکتر محیی‌الدین. گفتمان ملی افغانستان، ۱۳۸۹، ص ۸۳.

۲. همان، ص ۱۰۶-۱۸۴.

۳. همان، ص ۸۴ و ۸۵.

۲- دلیل تردید دیگر این فرضیه‌ی غلط این است که: کتاب «تاریخ احمدشاهی» توسط محمودالحسینی که طی ۲۵ سال در حضر و سفر همراه او بوده، نوشته شده، اسمی از افغانستان منحیث یک محدوده‌ی سیاسی یا کشور برده نشده، بلکه احمدشاه پادشاه خراسان و قلمرو اش «خراسان» بوده است، نه افغانستان. این کتاب تاریخی و رسمی دربار نشان می‌دهد که زبان پشتو، زبانی برای تحریر و زبان علمی و ادبی نبوده است. به تکرار حکایت از همان صابرشاه کابلی (در حقیقت مُلتانی) باید یادآوری کرد که شه‌نواز خان حکمران لاهور از او پرسید: برادرم احمدشاه چه حال دارد؟ صابرشاه ملتانی در جواب گفت: گستاخی مکن؛ احمدشاه پادشاه خراسان است و تو صوبه‌دار پادشاه هندوستان. حتی شاهان درانی و بارکزایی تا افضل خان (۱۸۶۷م) خود را پادشاه خراسان می‌دانستند و در مهر شاهی افضل خان نیز «خراسان» حک شده.<sup>۱</sup>

۳- به استاد تاریخ‌نامه‌ی هرات (تألیف ۷۲۳ه.ق. یعنی قرن هشتم هجری)، آن افغانستان تاریخی، شامل افغانستان امروزی نمی‌شود؛ جزء خاک پاکستان امروزی است که از غرب کوه‌های سلیمان تا دیوار غربی وادی سند امتداد داشت.<sup>۲</sup>

۴- در رد ادعای تاریخ‌سازان و قبیله‌گرایان تمامیت‌خواه حتی شهر پشاور (پورا شاپورا) که به‌وسیله‌ی شاهپور دوم ساسانی در آغاز قرن پنجم میلادی بنیان‌گذاری گردید و امروز نام آن مسخ گردیده، آنرا «پیکخور» Pikhawor

---

۱. مهدی، داکتر محیی‌الدین. گفتمان ملی افغانستان، ۱۳۸۷، ص ۹۰ و ۹۱.

۲. سیف‌هروی، ص ۲۵؛ و کتاب ریسنر، ص ۱۱۶.

ساخته‌اند. تا سده‌ی شانزدهم میلادی هم یک شهر فارسی‌گوی و شهر تاجیک‌ها یا «دهگان»‌ها بوده است.<sup>۱</sup>

دکتر محمد سیاسی می‌نویسد: «واژه‌ی «افغان» که به‌نام کلان یک محدوده‌ی سیاسی - جغرافیایی مبدل شد، نخستین بار در جغرافیای مجهول‌المولف «حدودالعالم» دیده شد و در تاریخ‌یمنی نیز از آن‌ها به‌عنوان یک ارکان جنگی سلسله‌ی غزنویان تذکر رفته است، نه به‌عنوان یک محدوده‌ی جغرافیایی به‌نام کشور.

چنانچه ابوریحان بیرونی در کتاب «ماللهند» نوشته است که قبایل افغانی، در ناحیه‌ی کوهستانی مجاور دره‌ی سند (منطقه‌ی جبال سلیمانی) مسکن داشته‌اند.<sup>۲</sup>

در افغانستان امروزی نه‌تنها قوم افغان (=پشتون) می‌زیند، بل گروه‌های مختلف چندین میلیون‌ی از تاجیکان منحیث یک قوم بزرگ و باشنده‌ی اصلی سرزمین، هزارگان، بلوچان، گردان، ازبکان، ترکمنان، عرب‌ها... زندگی می‌کنند. در قرن هجدهم به‌علت بی‌سامانی‌ها و خاک‌فروشی سران دو قبیله‌ی سدوزایی و محمدزایی، منطقه‌ی حیاتی انگلیس‌ها قرار گرفت...<sup>۳</sup>

راورتنی مورخ مشهور در کتاب «یادداشت‌ها درباره‌ی افغانستان و بلوچستان» در صفحه ۴۹ کتابش و همچنان آقای عبدالحمید محتاط نویسنده‌ی ژرف‌نگر در کتاب «تاریخ تحلیلی افغانستان» نوشته‌اند:

---

۱. سامی، علی. به کوشش غلام‌رضا وطن‌دوست، «پاسارگاد»، چاپ نخست، ۱۳۷۵خ، ص ۲۶۹-۲۶۵.

۲. سیاسی، دکتر محمد. خلیلی شاعر افغانستان و ایرانی، ۱۳۸۹خ، بخش مقدمه ص (ض).

۳. سیاسی، دکتر محمد. ۱۳۸۹، ص (ض).



«ننگرهار یکی از شش ناحیه‌ی سرزمین تاجیک‌هاست. در ۹ دره‌ی ننگرهار ۱۵ هزار خانوار تاجیک زندگی دارند و شغل‌شان زمین‌داری است؛ آن‌جاها علاوه بر تاجیک‌ها عده‌ی قلیلی افغان‌ها نیز بودوباش دارند.»<sup>۱</sup>

به نوشته‌ی فیض محمد کاتب هزاره در کتاب «نژادنامه»، در مورد اقوام ساکن باجور پاکستان امروزی می‌نویسد: «از طوایف مقیم باجور [یا باجاور] علاوه بر فرقه‌ی ترکانی که در نفس آن مقیم‌اند، در بطن کوه‌ها و شمال آن، اقوام کافر سیاه‌پوش جدیدالاسلام ۵ هزار نفر قوم صافی و ۳۷۵۰۰ نفر از قوم تاجیک و ۵ هزار نفر از قوم شینوار... زیر اطاعت انگلیس در افتراق به سر می‌برند، که حدود چهارصد سال بعد از بابر هم ترکیب قومی آن تغییر نیافته.»<sup>۲</sup>

اگر به نقشه‌ها یا لیست حدود ۳۶۰ شهرستان یا ولسوالی نگاه کنید، باوجود تلاش‌هایی که طی یک‌صد سال اخیر بدون وقفه برای پشتون‌سازی یا اوغان‌سازی صورت گرفته و نام‌های اصلی، تاریخی و فرهنگی مناطق به‌وسیله‌ی قبیله‌پرستان تغییر داده شده؛ با آن‌هم، نام‌های حدود ۸۰ درصد دهکده‌ها، شهرها، شهرستان‌ها و استان‌ها (ولایات) پشتون‌نشین به‌طور طبیعی به زبان فارسی هستند.

آقای دکتر مهدی به نقل از گریگوریف پژوهش‌گر روسی می‌نویسد:

این نام‌های طبیعی نشان می‌دهند که سرزمین افغانستان موجود، سرزمین فارسی‌زبان‌هاست و از قدیم‌ترین اقوام ساکن این کشور، تاجیک‌ها، نورستانی‌ها، براهوی‌ها، بلوچ‌ها، پاشایی‌ها، ترک‌تباران و ملیت‌های دیگری

۱. محتاط، عبدالحمید. تاریخ تحلیلی افغانستان، ۱۳۸۳، ص ۱۴۵.

۲. کاتب، ملا فیض محمد. نژادنامه‌ی افغانستان، ۱۳۷۲، ص ۷۰.

هستند که اگر نام و هویت‌شان حفظ نشود، تعدادی در حال نابودشدن قرار دارند.<sup>۱</sup>

اما، اعتقاد اخلاقی، انسانی و احترام به حقوق بشری حکم می‌کند که تقدم و تأخیر در زمان اسکان، در افغانستان کنونی، نه برای کسی امتیاز بیش‌تر دارد و نه کسی را - از حقوق شهروندی و مدنی محروم می‌سازد. مردم متمدن امریکای امروزی شاید بیش از یک‌صد تا یک‌صدوپنجاه کشور دنیا به آن‌جا مهاجرت کرده باشند، اما همه، بعد از پنج سال سکونت، شهروند شده حقوق مساوی دارند.

جعل کاران تاریخ می‌دانند و باید بدانند که جاگزینی، اقوام و قبایل پشتون یا اوغان در شمال کشور، از کوتل سالنگ تا دریای آمو از بدخشان تا تخارستان، شبرغان، بغلان، مزارشریف، میمنه و بادغیس تاریخی بسیار جدید دارد که آن‌ها را بعضی‌ها «ناقلین» و بعضی «خاصین» اوغان یا پشتون می‌نامند که به‌وسیله‌ی تیمورشاه ابدالی، عبدالرحمان خان و دوران حاکمیت نادر، ظاهر، داوود یا خوش به رضا یا با دادن امتیازهای وافر [که در نظامنامه‌ی ناقلین تدوین شده در دوران حکومت امان‌الله واضح و روشن درج است] یا حتی جبری جابه‌جا کرده شده‌اند. و پیش از حکومت احمدشاه ابدالی به‌ویژه پیش از حکومت تیمورشاه که از چنگ شورشیان سران قبایل قندهار به کابل در سال دوم پادشاهی‌اش (۱۷۷۴م) گریخت و پایتخت را انتقال داد، یعنی به تاجیک‌ها و فارسی‌زبان‌ها پناه آورد، حتی یک خانوار پشتون در سراسر شمال کشور از بدخشان تا بغلان، تخارستان، بلخ و میمنه وجود نداشت و مردم به‌نام پشتون یا اوغان گروهی را نمی‌شناختند.

درحالی‌که ترک‌ها در قرن ششم میلادی وارد سرزمین خراسان بزرگ و بخش شرقی آن، افغانستان کنونی شده‌اند.<sup>۲</sup>

۱. مهدی، داکتر محیی‌الدین. گفت‌مان ملی افغانستان، ۱۳۸۹، ص ۹۷.

۲. مهدی، داکتر محیی‌الدین، ۱۳۸۹، ص ۹۷.

افضل خان ختک شاعر پشتون تبار (نواسه خوشحال خان) در کتاب خود (تاریخ مُرّصع) بسیار واضح و روشن، از نخستین مهاجرت قبایل پشتون اطراف کوه‌های سلیمان به قندهار، در عصر شاهرخ ۱۴۰۴-۱۴۴۶م و الغ بیگ ۱۴۴۶-۱۴۸۱م (طی حدود نیم قرن) گزارش داده که از آن‌جا به مناطق همجوار تا کابل و هرات جابه‌جا شدند، مومندی‌ها و افریدی‌ها بعدتر از یوسف‌زایی (در عصر بابر) در سال (۱۵۰۵-۱۵۲۹م) در شمال پشاور جابه‌جا شده‌اند.<sup>۱</sup>

مرحوم فرهنگ نیز واضح و روشن می‌نویسد که:

«از قرن پانزدهم به بعد قبایل پشتون در اطراف قندهار جاگزین شدند، از آن‌جمله غلجایی‌ها در شمال شهر در سمت غزنی و عشایر مختلف ابدالی در جنوب و غرب شهر سکونت اختیار کردند، در حالی که هر دو قبیله‌ی غاصب به وادی حاصل‌خیز ارغنداب چشم دوخته بودند.»<sup>۲</sup>

آقای مصباح‌زاده می‌نویسد:

«در دیرینگی تاریخی اقوام پشتون و هزاره حرفی نیست، آنچه مورد سوال می‌باشد، اینست که - نه آریایی تبار بودن پشتون‌ها ثابت می‌شود، نه غوری تبار بودن آن‌ها؛ دیرینگی پشتون‌ها و هزاره‌ها را نمی‌توان به حساب دیرینگی، کوشانی‌ها، یفتلی‌ها و غوری‌ها گذاشت، این بخش جداگانه است.»<sup>۳</sup>

اما مهم این است که زیست بوم نخستین اوغان‌ها کجا بوده و چه وقت در سرزمین موجود (افغانستان) جابه‌جا شده، زمین‌های اقوام بومی را غصب نموده‌اند؟

---

۱. مهدی، داکتر محیی‌الدین. گفتمان ملی، ۱۳۸۹، ص ۹۲؛ و غبار جلد ۱، ص ۲۶۶-۲۶۸ و ۲۹۴-۲۹۵.

۲. فرهنگ، ۵ قرن اخیر، جلد ۱، ص ۶۴.

۳. مصباح‌زاده، ۱۳۹۲، ص ۵۸.

باز هم به قول دکتر شهرانی، استاد حبیبی در کتاب «افغانستان بعد از اسلام» [نخست این که، در دوران نخستین اسلام نام افغانستان کجا بود که تاریخ آن باشد]؛ دوم این که باز هم با الفاظ و کلمات بازی سیاسی کرده از قول ایوان تسانگ (شونگ چونگ) چینی نوشته است که چون زبان مردم فلّنه Falana، (بنون) شباهت کمی به زبان هندی داشت به این صورت باید زبان اُپوکین o-po-kien یعنی زبان افغان یا ایگان باشد.

باز هم مرحوم حبیبی، تعبیر خواب آلود دیگری نموده که زبان مردم غزنه و فلّنه یکی باشد و زبان مردم غزنی هم پشتو بوده است.

استاد حبیبی باز هم تعبیر دیگر یا فال بینی دیگری نموده که زبان «خلجیه» بدون شک پشتو بوده است. در حالی که دهها مستشرق و پژوهشگر معتقد اند که خلجی ها تورک بوده اند.<sup>۱</sup>

به نوشته‌ی پروفسور شهرانی، چون کتاب «لویکان غزنه» را خود استاد حبیبی نوشته، تعبیرهای گوناگون و فال بینی های عجیب و غریب نموده است. در حالی که «لوی» واژه‌ی ترکی است و در تاریخ‌های مؤثق پیش از کتاب «لویکان» استاد حبیبی کلمات «لاویک‌ها»، «لاویخ‌ها» و «انوک‌ها» آمده است.<sup>۲</sup>

مرحوم استاد حبیبی در تمام عمر با وجود پژوهش‌های قابل قدرش سعی بر این داشته است تا زبان پشتو و پشتون‌ها را از محرومیت فرهنگی و تاریخی نجات دهد. همان‌طور برای نوشتن «پته خزانه» زحمات زیادی کشیده، اما به وسیله‌ی دانشمندان بزرگ اروپایی مانند، مورگن شترن، پروفسور هُمام، نجیب مایل هروی، قلندر مومند، وفا معصومی، این جانب (شهرانی) و یونسکورد گردیده است.<sup>۳</sup>

۱. شهرانی، پروفسور عنایت‌الله. ۱۳۹۱، ص ۱۲ و ۱۳.

۲. شهرانی، ۱۳۹۱، ص ۱۳.

۳. شهرانی، ۱۳۹۱، ص ۱۶ و ۱۷.

آقای دکتر مهدی، به نقل از «تاریخ سلطانی» جاگزین شدن ابدالی‌ها را، در مناطق هموار قندهار، مربوط قرن ۱۵ میلادی دانسته، می‌نویسد:

ابدالی‌ها پس از گرفتن این ولایت بر سر تقسیم زمین، جنجال و دعوا کردند تا این‌که شخصی به نام «عمر» را به حیث پیشوای خود انتخاب و اختیار توزیع زمین به قبایل و خانواده‌ها را به وی تفویض نمودند. در رقابت‌های دولت صفوی فارس و کورگانیان هند بخت به آن‌ها یاری کرد؛ سران هر قوم پشتون خود را - به دامن یکی می‌انداخت، در خدمت آن قرار می‌گرفت و علیه اقوام دیگر پیش‌جنگ می‌شد. در این زمان ملک سدو [که قوم سدوزایی به وی منسوب است] از قبیله‌ی پوپل‌زایی جانب دولت کورگانی (بابری)‌ها را در ۱۶۲۲م گرفت.<sup>۱</sup>

وقتی در سال ۱۶۴۹م صفوی‌ها دوباره قندهار را گرفتند، ملک سدو و اقوامش من‌حیث خدمت‌گذاران دولت مغولی از قندهار فراری شده به هند رفتند و در همین سال (۱۶۴۹م) اورنگ‌زیب در ملتان برای‌شان زمین و جاگیر داد. حدود پنجاه سال بعد، دولت‌خان ابدالی از اخلاف ملک سدو در قندهار، طی جنگی به طرفداری دولت بابری، به‌دست‌گرگین فرمانده دولت صفوی کشته شد و ابدالی‌ها نیز به صحرای کرمان (فارس) تبعید شدند. [به این سبب مورخان ژرف‌نگر، احمدشاه ابدالی و صوفی صابرشاه را مُلتانی می‌گویند].<sup>۲</sup>

به استناد کتاب «زندگی‌نامه‌ی میرویس قندهار یا شهزاده‌ی پارسی» که به‌وسیله‌ی یک افسر سویدنی در سال ۱۷۲۳م در سویدن نوشته شده و به‌وسیله‌ی آقای داکتر لعل‌زاد در سال ۲۰۱۲م ترجمه و به‌چاپ رسیده است، یکی از حقایق دیگر تاریخی نیز روشن می‌شود و آن این‌که قندهار را امیر باقر خان فرغانه‌یی پدر میرویس خان از صفوی‌ها (شاه‌حسین صفوی) گرفت،

۱. مهدی، دکتر محیی‌الدین، ۱۳۸۹، ص ۹۴.

۲. همان، ص ۹۴.

مربوط دولت بابری‌های هند ساخت. چون شاه‌حسین آدم فاسد، عیاش و زن‌صفت بود که در ده سال ۴ تا ۵ میلیون بوتل شراب «واین» نوشیده بود.<sup>۱</sup> اما در افغانستان میرویس خان پسر شاه‌عالم خان (۱۱۱۹-۱۱۲۷هـ) معرفی شده.<sup>۲</sup>

### میرویس خان مشهور به «هوتکی» کی بود؟

میرویس خان که به «هوتکی» مشهور گردیده، به نوشته افسر سویدنی که سالها مشاور موصوف بوده نه هوتکی بوده، نه پشتون و نه قندهاری. وی پسر امیر باقر خان تاتاری از بخارای کوچک (سغدیانهای امروزی مربوط تاجیکستان بوده است).

**حدود بخارای کوچک:** در شرق آن منگولیا و بیابان چین، در شمال آن منگولیا و قسمتی هم سرزمین قلماق‌های شرقی و در جنوب آن هندوستان بزرگ آن روز قرار داشته، این وضعیت اراضی تا سال ۱۶۸۳م جریان داشته است.

امیر باقرخان حاکم سُغدیان، بعد از حمله‌ی قلماق‌ها به قلمرو اش (بخارای کوچک) شکست خورده با خانواده‌اش به بخارای بزرگ انتقال می‌کند و از آن‌جا به مشوره‌ی بعضی دوستانش از رود اکسوس (آمو) گذشته وارد بلخ امروزی می‌گردد که قسمتی از بخارای بزرگ محسوب می‌شده و حاکم بلخ در آن روزگار زیر اثر مُغل اعظم (اورنگ‌زیب) بوده است، چون امیر باقر خان سنی‌مذهب متعصب و مخالف حکومت متعصب شیعه‌ی صفوی بوده، مورد توجه مُغل اعظم قرار گرفته و بعد از چند بار لشکرکشی از بلخ به مربوطات شرقی دولت صفوی، بالاخره به حمایت دولت مغلی هند از راه بامیان و کابل، با نیروهای تاتاری، تاجیک، پشتون و بلوچ‌های زیر قلمرو هند، قندهار را از دولت صفوی می‌گیرد. و میرویس خان از مادری از بیک‌تبار به نام «گنی» در قندهار به دنیا می‌آید. در ۱۵ سالگی از سوی پدرش به دربار

۱. افسر سویدنی، برگردان: دکتر لعل‌زاد، ۱۳۹۲، ص ۷۵.

۲. شهرانی، دکتر نظیف، ۱۳۹۱خ، ص ۳۰.

اورنگ‌زيب مشهور به مغل اعظم همراه با مشاورش افسر سویدنی به هند اعزام شده، چند سال در هند می‌ماند، با کواسه‌ی مغل اعظم (دختر مطیع‌الدین و نواسه شاه‌عالم خان) ازدواج می‌کند (۱۷۰۳م) و دو سال بعد از ازدواج با خانم‌اش «روشانه رای بیگم» به قندهار می‌آید و مورد استقبال قرار می‌گیرد. پدرش امیر باقر خان در سال ۱۷۱۲م و مادرش «گنی» در سال ۱۷۱۳م از جهان وداع می‌نمایند و در سال ۱۷۱۲ میرویس خان به توصیه‌ی پدرش در حضور برادران «ناتنی» و اراکین حکومت جانشین پدر می‌شود و حکومتش در قندهار آغاز می‌گردد.<sup>۱</sup>

به رویت این کتاب مستند که در سال ۱۷۲۳ نوشته شده و این افسر سویدنی مشاور میرویس و پدرش بوده، میرویس خان - نه هوتکی است، نه غلجایی و نه قندهاری و نه نام مادرش «نازوانا» بوده، بلکه نام مادرش «گنی» از بیک‌تبار و پدرش فرغانه‌یی (تاجیکستانی) بوده است.

همین قسم حضور افغان‌ها یا پتان‌ها در شمال شرقی سفلاي رود کابل تا محل پیوستن این رود، به رود سند، یعنی از حدود لغمان یا لمغان تا پشاور و رود سند به قرن ۱۶ میلادی می‌رسید. پیش از آن از لغمان تا ننگرهار و حتی کنرها مناطق فارسی‌زبان‌ها و اقوام غیرپشتون مانند: صافی‌ها، نورستانی‌ها، تاجیک‌ها، ترک‌ها، عرب‌ها... بوده است.

آقای دکتر مهدی از قول ریسنر پژوهش‌گر مشهور روسی نوشته است فقط در اوایل قرن شانزدهم، گروهی از قبایل اوغان (پشتون) شامل یوسف‌زایی و مندوزایی به‌دنبال مبارزات مسلحانه، غصب و غارت و تجاوزگری‌های طولانی در حق اقوام دیگر، قسمت شمال شرقی سفلاي رود کابل را تا محل پیوستن این دریا - به رود سند و نیز ولایت کوهستانی سوات را اشغال کردند.<sup>۲</sup>

در ادامه به استناد از ص ۱۹ کتاب طبقات ناصری می‌نویسد:

۱. افسر سویدنی، برگردان: دکتر لعل‌زاد، ۱۳۹۳، ص ۱۴ تا ۶۵.

۲. مهدی، داکتر محیی‌الدین، ۱۳۸۹، ص ۹۵.

وزیرستان در قرن ۱۶ میلادی توسط وزیری‌ها اشغال شده... قبایل اوغان ساکن دیره‌جات (قسمت جنوبی بنو) شامل مناطق گنده‌پور، خروت‌ها، اشترانه، بابری‌ها و میاخیلی‌ها که جمعاً از قبیله‌ی لوخانی هستند به ترتیب در قرون هفده، شانزده و نوزده وارد این سرزمین شده‌اند.<sup>۱</sup>

قبیله‌ی بنوچی در اواخر قرن ۱۴ و اوایل قرن ۱۵ از اطراف کوه‌های سلیمان به‌جانب غرب یورش برده قسمتی از جلگه‌های بنو - بین رود توچی و گُرم را اشغال نموده و در زمان سلطنت جلال‌الدین اکبر قبیله‌ی نیازی را نیز که پیش از آن در بنو مستقر بودند بیرون رانده، قسمت‌های بنو - را اشغال کردند. باز هم به استناد نوشته‌ی ریسنر پژوهش‌گر روسی در مجموع مروت‌ها، بنوچی‌ها، عیساخیلی‌ها، گندپورها، اشتران، دولت‌خیلی‌ها، بابری‌ها... طی قرن ۱۴ تا ۱۷م در ناحیه‌ی دمن جاگزین شده‌اند.<sup>۲</sup>

این‌که بعضی‌ها بسیار جاهلانه پشتون‌ها را وارثان اصلی سرزمین افغانستان کنونی دانسته دیگر اقوام را با تردستی، خیانت و جعل‌کاری در تاریخ مهاجر خطاب می‌کنند، یک شرم تاریخی است.

به نوشته‌ی وارثان گریگوریان در کتاب «ظهور افغانستان نوین»:

«در دوره‌ی اسلامی از کلمه‌ی «افغان» یا «اوغان» و از نام قومی به‌نام اوغان یا پشتون تا قرن چهارم هجری (قرن دهم میلادی) در کتب جغرافیا و تاریخ نامی به‌میان نیامده و در این دوره (قرن دهم میلادی) برای نخستین بار، ابن اثیر (۹۷۶م) و مؤلف کتاب حدودالعالم (احتمالاً ابن فریغون) (۹۸۲م) از وجود قومی به‌نام اوغان در اطراف کوه‌های سلیمان یاد کرده‌اند.»<sup>۳</sup>

مرحوم میرمحمد صدیق فرهنگ به صراحت نوشته است که: «در دوره‌ی بعد از اسلام، قدیم‌ترین ذکر واژه‌ی «افغان» در کتاب حدودالعالم به‌نظر

۱. مهدی، ۱۳۸۹، ص ۹۵.

۲. مهدی، ۱۳۸۹، ص ۹۵.

۳. گریگوریان، وارثان. ظهور افغانستان نوین، ترجمه‌ی عالی کرمانی، ۱۳۸۸، ص ۴۷.



می‌رسد که گفته است: «اوغان‌ها در قصبه‌ی «ساول» سکونت دارند» و در ادامه نوشته است که: «پادشاه بنهار که ادعای اسلام می‌کند، اما سی زن مسلمان افغان و هندو دارد.»<sup>۱</sup>

مرحوم استاد عبدالحی حبیبی که به تاریخ‌سازی مشهور است، خود در صفحه ۹ جلد ۲ تاریخ مختصر افغانستان می‌نویسد:

«شمس‌الدین محمد مهین ابن ابی بکر کرت به طاهر بهادر حکمران تاتاری پناه برد و حکمران تگین‌آباد گشت... از آن‌جا حضور مینگو خان رفت (۱۲۴۷هـ/ ۱۲۴۷م). خان موصوف به پاس خدمات و سوابق دودمانش، حکومت تمام هرات جام، باخزر، کوسویه، فوشنج، تولک، غور، فیروزکوه، سجستان و تگین‌آباد [منطقه‌یی در قندهار کنونی] غرجستان، مرغاب، فاریاب، مرحق و فراه و سجستان تا کابل و تیرا و بست و افغانستان تا شط سند را - به وی بازگذاشت.»<sup>۲</sup>

از نوشته‌ی استاد حبیبی هویدا است که حتی یک وجب از آن «افغانستان» شامل افغانستان امروزی نیست.

چنانچه مرحوم فرهنگ به وضاحت نوشته است که: «فقط در قرن نوزدهم در نامه‌ی جواییه‌ی لادر آکلند، نایب‌السلطنه‌ی هند (۱۸۳۸م) عنوانی شاه‌شجاع‌الملک - شاه فراری و بعد در معاهده‌ی سه‌جانبه‌ی لاهور (۲۶ جون ۱۸۳۸م) میان مکناتن، رنجیت سنگه و شاه شجاع برای بار اول نام «افغانستان» منحیث یک کشور به جای «خراسان» ذکر شده است.»<sup>۳</sup>

به نوشته‌ی آقای مصباح‌زاده در رابطه با دیرینگی واژه‌های «اوغان» و «مُعرَب آن «افغان» و واژه‌ی افغانستان در بستر تاریخ، این نتیجه به دست می‌آید که نام اوغان، افغان یا پشتون یا پتان در قرن چهارم هجری (قرن دهم میلادی) وارد تاریخ رسمی گردیده و در قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی)

۱. فرهنگ، ۱۳۸۵، ص ۵۴ و ۵۵.

۲. حبیبی، تاریخ مختصر افغانستان، جلد ۲، ص ۹.

۳. فرهنگ، جلد اول، ۱۳۸۵، ص ۵۱۷ و ۵۱۸.

به‌عنوان یک قوم در اطراف رشته کوه‌های سلیمان (شامل پاکستان امروزی) ظهور کرده‌اند و در ظرف ۶۰۰ تا ۷۰۰ سال در سرزمین‌های سوخته، غصب و غارت شده توسط مهاجمان خارجی چون: مغل‌ها، تیموری‌ها، گرگانی‌ها، صفوی‌ها، بابری‌ها، افشاری‌ها، ابدالی‌ها - اقوام و عناصری از گروه‌های هندی، عرب، ترک، بلوچ، تاجیک، راجپوت هندی، دراویدی، جت ... را زیر فشار جذب کرده، زبان و فرهنگ‌شان را تغییر داده و در بخش وسیعی از خراسان حضور خود را محکم کرده‌اند.<sup>۱</sup>

جای تعجب و تأسف این است که نام افغانستان امروزی را - نه احمدشاه ابدالی، نه تیمورشاه، نه زمان‌شاه و محمودشاه و شاه‌شجاع، بلکه این نام را انگلیس‌ها گذاشته و شاه‌شجاع را یک‌سال بعد از این نام‌گذاری (۱۸۳۹م) آورده، پادشاه آن ساختند، مانند این‌که انگلیس‌ها بعد از جنگ جهانی اول از قلمرو اسلامی خلافت عثمانی سرزمین‌های عرب چندین کشور ایجاد کردند که تاکنون انگلیس و به‌دنبال آن [بعد از جنگ جهانی دوم آمریکا] بر این سرزمین‌ها کنترل دارند.

جاگزینی قبایل و طوایف اوغان در شمال کشور، از کوتل سالنگ تا دریای آمو، از بدخشان تا میمنه از زمان تیمورشاه ابدالی (نیمه‌ی دوم قرن ۱۸م) آغاز گردیده طی پنجاه سال سلطنت احمدشاه و تیمورشاه به‌جز چند تن محدود حکمرانان توظیف‌شده، حتی یک خانوار پشتون در شمال وجود نداشته و آن‌ها جماعتی را - به‌نام اوغان نمی‌شناخته‌اند. شدت جابه‌جایی ناقلین (درحقیقت غاصبین) پشتون از زمان امیر عبدالرحمان خان آغاز گردیده، آن‌هم بعد از امضای معاهده‌ی ننگین دیورند (۱۸۹۳م).

هرچند در زمان امضای معاهده‌ی مرزی دیورند حتی یک وجب از مناطق آن طرف دیورند در تصرف دولت امیر عبدالرحمان نبوده، آن مناطق همه جزو قلمرو هند و به‌نحوی از انحاء، زیر سلطه‌ی انگلیس بودند؛ عبدالرحمان خان

۱. مصباح‌زاده، سید محمد باقر. ۱۳۹۲، ص ۶۴.

مسوول آن نیست و حتی تقاضاهای عبدالرحمان خان را سران قبایل آن طرف دیورند، مبنی بر پیوستن به افغانستان نپذیرفته‌اند. با آن‌هم عبدالرحمان با امضای معاهده و تعیین مرز، موجودیت آن مناطق را زیر سلطه‌ی انگلیس و جزو قلمرو هند برتانوی رسمیت بخشید که بعدها بارها این رسمیت بخشیدن به وسیله‌ی معاهدات توسط زمامداران همین قبیله تکرار شده است.

امیر عبدالرحمان فقط این شرم و ننگ تاریخی خود و خاندان خود را - با دادن زمین، جاگیر و امتیازات به ناقلین پشتون در شمال خواست جبران کند.

آقای دکتر انورالحق احدی دوره‌ی سلطنت امیر عبدالرحمان (۱۸۸۰-۱۹۰۱م) را عروج مدرن خوانده است که دو پی‌آمد متضاد برای سلطه‌ی پشتون‌ها داشته، یعنی اگر از یک طرف معاهده‌ی [ننگین دیورند] را در سال ۱۸۹۳م با هند برتانوی امضا کرده نصف نفوس پشتون‌ها را از زیر تسلط دولت افغانستان خارج کرد [درحالی‌که، در تسلط افغانستان هرگز نبودند] و جمعیت پشتون‌ها در افغانستان تقلیل یافت و از طرف دیگر پی‌آمد مثبت آن تشکیل دولت متمرکز [استبدادی] و جابه‌جاسازی ناقلین [در حقیقت غاصبین] پشتون در شمال، سرکوب مردمان مزار و میمنه زیر عنوان شورش اسحاق خان پسر کاکایش و هزاره‌ها برای تحکیم سلطه‌ی پشتون‌ها بود.<sup>۱</sup>

به نوشته‌ی باباجان غفوروف در صفحه ۱۲۷ کتاب «تاجیکان»، جاگزینی خشن و استبدادی طوایف اوغان در شمال افغانستان امروزی تاریخ بسیار جدید دارد که جابه‌جایی به زور، خشونت و ظالمانه به دوران حکومت عبدالرحمان، نادرخان و خاندانش برمی‌گردد.

به نوشته‌ی دکتر مهدی از قول گریگوریف در کتاب کابلستان و کافرستان: «ترک‌ها در قرن ششم میلادی وارد شمال سرزمین خراسان یا افغانستان امروزی شده؛ کهن‌ترین قوم بعد از تاجیک‌ها براهوی‌ها اند که بقیه‌السیف

۱. هفته‌نامه‌ی پیام مجاهد، ۱۴ جدی ۱۳۸۵خ، کابل.

دراویدی و تامیلی‌ها در جنوب بوده که به شرق رانده شده‌اند. یعنی براهوی‌ها، نورستانی‌ها (الیناها) و پاشایی‌ها، سواتی‌ها در کنار تاجیک‌ها از باشندگان اصلی و تاریخی خراسان یا افغانستان کنونی اند.<sup>۱</sup>

### «پشتون یا افغان کیست؟»

عنوان مقاله‌ایست از آقای آدم‌خان یوسف‌زی، از پشتون‌های مقیم پشاور پاکستان که به‌وسیله‌ی آقای دکتر معصومی وفا به فارسی برگردان و در هفته‌نامه‌ی «نسل نو» به‌چاپ رسیده است، قسمت‌های مهم آنرا با امانت‌داری این‌جا می‌آوریم:

«در کشورهای جهان سوم مانند افغانستان، نه‌تنها از دانش مدیریت کم استفاده می‌شود، بل هنر مدیریت و فن آن برای تقویت منافع قومی، حزبی و شخصی مورد استفاده قرار می‌گیرد. یعنی دار و ندار جامعه و سازمان به محور منافع شخصی، فردی، تنظیمی و گروهی چرخانده می‌شود.

از مدت قریب ۲۰ سال بدین سو میان روشن‌فکران ملیت‌ها، بالای واژه‌ی «افغان» یا «اوغان» کشمکش جدی وجود دارد. در این شکی نیست که در قلمرو خراسان یا افغانستان امروزی، کلمه‌ی افغان حیثیت «ملی» به‌خود نگرفته و به پژوهش‌های علمی نیز مجال داده نشده. واقعیت این است که همین حالا در افغانستان تمام ملیت‌های غیرپشتون، پشتون‌ها را «اوغان» یا «افغان» می‌گویند.

اما اگر از خود یک پشتون پرسیده شود تو کی هستی؟

به‌طور طبیعی می‌گوید من پشتون هستم، یعنی نمی‌گوید من اوغان هستم. واضح معلوم می‌شود که بحث و جدال بر سر افغان‌بودن همه مردم این کشور سیاسی است، نه علمی.<sup>۲</sup>

۱. دکتر مهدی، گفتمان ملی در افغانستان، ۱۳۸۵، ص ۹۷.

۲. هفته‌نامه‌ی نسل نو، شماره ۴، کابل ۲ ثور ۱۳۹۶خ.

برای روشن شدن این کلمه - باید آنرا در فصل سوم کتابی به نام «افغان‌ها» ریشه‌یابی کنیم. زیرا (سابقه‌ی تاریخی و ریشه‌ی پختون - افغان) در این کتاب به بحث علمی گرفته شده است.

«در تمام آثار کهن شرقی «پختون» همیشه به نام افغان به کارفته، اما برخی دانشمندان غربی به این عقیده‌اند که سابقه‌ی کلمه‌ی «پختون» نسبت به کلمه‌ی «افغان» یا «اوغان» طولانی‌تر است.

در اشعار و نوشته‌های خود پشتون‌ها، نیز پشتون یا «پختون» مساوی به افغان است. یک تعداد شعرا و نویسندگان مانند آخوند درویزه و خوشحال خان واژه‌های پختون و افغان را همیشه مترادف یا به یک معنا به کار برده‌اند.

از عرصه‌ی صدها سال فارسی‌زبان‌های خراسان یا افغانستان امروزی هر کسی را که به زبان پشتو سخن بگوید «اوغان» نامیده‌اند. اگر از یک تاجیک، از بیک یا بلوچ در افغانستان پرسیده شود اوغان کیست فوراً یک پشتون را نشان می‌دهد، خود را اوغان نمی‌خواند.<sup>۱</sup>

کلمه‌ی افغان از لحاظ سیاسی از زمان امیر عبدالرحمان خان (به‌ویژه حدود ۸۶ سال اخیر) زیاد تبلیغ شده، اما این کلمه همیشه دو وجه داشت، یکی حقیقی دیگری سیاسی. در مجالس خصوصی، افغان یا اوغان همان پشتون است. اما در مجالس و مراجع رسمی به‌طور سیاسی تغییر رنگ داده به تمام مردم افغانستان امروزی «اوغان» یا «افغان» می‌گویند که این کار یک اظهار غلط است و یک بنیاد غلط دارد.

پرسش این‌جاست که اطلاق کلمه‌ی «افغان» آیا برای هویت همه مردم آن مناسب می‌باشد و باعث «وحدت ملی» شده می‌تواند؟

درحالی‌که خود پشتون‌ها به‌علت محدودیت توانایی یا نواقص این کلمه - حتی خود را در این هویت نمی‌بینند.<sup>۲</sup>

---

۱. هفته‌نامه‌ی نسل نو، مورخ ۲ ثور ۱۳۹۶، کابل.

۲. هفته‌نامه‌ی نسل سوم، ثور ۱۳۹۶ خ، کابل.

برای معلوم شدن حقیقت این کلمه تعدادی از تحقیقات، سر اولف کارو را - از کتاب «پتانز» نقل می‌کنیم:

«اگر گاهی از یک فردی مربوط به قوم یوسف‌زی یا خلیل پرسیده شود، شما کی هستید؟ به‌زودی جواب می‌دهد که: «من افغان» هستم. چون به پشتو سخن می‌گوید و خود را اوغان می‌نامد. درحالی‌که این‌ها در پاکستان زندگی می‌کنند، تابعیت پاکستانی دارند. اما مردمان اقوام ختک، اپریدی و وزیر، خود را پختون یا پشتوزبان می‌گویند، اما در «افغانیت» خود شک دارند.

در مورد قوم غلجایی یا غلزایی می‌گویند که «ادعای افغانیت آن‌ها مورد تردید است و افغان اصیل بودن آن‌ها از بین رفته است» فقط آن‌هایی بیرق افغانیت خود را محکم کرده‌اند که در سرحد خرشبون تا سربُن می‌رسند. و این هم صاف و روشن است که تمام پشتون‌های افغانستان امروزی، ادعای افغانیت ندارند.»<sup>۱</sup> [در اصل پشتون نه، بلکه پشتون‌شده یا وصلی هستند؛ پشتو حرف می‌زنند، اما پشتون یا اوغان نیستند که نمونه‌های آن میلیون‌ها تن در ننگرهار، لغمان، لوگر، گردیز، قندهار، هلمند، کنرها، نورستان، ارزگان، پکتیکا و مناطق دیگر وجود دارند. اگر فورم‌های معیاری احصاییه جمعیت توزیع شود، آن‌ها ملیت اصلی خود را می‌نویسند به‌همین سبب از احصاییه معیاری جمعیت، تمامیت‌خواهان پشتون هراس دارند].

به گفته‌ی سر اولف کارو: «در افغانستان امروزی حلقه‌های محدودی هستند که شعار افغانیت برای همه مردم این کشور سر می‌دهند و بیرق اوغان بودن را دو دسته محکم گرفته‌اند. درحالی‌که این ادعا و این شعار، نه ملی است و نه انسانی؛ بلکه جنبه‌ی قبیله‌گرایی و نژادپرستانه دارد. حتی کلمه‌ی اوغان یا افغان کُل پشتون‌ها را - که ده‌ها قوم، قبیله و عشیره هستند، متحد ساخته

۱. هفته‌نامه‌ی نسل نو، شماره‌ی ۴، سال اول، ۲ ثور ۱۳۹۶خ، کابل.

نمی‌تواند. یگانه کلمه‌ای که برای پشتون‌ها یا گویندگان زبان پشتو پذیرفتنی است، همان پشتون بودن خودشان کافی است.<sup>۱</sup> استاد داکتر حبیب‌الله «تگی» می‌نویسد:

کلمه‌ی اوغان یا معرب آن افغان کم از کم از حدود هزار سال به این طرف ذکر گردیده که نخستین‌اش کتاب «حدودالعالم» است. پرسش این است که در خلال این هزار سال امپراتوری‌های فارس نتوانستند کلمه‌ی پشتون و افغان را یکی بسازند، اما در قرن ۲۱ که قرن انفجار معلومات نامیده می‌شود، چگونه می‌توان کلمه‌ی افغان را - به تمام پختون‌ها تحمیل کرد. درحالی‌که کلمه‌ی افغان به پختون‌هایی اطلاق می‌شود که از سرحد خرشبون تا سربن می‌رسند، و در آن هم تنها قوم خلیل و یوسف‌زایی محکم ادعای افغانیت دارند، درحالی‌که خود پاکستانی هستند، تابعیت پاکستانی دارند، به پاکستانی بودن خود افتخار می‌کنند.<sup>۲</sup>

آقای آدم خان یوسف‌زایی در ادامه می‌نویسد: «جای تعجب و تأسف این است، درحالی‌که خود پشتون‌ها تا اکنون نتوانسته‌اند یک نام واحد «پختون» یا «افغان» را انتخاب کنند، چگونه می‌توانند پارسی‌زبانانی که خود مخترع واژه‌ی «اوغان» برای پختون‌ها هستند، کلمه‌ی افغان را بالای خود بپذیرانند. مثلاً اگر کسی فارسی‌گپ بزند او را فارسی‌وان می‌گویند ولو که هزاره باشد، تاجیک یا بلوچ یا ازبک؛ یعنی فارسی‌وان یا فارسی‌زبان به یک هویت زبانی تبدیل شده است، نه قومی یا نژادی.

در این صورت پختون هم از هویت قومی به زبانی تبدیل شده است، نباید روی واژه «اوغان» بودن پافشاری شود.

متأسفانه در اجتماعات پشتون‌های «خراسان» یا «افغانستان امروزی» گروه‌هایی از کمونیست‌ها و ملحدین و مشرکین وجود دارند که زیر پرده‌ی

۱. هفته‌نامه‌ی نسل نو، ۲ ثور ۱۳۹۶ خ، کابل.

۲. هفته‌نامه‌ی نسل نو، ۲ ثور ۱۳۹۶ خ، کابل.

پختونوالی شب و روز خود را می‌گذرانند، و به همین آدرس درصدد اثبات جعلی اکثریت و اقلیت قومی به هر وسیله‌ی مشروع و نامشروع بوده می‌خواهند برای برهم‌زدن ارقام احصایی واژه‌ی افغان را تحمیل کنند.

پرسش این جاست که می‌شود قبایل مربوط به متی مانند: غلجی، لودی، سیالی، نیازی، سوری و صافی‌ها را - که از نظر قومیت تاجیک هستند، ولی حالا پشتو صحبت می‌کنند، پارسی‌زبان بگوییم»<sup>۱</sup>.

باز هم سر اولف کارو\* می‌نویسد:

«هر دو خانواده‌ی لودیان ۱۴۵۱-۱۵۲۶م و خانواده‌ی سوری ۱۳۳۹-۱۵۵۵ میلادی که در دهلی حکومت کردند و همچنان خانواده‌ی شنسبانی که در غور زندگی می‌کردند، به دین اسلام مشرف شدند. در سال ۱۱۹۲م شمال هند را فتح کرده، دین اسلام را مروج ساختند. این‌ها کسانی بودند از پشت ضحاک که خانواده‌ی شیاه‌حسین غوری از همین نسب و تاجیک هستند.

این‌که بی‌بی متو باشاه حسین غوری ازدواج کرد به اساس نسب‌نامه، غلزی‌ها یا غلجایی‌ها، لودی‌ها و بقیه شاخه‌های آن‌ها، تاکنون اصلاً تاجیک هستند، نه پشتون یا اوغان. چون بی‌بی متو با یک شهزاده‌ی بیرون از قوم ازدواج کرده و آن شخص شاه حسین تاجیک است و از خاندان غوری. کارو در ادامه و ختم کتاب خود، غوریان را قوم تاجیک و از جمله‌ی آریایی‌ها می‌داند. بعضی‌ها فارسی حرف می‌زنند، اما پشتون هستند؛ بعضی‌ها پختو حرف می‌زنند، اما تاجیک هستند، برای هر کدام یا نسبت قومی بدیم یا نسبت زبانی. اگر بالای زبان تکیه کنیم، «پشتون»‌های پاکستان «اوغان»

---

۱. هفته‌نامه‌ی نسل نو، شماره ۴، مورخ ۲ ثور ۱۳۹۶خ، کابل.

\* سر اولف کارو Ser Olaf Caroe: در سال ۱۹۵۷ هنگامی که هندوستان به دو کشور تجزیه می‌شد، والی ولایت سرحد (پشتونستان یا خیبر پشتونخواه امروزی) بود و خان عبدالجبار خان معروف به داکتر خان صاحب برادر مرحوم غفار خان، صدراعظم ایالتی.



ما همه افغان نیستیم! / ۳۷

نیستند بلکه پشتون پاکستانی هستند. اگر بالای قوم و تبار تکیه کنیم پس غلزایی‌ها، لودی‌ها، نیازی... «اوغان» نیستند.<sup>۱</sup>  
پافشاری روی این موضوع که همه مردم افغانستان امروزی «افغان» هستند یک تلاش نژادپرستانه، غیرمنطقی، غیرعلمی و غیرعقلانی است.

---

۱. هفته‌نامه‌ی نسل نو، ۲ ثور ۱۳۹۶ خ کابل.



## بحث دوم

### اقوام کوچی و سرگردانی که بلای جان خراسانیان شدند!

هرچند در تابلوی موزاییک نقاشی شده‌ی الکساندر مكدونى يا سكندر مقدونى كه هنگام كاوش ويرانه‌هاى شهر «پومپى» يافت شده، لحظه‌ى يورش اسكندر بر سپاهيان داريوش سوم در «گوگاميل» را نشان مى‌دهد، در اين نبرد سواره‌نظام «اوغان‌هاى اطراف كوه سليمان» را نيز نشان مى‌دهد كه در خدمت سپاه داريوش سوم، پادشاه خود بوده‌اند. اما اين هم در تابلو روشن نيست كه نام‌شان در آن وقت چه بوده است.<sup>۱</sup>

اما تاريخ يمىنى كه از قديم‌ترين تاريخ‌هاست (۱۰۳۰م) محل سكونت اوغان‌ها را، اطراف كوه سليمان تا وادى سند معرفى مى‌كند كه «ساول» شاخه‌ى غربى آن است.

بنا بر همين مدارك است كه محمد معصوم هوتك در كتاب «پشتنى قبلى او روايتى شجرى» نوشته است كه «ساول يا طالوت معاصر حضرت سليمان<sup>(ع)</sup> بوده كه اين قوم، به نسبت نافرمانى از امر خدا<sup>(ج)</sup> بعد از سليمان<sup>(ع)</sup> خداوند<sup>(ج)</sup> بخت نصر ظالم را بالاي شان مسلط ساخته به سرزمين‌هاى شرق و سرزمين‌هاى غرب متوارى و فرارى شده‌اند».<sup>۲</sup>

به نوشته‌ى تاريخ يمىنى: «محل سكونت افغان‌ها، اطراف كوه سليمان بوده كه غربى‌ترين آن منطقه‌ى «ساول» است. يعنى ساول نام همان طالوت از قوم

---

۱. ويژه‌نامه‌ى هفته‌نامه‌ى تندر (ايران بزرگ فرهنگى)، ۱۳۹۲، شماره‌ى سوم، ص ۱۹، تهران.

۲. هوتك، محمد معصوم. ص ۱۹.

یهود است که این قوم در لشکر داریوش سوم در گوگامیل علیه یونانی‌ها جنگیده‌اند.<sup>۱</sup>»

اما هنری جورج راورتنی معتقد است که: «چون این یهودهای فراری مردم لجوج و خودسر بوده‌اند. کوروش کبیر، آن‌ها را از امپراتوری فارس به دامنه‌های کوه سلیمان انتقال داد.»<sup>۲</sup>

محمد بن خاوند شاه بلخی نیز در «روضه‌الصفاء»ی خود موقعیت اوغان‌ها را اطراف کوه سلیمان (پاکستان امروزی) ذکر می‌کند. در کتاب حدودالعالم که نویسنده‌ی آن به احتمال قوی ابن فریغون باشد و در سال‌های ۹۲۸م نگارش یافته، جای زندگی اوغان‌ها را در «ساول» هندوستان (منطقه‌ی خوش‌آب و هوا) خوانده است.<sup>۳</sup>

هرچند مرزهای امپراتوری ابدالی بیش‌تر با مرزهای خراسان مطابقت داشته، اما نه به‌گونه‌ی کامل. ولی ابدالی‌ها از احمدشاه تا تیمورشاه، زمان‌شاه، محمودشاه و پادشاهی بار نخست شاه شجاع، همه پادشاه خراسان بودند و زبان دربارهای‌شان فارسی.<sup>۴</sup>

وقتی در سال ۱۸۰۱م فتح‌علی شاه قاجار با انگلیس‌ها نخستین معاهده را امضا کرد، در این معاهده قرار شد که دولت قاجاری وزیر فتح‌خان، وزیر مکار و شیطان‌صفت و شهزاده محمود را کمک کند که زمان‌شاه را - از تخت براندازند تا وی نتواند به هندوستان حمله کند.

زمان‌شاه که تا آن‌دم به شاه قاجار با زبان زور سخن می‌گفت، ناگهان خود را در لب پرتگاه یافته، طره‌باز خان را برای گفت‌وگو به تهران فرستاد. در «ناسخ‌التواریخ» آمده است:

۱. ویژه‌نامه‌ی تندر، شماره‌ی سوم، ۱۳۹۲، ص ۱۹.

۲. مصباح‌زاده، ۱۳۹۲، ص ۳۰.

۳. ویژه‌نامه‌ی تندر، زمستان ۱۳۹۲، شماره‌ی سوم، ص ۱۹.

۴. ویژه‌نامه‌ی هفته‌نامه‌ی تندر، ۱۳۹۲خ، شماره‌ی سوم، ص ۱۹.

«وقتی طره‌باز خان نزد فتح‌علی شاه قاجار رسید عرض کرد که در مملکت «خراسان» مسموع (آوازه) افتاده است که شهریار (فتح‌علی شاه قاجار) آهنگ حرکت به سوی خراسان نموده، این سفر شهریار، موجب آشفستگی امصار و بلدان گردیده است. اگر سفر شهریار به خراسان به وقت دیگر افتد، از لطف و اشفاق شاهانه بعید نباشد.»<sup>۱</sup>

فتح‌علی شاه که ضعف دولت ابدالی را حس کرده بود در پاسخ زمان‌شاه مکتوبی به این مضمون نوشت: «ما را از طلب ملک موروثی ما و تسخیر خراسان تقاعد نخواهد رفت، اگر کسی را در این کار سخنی باشد، از زبان شمشیر ما جواب خواهد گرفت.»<sup>۲</sup>

به‌گونه‌ی رسمی در تاریخ اوایل قرن ۱۹ میلادی (۱۸۰۱م) ملاحظه می‌شود که دولت زمان‌شاه درانی، مانند پدر و جدش، جز نام خراسان نام دیگری نداشته. اگر افغانستان نام کشوری می‌بود، در این نامه ذکر می‌گردید. به‌خوبی ملاحظه می‌شود - شیطان خطاکاری که نام خراسان را - به افغانستان تبدیل نموده انگلیس است، نه شاهان ابدالی. چنانچه در معاهده‌ای که به تاریخ ۱۲ مارچ ۱۸۰۹م میان سر هارفورد جونز نماینده‌ی انگلیس و میرزا محمد شفیع نخست‌وزیر دولت قاجاری امضاء شد، در ماده‌ی هفتم آن، در متن فارسی کلمه‌ی «افغانستان» آمده، اما در متن انگلیسی آن واژه‌ی «افغان‌ها» نه افغانستان که اشتباه در ترجمه بوده یعنی مرحوم محمود محمود در تاریخ روابط سیاسی انگلیس و فارس برای آسانی کار خودش «ستان» را اضافه کرده است.

همان‌طوری که لارنس کشورهای عربی را بر ضد خلافت اسلامی عثمانی تحریک به شورش و قیام نموده، خلافت عثمانی را پارچه پارچه کرده از هم پاشاند و کشورهای کوچک عربی مانند: سعودی، کویت، بحرین، قطر،

۱. ویژه‌نامه‌ی هفته‌نامه‌ی تندر، ۱۳۹۲، ص ۱۹.

۲. ویژه‌نامه‌ی تندر، ص ۱۹.

امارات متحده، عمان، اردن، عراق، لبنان و سوریه را به وجود آورده و به میل خود دولت‌سازی کرد که تا جنگ دوم جهانی خودش و بعد از آن امریکا منحیث یک ابرقدرت وارد منطقه گردید و بالاخره، در ۱۹۴۸م دولت اسرائیل را - به استناد اعلامیه‌ی بالفور (۱۹۱۷م) به وجود آورد.<sup>۱</sup>

با بررسی اسناد موجود می‌توان گفت که به‌طور رسمی کلمه‌ی افغانستان برای نخستین بار در کشور ما، در معاهده‌ی سه‌جانبه‌ی لاهور (۱۸۳۸م) نوشته شده و به‌طور علنی واژه‌ی افغانستان در سخنرانی مکناتن، در مراسم تاج‌پوشی شاه‌شجاع در قندهار (۱۸۳۹م) ذکر شده و بیانیه‌ی مکناتن در قندهار، ضمیمه‌ی معاهده‌ی سه‌جانبه‌ی لاهور ۲۶ جون ۱۸۳۸م در لندن موجود است.

قابل یادآوری است که هنگام امضای معاهده‌ی سه‌جانبه‌ی لاهور، منطقه‌ی پشاور تا دره‌ی خیبر در دست رنجیت سنگه‌ی حاکم پنجاب، هرات در تصرف محمود ابدالی و پسرش کامران بود، شمال کشور هم نمی‌توانست شامل افغانستان انگلیس باشد؛ چون دولت مرکزی وجود نداشت و افغانستان جدید انگلیس شامل: قندهار تا غزنی، کابل، پروان و جلال‌آباد می‌شد و پس.<sup>۲</sup>

مرحوم میر محمد صدیق فرهنگ درباره‌ی اقوام پشتون می‌گوید:  
«کلمات پشتو، پشتون و پختون که افغان‌ها به زبان و قوم خود، اطلاق می‌کنند؛ تا سده‌ی هفدهم تنها در محاوره‌ی زبانی و شفاهی بین مردم معمول بوده، در آثار کتبی، اثر ماندگاری از این زبان به‌نظر نمی‌رسد. پشتون‌ها ترجیحاً خود را پشتون یا پختانه می‌گویند.<sup>۳</sup>»

۱. روزنامه‌ی پشتوزبان ویسا، ۲۲ جوزای ۱۳۹۶خ، کابل.

۲. ویژه‌نامه‌ی تندر، زمستان ۱۳۹۲، ص ۲۰.

۳. فرهنگ، میر محمد صدیق، ۱۳۸۵، ص ۲۳ و ۲۴.

فارسی‌زبان‌ها، آن‌ها را «اوغان» یا «افغان» هندی‌ها، آن‌ها را پتهان نامیده‌اند که از سده‌ی شانزدهم به بعد، به معنی واحد به‌کار رفته است. اما عرب‌ها پشتون‌ها را «سلیمانی» که غالباً وجه تسمیه‌ی آن به ساکنان اصلی و اولی اطراف کوه سلیمان (پاکستان امروزی) نسبت داده شده است. چنانچه احمدشاه ابدالی و نواسه‌اش زمان‌شاه ابدالی برای امیران حجاز در رابطه با سفر حجاج، نماینده معرفی کرده‌اند که به معنای ساکنان اطراف کوه سلیمان (قلمرو پاکستان امروزی) و هم به معنی قوم حضرت سلیمان<sup>(ع)</sup> توجیه دارد.

مرحوم فرهنگ در ادامه می‌نویسد: «هرچند در منشأ قومی و نژادی پشتون‌ها نظریات گوناگونی وجود دارد، اما خود پشتون‌ها متکی به علم انساب و شجره‌های قومی بیش‌تر از سایر اقوام علاقه‌مند بوده، خودشان در سده‌ی هفدهم در کتابی به نام «مخزن افغانی» جد اعلای خود را به نام «افغانه» که در عهد داوود نبی<sup>(ع)</sup> می‌زیسته، ثبت کرده‌اند که در هنگام پراگندگی قبایل یهود [آن‌هم در دو دوره یکی دوره‌ی آشوری‌ها ۷۹۰ ق.م. دیگری در عهد بابلیان ۵۶۰ ق.م.] به جبال غور و از آن‌جا به اطراف کوه سلیمان رسانده، اقامت گزیده‌اند.»<sup>۱</sup>

باز هم به نوشته‌ی همین مورخ، اگر پشتون‌ها آریایی باشند یا اسراییلی، همه پشتون‌های امروزی از یک قوم ثابت نیستند\*. اگر آریایی باشند یا یهودی احتمال دارد. زیرا در طول تاریخ اقوام با اقوام دیگر آمیزش و ازدواج نموده و خلط‌شده‌اند چون، زبان - زبان مادری است، اقوامی که زیاد به اقوام دیگر دختر داده‌اند، امکان گسترش زبان شان بیش‌تر گردیده است و از سوی دیگر

۱. فرهنگ، ۱۳۸۵، ص ۲۳ و ۲۴.

\* چنانچه مرحوم افضل خان ختک نیز در «تاریخ مُرْصِع» گفته است که یکی پشتون‌های «اصلی» و دیگری «وصلی» هستند. قرار آخرین پژوهش‌ها، پشتون‌های اصلی ۴۳ تا ۴۵ درصد گفته شده که بقیه یعنی اکثریت وصلی هستند. چنانچه در پژوهش DNA تعداد ۱۵۰۰ تن پشتون در اوترپرادیش هند از جمله صرف ۶۴۰ تن مشابهت به DNA یهود داشته، بقیه (وصلی‌ها) بوده مشابهت نداشته‌اند. زبان نمی‌تواند قومیت را ثابت کند. (داکتر شهرانی، ص ۱۲)

خواص و رنگ جلد یا چهره‌ی ظاهری‌شان تغییر کرده است، اما تعیین‌کننده تحقیقات DNA است. مثلاً: تورکان با تاجیکان غلزایی، مسعودی‌های تاجیک، تاجیک‌های گردیز و لوگر، لغمان، ننگرهار... و گروه کوچکی از ایماق‌ها، پاشایی یا نورستانی‌ها پشتوزبان شده، تعدادی هم خود را پشتون می‌خوانند.

در هلمند، قندهار، لغمان و ننگرهار، گردیز، لوگر... عرب‌ها، ترک‌ها، تاجیک‌ها، هندوها، جوجی‌ها، منگول‌ها پشتون شده‌اند. اما مسکن اصلی «افغان‌ها» اطراف کوه سلیمان [قلمرو پاکستان امروزی] گفته شده که در «تاریخ‌نامه هرات» (تألیف اوایل قرن چهاردهم میلادی) آمده حتی بابر در خاطراتش نقشه‌ی قبایل و محل سکونت ایشان را رسم کرده است که جای شکی باقی نمی‌ماند.<sup>۱</sup>

اما این نظر که پشتون‌ها مسکن اصلی‌شان، کوهستان‌های غور باشد کاملاً نفی شده، ممکن است در آغاز مهاجرت برخی‌ها آمده باشند، اما حقیقت انکارناپذیر این است که اولین مسکن افغان‌ها یا پشتون‌ها اطراف کوه سلیمان بوده که خودشان به تکرار خود را «سلیمانی» گفته‌اند.<sup>۲</sup>

## منشأ تباری سوال برانگیز پشتون‌ها

هرچند دیرینگی حضور پشتون‌ها یا اوغان‌ها در افغانستان کنونی نیز زیر سوال‌های زیادی است، اما ذکر نام‌شان در جغرافیای منطقه به‌طور کتبی به قرن چهارم هجری و حضور فزیک‌ی و ملموس‌شان منحصراً حاکم منطقه به قرن ۱۸ میلادی پذیرفته شده است. هرچند، کشوری به‌نام افغانستان تاکنون در قرون جدید و معاصر احصایی‌ی معیاری جمعیت نداشته، آن‌هم به‌سبب جنجال برانگیز بودن هویت، کمیت و زیر سوال بودن زیست‌بوم اصلی و منشأ

۱. فرهنگ، ۱۳۸۵، ص ۲۴.

۲. شهرانی، پروفیسور عنایت‌الله، ۱۳۹۱خ، ص ۲۵.



نژادی آن‌ها قرار حدس و گمان‌های نزدیک به واقعیت، جمعیت پشتون‌ها حدود چهل یا زیر چهل درصد، از لحاظ کمیت حدس زده شده است. منشأ تباری افغان‌ها یا پشتون‌ها مانند زیست‌بوم‌شان و کمیت جمعیتی‌شان باز هم همواره زیر سوال، گمان و تردید بوده است. پژوهش‌گرانی آن‌ها را آریایی تبار، گروه‌های دیگری سامی تبار یا یهودی تبار گفته‌اند، باز هم اختلاف‌ها در میان است، تا اثبات‌ها. جای تعجب و تأسف این است که اشخاص و محافل قبیله‌گرا به وسیله‌ی جعل کاری و «اثبات‌گرایی» با استفاده از قدرت دولتی به جای استفاده از منطق و دانش امروزی، همه مردم افغانستان امروزی را «اوغان» یا پشتون می‌دانند.

### ۱- طرفداران آریایی تبار بودن «افغان‌ها» یا «پشتون‌ها»

این تلاش مستمر بیش‌تر در «انجمن تاریخ» دوران حکومت‌های استبدادی نادر، هاشم، داوود صورت گرفته، یعنی در شرایطی که هیچ پژوهش‌گری حق نداشت حتی یک ورق بدون سانسور و فلتر ریاست نشرات و وزارت اطلاعات و فرهنگ در سراسر کشور بنویسد، حتی در خارج نویسندگانی افغانستان زیر فشار و تهدید سفارت‌ها بودند که نمونه‌اش حکایت آقای هاشمیان از برخورد مرحوم عبدالرحمان پژواک در لندن با صدراعظم شاه محمود خان می‌باشد. یعنی پژواک را شاه محمود در لندن تهدید و تحقیر می‌کند که چرا نوشتی: «استقلال را امان‌الله خان از انگلیس گرفت، استقلال را ما گرفتیم، تو در آن وقت در شکم مادرت بودی...»<sup>۱</sup>

مانند جعل کاری کتابی به نام «پته خزان» که استاد حبیبی خودش با تعدادی استادان و دانش‌جویان به منظور سیر علمی به بامیان رفته بود، درحالی‌که همان ساعت خوش و خندان بوده در حضور استادانی چون: پروفیسور محمد علی خان میوندی، پوهاند زهما، پوهاند علمی استاد الهام،

۱. روزنامه‌ی پشتوزبان ویسا، ۲۲ جوزای ۱۳۹۶.

استاد نگهت و حبیب‌الله تگی، در برابر پرسش استاد تگی مبنی بر این‌که: «کار پته خزانہ چگونه شد؟» [چون پروفیسور مارگنسترن دانشمند جهانی نارویژی در سیمیناری در دانشگاه کابل پته‌خزانہ را جعلی خوانده، امضاء نکرده بود.] گفت: «چه پته‌خزانہ‌ای کار خودم بود.» در ادامه گفت: «یک روزی انور خان نایب‌سالار به من گفت صدراعظم صاحب (شاه محمود خان) می‌خواهد شما را ببیند. در اندیشه رفتم. انور خان گفت: تو ترس؛ می‌خواهد در مورد یک کتاب با شما حرف بزند. خاطر کم می‌جمع شد. فردا رفتم. صدراعظم به من گفت: «یک کتاب خوب تاریخی و ادبی در مورد سابقه‌ی تاریخی برای زبان پشتو (افغانی) بنویس. از همان تاریخ شروع به نوشتن پته خزانہ کردم.»<sup>۱</sup>

در جای دیگر (در هفته‌نامه‌ی آزاد افغانستان) که هنگام فراری بودن مرحوم حبیبی در پشاور به قلم خودش نشر شده آمده است: «من نمی‌دانم خاندانی که اجدادشان به خیانت و وطن‌فروشی از خاک افغانستان رانده شده در دیره‌دون هند جیره‌خوار انگلیس بودند، زبان مادری خود (پشتو) را نمی‌دانستند، در خانه هندی گپ می‌زدند؛ با آن سوانح ننگین خود چگونه ما و امثال ما مردمی را - که عمری در خدمت علم و فرهنگ بودیم و زبان مُرده و نامرتب پشتو را زندگی ادبی و تاریخی بخشیدیم [منظور همان پته خزانہ است] به علت انتقاد از خیانت‌کاری آل یحیا، از شرف افغانیت و ملیت محروم شویم.»<sup>۲</sup>

یعنی در تاریخ، زبان، ملیت، فرهنگ، تبار و نژاد پشتون‌ها و دیگران در سراسر دوران حکومت نادر و خاندانش جعل‌کاری ناروا صورت گرفته است.

---

۱. همام، مرحوم پروفیسور سید سلطان‌شاه، استاد اتنوگرافی در دانشگاه کابل «اندر دردهای خراسانیان»، ۱۳۷۰خ، انتشارات خیام، کابل، ص ۳۷.

۲. هفته‌نامه‌ی آزاد افغانستان، شنبه هفتم جدی ۱۳۳۰خ / ۲۹ دسامبر ۱۹۵۱م، پشاور.

برای اولین بار کریستن سن ادعا کرد که کلمه‌ی «افغان» از کلمه‌ی اشواکا Ashvaka در سانسکریت گرفته شده، بعد، مک کریندل، دی سنت مارتین ریکلوس از آن حمایت و انجمن تاریخ در کابل به توصیف، تعبیر و ترجمه‌ی نوشته‌های آن‌ها پرداخته از «فیل»، «فیل» ساختند.

پروفیسور «دورن» استاد دانشگاه خارکوف، کلمه‌ی «پاکتویس» هرودوت را شاخ و برگ داده، به «پشتو» ارتباط داد. بزرگانی چون مرحوم کهزاد، مرحوم حبیبی... (نویسندگان سرکاری) پکت‌ها، پکته‌ها را به پکتویس ارتباط داده از آن «پختون»، «پشتون» و «پختانه» ساختند. چون در تاریخ هرودوت آمده است که: «پاکتویس‌ها در کشور پکتوایکی در کنار «اندوس» سکونت داشته‌اند»<sup>۱</sup>.

اما دانشمندان دیگری مانند دارمستر، اشپیگل و گایگر آلمانی تردید کرده‌اند که میان کلمه‌ی پاکتویس و پکتوایکی هرودوت و کلمه‌ی پشتون و پختون رابطه‌ی وجود داشت باشد، چون صورت تلفظ آن‌ها فرق می‌کند.

مارگنسترن دانشمند جهانی نارویژی نیز اصالت و قدامت تاریخی کتاب «پته‌خانه»<sup>۲</sup>ی پشتو را جعلی خوانده، در سیمیناری که در دانشگاه کابل به‌همین مناسبت برگزار شده بود، با مرحوم حبیبی برخورد شدید لفظی نموده کتاب را امضا و تصدیق نکرد.<sup>۲</sup>

همچنان شک و تردید پروفیسور مارگنسترن نارویژی این بود که گمان نمی‌رود که کلمه‌ی «شت» پشتو ۵۰۰ سال پیش از میلاد به‌وسیله‌ی حروف (xt) اظهار شده باشد. و «پتهان» هندی نیز (an) بود، نه (on) که پشتون شده باشد.

---

۱. امین‌الله زمربالی، سال‌نامه‌ی کابل، ص ۲۴۰.  
۲. همام، پروفیسور سید سلطان‌شاه، ۱۳۷۰خ، ص ۳۴ و ۳۵.

دانشمندان دیگری معادل بودن کلمه‌ی «پاکتویس» و «پکھت» را به پشتو و پختورد می‌نمایند و آنرا مشتق از کلمه‌ی فارسی می‌دانند که در دایرةالمعارف اسلامی صفحه‌ی ۱۵۰ نیز آمده است.<sup>۱</sup>

در دایرةالمعارف «ایرانیکا» نیز رابطه‌ی کلمه‌ی «پشتو» با «پاکتویس» رد شده و گفته شده که امکان ندارد u و kt یونانی صداهای نام ایرانی قرن پنجم پیش از میلاد مسیح را بدهند. این واژه منشأ قدیمی ندارد.

آقای مصباح‌زاده از قول صدیق رهپو طرزی - که خود طرزی از همین قوم است و متعلق به خانواده‌ی طرزی، می‌نویسد: «واژه‌ی «پشتو» از آغاز قرن بیستم به کار گرفته شده، در مورد منشأ آن از قول پروفیسور تاکور هندی می‌نویسد: «از آن‌جا که افغانان در هند، در منطقه‌ی «پتته» ساکن شده بودند، هندی‌ها آن‌ها را «پتان» یعنی ساکنین پتته صدا می‌زنند و همچنان هندی‌ها، اوغان‌هایی را - که در «روهه» زندگی می‌کردند، «روهیله» می‌خواندند که در اشعار خوشحال خان هویدا است. واژه‌های پشتون و پتان، از همین «پتته» گرفته شده است کدام ریشه‌ی دیگر ندارد، کسانی هستند که برای تاریخ‌سازی یا جعل‌کاری، واژه‌ها را پیوند می‌زنند. (مصباح‌زاده، ۱۳۹۲، ص ۱۸)

در صفحه‌ی ۴۲ تاریخ سلطان در شرح اسراییلی، عرب یا آریایی بودن پشتون‌ها از قول محمد توکلی در کتاب «تجدد بومی و بازاندیشی تاریخ» آمده است: «جالب این است که تاریخ‌نویسان و واقعه‌نگاران قرن نوزدهم و بیستم [مانند بچه‌ها رنگ بدل کرده] نظرشان فروکش می‌کند؛ عرب‌ستیزی، آریایی‌گرایی، فرهنگ‌ستایی... رونق می‌گیرد و نام‌های متروک و اصطلاحات قوم‌گرایانه شکل می‌شود. از سوی دیگر، در این قرن بیستم ما شاهد ظهور فاشیزم هیتلری، تشکیل دولت زمین‌خوار و صهیونیست و مسلمان‌ستیز اسراییل بودیم. این موارد، دست به دست هم داده، تاریخ‌نویسان افغانستان نیز

۱. مصباح‌زاده، سید باقر، ۱۳۹۲، ص ۱۵.

نگاه‌شان را تغییر دادند. در آن زمان دیگر شکوه و جلال در قوم یهود نبود، به این فکر شدند که: اگر ایرانی‌ها از هخامنشی‌ها و ساسانی‌ها و امپراتوری‌های شان با افتخار حرف می‌زنند، چرا ما خود را - به نژاد پاک آریایی نجسپانیم، چرا دم از یهودبودن بزنیم و خود را در میان کشورهای مسلمان همسایه بدنام کنیم؟ این پرسش‌ها دست کم در ذهن کسانی چون: مرحوم حبیبی، پژواک، رشتین... چرخ می‌زدند [چون قدرت دولتی در دست خودشان بود و سردار شاه محمود به حبیبی دستور نوشتن کتاب جعلی «پته خزانه» را نیز داده بود] از هر امکانی برای جعل کاری استفاده کردند و به نوشته دکتر هوشنگ طالع «آسمان را - به ریسمان بسته» کتاب‌های «افغانستان پیش از اسلام»، «افغانستان تاریخی»، «افغانستان در شاهنامه»... را نوشتند.»

## ۲- استدلال عرب‌نامیدن پشتون‌ها یا افغان‌ها

آقای عظیم افریدی که خود پشتونِ پاکستانی است، وسیله‌ی مقاله‌ی، عرب‌بودن پشتون‌ها را رد می‌کند و آریایی‌بودن آن‌ها را نیز جدی نمی‌گیرد، اما اعتقاد دارد که میان عرب‌ها و پشتون‌ها شباهت‌هایی مانند: چسپیدن به عادات قبیله‌ی، حفظ نظام قبیله‌ی، دلیری، کینه‌جویی، نقش سران قبیله میان پشتون‌ها و نقش شیوخ میان عرب‌ها وجود دارد.<sup>۱</sup>

مرحوم قاضی عطاءالله خان پشاوروی که خود پشتون‌تبار است در کتاب مشهور خود «د پشتنو تاریخ» در مورد شجره و تیره و تبار اصلی پشتون‌ها یا اوغان‌ها در سر «شش‌راهی» قرار گرفته، نتوانسته اصلیت تباری و نژادی خود را - اثبات کند، از قول دیگران اوغان‌ها را از ده قبیله‌ی گم‌شده‌ی یهود بعد از حمله‌ی بخت نصر به سوی شرق می‌خواند و در جای دیگر می‌گوید افغانه نواسه‌ی بی‌بی هاجر خانم ابراهیم<sup>(ع)</sup>، در جای دیگر افغانه را پسر «ارمیا» پسر طالوت پادشاه یهودها می‌داند که بعد از دین اسلام همه به یهودیت خود تا

بسیار وقت قایم بودند. خالد بن ولید نیز از جمله‌ی همین یهودها بود که به‌سختی مسلمان شد.

وقتی خالد بن ولید مسلمان شد، اقوام خود را - که در غور (مناطق مرکزی افغانستان امروزی) فراری بودند تشویق کرد مسلمان شوند، آن‌ها جرگه تشکیل داد، قیس را به‌حیث رییس و نماینده‌ی خود نزد پیغمبر<sup>(ص)</sup> فرستادند. پیغمبر آن‌ها را عزت کرد نام قیس را به عبدالرشید تبدیل کرده، همه دین اسلام را پذیرفتند. پیغمبر<sup>(ص)</sup> در حق شان دعای خیر پیروزی کرد...<sup>۱</sup>

مرحوم قاضی عطاءالله خان در مورد یهودی‌بودن و سامی‌بودن نژاد پشتون‌ها یا اوغان‌ها می‌نویسد:

«وقتی نادر افشار به هندوستان لشکر کشید در پشاور و نواحی آن بزرگان یوسف‌زایی یک نسخه‌ی کتاب مقدس تورات را - به وی تحفه دادند که به زبان عبرانی نوشته شده بود و چیزهای دیگری هم به وی نشان دادند که یهودها هنگام عبادات از آن استفاده می‌کردند. آن‌عه یهودانی که در لشکر نادر افشار بودند، این مشترکات و وسایل را شناختند.

همچنان عبدالله خان هراتی که مورخ پشتون‌تبار بود می‌گوید که:

«طالوت پادشاه یهودیان بود. وی دو پسر داشت که نام یکی «افغان» و نام دیگری «جالوت» بود. افغان پدر بزرگ پشتون‌ها یا اوغان‌ها بود، که به آن نام مشهور شدند. پس از پادشاهی داوود<sup>(ع)</sup> و سلیمان<sup>(ع)</sup>، وقتی طالوت پادشاه شد؛ میان قوم یهود، جنگ و نفاق شروع شد که تا زمان بخت نصر دوام داشت و بخت نصر بیت‌المقدس را قبضه کرده ۷۰ هزار یهودی را قتل‌عام، بیت‌المقدس را خراب، تعدادی را در بابل زندانی و پس از آن «افغانه» و قبیله‌اش از ترس گریختند به ملک‌های عرب. چون آن مناطق بی‌آب و علف بود، چاره‌ی شان نشده به سمت هندوستان و شرق روان شدند... تا بالاخره به

۱. قاضی عطاءالله خان، د پشتنو تاریخ، ۲۰۰۳، چاپ سوم، ص ۷.

کوه‌های سلیمان رانده شدند، هفتاد قبیله‌ی اوغان‌ها با هم متفق شدند. این‌ها همه اولاده‌ی طالوت هستند چون در بین شان جنگ و جدل، غوغا زیاد بود عرب‌ها نام آن‌ها را «افغان» گذاشتند که در عربی آنرا «شور» می‌گویند.<sup>۱</sup>

طوری که مرحوم عثمان صدقی در کتاب «جغرافیای مختصر تاریخی شهرهای آریانا» از ۱۱۵ شهر در سرزمین آریانای قدیم با توضیح مختصر نام برده است، هیچ جایی، به نام اوغانستان یا افغانستان وجود ندارد.<sup>۲</sup>

مرحوم قاضی عطاءالله خان که واقع‌بین‌تر از دیگران است، تصدیق می‌کند لفظ «افغان» را بار اول در زمان سلطان ابوسعید مرزا (۱۳۱۶م) مورخان استعمال کرده‌اند و به صورت عام لفظ «پشتنو» در زمان شاه عباس اعظم صفوی (۱۵۸۷م) استعمال شده است.<sup>۳</sup>

این دلایل، شواهد و مدارک تاریخی نشان می‌دهند که افغان‌ها یا پشتون‌های امروزی هیچ شجره‌ی ثابت، زیست‌بوم ثابت و منشأ تباری اثبات‌شده ندارند و نتوانسته‌اند خود را ثابت کنند که کی هستند، از کجا آمده‌اند به کجا می‌روند.

جای تأسف و شرم تاریخی و فرهنگی، این است که اشخاص، محافل و گروه‌هایی که هنوز هویت خودشان ثابت نیست، دیگران (هویت‌های ساکن اصلی و باهویت این سرزمین) را مانند خود بی‌هویت و سرگردان می‌سازند و یک قرن است پافشاری می‌کنند که شما همه «اوغان» هستید. این آقایان شاید یک‌بار هم شجره‌ی خود را به درستی نخوانده و دقت نکرده‌اند.

معلوم می‌شود که این جعل‌کاری‌ها و تاریخ‌سازی‌ها، ناشی از یک عقده‌ی حقارت فرهنگی، اجتماعی و تباری است. شاید دوستان هم‌وطن ما در این رابطه حق‌به‌جانب باشند؛ اما این اندیشه دردی را مداوا نمی‌کند. امریکایی‌ها

۱. قاضی عطاءالله خان، ۲۰۰۳م، چاپ سوم، ص ۷ و ۸.

۲. صدقی، محمد عثمان، چاپ دوم، ۱۳۹۱، ص ۹۵.

۳. قاضی عطاءالله خان، د پشتنو تاریخ، ۲۰۰۳، چاپ سوم، ص ۷ و ۸.

پیش از قرن ۱۸ میلادی سابقه‌ی تمدنی ندارند، ولی امروز قدرت درجه اول اقتصادی، صنعتی و نظامی جهان هستند.

اما آقای سیال مومند در مورد نسب و شجره‌ی پشتون‌ها می‌نویسد:

«قیس که در کوه‌های «کسی‌غر» زندگی می‌کرد، به تشویق خالد بن ولید در سال ۸ هجری به مدینه‌ی منوره رفت و به حضور رسول خداوند<sup>(ج)</sup> مشرف شد و خود را قیس معرفی کرد. پیغمبر<sup>(ص)</sup> نام عبدالرشید را - به وی اضافه کرد که به قیس عبدالرشید معروف گشت. در فتح مکه [سال دهم هجری] از جمله‌ی مجاهدان بود و شمشیرها زد. به این سبب پیغمبر<sup>(ص)</sup> او را «پتهان» خطاب کرد [«پتهان» تخته‌ی پایین کشتی را می‌گویند که از چوب بسیار محکم و کلفت ساخته می‌شود] و قیس بابا در سال ۴۱ هجری (۶۶۳ م) در «کسی‌غر» وفات یافته است.<sup>۱</sup>

به قول افضل خان ختک سلسله‌ی نسب قیس بابا به قوم اسراییل و آدم<sup>(ع)</sup> می‌رسد، اما پشتون‌های مسلمان حالا این قصه را نمی‌پذیرند.

گفته می‌شود: «قیس بن عیص بن سلول... بن افغانه، ارمیا بن ساول ملقب به ملک طالوت و... و بعضی مورخان نمی‌پذیرند که عبدالرشید در ۳۵ پشت به «افغانه» برسد. خداوند<sup>(ج)</sup> می‌داند که پشتون‌ها چقدر مدت به جاهای دیگر سپری کرده باشند که کسی یادداشت نکرده و اگر کرده باشد شاید درست نباشد. شجره‌ی موجود و قصه‌های گذشته اکثراً از سوی پشتون‌های دور و نزدیک هندوستان نوشته شده و برای این نوشته‌ها مصارف و زحمات زیاد کشیده شده؛ ما باید احسان‌مند این نویسنده‌ها باشیم...»<sup>۲</sup>

دیده می‌شود که بسیاری‌ها فقط خیال‌بافی کرده‌اند که خودشان هم به این نوشته باور ندارند، اما خواسته‌اند برای خود چیزی دست‌وپا کنند. از جمله،

۱. مومند، م.ج. سیال، چاپ دوم، ۲۰۱۰، ص ۶ و ۷.

۲. همان، ص ۷ و ۸.



رابطه میان قیس و خالد بن ولید را چه کسی و چگونه تأمین کرده بود و چگونه قیس از کوه‌های غور خبر شد که خالد بن ولید مسلمان شده است؟!۱

### ۳- استدلال اسرائیلی تبار بودن افغان‌ها یا پشتون‌ها

همان طوری که آقای سیال مومند نوشته است که شجره‌ی پشتون‌ها در شهرهای دور هندوستان به تشویق بزرگان پشتون نوشته شده و از آن جاها به دست ما رسیده است که یکی از این نویسنده‌ها نعمت‌الله خان هروی است.<sup>۱</sup>

نعمت‌الله خان هروی\* نخستین بار حدود سال‌های ۱۰۲۱ ه.ق. حدود ۴۰۰ سال پیش نظریه‌ی اسرائیلی تبار بودن پشتون‌ها را مطرح کرده است. هرچند او را مؤرخ پشتون تبار گفته‌اند، اما نام و تخلص وی نعمت‌الله سامانی هروی گفته شده، اگر سامانی است، پس پشتون نیست. نعمت‌الله خان به همراه یک گروه پشتون‌های هندوستان که ملازمان خان جهان خان [فرمانده احمدشاه ابدالی] بودند ضمن پژوهش‌های کتابخانه‌یی، پژوهش‌های مستقیم میدانی از طریق مصاحبه‌ها انجام داده و تعدادی از پشتون‌ها نیز همراهش بوده‌اند؛ مانند: قطب‌خان، سرمست‌خان ابدالی ملتانی (جد احمدشاه ابدالی)، حمزه خان توخی، عمرخان کاکری و ظریف خان یوسف‌زی.<sup>۲</sup>

---

۱. همان، ص ۸.

\* خواجه نعمت‌الله سامانی هروی (۱۶۳۰م وفات) فرزند خواجه حبیب‌الله خان که او را پشتون و از قوم نورزی معرفی کرده‌اند [صحت و سقم آن معلوم نیست] ابتدا کتاب‌دار عبدالرحیم خان یکی از سپهسالارهای جلال‌الدین اکبر، بعد واقعه‌نویس دربار شهزاده سلیم (جهانگیر) امپراتور بابری یا مغولی هند ۳۰ سال وظیفه‌دار محکمه‌ی شاهی جلال‌الدین اکبر، ۱۱ سال واقعه‌نویس دربار جهانگیر مدتی در خدمت خان جهان‌خان لودی، یکی از بزرگان امپراتوری مغول بود که با موصوف در جنوب هند برای سرکوب مرهته‌ها رفت، آن‌جا با هیبت‌خان کاکر در ۱۰۱۸ ه.ق. آشنا شده. به توصیه‌ی وی و خان جهان‌خان به پژوهش در اصل و نسب پشتون‌ها پرداخت و در سال ۱۶۱۱م کتاب «مخزن افغانی» را نوشت.

۲. مصباح‌زاده، ۱۳۹۲، ص ۲۱.

در این کتاب نسب‌نامه‌ی پشتون‌ها یا اوغان‌ها از ساول (طالوت) تا قیس (عبدالرشید) مفصل بیان گردیده است. بنابر روایت «مخزن‌الافغانی» پشتون‌ها از نسل بنی اسرائیل اند و در میان بنی اسرائیل از نسل ساول (طالوت) پنداشته شده‌اند.

گفته می‌شود که ساول در زمان حضرت داوود<sup>(ع)</sup> پادشاه بنی اسرائیل بوده و دو پسر داشته: یکی «ارمیا» و دیگری «برخیا»؛ و از جمله «برخیا» وزیر حضرت داوود<sup>(ع)</sup> بوده و «ارمیا» سپه‌سالار. پسر ارمیای سپه‌سالار «افغنه» نام داشت. نام پسر دیگر ارمیا، آصف بوده است.

افغنه چهل فرزند و آصف هژده فرزند داشته است که در زمان حضرت سلیمان<sup>(ع)</sup> از اولادها و نواده‌های این دو برادر (افغنه و آصف) یک قبیله‌ی نیرومند به میان آمد. گفته می‌شود که بنی اسرائیل (جمله اولادها و نواده‌های ارمیا و برخیا) بعد از داوود<sup>(ع)</sup> و سلیمان<sup>(ع)</sup> به نسبت نافرمانی از امر خداوند<sup>(ج)</sup> [مانند امروزی‌ها] مورد غضب خداوند<sup>(ج)</sup> قرار گرفته، خداوند<sup>(ج)</sup> بخت نصر، پادشاه بابل را بالای آن‌ها مسلط گردانیده، همه فروپاشیده، برخی به سرزمین‌های عرب و برخی به سوی شرق مهاجرت کرده تا غور و کوه‌های سلیمان رسیدند که در کوه سلیمان نیز منطقه‌ی بی‌نام «ساول» وجود دارد که زمانی مرکز قبایل اوغان یا افغان بوده است.<sup>۱</sup>

آقای کاندید اکادمیسین استاد محمد اعظم سیستانی نیز از همین کتاب «پشتنی قبیلی او روایتی شجری» در جای دیگر نقل قول کرده است.

علاوه بر روایات کتاب «مخزن‌الافغانی» از قرن ۱۷ تا قرن ۲۰ بیش از ۱۳ عنوان کتاب بیش‌تر در تصدیق سامی بودن یا یهودی بودن نسب افغان‌ها یا پشتون‌ها (به اصطلاح امروزی) نوشته شده که نوشته‌ی داکتر عبدالغنی خان پنجابی (معلم مکتب حبیبیه، مشاور امیر حبیب‌الله سراج و امان‌الله خان و رییس سازمان «جان‌نثاران اسلام») نیز بر یهودی بودن پشتون‌ها تأکید دارد و

شش نظریه را در مورد یهودی بودن پشتون‌ها به اساس خصلت‌های ذاتی‌شان (عشق به پول، لجاجت، قبیله‌پرستی، عصبیت قومی، سُلطه‌گرایی...) ذکر کرده است.<sup>۱</sup>

علاوه بر این، دانشمندان - سه پادشاه، از سلسله‌ی بارک‌زایی به یهودبودن قوم‌شان اعتراف کرده‌اند:

۱. امیر دوست‌محمد خان در حضور الکساندر برنس سفیر بریتانیا گفته است که در این مورد شک ندارد.

۲. به نوشته‌ی داکتر شهرانی، شیرعلی خان در وقت مرگش به یهودی بودن خود اعتراف کرده است.<sup>۲</sup>

۳. عبدالرحمن خان به استناد نوشته‌ی گریگوریان اعتراف کرده است که نام قوم‌شان از نام «افغانه» پسر «ارمیا» نواسه‌ی ساول پادشاه قوم بنی اسرائیل گرفته شده است.<sup>۳</sup>

به نوشته‌ی آقای عبدالحمید محتاط، اکثر جماعات یهودی که در فارس و خراسان (ایران امروزی و افغانستان امروزی) و دیگر مناطق همجوار متواری و مسکن‌گزین شده‌اند به دو دوره مربوط می‌شود:

دوره نخست آن به تبعید بنی اسرائیل در دوره‌ی آشوری‌ها یا آسوری‌ها در سال ۷۹۰ پیش از میلاد.

دور دوم تبعید یهودیان به دوره‌ی بابلیان (۵۶۰ پیش از میلاد) با حاکمیت بخت نصر می‌رسد. این که چه تعداد در کدام دوره به سرزمین‌های شرقی آمده‌اند ترسیم دقیق کروئولوژی آن مشکل است. اما سنگ‌نبشته‌هایی که از منطقه‌ی غور پیدا شده به زبان عبری و فارسی هستند. همچنین مورخان و خام

---

۱. مصباح‌زاده، ص ۲۳ و ۲۴.

۲. داکتر یاروسکی، سفارت روسیه‌ی تزاری به دربار شیرعلی خان، ص ۳۴.

۳. وارطان، گریگوریان، کتاب «ظهور افغانستان نوین»، ۱۳۸۸خ، ص ۴۶.

خام‌های یهودی گزارش‌ها و اسناد بی‌شماری ارایه کرده‌اند که این ادعا را نیرو می‌بخشد.<sup>۱</sup>

همچنان آقای محتاط از قول مرحوم قاصی عطاءالله خان پشاور که خود پشتون تبار است و برخی مورخان دیگر در رابطه به اصالت یهودی بودن پشتون‌ها یا اوغان‌ها چند شواهد و مدارک زیر را ارایه کرده‌اند:

۱- بعضی نام‌های محلات، افریدی، شینوار... مانند نام‌های محلات کوهستانی در اسرائیل است؛

۲- مانند گذرگاه خیبر در شرق افغانستان، در غرب اسرائیل نیز این نام موجود است؛

۳- سدوم منطقه‌یی در ساحه‌ی زیست‌بوم یوسف‌زایی هاست، همچنان سدوم، نام شهری در اسرائیل است.

۴- جلیله یا گاليله نام منطقه‌یی در مناطق سرحدی پشتون‌نشین است، همچنین نام منطقه‌ی مشهوری، امروز در فلسطین است؛

۵- سلیمان نام سلسله کوهی در جنوب غرب افغانستان امروزی (جزو قلمرو پاکستان است) و هم‌نام حضرت سلیمان<sup>(ع)</sup> است که پشتون‌ها از جمله شاه‌زمان ابدالی در نام‌های خود به حاکم حجاز، خود را «شاه‌زمان سلیمانی» پادشاه خراسان گفته است؛

۶- ساول قصبه‌ایست در گردیز، و هم‌چنان در منطقه‌ی نزدیکی قلات بلوچستان و دامنه‌های کوه سلیمان و هم نام پادشاه یهود بوده است که جد بزرگ پشتون‌ها و یهودها گفته شده است.

۷- کتیبه‌هایی هم در هرات، غور و بعضی مناطق پشتونستان امروز پیدا شده که موجودیت یهودیان را در این مناطق ثابت می‌سازد.<sup>۲</sup>

---

۱. محتاط، عبدالحمید. تاریخ تحلیلی افغانستان، ۲۰۰۴م، ص ۵۶-۵۷.

۲. محتاط، عبدالحمید، ص ۵۶ و ۵۷.

آقای محتاط به نقل از صفحه (۹۱۵) تاریخ مرصع، اثر افضل خان ختک می‌نویسد:

«پشتون‌ها یا اوغان‌ها دارای دو نوع شجره هستند: یکی شجره‌ی «اصلی»؛ دیگری شجره‌ی «وصلی».

به عقیده‌ی افضل خان ختک تمام اقوام، قبایل و عشایری که خود را افغان یا پشتون می‌خوانند یا برای شان نوشته شده، همه اسراییلی یا یهودتبار هم نیستند، بلکه بخش بزرگی از پشتوزبان‌های امروزی «وصلی‌ها» هستند [مانند عرب‌ها که به عرب عاریبه و عرب مستعربه تقسیم می‌شوند]. این وصلی‌ها در میان قبایل و عشایر پشتون مستحیل شده، هویت خود را [آگاهانه از روی بیم و هراس یا ناآگاهانه] گم کرده، همه خود را پشتون می‌خوانند [و خیلی دو آتشه‌تر از پشتون‌های اصلی هستند]. افضل خان در توضیح به‌طور نمونه نوشته است که: سربن، بیتنی و غرغشت، پشتون اصلی؛ و کرلانی‌ها شامل ختک‌ها، شتک‌ها، وزیر، مسعود (صافی‌ها)، دور، افریدی‌ها، خوگیانی‌ها، دلازاک‌ها، اوتمانخیلی‌ها و غیره پشتون‌های وصلی هستند.<sup>۱</sup>

افضل خان ختک شجره‌ی شاه‌حسین غوری (پدر غلزایی‌ها) را شهزاده حسین، پسر سلطان بهرام، پسر سلطان جلال‌الدین، پسر سلطان معزالدین غوری... تا ضحاک ماران می‌رساند و توصیه می‌کند که نباید غلزایی‌ها از منشأ اصلی‌شان (تاجیک‌ها) جدا و بیگانه ساخته، در چوکات شجره‌ی پشتون‌ها یا افغان‌ها آورده، مرتکب خطا و تقلب تاریخی شوید.<sup>۲</sup>

آقای محتاط مورخ ژرف‌نگر باز هم به اسناد صفحه (۲۷۱) جلد اول «تاریخ افغانستان» اثر مسورومودین می‌نویسد:

«مطابق روایات، نوشته‌ها و گاهی افسانه‌ها، غلزایی‌ها، لودی‌ها و ساروانی‌ها صرف از طریق مادر به پشتون‌ها وصل هستند [به گفته‌ی افضل

۱. محتاط، عبدالحمید، ص ۶۲.

۲. همان، ص ۶۳-۶۵.

خان ختک همان پشتون‌های وصلی [یعنی بانی این پیوند تاجیک‌ها و پشتون‌ها، بی‌بی متو دختر «شیخ بیت» است که زندگی‌اش به آغاز قرن سیزدهم میلادی تصادف می‌کند.]<sup>۱</sup>

به نوشته‌ی مرحوم افضل خان ختک در صفحه (۶۱۴) کتاب «تاریخ مرصع»:

«بعد از عقد نکاح بی‌بی متو با شهزاده حسین غوری یعنی بعد از تولد غلزی [فرزند پیش از نکاح] فرزند دیگری از شهزاده حسین و بی‌بی متو به‌طور مشروع به دنیا آمد که نامش را - ابراهیم گذاشتند و بعدها به ابراهیم لودی معروف گشت. وجه تسمیه‌ی لودی - از «لوی» و «دی» گرفته شده که شیخ‌بیت خودش به این نواسه‌اش خطاب می‌کرد. لودی‌ها نیز مانند برادران‌شان غلزایی‌ها، نسب اصلی و پدری تاجیک دارند. چنانچه شاه غوری هنگام حمله‌ی سلطان محمد خوارزم‌شاه به غور گفته است: «ما غوری تاجیک هستیم و شما ترک؛ هرگز نمی‌توانیم از شما اطاعت و با شما زندگی کنیم.»<sup>۲</sup>

همین‌طور کرلان یا کران (جد کرلانی‌ها) یک طفل یافت شده بوده، او را یابنده‌ی با دیگی آهنی معاوضه کرده به قبیله‌ی «اورمر» برده، به‌طور فرزندگی بزرگ کردند که با دختری پشتون از همین قبیله یا قبیله‌ی دیگر ازدواج کرده است.

امروز اولاده‌اش به نام «کرلانی» یا قبایل کوهستانی یاد می‌شوند و قبایل: وزیر، بنوچی، ختک، بنگش، افریدی... شامل این قوم هستند؛ با رسم و عنعنه‌ی پشتونوالی پابند بوده، در دو طرف مرز دیورند زندگی دارند و در اصل تاجیک‌تبار هستند.<sup>۳</sup>

---

۱. همان، ص ۶۷.

۲. همان، ص ۶۹.

۳. همان، ص ۷۷.

اما به مرور زمان نویسندگان، به دستور و میل حاکمان هویت‌زدایی کرده و مردمان این اقوام از جُبن، ترس و فشار سیاسی ظالمانه، مانند دوران عبدالرحمان خان، نادر خان تا داوود خان و حتی امروز هویت خود را از دست داده‌اند. چنانچه در قرن ۲۱ یعنی قرن «انفجارِ اطلاعات» و علم و دانش، هنوز هم قبیله‌پرستانی هستند که با بی‌شرمی و دیده‌درآیی به همه مردم افغانستان دیکته می‌کنند که شما همه اوغان هستید. هویت همه مطابق قانون مزخرف و تحمیل‌شده‌ی اساسی «افغانی» است. و حتی هویت‌زدایی در دوران حکومت حامد کرزی و دکتر غنی به یک ماسترپلان حاکمان دست‌نشانده‌ی استعماری مبدل گردیده است.

اما آقای دکتر عزیز آریانفر هشدار داده است که: «هم میهنان! متوجه پروژه‌ی اسرائیلی‌سازی دوم در کشورتان باشید.» «هفته‌نامه‌ی «فارسی» شماره ۲۷ مورخ ۳۱ سرطان ۱۳۹۷ کابل)

### نظر پژوهش‌گران اروپایی در مورد اسرائیلی‌تبار بودنِ پشتون‌ها

هرچند این نظریه‌ها از لحاظ اعتقادات اسلامی دیگر منسوخ است، بیش‌تر از ۹۹ درصد مردمی که امروز در افغانستان زندگی دارند، پیش از ظهور دین اسلام اجدادشان پیرو ادیان و مذاهب متعدد آسمانی و زمینی بوده، اکثرشان عناصر طبیعت را می‌پرستیدند. یگانه مردمی که معاصر دین موسا<sup>(ع)</sup>، «دین یکتاپرستی» داشته‌اند، پیروان زردشت بوده‌اند و بس. بقیه بشریت خدایان مادی و عناصر بی‌جان و بی‌اراده را پرستش می‌نمودند. کوتاه سخن، یگانه مردم یکتاپرست، آریاییان پیرو آیین زردشت و یهودهای پیرو موسا<sup>(ع)</sup>؛ نه همه یهودها و نه همه آریایی‌ها بوده‌اند.

امروز از نظر اسلام همه ادیان گذشته، منسوخ هستند، کدام افتخار یا حقارت در میان نیست.

این نظریه که پشتون‌های «اصلی» از جمله‌ی ده قبیله‌ی گم‌شده‌ی یهود هستند، برای نخستین بار به‌طور آشکار در قرن ۱۹ میلادی از سوی غربی‌ها مطرح شده که به نوشته‌ی آقای سید محمد باقر مصباح‌زاده، پژوهش‌گر ژرف‌نگر؛ الکساندر برنس انگلیسی، مأمور سیاسی و نماینده‌ی باصلاحیت انگلیس پیش از تجاوز اول بریتانیا به کشور ما (خراسان آن روز) مطرح گردیده، کتابش زیر عنوان «مسافرت در بخارا» در سال ۱۸۳۵م منتشر، اما خودش در سال ۱۸۴۱م هنگام قیام مردم کابل بر ضد انگلیس‌های اشغال‌گر، در بالا حصار کابل کشته شد.

برنس در این کتاب می‌نویسد: «اوغان‌ها خودشان - خود را از قوم بنی اسرائیل می‌خوانند. اما وقتی برای شان واژه‌ی یهودی استعمال شود، مخاطب و قوم یهود را سرزنش می‌کنند. و در ضمن، خودشان می‌گویند که بخت‌النصر اجداد آن‌ها را زیر فشار متواری ساخته است.»<sup>۱</sup>

استیوارت الفنستون در کتاب «گزارش سلطنت کابل» نوشته است: «برنس در دومین سفرش به کابل نزد امیر دوست‌محمد خان در سال ۱۸۳۷م، از امیر دوست‌محمد خان راجع به اصل و نسبش پرسیده و دوست‌محمد خان پاسخ داده است که: «مردم پشتون در یهودی‌بودن خود شک ندارند، با آن‌هم ایده (دین) یهودیت را رد می‌کنند.»<sup>۲</sup>

شرق‌شناسان غربی‌ای که در مورد اسرائیلی‌تباربودن افغان‌ها یا پشتون‌ها نظر موافق داشته‌اند، به‌صورت فشرده قرار زیر اند:

۱- مونت استیوارت الفنستون (۱۷۷۹-۱۸۵۹م) رییس مستعمرات انگلیس در هند می‌نویسد: «گرچه روایت تباری اوغان‌ها یا پشتون‌ها با افسانه‌ها آمیخته است، اما با روایت‌های مسلمانان دیگر مطابقت و با انجیل اختلاف چندانی ندارد که می‌گویند: فرزندان «افغانه» پس از اسارت به کوه‌ها

۱. مصباح‌زاده، ۱۳۹۲، ص ۲۵ و ۲۶.

۲. الفنستون، سلطنت کابل، ۱۳۷۶، ص ۱۶۱-۱۶۹.



کوچیده، گروهی به عربستان و گروهی به شرق رفته‌اند، که ده قبیله از ۱۲ قبیله‌ی یهود دیگر برنگشته در شرق مانده‌اند. این ناپدیدشدن از یک‌جا و پدیدارشدن در جای دیگر، منشأ تباری آن‌ها را - آشکار می‌سازد.<sup>۱</sup>

۲- ویلیام مورگرافت: که در سال‌های ۱۸۱۹-۱۸۲۵م در کشور هند و مناطق هم‌جوار آن سیاحت کرده، در رابطه به پشتون‌های اطراف دره‌ی خیبر می‌نویسد: «خیبری‌ها همه قدبلند بوده به طرز عجیبی، چهره، سیما و خصلت یهودی دارند.»

۳- سر ویلیام جونز: خاورشناس مشهور می‌نویسد: «افغان‌ها از جمله ده قبیله‌ی گم‌شده‌ی اسرائیلی می‌باشند، که حضرت ادریس از آن‌ها نام برده، آن‌ها از ترس اسارت فرار کرده و به کوهستان‌ها پناهنده شده‌اند.»

۴- جی‌بی فرزر: انسان‌شناس اسکاتلندی در سال ۱۸۴۳م نوشته است: «پشتون‌ها یا اوغان‌ها به اعتراف خودشان از تبار یهود هستند؛ آن‌ها اصالت و عنعنات یهودی‌شان را تا زمان مسلمان‌شدن حفظ کرده بودند.»

۵- جوزف پیر فریر: در کتاب «تاریخ افغان‌ها» که در سال ۱۸۸۵م (زمان سلطنت عبدالرحمان خان) نوشته شده، پشتون‌ها را از جمله‌ی قبایل گم‌شده‌ی یهود می‌داند و برای اثبات نوشته‌ی خود از جریان ملاقات‌شان با نادر افشار هنگام فتح هند چنین یاد می‌کند:

«زمانی که نادر افشار برای فتح هند در پشاور رسید، رئیس قبیله‌ی یوسف‌زایی با هدیه و تحایف و از جمله یک جلد کتاب تورات و نوشته‌های مذهبی دیگر که پیش از اسلام قرائت و عبادت می‌کردند، نزد وی رفته، از نادر پذیرایی کرده، در خدمت قرار گرفت. یهودی‌های شامل لشکر نادر، این اسناد و مدارک دین یهود را شناخته به یهودی‌بودن‌شان تصدیق کردند.»

۶- یک خام خام یهودی پشتون تبار به گزارش روزنامه کویتی «الرأی العام» در سال ۲۰۰۱ میلادی اعلام کرد: «شماری از یهودیان افغانستان که به مذهب اسلام گرویده‌اند، باید هرچه زودتر به مذهب یهودی خود برگردند.»<sup>۱</sup>

۷- میجر اچ. دبلیو، بیلپو، دانشمند مشهور و تبارشناس انگلیسی در کتاب «جستجویی در نژادشناسی افغانستان» به قلعه‌ی یهودی به‌عنوان مرز شرقی قبایل اوغان اشاره کرده و از دشتی به‌نام «دشت یهودی» در منطقه‌ی «مردان» نام برده است و این مناطق حالا در پاکستان موقعیت دارند.

دبلیو بیلپو در گزارش مطالعات خود می‌نویسد:

«روایت افغان‌ها از یعقوب، موسا و عیسا و مهاجرت یهودی‌ها به سوی شرق و گزارش خود آن‌ها از صندوقچه‌ی میثاق (صندوقچه‌ی سلیمانی) و انتخاب نام ساول پادشاه یهودی بالای منطقه‌ی در دامنه‌های کوه سلیمان به وضوح نشان می‌دهد که آن‌ها کتاب‌های پنج‌گانه‌ی عهد عتیق را خوانده و آگاهی دارند؛ و یهودی بودن‌شان را تصدیق می‌کنند.»

۸- هنری جورج راورتی: معتقد است که یهودی‌ها مردمان خودسر، لجوج، پول‌دوست و حادثه‌جو بودند. کوروش این قبایل را به ایالت کم‌نفوس و دوردست امپراتوری خود تبعید کرد.<sup>۲</sup>

۹- دکتر آلفرد ایدرشیم - نویسنده و شرق‌شناس معاصر تأکید دارد که: «افغان‌های خراسان (افغانستان امروزی) از تبار قبایل گمشده‌ی یهود هستند.»

آقای مصباح‌زاده نویسنده‌ی کتاب «تاریخ اقوام در افغانستان کنونی» از قول اولاف کاروی، آخرین حکمران بریتانیا در صوبه‌ی سرحد هندی (پاکستان امروزی) نوشته است: «عبدالجبّار شاه [احتمالاً خان عبدالجبّار خان برادر بزرگ خان عبدالغفار خان مشهور به داکتر خان صاحب باشد که

۱. مصباح‌زاده، ۱۳۹۲، ص ۲۹؛ به نقل از روزنامه «الرأی العام»، ۲۰۰۱ میلادی.

۲. مصباح‌زاده، ۱۳۹۲، ص ۳۰.

مدتی وزیر ایالتی صوبه‌ی سرحد نیز بوده است] مرد بزرگ، خردمند، متدین و آگاه پشتون‌ها در قرن اخیر؛ اعتقاد کامل دارد که افغان‌ها یا پشتون‌های «اصلی» از نژاد سامی اند، نه آریایی و نژاد سفید و گندمی، چون زبان تغییر می‌کند و دلیل اثبات اتنیکی شده نمی‌تواند.

دلایل اسراییلی تباربودن پشتون‌ها یا اوغان‌ها از نظر اولاف کاروی که مدت‌ها در بین پشتون‌ها بوده و پژوهش عمیق نموده، بر هشت محور زیر استوار است:

۱- به رویت نسب‌نامه‌های پشتون‌ها که در کتاب «مخزن‌الافغانی» جمع‌آوری شده؛

۲- روایت‌های شفاهی موجود در میان خود قبایل پشتون؛

۳- شباهت‌های فیزیکی و سنت‌های دیرپای قبیله‌یی؛

۴- تأیید مورخان و واقعه‌نگاران بعد از دوره‌های اسلامی؛

۵- تأیید قابل توجه دانشمندان و پژوهش‌گران شناخته‌شده‌ی اروپایی در قرن ۱۹؛

۶- وجود کتاب مقدس تورات و نوشته‌های مذهبی یهودی نزد بزرگان قبایل پشتون [که تعدادی را به نادرافشار - سران یوسف‌زایی ارایه کردند]؛

۷- قرینه و شباهت برخی نام‌ها و مناطق مانند: سلیمانی خالد و مناطقی مانند: دشت یهود، قلعه‌ی یهود، کوه سلیمان، دره‌ی خیر، ساول و غیره؛

۸- شباهت‌های ژنتیکی و DNA میان پشتون‌ها و یهودها؛

۹- مطالعاتی که دکتر نورس افریدی، مورخ هندی از لحاظ ژنتیکی روی قبیله‌ی افریدی در منطقه‌ی ملیح‌آباد ایالت اوترا پردیش انجام داده، از مجموع ۱۵۰۰ فرد پشتونی که خون‌شان مورد مطالعه قرار گرفته ۶۵۰ تن دارای خصوصیات ژنتیکی مشابه یهودها بوده است.<sup>۱</sup>

این پژوهش نوشته‌ی مرحوم افضل خان ختک را در «تاریخ مرصع» تصدیق می‌کند مبنی بر این‌که همه کسانی که خود را پشتون می‌خوانند و سنگ پشتون بودن را به سینه می‌زنند، پشتون اصلی نیستند، بلکه پشتون‌های وصلی هستند.<sup>۱</sup>

اکثریت پژوهش‌گران، خاورشناسان و انسان‌شناسان از قرن ۱۶ تا قرن ۲۰ میلادی به استناد پژوهش‌های ژنتیکی، صحرائی، کتابخانه‌یی بیش از ۴۳ درصد پشتون‌ها یا اوغان‌ها به لحاظ شباهت‌های DNA شباهت اسرائیلی دارند، اما نظر قطعی و نهایی تاکنون داده نشده، یعنی هرگز هم داده نخواهد شد. چون پژوهش‌گران قاضی دادگاه نیستند.

### اعتراف ظاهرشاه به تبار یهودی بودنش

ظاهرشاه: من از قبیله‌ی بنیامین یهودی هستم. انسان شاه گفتم: من انسان، زاده‌ی آدم هستم. انسان‌ها باید به انسان‌گرایی خود افتخار داشته باشند؛ نه این‌که آن‌ها را «شیر، پلنگ، گرگ، نهنگ» بگویند و به آن افتخار کنند. انسان‌ها به آفرینش‌گری، ایجادگری، خلاقیت و نوآوری خود توجه داشته و به افتخارات ملی خود احترام داشته باشند. آنچه که ظاهرشاه به آن افتخار می‌کرد. حق او بوده است. او دیگر باید فکر می‌کرد که در افغانستان تولد یافته بود. از آب و هوایش استفاده کرده بود. در همین سرزمین شاه بود. در مساجد به نامش خطبه می‌خواندند. او فرزند نادرشاه کسی که امیر «خادم دین رسول‌الله» انتخابی مردم را شهید و یارانش را چون داعش «چوچه‌ی اسرائیل» سر برید. او را سایه‌ی خدا می‌گفتند. از این بیش‌تر او به دربار خدا حق نداشت. او باید به عیاشی خوش‌گذرانی پدران‌شان افتخار داشته باشد یا از دست‌آوردها و شهکاری‌ها، کشتار دسته‌جمعی و نسل‌کشی اقوام دیگر، اشغال سرزمین‌های آن‌ها و تقسیم به خانواده‌ها و اقوام خودش افتخار باید

۱. محتاط، تاریخ تحلیلی، ۲۰۰۴م، ص ۶۲.

بکند؛ کاری که بنیامین‌ها همین اکنون در تمام کشورهای اسلامی به‌ویژه فلسطین ادامه می‌دهند. وزارتخانه‌ی اسرائیل تأیید نموده است که دولت اسرائیل تحقیقات گسترده‌یی را جهت شناسایی قبایل پشتون‌های افغانستان و پاکستان که اصلیت یهودی دارند آغاز نموده است.

انسان شاه گفت: تمامی افرادی که در افغانستان تولد یافته‌اند اصلیت آدمیت دارند. سخنگوی وزارت خارجه‌ی اسرائیل به روز جمعه ۱۵ جنوری ۲۰۱۰ به روزنامه‌ی «لوفیگاروی» فرانسه گفته است که دولت اسرائیل تحقیقات گسترده‌یی را جهت شناسایی قبایل «پتان» در افغانستان و پاکستان که یکی از ده قبیله‌ی گمشده‌ی یهودی اند، از طریق تمویل مرکز تحقیقات ملی مُمبی در هند رسماً آغاز نموده است. تحقیقات مطلبی است که باید صورت بگیرد، ولی روحیه‌ی برتری‌طلبی را زنده‌ساختن به‌منظور ایجاد فضای تشنج، که ما آن را کار شیطان می‌گوییم، شکی وجود نخواهد داشت که با این روحیه اصل شیطان را شناخته باشیم که به آدمیت سجده نیاورده باشد. همین سیاست‌های اسرائیل خواهد بود. «دشمنی با بشریت فقیر و نادار».

وی می‌افزاید: از این‌که در شرایط کنونی گشایش چنین مرکز تحقیقاتی در افغانستان و پاکستان امکان نداشت، ما تصمیم گرفتیم که این تحقیقات را در هندوستان که اکثراً میزبان پشتون‌ها می‌باشد، راه‌اندازی نماییم. قرار است که این تحقیقات از سه ماه تا یک سال دوام کند. تحقیقات ما قبلاً در بخش‌های «ریشه‌یابی تاریخی، رسوم و عنعنات و تقارب در زبان» تکمیل گردیده است. می‌کوشیم کامل را دربر بگیرد.

بلی! هندوستان جایی که همیشه انگلیس‌ها برای مردم افغانستان، در فابریکه‌های خود «سردار، ملا، آخوند، مولوی، سید، حضرت و غیره» تعلیم، تربیت داده و تجهیز کرده، می‌فرستد. بنابراین، این مرکز این‌بار نتایج تحقیقات خویش را از آزمایشات خون DNA به‌دست خواهد آورد. تاکنون هزاران CC خون از... قبایل پشتون افغانستان منطقه‌ی مالهاد ولایت اتوراپریش در

شمال هند جهت آزمایشات جمع آوری شده است. بنابر اظهارات سخنگوی وزارت خارجه‌ی اسرائیل، از لحاظ بیولوژیک اسرائیلی‌ها تمام تلاش خودشان را به کار بسته‌اند تا ارتباط ژنتیکی میان پشتون‌ها و یهودیان را به اثبات برسانند تا این‌که به این طریق مؤرخان اسرائیلی را یاری کنند که پشتون‌ها در اصل از ریشه‌ی یهودیان و اسرائیلی‌ها اند. در این باره کارشناسان بیولوژی اسرائیلی در مزرک تحقیقات ملی ممبی از لحاظ ژنتیکی میان اسرائیلی‌ها و افرادی از قبایل آزمایشاتی را انجام خواهند داد و باتوجه به نتایج این آزمایشات که پشتون‌ها از لحاظ ژنتیکی نزدیک‌ترین ملت به یهودیان سفاریم (یهودی‌های شرقی) می‌باشند و به این طریق می‌خواهند ثابت کنند که پشتون و یهودیان از یک نژاد هستند!

روزنامه‌ی «لوفیگارو» در ادامه‌ی گزارش خود می‌افزاید: از مدت‌ها قبل واضح بود که قبایل پشتون که در جنوب شرقی افغانستان و در غرب و شمال غربی پاکستان زندگی می‌کنند، همه از یک نسل اند و مربوط به قبایل گمشده‌ی یهودی می‌باشند. این روزنامه می‌افزاید: همنویی کامل در رسوم و عنعنات، نحوه‌ی پوشیدن لباس، عادت‌های خانواده‌گی و امورات فرهنگی وجود دارد که این همه بیانگر این است که پشتون‌ها این همه را از اجداد یهودی‌شان ارث برده‌اند. این اولین بار است که وزارت خارجه‌ی اسرائیل رسماً تأیید می‌کند که تحقیقات گسترده‌ای را در راستای شناسایی اصلیت یهودی پشتون‌ها آغاز نموده است که با این کار خود برای عملکرد سازمان‌های غیردولتی یهودی که از سالیان درازی در جستجوی قبایل گمشده‌ی یهود در قرن هشتم قبل از میلادی فعالیت داشتند، مهر تأیید بگذارند. مؤرخین اسرائیلی می‌گویند: موسیٰ علیه‌السلام حین خروج از مصر با ۱۲ قبیله‌ی بنی اسرائیل خارج شده و در فلسطین مسکن‌گزین شدند که این ۱۲ قبیله‌ی بنی اسرائیل به نام‌های «بنیامین»، «روبین»، «لاوی»، «یهودا»، «جاد»، «اشیر»، «زبولون»، «ساعر»، «یوسف»، «نفتالی»، «دان» و

«شمعون» یاد می‌گردیدند و از این جمله دو قبیله آن‌ها (بنیامین و یهودا) در جنوب فلسطین جابه‌جا شده که یهودیان امروزی از نسل آن‌ها می‌باشند ولی متباقی ده قبیله‌ی دیگر در شمال فلسطین جابه‌جا گردیدند که بعداً از آن‌جا به مناطق دیگر مهاجر شدند که سپس به نام قبایل گمشده‌ی یهودی مسمما گردید. روزنامه‌ی لوفیگارو در تحلیل خود راجع به این مسأله می‌گوید:

«پشتون‌های افغانستان در میان سایر قومیت‌های مطرح در افغانستان می‌باشند، همچنان نظریه‌ی اصلیت یهودی آن‌ها در منطقه و میان مردم به سطح قابل ملاحظه‌ای منتشر شده است، ولی تا هنوز کدام مطالعه‌ی علمی دقیق که ثابت کند که پشتون‌ها در اصل یهود اند، صورت نگرفته است، اما اکثریت پشتون‌ها ایمان دارند که اصلیت یهودی دارند. حتا آخرین پادشاه افغانستان در جواب خبرنگار ایتالیایی درباره‌ی نسبش گفته بود که «من از قبیله‌ی بنیامین یهودی هستم». سایت اینترنتی خبری العربیه نیز به بررسی این مسأله پرداخته و گزارش داده است که اسرائیل تلاش دارد حوالی ۱۵ میلیون پشتون افغانستان و پاکستان را دوباره به دین آبایی‌شان یهودیت برگرداند که متأسفانه تا هنوز تعدادی از قبایل «پتان» را یهودی ساخته و آن‌ها را به اسرائیل مهاجرت داده است.»

همچنان این شبکه‌ی معتبر عربی‌زبان گزارش می‌دهد که در دهه‌ی هفتاد و هشتاد قرن بیستم سازمان‌های یهودی فعالیت‌های چشم‌گیری را در جهت کشاندن قبایل پشتون افغانستان به آیین یهودیت از طریق استخدام و تربیه‌ی جوانان پشتون در بیروت، پایتخت لبنان و برخی کشورهای غربی راه‌اندازی نموده بود. این شبکه خبری به نقل از برخی رسانه‌های اسرائیلی گزارش می‌دهد که سازمان‌های یهودی توانسته‌اند برخی دانشجویان افغان در آن زمان مانند «زلمی خلیل‌زاد، اشرف غنی و انورالحق احدی» در بیروت را به دین یهودیت برگردانند. البته این دانشجویان کسانی بودند که بعدها پست‌های مهمی را در حکومت کرزئی به‌دست آوردند و زلمی خلیل‌زاد نیز

شناخته شده ترین دیپلمات آمریکایی افغان الاصل در افغانستان، عراق و سازمان ملل متحد ایفای وظیفه نموده است که خانم یهودی دارد.

این سه تن از نخبه گان تحصیل کرده ی پشتون وظیفه گرفتند تا نشنلیستی پشتون ها را تقویه نموده و بعد برای پشتون ها توضیح دهند که اصلیت آن ها یهود اند و باید به اصل خویش برگردند. این جوانان در ابتدای گرایش خود به دین یهودیت بیش تر احساساتی بوده و تلاش داشتند که به طور آشکار دست به فعالیت زنند، ولی بنابر تجارب سازمان های یهودی و مطالعه ی آن ها از اوضاع منطقه به آن ها تعلیمات داده شده که باید از مهارت خود کار گرفته و مطابق برنامه های که برای شان داده می شود، رفتار کنند. آن ها بدانند که در موقعیت بسیار حساس قرار دارند. آن ها در میان دشمنان سرخت یهودیت (ایران، پاکستان و عربستان سعودی) قرار دارند. اگر آن ها با همکاری اسرائیل و برخی سازمان های غیردولتی یهودی دست به فعالیت آشکار زنند به زودی از طریق دشمنان اسرائیل و یهودیت در ایران، پاکستان، عربستان سعودی و حتا ملیت های قومی غیرپشتون در افغانستان سرکوب می شوند. همین بود که آن ها رسماً گرایش خود به دین یهودیت را اعلان ننموده ولی فعالیت های عمده یی را در این بخش مخصوصاً در قسمت تقویه ی حس نشنلیستی پشتون ها و داعیه ی برتری آن ها از سایر گروه های قومی در افغانستان انجام داده اند. همچنان چندی پیش سایت عربی زبان «القدس العربی»، چاپ لندن در مصاحبه ی با داکتر جعفر هادی حسن، نویسنده ی برجسته ی جهان عرب و پژوهش گر مسایل یهود و یهودیت (دارنده ی درجه ی دکترا از دانشگاه مانچستر بریتانیا در یهودشناسی و نویسنده ی کتاب های فرق الدونمه بین الیهودیه والاسلام، فرقه القرالین الیهود، الیهود الحسیدیم و پیدایش، تاریخ، عقاید، فرهنگ و عنعنات) به مسلمانان و عرب ها هشدار داده بودند که متوجه باشند که اسرائیل به زودی افغانستان را توسط قبیله ی «پتان» تحت اشغال خود درخواهد آورد. وی در مصاحبه ی خود می گوید: پروسه ی یهودی سازی



قبیله‌ی پشتون در افغانستان از چندین دهه بدین سو جریان دارد و ما شاهد روزی خواهیم بود، که رسانه‌های خبری گزارش گرویدن میلیون‌ها تن از پشتون‌های افغانستان به آیین یهودیت را در اثر تلاش‌های همه روزه اسرائیل به‌نشر خواهند رساند. تعدادی زیادی از سازمان‌های غیرحکومتی در اسرائیل همین اکنون مصروف جستجوی قبایل گمشده‌ی خود اند. آن‌ها می‌گویند که قبایل گمشده‌ی یهود در قرن هشتم قبل از میلاد توسط آشوری‌ها اسیر گردیده و بعد در سراسر جهان پراکنده شدند، ولی هنوز آن‌ها عادت‌های یهودی خود را حفظ نموده‌اند. از جمله عادت‌های یهودی: تندروی، تعصب، نژادپرستی (پشتونوالی)، عدم احترام به حقوق زن، به‌فروش‌رساندن زن‌ها، خشونت قبیلوی، به‌نکاح‌درآوردن خانم برادر بعد از مرگ وی، علاقمندی به قتل و کشتار، حفظ ادب و سنت‌های گذشته خود از قبیل لباس، کلاه جالی، رقص عنعنوی مردان در مراسم خوشی (اتن) و برتری طلبی قومی می‌باشد، که در میان قبایل پشتون‌های افغانستان هنوز حفظ گردیده است و این پژوهش‌گر عرب می‌افزاید: سازمان‌های یهودی از گذشته‌های دور سرگرم جستجوی قبایل گمشده‌ی خود را در افغانستان، ایران، چین، هند و آمریکایی جنوبی جستجو می‌کنند. تاکنون طبق آمار آن‌ها قبایل پشتون در افغانستان و پاکستان شناسایی شده‌اند که اصلیت آن‌ها یهود اند و بحث بالای کشورهای دیگر جریان دارد. اسرائیل با بهانه‌ی دریافت قبایل گمشده‌ی خود می‌خواهد اسرائیل کبرا را از رود نیل در مصر تا دریای فرات در عراق که پلان استراتژیک آن کشور است، تشکیل دهند. یکی از حاخام‌های (رجال دین) یهود به‌نام «آیحل» در کتاب خویش تحت عنوان قبایل گمشده می‌گوید که تعداد آن‌ها به ۱۰۰ میلیون نفر خواهد رسید. دکتر جعفر هادی حسن در ادامه می‌افزاید: اسرائیل نهایت تلاش دارد تا قبیله‌ی پشتون در پاکستان و افغانستان را که نفوس آن‌ها تقریباً ۱۵ میلیون تن می‌باشد به دعوی این‌که اصل آن‌ها یهود اند به آیین یهودیت برگرداند. تاکنون ده‌ها نهاد و سازمان‌های یهودی

تماس‌های متعددی با سران قبایل و رهبران پشتون که در دو طرف مرز افغانستان و پاکستان قرار دارند انجام داده‌اند و همچنان ده‌ها جلد کتاب یهودی را به زبان پشتو ترجمه گردیده و در آن‌ها از اصالت یهودیت پشتون‌ها و خصوصیات یهودی آن‌ها توضیح داده شده است. همچنین در این کتاب توضیح داده شده است که پتان‌ها نسب‌شان برمی‌گردد به «افغان بن شاوول» که در تورات از شاوول منحیث اولین پادشاه یهودی در سرزمین فلسطین نام برده شده است. باید یادآور شد که سازمان‌های یهودی مانند «سازمان عامی شاب بازگشت ملت» توانسته‌اند عده‌ای از افراد قبیله‌ی پشتون را به دین یهودیت برگردانده و آن‌ها را به اسرائیل مهاجرت دهند که این افراد به مرور زمان اقارب و خویشاوندان خویش را نیز به یهودیت دعوت نموده و آن‌ها را به اسرائیل مهاجرت خواهند داد و همچنان عده‌ای دیگر از تکنوکرات‌های پشتون که مخفیانه به یهودیت گرویده‌اند، هنوز در افغانستان فعالیت دارند. (برنامه‌ی «افغان» نامیدن همه مردم افغانستان از آن جمله است).

(هفته‌نامه‌ی «فارسی» پایگاه نشراتی شورای همبستگی تاجیکان افغانستان شماره ۲۷ مورخ ۳۱ سرطان ۱۳۹۷ برگردان فارسی: حبیب‌الله افضل)

### **پژوهش‌های نویسنده‌ی مشهور انگلیسی «میجر-جراح ایچ. دبلیو. بیلینو» در مورد قوم افغان یا پشتون‌ها**

کتابی که زیر عنوان «نژادهای افغانستان» در سال ۱۸۸۰م یعنی سال نخست به قدرت رساندن عبدالرحمان خان به وسیله‌ی انگلیس‌ها (۱۳۷ سال پیش) نوشته شده، محصول سه دهه کاوش در مناطق غربی هند با روابط گسترده و شناخت عمیق از مردمان منطقه است. این کتاب زمانی نوشته که در افغانستان تاریخ‌نویسی به طور دقیق و عمیق معمول نبوده، یعنی از آغاز قرن ۱۶ میلادی به بعد سرزمین خراسان، میدان جنگ، کشمکش، غصب و غارت متجاوزین خارجی و قبایل بدوی ابدالی و بارک‌زایی بوده است؛ بدین معنا که علم و دانش، تمدن، نوآوری، جای خود را به جهالت بدویان خالی کرده بود.

و از سوی دیگر، تاریخ‌سازی، جعل‌کاری در تاریخ، زبان و ادبیات آغاز نشده، همه چیز دست‌نخورده در جای خودش بوده است. جعل‌کاری تاریخ و ادبیات را به‌طور رسمی محمود طرزی در دوران امیر حبیب‌الله سراج و بعد امان‌الله در لفافه آغاز کرده، اما اوج جعل‌کاری از پادشاهی نادر و صدارت هاشم خان برادرش از سال ۱۳۱۰خ آغاز شده است. اما غصب زمین و جایداد تاجیک‌ها و ملیت‌های دیگر، از زمان احمدشاه در قندهار و تیمورشاه یعنی انتقال پایتخت به کابل آغاز و در زمان عبدالرحمان خان، نادر و برادرانش به اوج خود رسیده است.

از آن‌جا که این کتاب (نژادهای افغانستان) ۱۳۷ سال پیش به‌چاپ رسیده به نسبت آن‌که به گفته مردم عوام تشت رسوایی قبیله پرستان، تاریخ‌سازان و جعل‌کاران را بر سر بام کشیده، از نشر آن در داخل کشور جلوگیری کرده‌اند. بیلپو در فصل دوم این کتاب (معرفی افغان‌ها یا پتان‌ها) می‌نویسد: «فشرده‌ی مطالب: افغان‌ها یا پتان‌ها از نقطه‌ی نظر عنعنات، رسوم و نژاد به سوری‌ی [امروزی] محل سکونت اصلی ایشان پیوند دارند، زمانی که بخت نصر (نیبو‌کادنیزر)\* [پادشاه بابلیان حدود ۵۶۰ پیش از میلاد] آن‌ها را - به اسارت برده، در مناطق مختلف پرشیا (پارس) میدیا (احتمالاً کرمان امروزی) مستقر ساخت. آن‌ها در زمان‌های بعد به طرف شرق به مناطق کوهستانی [شاید ابتدا کوه‌های غور بعد اطراف کوه‌های سلیمان] جابه‌جا شده‌اند. به روی شواهد و مدارک دیگر از پرشیا و میدیا فرار نموده‌اند. مردمان همسایه آن‌ها را در همان زمان «بنی افغان» و «بنی اسرائیل» یاد می‌کرده‌اند.<sup>۱</sup>

---

\* قبایل یهود دو بار مورد حمله یا یورش قرار گرفته‌اند: بار نخست در دوره‌ی آشوری‌ها یا آسوری‌ها (۷۹۰ق.م.); بار دوم به‌وسیله‌ی بابلیان (بخت نصر) حدود (۵۶۰ق.م.). منظور بیلپو همین دور دوم است.

۱. دلبلو، بیلپو. نژادهای افغانستان، برگردان: دکتر لعل‌زاد، ۱۳۹۱، ص ۲۱.

همچنان بیلویو از روایات خیالی و غیرعلمی ای مبنی بر این که گویا بعد از ظهور دین اسلام (۶۲۲م) خالد بن ولید به نسبت ارتباط به قبایل پراکنده شده‌ی سوریه به سرزمین عرب و شرق (فارس) به منطقه‌ی غور در شرق هرات آمده و آن‌ها را دعوت به دین اسلام کرده و از جمله‌ی ۷۶ نفر سران آن‌ها ۶-۷ نفر را نزد پیغمبر برده و نام قیس رییس قبیله‌ی شان را حضرت پیغمبر به عبدالرشید تبدیل و از آن‌ها پذیرایی نموده، تحایفی داده و عنوان «ملک» را - به رییس آن‌ها داده و آن‌ها را به نسبت اشتراک شان در جنگ‌ها به نفع اسلام لقب «پنهان» [قرار واژه‌ی سوریانی سکان یا چوب مستحکم پایین کشتی] داده است، یادآوری کرده اما تصدیق نکرده است.<sup>۱</sup>

امروز بدون این که بیلویو یا مورخ دیگر چیزی گفته باشند، ما تصور می‌کنیم که در آن شرایط دشوار و جهان بدون ارتباط، چگونه خالد بن ولید دریافت که قبایل گمشده‌ی یهود در غور خراسان هستند و چگونه پیش از این که دین اسلام به امپراتوری فارس برسد خالد بن ولید به منطقه‌ی غور رسید، درحالی که امپراتوری فارس در دوران خلافت حضرت عمر به تصرف اعراب درآمده، آن‌هم نه به‌طور کامل و حتی برای آخرین بار همه مناطق افغانستان امروزی در دوره‌ی عباسی‌ها به وسیله‌ی سهیل سرخسی به‌طور کامل فتح شده و تاج کابل‌شاه را موصوف به مکه فرستاده که بالای دروازه‌ی مکه آویزان کرده‌اند. این افسانه‌ایست دور از واقعیت که اگر به رویت شواهد مستند به آن بپردازم یک جلد کتاب خواهد شد.

بیلویو نیز در افشای این موضوع پی برده می‌نویسد:

قرن‌ها پس، افغان‌هایی که زندگی‌شان در پرده‌ی ابهام قرار داشت حدود ۳۰۰ تا ۴۰۰ سال پیش [از نوشتن تاریخ «مخزن‌الافغانی» در دوران بابر] یا مغول‌ها در هند به جعل شجره (نسب‌نامه) و تاریخ برای خود پرداخته تا

شکل چسپندگی به مردمان خود بدهند که در نتیجه‌ی تشنجات و انقلابات در سده‌های بعدی، در قلمروی به‌نام «افغانستان» خود را مسمما کرده‌اند. در سده‌ی اول عصر اسلامی (قرن هفتم یا هشتم میلادی) ایالت سیستان که آن وقت خیلی بزرگ بود به‌وسیله‌ی هندی‌ها اشغال شد که در آن وقت سیستان یا سجستان از دهانه‌ی دریای ترنگ یا ارغستان و سلسله کوه‌های توبه در شرق تا سلسله کوه‌های نی‌بندان و دشت نا امید در غرب، از ارغنداب در شمال تا دشت بلوچستان گسترده‌ی داشت که شامل درنگیانه و اراکوزیه می‌شد که بعدها درنگیانه به‌نام سجستان و اراکوزیه به‌نام گندهار مسمما گردید. در زمان هجوم اسلام در این منطقه‌ی وسیع، مردمان هندی، پرشین‌ها (فارسی‌زبان‌ها) و مردمانی زندگی داشتند که منشأ قومی سکایی داشتند که سجستان و سیستان از آن مشتق شده.

پشتون‌ها یا افغان‌ها در قرن‌های جدید با مهاجمان بیگانه یک‌جا و هم‌دست شده به این مناطق جابه‌جا شده‌اند، با ازدواج‌ها و روابط اجتماعی با مردم بومی خود را حفظ کرده‌اند.<sup>۱</sup>

افسانه‌ی شجره‌نویسان و نسب‌سازان افغان به اندازه‌ی کافی بی‌معنی و مزخرف است که تمام پشتوزبان‌ها را از طریق توارث و با تطابق، مشابهت زبان و سلوک اجتماعی با خود یک‌جا کرده‌اند و گفته‌اند قیس با دختر خالد بن ولید ازدواج کرد و از آن سه پسر به‌نام‌های سُرین، بتن و غرغشت به‌دنیا آمد.<sup>۲</sup>

افغان‌های خاص یا مربوط نژاد بنی اسرائیل (طوری که خودشان خویشتن را به این نام یاد می‌کنند) خود را از نسل سربُن و دو پسرش (شرجون و خریشون) می‌دانند که از شرجون پنج طایفه یا قبیله که اساسی‌ترین یا مهم‌ترین شان «شیورانی» می‌شود.

۱. بیلینو، ۱۳۹۱، ص ۲۴.

۲. بیلینو، ۱۳۹۱، ص ۲۵.

از خریشون سه طایفه (کند، زمند و کنسی) به وجود آمد که بالاخره طوایف مندرو و یوسفزی در وادی پشاور از همین طایفه‌ی کند اند. طایفه زَمَند در مسیرهای آخر دریایی ارغستان در پشین (امروزی) مسکون شده‌اند که قبیله‌ی «ترین» زمندی‌ها را به ملتان رانده‌اند. رئیس قبیله‌ی زمند به‌جانب شمال کابل فراری و در دره‌ی غوربند جوار هندوکش مستقر شده‌اند که به‌نام همان رئیس شان به‌نام «خوشگی» یا «خوشگری» یاد می‌شدند. تعدادی از این قبایل خوشگی یا خوشگری در زمان امپراتوری بابر همراه لشکر او به هند رفته در لاهور سکونت کردند. خوشگری‌ها هنوز هم در غوربند هستند.<sup>۱</sup>

«کنسی‌ها»ی خریشون به هند مهاجرت کرده گمنام شده‌اند به رویت بعضی شواهد شینواری‌ها از آن جمله اند.

بیلیو در ادامه می‌نویسد:

اگر به جد بزرگ افغان‌ها که سربن گفته شده است مراجعه کنیم، به‌صورت آشکارا، یک تقلب و جعل کاری شده است و شاید از نسخه‌ی بدل «سور یا بنز» (قوم خورشیدی) که نماینده‌ی آن راجپوت‌های هند بوده، یعنی نام‌های خریشون، شرجون (و نواسه‌اش شیورانی) به‌طور آشکار، متغییر نام‌های راجپوتی، برهمنی کریستین، سورجن و شیورام هستند [نه اسرایلی یا عرب یا آریایی].

بیلیو می‌گوید: «اگر به تاریخ قدیم این مناطق مراجعه کنیم می‌بینیم که چرا و چطور، تاریخ‌سازان افغان یا پتان نام سربن را برای اجداد خود اختراع کرده‌اند؟

پیش از این اشاره کردیم که در قرن اول اسلامی (قرن هفتم میلادی) ایالت سیستان که شامل ولایت کندهار نیز می‌شد، بیش‌تر مسکن مردمان هندی بوده است. چنانچه علاوه بر مهاجرت اقوام سکایی به سیستان در

---

۱. بیلیو، ۱۳۹۱، ص ۲۵ و ۲۶.

اواخر قرن پنجم و آغاز ششم یک مهاجرت قومی مردمان هندی، از سواحل غربی دریای اندوس به وادی سیستان یا هلمند نیز صورت گرفته است. و این مهاجرت کتلوی جت‌ها و کاتی‌ها به وادی اندوس هم‌زمان با مهاجرت سکایی‌ها از فراز هندوکش به سوی سیستان بوده است.

جت‌ها و کاتی‌ها به‌طور وسیع در گجرات فعلی پنجاب و کاتپوار مستقر شده و به زراعت مشغول شده‌اند. جت‌ها در افغانستان امروزی به نام «گُجر» یاد می‌شوند که اصلاً هندی، گله‌بان و دهقان بوده، در پاکستان امروزی (سوات، بونیر، باجور، یوسفزایی‌ها) زندگی دارند.<sup>۱</sup>

این‌که بیلپو پژوهش‌گر ژرف‌نگر انگلیسی در این کتاب مدت ۱۳۷ سال پیش حتی پیش از تاریخ‌سازی دوران پادشاهی نادرخان و صدارت ۱۷ ساله هاشم خان و ۱۲ ساله‌ی شاه محمود و داوود خان پافشاری کرده است که بسیاری شجره‌ی اوغان‌ها یا پشتون‌ها یا پتان‌ها جعلی است اشاره بر این می‌باشد که از دوران نوشتن کتاب «مخزن‌الافغانی» اثر خواجه نعمت‌الله هروی سامانی (وفات ۱۶۳۰م) تاریخ‌سازی و جعل‌کاری در تاریخ پشتون آغاز یافته است.

موصوف می‌نویسد: «در این جا کافیسست دلایلی نشان داده شود که چرا شجره‌سازان افغان یا پشتون نام «سُرْبُن» را برای نام جد اولیه‌ی خود که سه قبیله‌ی اصلی پشتون از آن‌ها به‌وجود آمده، به جد بزرگ خود قیس داده‌اند زیرا، «سوریا بنز» عنوان امتیاز قومی بزرگ، مردم راجپوت هندی بوده که اوغان‌ها در بین آن‌ها جذب شده‌اند.

از سوی دیگر در آن زمان، سوریا بنز عنوان مقام بلند قومی در میان مردم منطقه بوده است و یک عنوان مناسب برای چسپاندن خود به یک آدرس مهم محسوب می‌شده است.<sup>۲</sup>

---

۱. بیلپو، ۱۳۹۱، ص ۲۷ و ۲۸.

۲. بیلپو، ۱۳۹۱، ص ۲۹.

یکی از عواملی که برای زنده نگه داشتن این نام بعدها تلاش صورت نگرفته، آمدن دین اسلام و منزجر شدن نام‌های غیراسلامی باشد. اما شباهت‌های شگفت‌انگیزی، بین راجپوت‌ها و اوغان‌ها وجود دارد؛ به‌طور مثال:

مهمان‌نوازی، حمایت از مجرم پناهنده، تحمیل انتقام، حسادت، نگه داشتن حرمت زنان منحیث ناموس، ادای حق شوهری با بیوه‌ی برادر، کنترل‌ناپذیری، اعتیاد به شرارت و خشونت، ناستواری، تزلزل در اراده، حفظ غرور قومی، حسادت، سلطه‌جویی، پول‌دوستی، وابستگی زیاد به قوم و قبیله از خصوصیت‌های راجپوت‌های هندی است.<sup>۱</sup>

به نظر بیلو با وجودی که پشتون‌ها یا اوغان‌ها، در فواصل زیادی به‌وسیله‌ی دین برهمنی و اسلام از هم‌قومان هندی خود جدا شده‌اند، اما شباهت‌های فزیولوژیکی راجپوت‌های هندی با یهودها، نسبت به هم‌قومان افغان ایشان بسیار برجسته است.<sup>۲</sup>

یعنی بیلو، پشتون‌ها به‌ویژه به گفته‌ی خودشان سربنی‌ها را - از جمله‌ی راجپوت‌های برهمنی‌مذهب هندی می‌داند.

---

۱. همان ص ۲۹ و ۳۰.

۲. همان، ص ۳۰.



## بحث سوم

### یهودها در مورد یهودی تبار بودن «افغان‌ها» = «پختون‌ها» (پشتون‌ها) چه می‌گویند؟

۱- به گزارش روزنامه‌ی کویتی «الرأی العام» در سال ۲۰۰۱ میلادی، یک خام‌خام پشتون یهودی تبار در اسرائیل می‌گوید: «شماری از یهودیان افغانستان به مذهب اسلام گرویده‌اند، باید هرچه زودتر به مذهب یهودی خود برگردند.»<sup>۱</sup>

۲- اسحاق بن زفی، دومین رییس جمهور اسرائیل در نوشته‌ی سال ۱۹۵۷م خود زیر عنوان «تبعیدشدگان و نجات‌یافتگان» نوشته است: «مهاجرت یهودها در آریانا (بخشی افغانستان امروز) دور نخست از شهر سامریه توسط «شلمانسر» پادشاه آشوری‌ها در سال (۷۱۹ق.م.) آغاز گردید. قبایل افغان امروزی که برای چندین نسل به دین و آیین خود بودند، حالا مسلمان هستند، روایت‌های شان را در میان قبایل ده‌گانه هنوز هم حفظ کرده‌اند. این یک روایت قدیمی است، نه توجیهی تاریخی.

پژوهش‌گران یهودی و غیریهودی که تاکنون پژوهش کرده، در دایرةالمعارف نوشته‌اند و در میان قبایل اصلی پشتون هم پافشاری می‌شود، به ذات خود ارزشمند است.

ملت‌ها، ملیت‌ها و اقوام معمولاً خاطرات تاریخی‌شان را دهان به دهان و نسل به نسل انتقال داده و بالاخره مکتوب کرده‌اند. در جوامع ساحل مدیترانه

۱. مصباح‌زاده، ۱۳۹۲، ص ۲۹؛ به نقل از «الرأی العام»، ۲۰۰۱/۱۰/۱۲، بریک نیوز.

نیز این روایات صدق می‌کند. مثلاً روایت‌های عرب‌ها درباره‌ی آیین‌های قدیم شان، مصری‌ها درباره «خدای هامون» شان، آریایی‌ها در مورد دین زردشتی شان، ترک‌ها و مغل‌ها که بودایی و شامانیست بودند، سوری‌ها که مسیحی بودند، همین‌طور «افغان‌ها» یا «پختون»‌ها که زمانی اجدادشان اسرائیلی بوده، بعد به دین اسلام گرویده، جاگزین روایت‌های شان، روایت دیگری هم ندارند، به یقین که یهودی هستند.»<sup>۱</sup>

۳- آخرین پژوهش‌های نشر شده را یک دانشمند کانادایی اسرائیلی تبار به نام «سمچا جیکوبوچی (یعقوبوچی) با میتودها و روش‌های فلولوجی و آرکیولوجی در سال ۱۹۹۹م/۱۳۷۸خ تهیه و دایرکت نموده در ۱۶ اپریل سال ۲۰۰۰م در کانال معتبر تلویزیون کانادا زیر عنوان فیلم‌های مستند تاریخی (کانال تاریخ) زیر عنوان «تکاپو برای قبایل گمشده‌ی یهود» در ۴ قسمت به نمایش گذاشته شده است.

این‌که، این فیلم مستند روی کدام انگیزه‌ها ساخته شده است، باید پژوهش‌گران، مورخان، تبارشناسان و منتقدان آن، باید با شخص «جیکوبوچی» و مرکز تحقیقات جهانی اسرائیل - آمریکا و کانادا، در تماس شوند و یا اگر می‌خواهند فیلم را به نقد بکشند.<sup>۲</sup>

**نقد و بررسی فیلم «تکاپو برای پیدا کردن ده قبیله‌ی گم‌شده‌ی یهود»!!**

فیلم تکاپو برای پیدا کردن ده قبیله‌ی گم‌شده‌ی یهود که به وسیله‌ی دانشمند کانادایی اسرائیلی تبار (سمچا جیکوبوچی) با میتودها و روش‌های

۱. مصباح‌زاده، ۱۳۹۲، ص ۳۱ و ۳۲.

۲. جیکوبوچی، در تکاپوی قبایل گمشده، برگردان، نقد و بررسی: خانم ثریا بها، سایت آریایی ۲۰۰۷/۱۱/۱۵.

فلولوجی (زبان‌شناسی) و آرکیولوژی (باستان‌شناسی) در سال ۱۹۹۹م / ۱۳۷۸خ تهیه و دایرکت و در اپریل ۲۰۰۰م در شبکه معتبر تلویزیون فیلم‌های مستند تاریخی امریکا (کانال تاریخ) به نمایش گذاشته شده شامل ۴ قسمت می‌باشد:

### الف - بخش‌های فلولوجیک فیلم:

فیلم با کوچی‌گری، شتر و شترچرانی افغانه‌ها آغاز می‌شود که صاحبان آن یعنی قبایل اسرائیلی به اثر حمله‌ی آشوری‌ها (۷۱۹ق.م.) سرزمین‌شان را ترک می‌کنند و در مسیر راه ابریشم راه افتاده - پراکنده می‌شوند. کوچی‌های دو طرف مرز خیبر هنوز هم پاس رسوم، سنت‌ها، لباس، قیافه و شرایط زندگی کوچی‌گری دو - سه هزارساله را به همان حالت بدوی، حفظ کرده‌اند.

انگیزه‌ی کار جیکوبوچی نام افغان می‌باشد که اولین مدرک ادعای جیکوبوچی واژه‌ی «افغان» است. «افغان» یا «افغانه» اسم پسر ساول پادشاه اسرائیل بود. همچنین ستاره‌ای را که سمبول حضرت داوود<sup>(ع)</sup> است در منازل و معابد اکثر «پتان‌ها» یا پشتون‌های امروزی جیکوبوچی کشف کرده و قبایل گمشده‌ی یهود را - که به نام‌های وزیر (نذیری)، افریدی (افراییم)، گدون (گد)، ربانی (روبین) و شینواری (شنون) در بین قبایل پتان اطراف خیبر می‌یابد و در منطقه‌ی خیبرپاس در بازاری، تعدادی از این اقوام را ملاقات، بازیابی و بازنشاسی می‌کند و می‌بیند که مردان قبیله‌ی وزیر نیز دُهل می‌زنند، اتن می‌اندازند و به دور حلقه‌ی بدویت خود می‌چرخند و می‌چرخند و با خشونت کامل، کاکل می‌زنند و در حدی که سر و گردن خود را بشکنند.

جیکوبوچی (یعقوبوچی) می‌گوید که: «مردهای قبیله‌ی یهودی «نذیری» قدیم نیز موهای خود را قطع نمی‌کردند و مطابق احکام کتاب تورات: «اطراف سر خود را نمی‌تراشیدند.» این‌ها (پشتون‌ها) هم به نحوی چنین می‌کنند.»

جیکوبوچی از مرد پتان (پشتون) می‌پرسد که: شما اسرائیلی هستید؟ پتان می‌گوید: من وقتی که جوان بودم و هنوز ریش نداشتم، پدرکلانم که ۱۱۵ سال

عمر داشت، برایم می گفت: پدران ما از اسرائیل آمده اند، ما اسرائیلی هستیم. اما جوان‌ها در آن سن که باشند به تاریخ و گپ‌های بزرگان زیاد دلچسپی ندارند. ولی حالا بسیار می‌خواهم بفهمم که ما کی هستیم و از کجا هستیم؟ محمود عشرت، پیرمرد ریش سفید دیگری که بزرگ دهکده است، می‌گوید: ما از کجا آمده‌ایم؟ پدرکلانم می‌گفت: ما از اسرائیل آمده‌ایم و اولاد اسرائیل و از نسل یهود هستیم، یهودها هم مثل ما «پتان‌ها» اند.

در جریان فیلم جیکوبوچی می‌گوید: پتان‌ها یا پشتون‌های امروزی رسم دیگری هم دارند، به نام «پختونوالی» واقعاً پختونوالی بالاتر از قوانین اسلامی است و از تعدادی از بزرگان قبیله نیز می‌پرسد که پختونوالی شما چیست؟ قاضی داکتر عبدالعزیز پتان با چهره‌ی بشاش می‌گوید: «پشتونوالی واقعاً یک دین است که از خود قوانینی دارد؛ بدان معنا نیست که ما به قرآن عقیده نداریم، بدین معناست که چیزهایی که واقعاً در قرآن است به آن‌ها عمل نمی‌کنیم». [به همین سبب است که غیرپشتون‌ها می‌گویند: پشتون‌ها نصف قرآن را قبول دارند].

جیکوبوچی از خان قبیله می‌پرسد: چه فرقی بین قوانین اسلامی و پشتونوالی شماست؟ خان قبیله‌ی پتان جواب می‌دهد که: پشتون‌ها یازده قبیله هستند، اما قوانین عمومی ما شریعت اسلامی است و قوانین پشتونوالی و عنعنوی خود را داریم.

جیکوبوچی باز می‌پرسد: مثالی بی‌اور از تفاوت قوانین اسلامی و پشتونوالی؟ خان جواب می‌دهد که پشتونوالی ما یک قانون شدیدتر از اسلامی است و گناه غیرقابل بخشش؛ مثلاً دین اسلام برای کسی که متهم به عمل «زنا» است شواهد و مدارک موثق می‌خواهد، اما در پشتونوالی به مجرد اندک اشتباه، هر دو متهم (زن و مرد) بدون شواهد اعدام می‌شوند. دیگر این که اگر مجرم و جنایت‌کاری به یک قبیله پناه می‌آورد، به جای این که به قانون سپرده شود، از سوی قبیله حمایت می‌شود.

### ب - بخش آرکیولوژیک فیلم:

جیکوبوچی با دست آوردها، شواهد و مدارک آرکیولوژیک از قندهار و جلال‌آباد (در سال ۱۳۷۸خ دوران حکومت طالبان) دیدن می‌کند، مجموعه‌های انسان و سنگ‌های قبر را نیز از وقت «آشوکا» به دست می‌آورد. بیش‌تر فکر می‌شد که سنگ‌نوشته‌ها به خط سانسکریت است، اما بعد معلوم کرد که به خط آرامیک «عبری» بوده‌اند. در محله‌ی دیگر می‌رود، متوجه نوشته‌ی سنگ قبری می‌شود. پیرمردی کنار چاه آب ایستاده است، از وی می‌پرسد، این خط‌ها را می‌توانی بخوانی؟ پیرمرد می‌گوید: نوشته‌ها عبری هستند. پیرمرد باز با ناراحتی می‌گوید. هیچ‌نگو، این‌جا همه مسلمان‌اند. جیکوبوچی می‌گوید: من احساس کردم باوجودی که در خطر هستم باید راست بگویم. گفتم: من یهودی هستم. پیرمرد پتان، عینک خود را کشید، اشک از چشمانش جاری بود، مرا در آغوش فشرده گفت: «تو برادر من هستی!» یعقوبوچی (جیکوبوچی) در جلال‌آباد می‌بیند که دختری شمع را زیر سبدهی روشن می‌کند. از دختر می‌پرسد که چرا شمع را زیر سبد روشن می‌کند؟ دخترک با سادگی می‌گوید: نمی‌دانم.

جیکوبوچی می‌گوید: این یکی از رسوم یهودیت است که شمع‌ها را در شام‌های جمعه روشن می‌کنند و بعضی‌ها هنوز هم شمع را با سبدهی می‌پوشانند. «اصلاً در بعضی جاها می‌خواهند هویت یهودیت خود را از ترس مسلمان‌ها پنهان کنند.»

### ج - توضیحات خانم ثریا بها:

در فیلم مطالب زیادی برای اثبات یهودی‌نژاد بودن پتان‌ها یا افغان‌ها و حالا پشتون‌ها وجود دارد که از حوصله‌ی این نقد و بررسی خارج است. علاقه‌مندان می‌توانند این فیلم را روی سایت مذکور ببینند.

به باور من، نه آریایی بودن مایه‌ی افتخار است و نه یهودی بودن مایه شرمساری؛ ولی آنچه واقعاً مایه‌ی شرمساریست که، انسان با اندیشه‌ی

نژادپرستانه وارد تاریخ شود. این که چرا دانشمندان یهودی بعد از دوسه هزار سال، در تکاپوی قبایل گمشده‌ی خویش اند، ابعاد مختلفی را - به خود می‌گیرد، که یکی بُعد انسانی و عاطفی آن است، دیگری ابعاد تاریخی و سیاسی آن. اما وحشتناک‌تر از همه، ابعاد نژادپرستانه و صهیونیستی این اندیشه است، که روشن‌فکران شوونیست کشور ما نیز مانند یهودها، آگاهانه و با تحجر فکری ناآگاهانه، در مسیر چنین اندیشه‌یی، گام برمی‌دارند.

بار نخست دیدن این فیلم تکان‌دهنده بود، به این سبب ریسک معرفی این فیلم را پذیرفتم، تا زنگ خطری باشد هم برای قبیله پرستان و هم برای متفکران، تا اندکی ژرف به پهنای این فیلم و بدبختی مردم مظلوم فلسطین بیندیشند، و درنگی بر برنامه‌های صهیونیست‌ها بنمایند.

طرح‌های «هرتزل» بنیان‌گذار صهیونیزم جهانی نه تنها یک کانون و مرکز فرهنگی برای اشاعه‌ی آیین یهودی، بلکه تشکیل دلتی یهودی است، که تمام یهودیان جهان در آن باید جمع شوند.

«فرمول‌بندی هرتزل» به حضور و موجودیت مردم فلسطین در خاک خودشان نه تنها در کتاب و نه تنها در مجالس پایه‌گذاری نهضت جهانی صهیونیزم سیاسی، اشاره‌یی نشده است، بلکه نابودی مردم فلسطین از اصول مسلم و اساسی صهیونیزم سیاسی است که ریشه‌ی جنایات صهیونیزم را تشکیل می‌دهد.

خانم «گلد مایر» در روزنامه‌ی «ساندی تایمز» اعلام می‌کند: «فلسطینی وجود ندارد. این طور نیست که تصور کنیم در فلسطین خلقی به نام فلسطینی وجود داشته باشد، ما آمده‌ایم آن‌ها را بیرون کرده، کشورشان را گرفته‌ایم، آنان دیگر اصلاً وجود ندارند.» [همان‌گونه که شوونیست‌های پشتون ما می‌گویند] خانم گلد مایر و میناخیم بیگین می‌گویند: «این زمین به ما وعده داده شده بود و ما بالای آن حق داریم و بس».

خانم ثریا بها در ادامه‌ی توضیحات‌اش می‌گوید: صهیونیزم به دو مفهوم مذهبی و سیاسی به‌کار می‌رود:

۱- صهیونیزم مذهبی: در میان متفکران یهود دوگونه اندیشه و طرز تفکر وجود دارد. برخی از آن‌ها روحیه‌ی مذهبی داشته و دارند، که بیش‌تر جنبه‌ی عرفانی و دینی یهودها را مطرح می‌کردند و می‌کنند که بزرگ‌ترین آرزوی‌شان قیام یهودیت یا ظهور موعود است.

۲- صهیونیزم سیاسی: هدف این گروه تشکیل دولت جهانی یهود بود که حالا تحقق یافته، آن‌ها سنگ دولت یهود و ملت یهود را بر سینه می‌کوبند [مانند گروه‌های مشابه در افغانستان کنونی که می‌گویند همه افغان هستند و دولت باید پشتونی یا اوغانی باشد؛ ما اکثریت هستیم، حاکمیت حق ماست، قدرت به‌طور مطلق و همیشه باید به‌دست اوغان‌ها باشد؛ این سرزمین از ماست، تاجیک به تاجیکستان برود، ازبک به ازبکستان، هزاره به گورستان].

صهیونیست‌ها می‌گویند: ما منافع یهود را دنبال می‌کنیم آن‌ها مبانی فکری خود را از کتاب‌های تحریف‌شده‌ی یهود گرفته‌اند. درحالی‌که یک جنبش سیاسی فرزند استعمار انگلیس و امریکا هستند. نمونه‌ی پیروان این مفکوره همان هرتزل، خانم گلدمایر میناخیم بیگین... اند. [مانند افغان‌ملتی‌ها، سمسوری‌ها، مُحکَش و گروه‌های قبیله‌پرستِ دیگر].

### مشابهت افکار صهیونیست‌های اسرائیل و صهیونیست‌های ما

تئودور هرتزل: طراح سیاست صهیونیستی یهودهاست که دکتورین خود را در سال ۱۸۸۲م تدارک دید و این دکتورین را در کتاب «دولت یهود» مدون کرد و پس از تصویب در نخستین کنگره‌ی جهانی صهیونیزم در شهر «بازل» سویس (۱۸۹۷م) به‌کار برد. وی برخلاف صهیونیست‌های مذهبی به خدا<sup>(ج)</sup> شکاک بود، عناوین اصلی طرز تفکر سیاسی او چنین خلاصه شده است:

۱- یهودیان سراسر دنیا، در هر کشوری که باشند، در مجموع یک قوم و یک ملت را تشکیل می‌دهند [مانند این‌که در کشور ما می‌گویند «لرو بریختانه یو دی» پشتون‌ها در هر جایی که باشند «افغان» و یکی هستند].

۲- یهودیان غیرقابل جذب و ادغام در ملیت‌های دیگر نیستند، آن‌ها در هیچ جای دنیا به تحلیل نمی‌روند، هر جا یهود هستند و افتخار یهودبودن را دارند. (دکتورین نژادپرستانه)

مثل این‌که در کشور ما، شاعری زنانه از همین قماش گفته است:

«نور قومونه خو زینت به لباس دی

زما زینت دومره بس دی چی پُختون یمه»

معنای فارسی آن:

زینت و زیب اقوام دیگر به لباس است

زینت برای من همان قدر بس است که پشتون هستم!

این مفکوره خلاف احکام و شریعت اسلامی است که می‌گوید: «بهترین و گرامی‌ترین شما نزد خداوند (ج) پرهیزگارترین شماست» در حقیقت یک مفکوره‌ی نژادپرستی و اپارتاید پشتونی است.

۳- راه‌حل هر تزل اینست که یهودیان زیر ظلم بوده‌اند، نباید در ملت‌های دیگر ادغام شوند، یک کانون فرهنگی برای اشاعه‌ی دین‌شان کافی نیست؛ راه‌حل تشکیل دولت مقتدر یهود است که از سراسر جهان در آن جمع شوند.

۴- حذف مردم فلسطین یا عدم وجود ملتی به نام فلسطین از اصول مسلم و اساسی صهیونیسم جهانی است، که منشأ جنایات یهود علیه فلسطینی‌ها را تشکیل می‌دهد [مانند شعار فاشیست‌های قبیله‌پرست افغانستان که می‌گویند: همه ملیت‌های کشور باید حاکمیت ما و هویت پشتونی ما را بپذیرند و مُدغم شوند].

۵- خانم گلدمایر در روزنامه‌ی «ساندی تایمز (Sunday Times)» اعلام کرد که: «فلسطینی دیگر وجود ندارد؛ این طور نیست که تصور کنیم که خلقی



به نام فلسطین جود داشته باشد، ما آمدیم آن‌ها را بیرون کردیم، کشورشان را گرفتیم، آنان اصلاً وجود ندارند.»

[قبیله پرستان ما نیز می‌گویند: اجداد ما ۲۵۰ سال [به حمایت انگلیس] بالای اجدادتان حکومت کرده، اجدادتان را سواری کرده ما هم شما را سواری می‌کنیم؛ اگر سواری می‌دهید و حاضر به سواری دادن هستید، طرفدار «وحدت ملی» هستید، اگر سواری نمی‌دهید پس «ستمی» هستید.]

آقای «اصولی» که نماینده‌ی ولایت خوست در شورای ملی هستند در یک بحث شان در تلویزیون «ژوندون» که مرکز پخش و نشر افکار «صهیونیستی» افغانستان است، گفت: «اگر تاجیک‌ها حاکمیت ما را قبول دارند، خوب و اگر ندارند (با اشاره‌ی انگشت‌اش) گفت با اَمْپُولُوق نابود و در دریای آمو غرق‌شان می‌کنیم.» این اظهارات به‌عنوان اعتراض از افکار صهیونیستی افغانستان در فیسوک‌ها دست به دست می‌شد (ماه ثور ۱۳۹۶خ).

خانم ثریا بها - این نویسنده‌ی ژرف‌نگر در نقد و بررسی فیلم «تکاپو برای قبایل گمشده‌ی یهود» اضافه می‌کند که: اگر دانشمندان و دولت‌مردان و مورخان کشور ما فکر می‌کنند که این فیلم پروفیسور جیکوبوچی، برپایه‌ی واقعیت‌های تاریخی استوار نیست، من تا این‌جا وظیفه‌ی خود را انجام دادم، آن‌ها می‌توانند عنوانی مرکز تحقیقات علمی یهودیان کانادا و امریکا رسمی اعتراض نمایند و آن‌ها را به محکمه بکشانند و طلب جبران خساره و اعاده‌ی حیثیت تباری نمایند. این کار حق هر دولت و شهروند در کانادا و امریکا است. اگر می‌پندارید که فلم بر مبنای شواهد و مدارک واقعیت‌های تاریخی استوار است، باید به نقد خویشتن پرداخته، مانند انسان‌های دیگر بدون امتیازطلبی و تمامیت‌خواهی زندگی کنید. وقتی انسان به بلوغ فکری و بلوغ احساس انسانی برسد، دیگر مرز تبار، نژاد و ایدئولوژی‌های برده‌سازی، اشغال‌گری، سلطه‌طلبی، برتری‌جویی برچیده و صلح واقعی در کشور ما و در سیاره‌ی ما برقرار خواهد گشت.

جیکوبوچی در پایان فیلم اضافه می‌کند که: ما چهار قبیله را داشتیم (رابین، گاد، افراییم و شمون). بدین ترتیب موقعیت ۹ قبیله‌ی دیگر یهود را هم تثبیت نمودیم. (مورخ ۲۰۰۷/۱۱/۱۵ م، سایت آریایی)

خانم ثریا «بها»، این نویسنده‌ی ژرف‌نگر دو پاراگراف زیر را در مقدمه‌ی نقد و بررسی فیلم آورده، اما من [نویسنده‌ی کتاب] منحیث نتیجه و توصیه آنرا به آخر آوردم:

«کوه‌های سربه‌فلک، رودهای خروشان، دریا‌های خروشان و پهناور، جنگل‌های انبوه، میلیون‌ها سال پیش از موجودیت انسان وجود داشتند و میلیون‌ها سال دیگر نیز خواهند بود، اما انسان - این موجود حقیر و ناچیز در پهنه‌ی زمان می‌آید و چون جرقه‌یی می‌درخشد، خاموش می‌شود و می‌میرد. کوتاهی، حقارت و ذلت برخی انسان‌ها، این است که در این عمر کوتاه برای این خاک، سنگ، کوه و دریا، چه مرزهایی که نمی‌کشند! چه نژادگرایی و قبیله‌گرایی که نمی‌کنند! چه شقاوتی که نمی‌کنند! چه‌گونه انسان‌ها را مانند درنده‌ها می‌درند، به آتش می‌کشند. قلب مادرانی را داغ‌دار می‌سازند، سینه‌های کودکان را می‌شگافند، سنگ، کوه و دره‌های خشک [مانند پشتونستان خواهی] برای شان ارزش دارد، خون انسان نه!

خاک سرزمین ما انبار خون، آتش و باروت است. انسان‌های ذلیل، تبار می‌سازند، قبیله و قوم‌پرستی می‌کنند، مرزهای ایدئولوژیکی و نژادی می‌سازند و به‌خاطر به‌دست آوردن قدرت، وطن و مادر وطن خود را می‌فروشند!

اما، مبارزان، مرزشکنان، عدالت‌خواهان در مقابل فریاد می‌زنند که انسان محکوم به زیستن چند روزه، در این جهان است؛ باید در این جهان زندگی انسانی داشته باشد، نمی‌شود از این کره‌ی خاکی بیرونش کرد و به فراسوی مرزها تبعیدش نمود و خاک را به نام بابای یک قوم [که هنوز هویت خودش معلوم نیست از نژاد سامی است، آریایی یا دراویدی و راجپوت هندی] سبج کرد!

و سرود «دا زمونژ د بابا وطن» کدام بابا؟! کدام وطن؟! کدام خاک؟! همان خاکی که به وسیله‌ی «نواسه‌ی بابا» تا امروز پی هم فروخته می‌شود؟! وطنی که پر از ماین‌ها و گودال‌های سنگسار انسان‌هاست، خاکی که پر از گورهای انسان‌های بی‌نام و نشان است! وطنی که انسان‌های آن در پولیگون‌ها زنده به گور می‌شوند! به وسیله‌ی انتحار و انفجار، قتل دسته‌جمعی می‌شوند! وطنی که به خاطر حفظ قدرت و غصب قدرت، زیر بمباران روس، انگلیس، پاکستان و امریکا قرار داده شده است؟!»

مردم افغانستان امروزی به وسیله‌ی قبیله‌پرستان وابسته به بیگانه‌ها، در شرایط سیاسی مشابه مردم فلسطین قرار دارند و کشور آستان حوادث خونین دیگری است.



## بحث چهارم

### ما «افغان» هستیم یا «افغانستانی»؟!

#### اگر همه «افغان» هستیم، پس همه از نژاد سامی و یهود هستیم!

اساسی ترین مشکل مردم ما اختلاف زبانی، قومی، نژادی و مذهبی است. این اختلاف «مادر» اختلاف‌های دیگر است؛ تحمیل زبان پشتو، تحمیل هویت اوغان بالای دیگر ملیت‌ها، تحمیل نام افغانستان، تحمیل واژه‌ی «افغان»، تمامیت‌خواهی و برتری‌جویی قومی و نژادی، اساس کشمکش میان یهودها و فلسطینی‌ها در شرق میانه، میان افغان‌ها یا پشتون‌ها و ملیت‌های ساکن اصلی سرزمین خراسان، دردسر بزرگی است که به‌ویژه در یک قرن اخیر شدت گرفته و جامعه را به‌سوی تباهی برده است.

جعل کاران، تاریخ‌سازان و پیروان افکار «هرتزل» بنیان‌گذار صهیونیسم جهانی بیش از یک‌صد سال است همواره با استفاده از قدرت دولتی برای خود تاریخ، فرهنگ و هویت مشخص تاریخی می‌سازند و زبان خود را، سابقه‌ی چندین قرنه می‌دهند. در تحقق این تفکر پلید، از هرگونه وسایل ناپاک تاکنون استفاده کرده‌اند و بارها حاضر شده، خود، وطن و مادر وطن را - به یک سکه به اجانب بفروشند؛ در مقابل، این تفکر یهودی را تحقق ببخشند. تلاش در این راه - به یک هدف ننگین و غیرانسانی مبدل گردیده است.

درحالی‌که عتبی در اثر خود مسکن اوغان‌ها را، اطراف کوه سلیمان نشان داده، البیرونی در کتاب «ماللهند» تألیف ۱۰۳۰م گفته است قبایل مختلف افغان در اطراف سلسله‌جبال سلیمان (مناطق غرب هند) حیات به‌سر می‌برند، که تا مجاورت سند امتداد دارد [مطلق سرزمین پاکستان امروزی].

غبار می نویسد: «مسکن اصلی پشتوزبانها (افغانها) کوه سلیمان و نواحی آن بود. از قرن ۱۳ تا قرن ۱۹ از یک منطقه‌ی افغانستان کوچک و محدود، و نواحی جبال سلیمان، به یک منطقه‌ی وسیع افغانستان امروزی خود را مسلط ساخته و گسترش دادند.»

ابن بطوطه، جهانگرد مشهور عرب دو قرن بعد از البیرونی، از کابلستان عبور کرده و در یادداشت‌های خود، زادگاه اصلی افغان‌ها یا پتان‌ها را - اطراف کوه سلیمان [پاکستان امروزی] تسجیل کرده است.

وی در گزارش سال ۱۳۳۱ میلادی خویش از کابل نوشته است:

«... ما به کابل آمدم، در این جا شهر بزرگی موجود نیست. حال دهکده‌هایی است که در آن قبایل ایرانی [آریایی] جای دارند، به افغان‌ها کوه‌ها و دره‌های اطراف کوه سلیمان تعلق دارد، نیروی شان زیاد است، اکثریت عظیم شان قطاع‌الطریق می‌باشند و بزرگ‌ترین کوه شان کوه سلیمان یاد می‌شود.<sup>۱</sup>»

هرچند بعضی‌ها محل اقامت اولی اوغان‌ها را «کوهستان‌های غور» گفته‌اند که زیاد موثق نیست، اما اکثر مستشرقین روسی که پژوهش‌های دامنه‌داری در مورد تثبیت زیست‌بوم اولیه‌ی افغان‌ها (پشتون‌های اصلی) نموده‌اند، اطراف سلسله کوه سلیمان (پاکستان امروزی) را سرزمین اولیه‌ی بودوباش پشتون‌ها معرفی و تصدیق کرده‌اند.

از جمله ارستوف در کتاب «درباره‌ی افغانستان و باشندگان آن» نوشته است: «افغان‌ها باشندگان غور در قرون وسطا نبوده‌اند، یعنی در حوزه‌ی علیای هریرود و حوزه‌ی علیای هلمند و شمال جهیل هامون اقامت نداشتند، بلکه در آن مناطق تاجیک‌ها و فارسی‌زبان‌ها حیات به سر می‌بردند.»<sup>۲</sup>

---

۱. محتاط، تاریخ تحلیلی، ۲۰۰۴، ص ۹۷؛ به نقل از متن فرانسوی کتاب ابن بطوطه، مارچ ۱۸۵۵م، جلد سوم، ص ۸۹.

۲. محتاط، تاریخ تحلیلی، ص ۹۸؛ به نقل از ص ۱۴ ارستوف.

راورتنی می‌نویسد: مردمان بومی مناطق غور تاجیک‌ها بودند که هیچ‌گونه عنصری از افغان‌ها در میان آن‌ها به مشاهده نمی‌رسید. افغان‌ها دقیق‌تر اگر بگوئیم از شرق غزنی تا بخش شرقی کوه سلیمان یا کوه «سیاه‌پشت» که نام «پشتون» نیز از همان کوه «سیا پُشت» اشتقاق شده، مسکن افغان‌ها بوده است.<sup>۱</sup>

به نوشته‌ی ریسنر مورخ روسی غایله‌ی اصلی در افغانستان امروزی، بر سر متوطن شدن پشتون‌ها یا اوغان‌هاست که تقریباً هم‌زمان به دره‌های مجاور سرزمین اصلی خود (اطراف کوه‌های سلیمان) سرازیر شده‌اند. در حقیقت آن‌ها از یک مرکز واحد (اطراف کوه‌های سلیمان) به سرزمین‌های مجاور به‌منظور غصب و غارت یورش برده و سرازیر شده‌اند. یعنی در قرون دهم و یازدهم میلادی سرزمین‌های کوچکی را در اختیار خود داشتند [که امروز آن سرزمین‌ها جزو قلمرو پاکستان هستند].<sup>۲</sup>

در تاریخ‌نامه‌ی هرات تألیف سیف بن محمد بن یعقوب الهروی (تألیف شده در اوایل قرن هفتم هجری / قرن سیزدهم میلادی) ۳۰ بار کلمه‌ی «افغانستان» و دو بار «اوغانستان» به کار رفته، اما برای یک محدوده‌ی کوچک از جمله، در صفحه‌ی ۱۶۹ آمده است: «شهر هرات و توابع آن چون جام، درزآب، تولک، غور، فیروزکوه، مرغاب، فاریاب ... سیستان، تگین‌آباد و «اوغانستان» تا شط سند و حدود هند فرستادیم...»<sup>۳</sup>

محمد خدای بنده اُلجایتو امر کرد که ... کشور هرات با ولایات آن از دریای آمو تا شرقی‌ترین نقطه‌ی افغانستان به وی [غیاث‌الدین] داده شود.<sup>۴</sup> در تیزک منسوب به تیمور کورگانی آمده است: «و کنکاش دیگر که در تسخیر ممالک سیستان و قندهار و «افغانستان» کردم...»<sup>۱</sup>

۱. محتاط، تاریخ تحلیلی، ص ۹۹؛ به نقل از ص ۸۲ راورتنی.

۲. محتاط، ۲۰۰۴م، ص ۹۹؛ به نقل از ریسنر، ص ۳۴.

۳. الهروی، سیف، ۱۳۶۳خ، کلکته، ص ۱۶۹.

۴. جاوید، زنده‌یاد پروفیسور عبدالاحمد. اوستا، ۱۹۹۹، ص ۱۱۴.

در تاریخ فرشته آمده است: «در عصر سلطان محمد تغلق یکی از اوغان‌ها به نام ملک شاهو لودی، در سنه ۷۳۵ هـ مُلک بهزاد حکمران ملتان را کشت و بعد شاهو از بلغاک دست برداشت و ملتان را ترک بداد و با اوغانان خود به «افغانستان» خود رفت.»<sup>۲</sup>

تاریخ به صراحت نشان می‌دهد که نه آن افغانستان - افغانستان امروزی به معنای واحد سیاسی است، نه همه مردم افغانستان امروزی «افغان».

باز هم اگر «اوغان»‌ها از نسل یهود و نژاد سامی باشند، مردم افغانستان امروزی منحصراً یک محدوده‌ی سیاسی مشخص، اکثریت مطلق شان از نژاد آریایی، التایی و دیگران اند. ما از لحاظ علمی نه اوغان شده می‌توانیم و نه از نژاد یهود. اما مرحوم عبدالحی حبیبی که در تاریخ‌سازی و جعل‌کاری نقش برجسته داشت، از کاربرد واژه‌ی افغان و افغانستان تا ۱۷۰۰ سال پیش سخن می‌گوید.<sup>۳</sup>

اما پروفیسور جاوید، زبان‌شناس و دانشمند مشهور کشور از واژه‌ی «افغانستان» به‌عنوان یک واحد سیاسی یا کشور در قرن نوزدهم تصدیق می‌کند.<sup>۴</sup>

برچسپ افغان بودن برای همه مردم کشور به این معنا است که انگور را در درخت سیب پیوند کنید و خود را به نادانی و در جهالت بزیند.

**مروری کوتاه بر کتاب «آیا نام افغانستان یک نام جعلی است؟»**

(مجموعه‌ای از ۲۰ مقاله. تدوین‌کننده و توضیح‌دهنده: محترم محمد اعظیم سیستانی (بارکزی))

---

۱. همان، ص ۱۱۵.

۲. محمد قاسم بن غلام‌علی. تاریخ فرشته، ص ۳۰، جلد اول، ۱۸۲۲م، بمبئی هند.

۳. حبیبی، عبدالحی. جغرافیای تاریخی افغانستان، چاپ کابل، انتشارات میوند، ۱۳۷۸خ، ص ۲۵۷.

۴. جاوید، پروفیسور عبدالاحمد. اوستا، به اهتمام پروفیسور رهین، ۱۳۷۸خ، سویدن.



نخستین پاسخ به این پرسش نخیر است. افغانستان یک نام جعلی نیست؛ اوغانستان نام تاریخی مناطقی است که سابقه‌ی زیاد تاریخی دارد، اما موقعیت آن اوغانستان یا افغانستان تاریخی در اطراف رشته کوه‌های سلیمان است که امروز در کل مربوط خاک پاکستان می‌شوند. از آن اوغانستان تاریخی حتی یک وجب هم مربوط افغانستان امروزی نمی‌باشد. افغانستان امروزی نام‌گذاری شده به لحاظ سیاسی از سوی انگلیس‌هاست، در معاهده‌ی سه‌جانبه‌ی لاهور (۱۸۳۸م) و معاهده‌ی دوستانه‌ی قندهار (۱۸۳۹م)، استناد با معاهدات و مراودات دیگر. یعنی انگلیس‌ها نام پُرافتخار خراسان را - به افغانستان تبدیل و شاه‌شجاع را - آورده پادشاه آن ساختند یعنی برای خودشان کشورسازی کردند؛ فکر می‌کردند حاکمیت‌شان برقرار می‌ماند.

دومین پاسخ یا دومین اعتراض هم در همان روی جلد این کتاب است که آقای سیستانی در گذشته دارای تخلص گران‌سنگ «سیستانی» بودند، اما در سال‌های اخیر متأسفانه در لجن‌زار مفکوره‌ی قبیله‌ی غلطیده‌اند.

شاه امان‌الله که حتماً آقای سیستانی، اما بارکزی از آن به نیکویی یاد می‌کند، جداً مخالف پیوندهای قبیله‌ی بوده آنرا موجب نفاق و شقاق دانسته و در خطابه‌ی روز جمعه ۷ عقرب ۱۳۰۴ خ در مسجد جامع خرّقه‌ی نبوی قندهار، پیوندهای قبیله‌ی را تقبیح نموده، گفته است:

«پس از چیست که شما علاوه بر اسلامیت به خود و همدیگر، نسبت‌های درانی، غلجایی، سدوزایی، بارک‌زایی، اچک‌زایی... را می‌دهید؛ علمای تان این قدر فهم ندارند که شرع شریف محمدی به مقابل اسلامیت شعارهای قومیت را اهمیتی نداده است... و به جز تقوا و پرهیزگاری، هیچ امتیازی به قومیت نداده است...» (امان افغان، دوشنبه ۸ قوس ۱۳۰۴ خ، شماره ۲۷، صفحه ۲).

شاه امان‌الله در ادامه گفته است: «در کابل و جاهای دیگر بارها گفته‌ام که مسایل قومیت را دور کرده، فقط اسلامیت را نقطه‌ی نظر خویش قرار دهید.» (امان افغان، ۸ قوس ۱۳۰۴خ).

۸۱ سال بعد از بیانی‌هی شاه امان‌الله در قندهار آقای سیستانی دوباره در آغاز قرن بیست‌ویک (۲۰۰۶م) به‌سوی قبیله و قبیله‌گرایی و قبیله‌پرستی رفته، تخلص مبارک خود را به قبیله وصل کرده است، اما از دیگران سوال می‌پرسد. به نظر بنده کار نیک و بد زمامداران مربوط خودشان است، مربوطه یک قوم نمی‌شود؛ تا وقتی از آن‌ها حمایت نکنید، مسوولیت‌های شان به شما مربوط نمی‌شود. همین ابدالی‌ها و بارک‌زایی‌ها حتا به پدران، برادران و فرزندان خود رحم نکرده‌اند، چه رسد به دهقان، چوپان و افراد مظلوم این قوم. به‌خاطر غصب قدرت، کسب قدرت و حفظ قدرت، نزدیک‌ترین اعضای فامیل، قبیله و قوم خود را کشته، کور کرده، زندانی نموده، تبعید و مسموم کرده‌اند. ماشاءالله تعدادشان کم نیست که هر یک را معرفی کنم. هر کسی از آن جنایت‌کاران دفاع و حمایت کند و «کاسه‌ی داغ‌تر از آتش» گردد، شریک آن جنایت‌کاران، وطن‌فروشان می‌گردد.

اگر از جنایات زمامداران و سران منفور سدوزایی و بارک‌زایی (نه انسان‌های خوب آن) یادآوری کنیم هفت من کاغذ می‌شود. تنها مختصر جنایاتی که خانواده‌ی نادر غدار تا داوودخان ستمگر و آزادی‌گُش در این کشور انجام داده (مدت ۴۹ سال) زیر عنوان «غداران تاریخ» من یک کتاب پنج‌صد صفحه‌ی نوشته‌ام، اما شما آقای سیستانی افتخار قومیت آن‌ها را دارید و به‌نام پُرافتخار «سیستان» سرزمین اصلی تاجیکان لطمه وارد کرده‌اید.

پاسخ سوم:

اگر به ابیات ذیل: «تا که این جهان باشد، این زمین و آسمان باشد؛ تا که زندگی در این جهان باشد، تا که زنده یک افغان باشد، پابنده افغانستان باشد» معتقد هستید شما در سویدن کشور کافر‌ها چه می‌کنید؟ از شاه‌شجاع تا

دنادرشاه که بگذریم؛ نورمحمد تره‌کی افغان، حفیظ‌الله امین (جاسوس دوجانبه‌ی روس و آمریکا) افغان، نجیب‌الله به اعتراف خودش گماشته‌ی «اندروپوف» افغان، کارمل کشمیری یا کابلی هم در سوانح‌اش در یک ناگزیری نوشته است افغان، گلبدین (خراب‌کننده شهر کابل به‌دستور پاکستان) افغان، ملا عمر فرمانبردار ISI با اوصاف بسیار زشت از قوم شما و افغان. ۱۸ سال است دست‌نشانده‌های آمریکا (کرزی و داکتر غنی) افغان و در این میان صرف استاد ربانی بدخشانی که شما به‌دستور پاکستان یک‌روز هم او را آرام نگذاشتید! بدنامی‌ای بدتر از این، برای افغان و افغانستان بوده می‌تواند؟ در این دیار صدمبار فروخته‌شده، توسط اجداد و زمامداران موجودتان، چه باقی مانده‌اید که به آن افتخار می‌کنید!

در قرن بیست و یک افغانستان یعنی کشور تروریستان، افغانستان یعنی تریاکستان، یعنی انفجارستان، یعنی انتحارستان، افغانستان یعنی طالبستان، یعنی فاسدستان، یعنی جاهلستان.

پاسخ چهارم: فرمودید واژه‌ی «افغان» در قانون مسجل شده است. آیا شما منحصراً یک نویسنده‌ی تاریخ معتقد هستید که این قوانین را نماینده‌های واقعی مردم کشور ساخته باشند؟ در زمان تصویب قانون اساسی ۱۳۸۲ خ عصر دموکراسی، عصر اینترنت و کامپیوتر، جمعی اعتراض کردند خلیل‌زاد یهودشده‌ی شما برای‌شان گفت:

ما آمریکایی‌ها دولت می‌سازیم، ما آمریکایی‌ها قانون می‌سازیم، ما آمریکایی‌ها رییس جمهور تعیین می‌کنیم، ما آمریکایی‌ها پول می‌دهیم... در این کشور اصلاً قانون انسانی، مردمی و عادلانه هرگز ساخته نشده است که کسی به آن استناد کند.

پاسخ پنجم:

در همان صفحه‌ی دوم کتاب آقای سیستانی بارک‌زایی به واژه‌ی «افغانستانی» بودن هم اعتراض کرده است. یعنی می‌گوید که شما همه از ۲۳

تا ۳۴ تا ۵۶ ملیت (ساکنان اصلی این کشور) مطلق اوغان هستید نباید صدای تان بلند شود؛ چون انگلیس نام این کشور را از خراسان به افغانستان تبدیل و قدرت را برای ما سپرده است؛ شما که هیچ‌گاه وطن را نفروخته و این افتخار وطن‌فروشی را هم ندارید چگونه بالای حرف انگلیس حرف می‌زنید؟ آقای بارک‌زایی!

اگر شما من‌حیث یک پشتون شهروند هندوستان باشید (هرچند به حقوق شهروندی هم عقیده ندارید قبیله‌یی فکر می‌کنید) یا به گفته‌ی خودتان تبعه‌ی هندوستان باشید، از شما پرسند کی هستی؟ آیا می‌گویید: من هندو هستم یا می‌گویید: من هندوستانی هستم. اگر تبعه‌ی ترکمنستان باشید از شما پرسند کی هستی؟ آیا می‌گویید: ترکمن هستم یا می‌گویید: ترکمنستانی هستم. آیا یک هزاره در افغانستان «افغان» است یا «افغانستانی»؟ یک «ی» نسبتی، یک شخص را به یک محدوده‌ی جغرافیایی مرتبط می‌سازد چه بدی دارد؟ از «افغان» تا «افغانستانی» بسیار تفاوت موجود است.

پاسخ ششم:

در پراگراف دوم صفحه‌ی سوم همین کتاب شما بالای آقای «کُه‌گدای» اعتراض کرده‌اید که گفته است: «همه‌ی بدبختی‌ها در این کشور از دست پشتون‌هاست.» یعنی هنوز قبول ندارید. من خدمت‌تان عرض می‌کنم که از جنایات اولاده‌ی تیمورشاه، از جنایات اولاده‌ی سردار پاینده خان از جنایات اولاده‌ی دوست محمدخان (به استثنای امان‌الله خان) از جنایات خاندان نادرخان که بگذریم، از جنایات تره‌کی، امین و نجیب که بگذریم صرف از ۲۰ سال به این طرف طالبانی که ننگ بشریت خوانده می‌شوند و علیه دولت پشتونی حامد کرزی و داکتر غنی می‌جنگند، پشتون هستند؛ گروه حقانی، پشتون، گروه گلبدین پشتون و حالا داعش هم پشتون کِشت‌کننده‌ی ۹۰ درصد مواد مخدر هم پشتون همین حالا می‌کشند، انفجار می‌دهند، انتحار می‌کنند، مکاتب می‌سوزانند، سرهای انسان‌ها را می‌برند، مساجد را انفجار

می‌دهند. آیا بیش از ۹۸ درصد پشتون نیستند؟ هرچند همه پشتون‌ها طالب و تروریست نیستند، اما ۹۸ درصد طالبان و انتحاری‌ها پشتون هستند. طالبان و گروه‌های شورشی پشتون دولت‌های کرزئی و داکتر غنی را دست‌نشانده، مزدور بیگانه و وطن‌فروش می‌گویند، دولت‌های پشتونی در کابل آن‌ها را مزدور ISI پاکستان می‌خواند! فکر نمی‌کنید هر دو طرف راست می‌گویند؟ هر دو طرف مزدور بیگانه هستند؛ یک طرف برای حفظ و غصب قدرت و طرف دیگرش برای کسب قدرت جنایت می‌کنند. آیا کدام هزاره یا تاجیک یا ترکمن یا بلوچ یا قزلباش را دیده‌اید انتحاری باشد. در مناطق پشتون‌نشین طی ۱۵ سال اخیر از ۵۰۰ تا ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ مکتب مطلق بسته هستند. آیا کدام تاجیک، کدام هزاره یا ازبک را دیده و سراغ دارید که در مناطق پشتون رفته مکاتب را سوختانده یا بسته کرده باشد؟ هفتاد سال است سران و حاکمان کدام قوم مردم افغانستان را - با پاکستان اسلامی می‌جنگاند؟ چه کسانی بالای خاک پاکستان ادعای ارضی دارد و اجداد چه کسانی بیش از یازده بار مناطق آن طرف دیورند را به رنجیت‌سنگه، انگلیس و پاکستان فروخته‌اند؟ کدام یک از اقوام دیگر را سراغ دارید که وطن را در بدل پادشاهی و ریاست جمهوری فروخته باشد؟

پاسخ هفتم:

آقای استاد سیستانی بارک‌زایی باز هم بالای آقای کهگدای و آقای چنگیز پهلوان اعتراض کرده‌اند که پشتون‌ها را مسوول بحران و عقب‌مانده‌گی کشور گفته‌اند و گویا نفاق ملی را دامن زده‌اند.

آقای بارک‌زایی شما اتحاد ملی را آتش زده‌اید. آیا یکبار کتاب مانیفست فاشیست‌های قبیله‌گرای افغانستان (سقوی دوم) نوشته‌ی گروه سمسوری‌ها را - که در دوره‌ی طالبان نوشته و به محمدگل مومند «بابای فاشیزم!» و نادر غدار اهدا شده با ۱۳ مواد آن و مقاله‌ی آقای دکتور انورالحق احدی «زوال پشتون‌ها» را - که در دوره طالبان نوشته شده، خوانده‌اید؟ آیا بیانیه‌های

اسماعیل یون و تلویزیون‌اش را می‌بینید و می‌شنوید؟ آیا مانیفست حاکمان را -که از کمیوتر ثواب‌الدین مُخکش از داخل ارگ افشا شد خوانده‌اید؟ اگر انتحاری‌ها در خانه‌های سران و حامیان پشتون در شهرها نیست، پس در کجا می‌باشند؟ آیا هزاره یا تاجیک انتحاری را نگه‌داری می‌کند؟

پاسخ هشتم:

در صفحه شش همین کتاب، پراگراف سه گفته‌اید شورای نظار یا پنجشیری‌ها از پشتون‌ها نفرت دارند. اگر چنین نفرتی می‌بود، این همه پشتون جهادی در کنار احمدشاه مسعود در دوران جهاد و مقاومت چه می‌کردند. برخلاف نظر شما، یگانه مردمی که بیش‌ترین گاو و گوسفند را بالای آرامگاه احمدشاه مسعود سالانه خیرات می‌کنند و به زیارت مرحومی می‌آیند، قندهاری‌ها و هلمندی‌ها هستند. قندهاری‌های اصیل، پنجشیری‌ها را «سیال» خود می‌خوانند و احترام می‌کنند. مگر شما آقای بارکزایی پنجشیری‌ها را در مقاله‌ی تان در جریده‌ی "پلوشه" «سنگ‌فروش» نگفته بودید؟ حق دارید خوب شد خاک‌فروش نگفتید که بسیار ضرر می‌کردیم. مگر همان مارشال فهیم آقای کرزی را - که با یک پتو همراه محافظین آمریکایی آمده بود، ۱۴ سال حمایت نکرد؟ و روی ملیت خودش پا گذاشت؟

پاسخ نهم:

در صفحه‌ی هشت همین کتاب مقاله‌ای در «هفته‌نامه‌ی امید» را زیر عنوان «فاحشه‌نامه‌ی امید» به‌زعم خودتان محکوم کرده و سه نکته را یادآوری کردید:

۱- افغانستان ناموس ملی ماست؛

۲- ضد افغان بی‌ناموس است؛

۳- ما اول افغان هستیم بعد...

اگر آزرده نمی‌شوید کسی ناموس‌اش را نمی‌فروشد، معاهدات ننگین گذشته را یکبار باز هم بخوانید. اسنادی که به انگلیس، رنجیت‌سنگه حاکم

پنجاب، پاکستان، دولت قاجاری فارس و حالا در پیمان نظامی-امنیتی به آمریکا داده شده، پاسخ را می‌یابید، بیش‌تر از این جملات مودبانه، عفت قلم را رعایت می‌کنم. مردم افغانستان (بیش از ۲۰ ملیت زنده و فعال) علیه پشتون‌ها مبارزه نمی‌کنند، علیه فاشیزم مبارزه می‌کنند؛ همه پشتون‌ها خدا نکند فاشیست نیستند، همان‌طوری که همه یهودی‌ها صهیونیست و همه آلمانی‌ها فاشیست نبوده و نیستند.

پاسخ دهم:

در صفحه‌ی ۹ همین کتاب بسیار بی‌شرمانه گفته شده که «ستمی‌ها» تفرقه‌اندازان، رشوه‌خوران، جاسوسان، قاچاق‌بران دیروز اند که در زمان داوود خان ملت را مثل موریانه خوردند و به‌ستوه آوردند و امروز در حضور آمریکا در عیش و نوش اند.

نخست این‌که، «ستمی» نه کدام حزب است، نه کدام برنامه، نه کدام کتاب، نه کدام منطقه.

اگر کمی واضح‌تر بگوییم؛ فاشیست‌های قبیله‌پرست در نوشته‌ها «مانیفست‌ها» و بیانیه‌های شفاهی، بارها گفته‌اند: حاکمیت حق ماست [چون ما انگلیس، روس، آمریکا و پاکستان را پشت سر خود داریم دیگران باید حاکمیت ما را بپذیرند]. اجداد ما [به حمایت انگلیس] دو صد سال حکومت کرده، اجداد شما را سواری نموده، ما هم حالا آمریکا و انگلیس هر دو را در حمایت خود داریم، بالای شما ۱۸ سال است حکومت می‌کنیم. کسانی که سواری می‌دهند طرفدار وحدت ملی هستند، کسانی که سواری نمی‌دهند، می‌خواهند ما را سواری کنند. آن‌ها «ستمی» هستند؛ ستمی‌ها یعنی مبارزین ضد عقاید فاشیستی، مبارزین ضد بی‌عدالتی و مبارزین ضد وطن‌فروشی.

در بخش دوم این اتهام گفته شده ستمی‌ها ملت را مثل موریانه خوردند و حالا در حضور آمریکا عیش و نوش می‌کنند!

به این آقایون باید گفته شود که بی شرمی، بی حیایی و دیده‌درایی هم حدی دارد. از زمان دولت ظاهرشاه، ریاست جمهوری داوود، حاکمیت نامشروع حزب دموکراتیک خلق، حکومت جهادی‌ها، حکومت طالب‌ها و حالا ۱۸ سال حاکمیت قبیله‌پرستان کدام شخص به گفته شما ستمی، رییس جمهور، کدام ستمی به گفته‌ی شما وزیر مالیه، کدام ستمی به گفته‌ی شما وزیر دفاع، کدام ستمی به گفته شما فاشیست‌ها سفیر، کدام ستمی به گفته‌ی شما وزیر تجارت یا کدام اداره‌ی پُر درآمد کشور در گذشته یا ۱۸ سال اخیر توظیف بود تا رشوه بگیرد یا ملت را مانند موریانه بخورد یا در عیش و نوش باشد. در ۱۸ سال حضور آمریکا چه کسانی از قماش کدام گروه قومی، رییس جمهور است. وزارت مالیه و تمام شبکه‌ها و شریان‌های عایداتی از شاه‌رگ تا موی‌رگ به‌دست پشتون‌های جلال‌آبادی و لغمانی است. مرکز فساد و مرکز جنایات مالی همین وزارت است. کدام ستمی به گفته‌ی شما حداقل مستوفی یک ولایت است. در مبارزه‌ی چهل سال اخیر کسانی را که شما ستمی می‌گویید به‌جز زندان، اعدام، شکنجه، تهدید، برکناری، یک روز را به عیش و نوش سپری نکرده‌اند. کسانی را - که ستمی می‌گویید طی ۱۸ سال اخیر در دولت پشتونی زیر حمایت انگلیس و آمریکا، حتا یک رییس، یک مدیر عمومی، یک والی، یک حاکم منطقه، یک سفیر، یک مشاور مزدور در کنار دولت پشتونی و تحت‌الحمايه استعمار نداشته است. اگر کسی را می‌شناسید بگویید. تلفات جانی این مبارزان هم در برابر فاشیست‌های قبیله‌پرست و هم در برابر سیه‌کاران و افراتیون تنظیمی معلوم است. اگر بسیار شرم ندارید در «بازار جورج بوش» شرم می‌فروشند برای‌تان بخرید. فاسد درجه یک در جهان به چه کسی می‌گویند؟ چه کسی رییس جمهور است؟ همچنان گفتید جاسوس، ستون پنجم در ارگ ریاست جمهوری کی‌ها هستند. آیا نمی‌دانید که ستون پنجم نیز از شماست.



پاسخ یازدهم:

آقای محمد اعظم بارکزی ناقل در سیستان در صفحه‌ی ۱۱ این کتاب بالای آقای پروفیسور دکتر لعل‌زاد عصبانی است که چرا گفته: «احمدشاه ابدالی پادشاه خراسان بود و زبان دربارش هم زبان فارسی.» اگر عصبانی نمی‌شوید، عبدالله خان ابدالی در قرن ۱۷ میلادی از ملتان با خانواده‌اش به خراسان آمده بود و اگر آزاده نمی‌شوید، به نوشته‌ی افسر سویدنی مشاور میرویس خان و پدرش - میرویس خان، پسر امیر باقرخان سغدیانیه‌یی (تاجیکستان امروزی) بوده نه هوتکی و نه غلزایی، مادرش «گنی» geny از بک‌تبار بوده نه «نازو انا» (افسر سویدنی، زنده‌گی نامه‌ی میرویس قندهار یا شهزاده‌ی پارسی، ترجمه: دکتر لعل‌زاد ۱۳۹۲خ، انتشارات سعید، صص ۱۳-۱۵، ۳۵).

اگر هیچ کس نداند، آقای سیستانی بارکزی می‌دانند که در دوران حاکمیت استبدادی بارکزی‌ها یا محمدزایی‌ها، یک ریاست نشرات بوده و یک وزارت اطلاعات و فرهنگ که مجری برنامه‌های جعل تاریخی هم «انجمن تاریخ» را ساخته بودند. سردار نعیم آزادی‌گُش در صدر مجلس می‌نشست، همه نویسندگان نوشته‌های شان را در حضور وی قرائت می‌کردند، او تصمیم می‌گرفت که نویسنده چه نوشته بکند، چه چیزهایی را نوشته نکند. نام افغانستان را در یکصد سال جعل‌کاری تا خراسان و آریانا به پنج هزار سال رساندند.

آقای مورخ گرانقدر! اگر نام افغانستان پنج هزار سال در سرزمین موجود سابقه‌ی تاریخی دارد، پس نام خراسان و آریانا چه شد؟ بهتر، علمی‌تر، انسانی‌تر و منطقی‌تر اینست که نام آریانا و خراسان را در جای خودش و نام افغانستان را - از سال ۱۸۳۸م تا کنون در جای خودش بنویسید، نه کدام شرم است، نه کدام حقارت تاریخی.

ایران امروزی تا سال ۱۳۱۴ خ / ۱۹۳۴ م به نام فارس بود. پاکستان تا سال ۱۹۴۷ م هندوستان بود. پاکستانی‌ها که نام کشورشان صرف ۷۰ سال سابقه دارد و امروز دارای تسلیحات اتمی یگانه کشور اسلامی در جهان است.

آقای مؤرخ تا وقتی پدر بزرگوارت عروسی نکرده بود و حضرت شما به دنیا نیامده بودند، آیا نامی داشتید؟ وقتی افغانستانی به دنیا نیامده بود، «افغانستان در مسیر تاریخ»، «افغانستان در پنج قرن اخیر»، «افغانستان پیش از اسلام» و «افغانستان بعد از اسلام» از کجا آمد؟ نام افغانستان جعلی نیست سابقه‌ی تاریخی دارد، اما سابقه‌ی آن اطراف کوه‌های سلیمان بود که اکنون مربوط پاکستان است. چرا نمی‌پذیرید که انگلیس‌ها در سال ۱۸۳۶ م زبان فارسی را در هندوستان حذف و به جای آن، زبان اردو و انگلیسی را رسمی اعلام کردند و دو سال بعد در ادامه‌ی همین برنامه در معاهده‌ی سه‌جانبه‌ی لاهور (۱۸۳۸ م) نام خراسان را به افغانستان تبدیل و سال بعد (۱۸۳۹ م) با لشکری عظیم، شاه‌شجاع ابدالی نواسه احمدشاه ابدالی را آورده پادشاه آن ساختند یعنی برای خود در منطقه کشورسازی کردند.

اگر بسیار عاشق نام اوغانستان تاریخی هستید و به اصل خود می‌پیوندید، در حقیقت شما هم پاکستانی هستید!

پاسخ دوازدهم:

آقایان! ما نگفته‌ایم شما یهودی تبار هستید، اگر اول ما گفته باشیم زبان ما لال.

افضل خان ختک نواسه‌ی خوشحال خان در تاریخ مُرُصع محمد حیات خان در کتاب دو جلدی «حیات افغانی» سلطان محمد خان بارکزایی در کتاب «تاریخ سلطانی» ص ۳۷ تا ۴۶ چاپ انتشارات امیری، کابل ۱۳۹۶ خ؛ قاضی عطاءالله خان پشاور در کتاب «د پشتنو تاریخ» چاپ پشاور ۲۰۰۴ م ص ۷ تا ۱۲ گفته است.

ما همه افغان نیستیم! / ۱۰۳

آقای سیال مومند در کتاب «د پشتنو قبیلو شجری» چاپ ۱۳۶۵خ پشاور گفته است و ده‌ها نویسنده‌ی پشتون دیگر که از حوصله‌ی این نوشته خارج است. یعقوب‌بوچی دانشمند یهودی‌تبار کانادایی در دوران حاکمیت طالبان طی دو سال از اسرائیل تا پشاور آمده تحقیق کرده و کتابی نوشته از آن فیلمی ساخته شده و در شبکه‌ی یک تلویزیون کانادا به نشر رسیده است. این را آقای محتاط یا من نگفته‌ایم. در این جا صرف ۱۱ صفحه از کتاب ۴۱۵ صفحه‌ی مملو از جعل و عقده‌گشایی را بسیار مختصر پاسخ گفتم. پاسخ به همه‌ی کتاب ده جلد کتاب می‌شود. آقای سیستانی بارکزایی حالا قرن ۲۱ است و قرن انفجار معلومات. تاریخ دیگر سنگواره و محدود به سانسورهای دوران استبداد نیست.

### اظهارات شاه امان‌الله در مورد «افغان» و زبان «افغانی»

از آن‌جا که تملُّق و مداحی در جهان به‌ویژه کشورهای شرقی به زورمندان، ثروتمندان و قدرتمندان یک امر معمول است. درحالی‌که در قیام و شورش اقوام جنوبی به‌نام «شورش ملای لنگ» سال ۱۳۰۲خ / ۱۹۲۳م عالمان دینی، سران اقوام، مغرضان داخل نظام، اصلاحات شاه امان‌الله را غیردینی و قوانین او را کفری و خودش را - کافر و برگشته از دین معرفی کرده، مجبور ساختند از برخی اصلاحات صرف نظر کند و آن‌ها را ملغا قرار دهد، که شاه امان‌الله چنین کرد و این عمل سران شورشی جنوبی منحصیث یک لکه‌ی ننگ در تاریخ باقی ماند و تباهی دولت امان‌الله از همین شورش آغاز گردید. اما متأسفانه در جرگه‌ی ۱۳۰۳خ / ۱۹۲۴م ختم شورش قبایل جنوبی اعضای جرگه برای تصویبات قوانین و احکام شرعیه از بین خود علمای دینی مانند:

ملا چکنور، ملا صاحب هده، شمس‌المشایخ (محمد صادق مجددی) و نورالمشایخ (فضل عمر مجددی) و آخندزاده‌ی موسهی لوگر را - انتخاب کردند تا مسایل را - به عرض حضور اعلیٰ حضرت برسانند. همین جرگه

عریضه‌ای را ترتیب داده، رییس آن‌را به حضور حاضرین جرگه و شاه قرائت کرد که دارای چهار مقصد بود:

۱. تحفه‌ی دعای خیر از طرف این داعیان دین و دولت به‌خاطر عزت و سلامتی پادشاه اول‌الامر.

۲. یک نشان ذی‌شأن «غازی امان» که به سینه‌ی پادشاه از سوی جرگه نصب شود و یک میل تفنگچه و یک قبضه شمشیر که نشان حفظ دین و منافع ملت باشد پادشاه بپذیرد.

۳. به شاه لقب «تول واک» یعنی به عوض الغازی امیر امان‌الله، لقب «الغازی، امیرالمؤمنین تول واک امان‌الله» را بپذیرد.

۴. چونکه اجدادش لقب‌های «ضیاء‌الملة والدين» و «سراج‌الملة والدين» را پذیرفته بودند؛ شاه امان‌الله لقب «سیف‌الملة والدين» را از طرف لویه جرگه قبول فرمایند.

بعد از بحث، گفت‌وشنود مفصل و تقاضای مکرر سران جرگه، شخص امان‌الله گفت:

«جد امجد نام مرا امان‌الله گذاشته، بنده‌ی عاجز‌الله» و لقب غازی را - که خدا(ج) به من اعطا فرموده کافی است. آنچه که در باب «تول واک» فرمودید، خوب می‌دانم که در زبان «افغانی» تول واک، کل اختیار - را می‌گویند هر وقت که همه‌ی ملت زبان «افغانی» را یاد گرفتند و در بین همه مردم رواج یافت. البته خودم نیز به قبول کردن آن حاضریم.» (گزارشات کامل لویه جرگه‌ی ۱۳۰۳خ، مطبوعه‌ی دولتی، کابل ص ۴۱۲).

یعنی زبان پشتو، زبان اوغان‌هاست، زبان همه مردم کشور نیست و همه مردم اوغانی (پشتو) نمی‌دانند. پس چگونه جاهلان امروزی در قرن ۲۱ همه مردم کشور را «افغان» یا «اوغان» می‌گویند. اگر همه اوغان باشند، پس زبان همه مردم کشور باید اوغانی باشد.

این ادعا توجیهی ندارد به جز این که مانند صهیونیست‌های یهود می‌خواهند دولت مطلق اوغانی بسازند که زبان همه نیز زبان اوغانی باشد، دیگر زبان‌ها را حذف کنند.

### قدمت تاریخی زبان پشتو از نظر نویسندگان و مورخان

به نوشته‌ی خنیکوف، پژوهش‌گر مشهور روسی: «زبان پشتو تحت تأثیر قوی زبان فارسی و هندی قرار دارد. زبان پشتو پیش از سده‌های نهم و دهم میلادی وجود نداشته؛ کهن‌ترین اثری که از زبان پشتو به یادگار مانده «تاریخ فتح سوات» است که در قبیله‌ی یوسف‌زایی نوشته شده و به قرن پانزدهم میلادی تعلق دارد. مولف آن یک چهره‌ی روحانی به نام «شیخ‌مانی» می‌باشد که دست‌نویس اولی آن ناپیدا است. بدین ترتیب و احتمال، تاریخ فتح سوات سرآغاز مرحله‌ی تکاملی زبان پشتو است.

اما برخی‌ها به کتاب «پته خزان» به حیث اولین کتاب زبان پشتو استناد می‌کنند، که دانشمندان واقع‌بین به آن اعتقاد ندارند و آنرا کار مرحوم استاد حبیبی می‌دانند.

«جنبش روشانیان» در زمینه‌ی تمرکز افغان‌ها (پشتون‌ها) به‌مثابه‌ی یک ملیت نقش عمده‌ی داشته و در رشد زبان آن‌ها نقش موثری ایفا نموده است. چون آن‌ها در دو جبهه‌ی مشخص مبارزه می‌نمودند:

۱- مبارزه علیه طبقه‌ی حاکم و استثمارگر پشتون؛ ۲- مبارزه بر ضد اشغال‌گران خارجی و فیودال‌ها. از آن‌جا که زیر فشار روزافزون حکام مغلی (بابری هند)، روحانیون، اشراف و فیودال‌های پشتون این جنبش سرکوب شد، اما اهمیت عظیمی در سرنوشت بعدی پشتون‌ها داشت.<sup>۱</sup>

در مقابل این نهضت بایزید انصاری، فیودال‌ها، حکام ستم‌گر مغلّی، فیودال‌های پشتون به‌ویژه «آخوند درویزه» در لباس اسلام حامی و مدافع نظام فیودالی بود.

در کتاب «خیرالبیان» تعلیمات پیر روشن نوشته شده است. مورگن اشترن دانشمند بزرگ نارویژی در کتاب «فرهنگ ایتیمولوژی (Etymological)» خود گفته است که کتاب خیرالبیان در دسترس من قرار دارد و سال تحریر آن ۱۶۵۰م است. مطالب و قطعاتی از این کتاب در سال ۱۹۳۹م از طرف مورگن اشترن در بمبئی هند نیز انتشار یافت. ملا آخوند درویزه\* مشهور به ننگرهای از دشمنان سرسخت پیر روشن بود که در کتاب «مخزن‌الاسلام» خود، تعلیمات پیر روشن را «علم دروغ» خوانده است.

هرچند استاد حبیبی، در مورد پیر روشن و آثار ادبی وی به زبان فارسی، پشتو و سایر زبان‌ها مثلاً عربی نظریات منفی دارد و می‌گوید: عالم متبحر نبود، صحیح تحقیق نمی‌کرد، نوشته‌های فارسی وی درست نبودند...<sup>۲</sup> اما عبدالله بختانی خدمتگار در کتاب «یادبود پیر روشن» نوشته است: «گرچه پیش از پیر روشن، آثار ادبی به زبان پشتو وجود داشته، اما آن‌قدر اسنادی که لازم بود موجود باشد، وجود ندارد یا دیده نمی‌شود، که الفبای منظم زبان پشتو در آن به‌کار برده شده باشد. از این‌رو، محققین بایزید روشن را نخستین شخصی می‌دانند که برای زبان پشتو الفبا درست کرده است.<sup>۳</sup>

---

\*. ملا آخوند درویزه مشهور به ننگرهای شاگرد سیدعلی شاه ترمذی بود که به‌نام «پیر بابا» مشهور گشت، مرقدش در بونیر است. سیدعلی فرزند قمبرعلی فرزند سید احمد نور فرزند سید یوسف فرزند محمد نور، از خواهرزادگان تیمور لنگ بود. پدر سید علی از ترمذ به قندوز و از آن‌جا همراه همایون پسر بابر به هند آمده بود، از آن‌جا میان قبایل پشتون فرستاده شد تا به نفع‌شان کار کند. (محتاط، تاریخ تحلیلی، ص ۳۲۵)

۲. محتاط، ۲۰۰۴م، ص ۳۳۷.

۳. محتاط، تاریخ تحلیلی، ۲۰۰۴م، ص ۳۳۷؛ به نقل از ص ۱۰۵ یادبود بایزید روشن، به قلم عبدالله خدمتگار، ۱۹۷۶م.

ما همه افغان نیستیم! / ۱۰۷

اما استاد حبیبی در ص ۱۶۵ جلد اول کتاب «تاریخ معاصر افغانستان» نوشته است: «زبان دربار غوریان (۱۲۳۳-۱۲۶۱م) فارسی و پشتو بوده است».

این در حالی است که پیر روشن در ۱۶۲۵م به دنیا آمده و ممکن در حدود سال‌های ۱۶۵۰م الفبای زبان پشتو را تنظیم کرده باشد. میان غوریان و نوشتن الفبای زبان پشتو به وسیله‌ی پیر روشن حدود ۳۹۰ سال فاصله است که یک جعل کاری ناروا خوانده می‌شود.

آقای حبیب‌الله رفیع عضو اکادمی علوم افغانستان در سیمینار بین‌المللی بایزید روشن که از ۱۵ تا ۲۲ جدی ۱۳۵۳ خ در کابل برگزار گردیده و در آن ۲۱ تن دانشمندان افغانستان و اتحاد شوروی وقت در شش جلسه سخنرانی نموده‌اند. و مجموعه‌ی مقاله‌ها و سخنرانی‌های اشتراک‌کنندگان زیر عنوان «د روشن یاد» در ۳۸۶ صفحه به چاپ رسیده است.

مقاله‌ی آقای حبیب‌الله رفیع زیر عنوان «روشانی لیکنی» نیز در ۱۳ صفحه به چاپ رسیده است. در قسمتی از این مقاله زیر عنوان «د پشتو رسم الخط» آمده است:

دولت لوانی د خپل دیوان به یوه بیت کی ویلی:

افغانی لفظ مشکل و لوست کویش نه شه

ورته وشوه کننده دیار لس خرفونه

آقای رفیع در تفسیر و تحلیل این بیت می‌نویسد:

«ترجمه: این بیت آشکار می‌سازد که پیر روشن برای آواهای زبان پشتو، حروف خاص گذاشته و تأکید کرده است که باوجود آنکه به‌طور خاص در طرز نوشته‌ی پیرروشان کدام رساله‌ای به‌دست نیامده است، اما در نسخه‌ی

کوچک «خیرالبیان» (که تفصیل بعداً می‌آید) به‌دست آمده، آشکار شده است که درین نسخه در ۱۴ صفحه‌ی طرز نوشته، تمام صداها یا آواها و حروف به‌دست آمده از ۱۳ حروف بیش‌تر و کم‌تر نیست.

در نسخه‌ی ۱۴ صفحه‌ی «خیرالبیان» به‌طور مجموعی حروف عام (ا، ب، پ، ت، ث، ج، چ، خ، ح، خ، د، د) می‌باشد. (رفیع، حبیب‌الله، ۱۳۵۵خ، مقاله «روشانی لیکنی»، صص ۱۵۷-۱۶۵، ناشر: پشتو تولنه، کابل)

در مقاله‌ی دیگری زیر عنوان، «په پشتو ادب کشی د روشانی آثار او مقام» اثر خیروندی عبدالله خدمتگار در صفحه‌ی عمومی کتاب (۱۰۴) و صفحه‌ی خصوصی مقاله (۱۳) زیر عنوان «د روشانی ادب فورم او ژبه» آمده است:

«ترجمه: ... زبان عربی در جهان اسلام زبان مذهبی، علمی و ادبی و برای دیگر ملیت‌ها زبان ملی بود و تبلیغات روشانی اساس و جنبه‌ی مذهبی داشت. چون تماس روشانی‌ها با هندی‌ها نیز بود، زبان هندی را نیز به‌کار می‌بردند و روشانی‌ها مجبور بودند برای تبلیغات بزرگ و جهانی‌شان به چهار زبان نوشته و تبلیغ داشته باشند. روشانیان بیش‌تر تبلیغات‌شان به زبان پشتو بود، بعد به زبان فارسی بود چون خودشان پشتون بودند. زبان‌های عربی و هندی در رده‌ی سوم و چهارم برای‌شان اهمیت داشت. آن‌ها به‌همین چهار زبان نوشته و تبلیغات می‌کرده‌اند». (خدمتگار، عبدالله، کتاب «د روشان یاد» ص ۱۰۴، سال نشر: ۱۳۵۵خ، پشتو تولنه، کابل)

در قسمت دیگر این مقاله آمده است:

«ترجمه: ... هرچند پیش از بایزید روشن، آثار ادبی پشتو موجود بود، مگر آن‌عه اسنادی که به‌دست ما رسیده، در آن‌ها، القبا‌ی پشتون دارای انتظام



نبوده و یادآوری نیز نشده است. به همین سبب بعضی پژوهش‌گران بایزید روشن را - اولین شخصی می‌دانند که برای زبان پشتو الفبا ساخته و آنرا انتظام بخشیده است.

این موضوع را نه تنها پژوهشگران امروز، بلکه شاگردان پیر روشن و خوشحال خان ختک نیز تأیید کرده‌اند. یعنی زبان پشتو پیش از قرن ۱۷ یک زبان ادبی و علمی نبوده است.

اصول و ترتیب کار پیر روشن این بود که برای ۱۳ حروف خاص غیرعربی از حروف عربی و فارسی کار گرفته و بالای آن‌ها نقطه، علامه و نشانه‌های دیگر گذاشته است.

خود پیر روشن در «خیرالبیان» نیز تصدق کرده است همان طوری که در گذشته از زبان‌های هندی، عربی و فارسی برای زبان «اردوب الفبا ساخته شده است. اما بایزید روشن متفاوت‌تر از زبان اردو، در زبان پشتو برای هر صدا، حروف جداگانه انتخاب و گذاشتن، نشانه اشاره و علامات زبان پشتو را انتظام بخشیده نه از طریق زیادکردن حروف.» (خدمتگار، عبدالله، ۱۳۵۵خ، ص ۱۰۵).

به نوشته‌ی آقای اندیشمند، نام افغانستان به‌عنوان یک کشور و زبان پشتو به‌حیث زبان رسمی و درباری حتی در دوران میرویس خان، احمدشاه ابدالی و تیمورشاه به‌نظر نمی‌رسد.<sup>۱</sup> در مُهرهای شاهان ابدالی از احمدشاه تا شاه‌شجاع و امیر افضل خان شعر فارسی منقوش است.<sup>۲</sup>

۱. اندیشمند، محمد اکرام. دولت - ملت‌سازی در افغانستان، ص ۵۲.

۲. روزنامه‌ی ماندگار، ۲۷ مهرماه / میزان ۱۳۹۵خ، مقاله «پیشینه و جایگاه فرهنگی-سیاسی زبان پارسی» از استاد یعقوب یسنا.

## بدعت کاری مرحوم محمود طرزی درباره‌ی زبان فارسی

این که محمود طرزی نتوانست با وجود بستر مساعد دوران حکومت امیر حبیب‌الله سراج و شاه امان‌الله من‌حیث پدر زن پادشاه و تیورسین این نظام‌ها در گسترش تعلیم و تربیه و دولت‌سازی مدرن (دولت - ملت) گام بزرگ بردارد، ضعف‌های وی ناشی از اندیشه‌های ناسیونالیستی و ملیت‌گرایی وی بوده است.

زیرا وی اندیشه‌ی ناسیونالیزم مدنی اروپایی را - در کابل به ناسیونالیزم قومی تقلیل و تنزیل داد. گریگوریان که پیوسته نوشته‌های طرزی را در سراج‌ال‌اخبار خوانده است می‌نویسند:

«طرزی و تعدادی همکاران هم‌تبارش برعلاوه خدمات و نوآوری‌هایش در تلاش برای پیاده کردن عقاید ناسیونالیستی افغانی (پشتونی) بودند. در کشوری که بیش‌تر از نصف یا اکثریت مطلق جمعیت آن، از لحاظ قومی غیرپشتون و از باشندگان اصلی سرزمین بودند. طرزی و همکارانش می‌کوشیدند تا تعریف مجددی از واژه «افغان» بر مبنای پایه‌ی جغرافیایی و دینی ارایه نمایند؛ به نحوی که نگرانی اقوام غیرپشتون از تحکیم سلطه‌ی پشتون‌های قوم‌گرا را - از میان بردارند، یعنی در لفافه در تلاش برای تلقین افکار ناسیونالیستی قومی خودش بالای دیگران بوده است، چنانچه در سراج‌ال‌اخبار نوشت:

«ما را «ملت افغان» و خاک پاک عزیز ما افغانستان است، چنانچه عادات و اطوار و اخلاق مخصوص داریم، زبان مخصوص را نیز مالک می‌باشیم که آن زبان «افغانی» (پشتو) است. این زبان را مانند حرزجان باید محافظ کنیم، در ترقی و اصلاح آن جداً کوشش کنیم. تنها مردمان افغانی زبان نی، بلکه همه افراد و اقوام مختلف ملت افغانستان را واجب است که زبان افغانی و وطنی خود را یاد بگیرند؛ در مکتب‌های ما اهم‌ترین آموزش‌ها، باید تحصیل زبان

افغانی باشد؛ از آموختن زبان انگریزی، ترکی و حتی فارسی - تحصیل زبان افغانی اهم (مهم) و اقدم (جلو) باید باشد.»<sup>۱</sup>

کسانی که حداقل درک و سواد سیاسی، فرهنگی و زبانی داشته باشند، می‌دانند که از این پراگراف، جوی خون تعصب، حق تلفی، هویت‌زدایی و زبان‌گشی جاری است.

از سوی دیگر، محمود طرزی یا خیلی کم توجه و کم‌معلومات بوده یا خیلی متعصب، قبیله‌گرا و ناسیونالیست بیمار؛ زیرا نوشته است:

«وقتی اعلیٰ حضرت احمدشاه بابای غازی! به تأسیس سلطنت افغانیه کامیاب شد، امورات دفتری، کارهای کتابت و میرزایی و جمله نوشت و خوان دولتی که دولت بر آنها استوار است به زبان فارسی بود و به دست همان فارسی‌زبان‌های ایرانی‌الاصل بود که از یادگارهای حکومت‌های سابقه‌ی ایران باقی مانده بودند.»<sup>۲</sup>

**نخست** - این‌که احمدشاه ابدالی به نام افغانستان کدام دولتی تشکیل نکرده؛ احمدشاه، تیمورشاه، زمان‌شاه، محمودشاه و دور نخست شاه‌شجاع همه پادشاهان خراسان بودند، نه افغانستان.

**دوم** - این درست است که زبان دربارهای همه‌ی این شاهان فارسی بود، چون زبان پشتو از لحاظ نوشت و خوان سبک زبان ابتدایی بود؛ یعنی چیزی کم‌تر از صد سال پیش از ابدالی‌ها (۱۶۵۰م) پیر روشان الفبا برایش ساخته بود.

**سوم** - این‌که نام ایران امروزی تا اول فروردین‌ماه ۱۹۳۵م فارس بود. از این تاریخ به بعد نام آن به ایران تبدیل کرده شد.<sup>۳</sup>

۱. مقالات مرحوم محمود طرزی در سراج‌الافغانیه، ص ۷۷۲، ۱۲۹۷-۱۲۹۰خ.

۲. اندیشمند، محمد اکرام. دولت - ملت‌سازی در افغانستان، ۱۳۹۳، ص ۶۵.

۳. جاوید، مرحوم پروفیسور عبدالاحمد، ۱۳۷۸، ص ۴۰.

**چهارم** - این که به نوشته بزرگ‌ترین دانشمندان ایران امروزی؛ مانند: علامه بهار، دکتر خانلری، سید نفیسی، پروفیسور داکتر جلال‌الدین کزازی دکتر حیدری ملایری ... زبان فارسی مال مردم خراسان است، نه زبان استان فارس ایران؛ و از سوی دیگر، مرکز خراسان، هرات، بلخ، مشهد، نیشاپور و بخشی از آسیای مرکزی بوده، نه ایران امروزی.

به نوشته‌ی آقای اندیشمند، آثار ویرانگر، انحرافی، خطبه سیاسی و فرهنگی طرزی بر سر ناسیونالیزم ملی و مدنی، بارویکرد عقب‌گرد ناسیونالیزم قومی هنوز هم در کشور ما در قرن ۲۱ باقی است و شکل‌گیری دولت - ملت را مختل کرده است.

درحالی که خودش یکی از مردان پیشتاز و مشهور زبان و ادب فارسی نیز بوده است. اما متأسفانه با چنین نقش سیاسی و فرهنگی به‌گونه‌ی باورنکردنی تنزل کرده، از تمدن، غنای تمدنی و میان‌اقوامی بودن زبان فارسی انکار کرده، زبان فارسی را - زبان عاریتی و یادگارهای حکومت‌های ایران خوانده است.

درحالی که این زبان به‌وسیله‌ی سلاطین و امیران سامانی، طاهری غزنوی، غوری، خوارزم‌شاهی، سلجوقی، تیموری، خلجی، لودی، سوری، بابری و سپس درانی از تخارستان، بلخ، هرات، غزنه، قندهار و کابل به‌سوی شرق تا خلیج بنگال به‌سوی شمال تا خوارزم در جنوب روسیه، به‌سوی غرب تا خلیج فارس، اناطولیة و کاشغر گسترش داده شده، نه به‌طور مطلق به‌وسیله‌ی شاهان فارس.<sup>۱</sup>

---

۱. اندیشمند، محمد اکرام. دولت - ملت‌سازی در افغانستان، ۱۳۹۳، ص ۶۶.

## بحث پنجم جنايات «صهيو نيزم افغانى» در حق فرهنگ و مدنيت تاجيك ها و زبان فارسى

بى عدالتى رسمى و سازمان يافته ي دولتى در حق سرزمين، فرهنگ، مدنيت و زبان مليت هاى غير پشتون، مانند غضب سرزمين، فشارهاى مالياتى، پايمال كردن حقوق مدنى باشندگان اصلى خراسان بزرگ، در داخل از دوران احمدشاه ابدالى از قندهار آغاز شد.

همان گونه كه صفوى ها به قبائل غلزاى، امتيازات، زمين و املاك مى دادند و آن ها را در خدمت خود داشتند، نادرافشار اين نعمات مادى و معنوى را براى ابدالى ها فراهم كرد، اما احمدشاه ابدالى، اين حق تلفى و بيدادگرى را رسميت بخشيد.

طبق اطلاعات و اسنادى كه راولسن مورخ انگليسى از ص ۸۲۵ تا ۸۲۸ كتابش به نام «احصاييه ي درانى ها» از دفتر رسمى ماليات درانى ها از قندهار به دست آورده، احمدشاه ابدالى به طور كتلوى ۵۱۹۸ قلمه زمين به اقوام درانى به طور «جاگير»<sup>\*</sup> در قندهار به اقوام خود داده بر علاوه ي سه هزار قلمه زمينى است كه نادرافشار در سال ۱۷۳۸م براى درانى ها داده بود، به نام شان ثبت كرد؛ زمين هاى ديگر را نيز به اقوام پشتون داد.<sup>۱</sup>

---

\* جاگير واژه ي اردو و فارسى است كه به ملكيت هاى فيودالى گفته مى شود، كه مالك آن از پرداخت ماليه به دولت معاف مى باشند. (محتاط، تاريخ تحلىلى، ص ۲۳۷.  
۱. محتاط، تاريخ تحلىلى افغانستان، ۲۰۰۴م، ص ۴۳۲-۴۳۳.

این زمین و املاک اشخاص به طور مصادره شده و زمین های دولتی بودند که احمدشاه ابدالی برای اقوام غیرپشتون، نه تنها یک قلبه زمین نداده، بلکه جایادهای آن ها را به نحوی از انحا از چنگ شان کشیده و به کوچ نشینی و فرار از قندهار نیز مجبور ساخته است.<sup>۱</sup>

تیمورشاه ابدالی، با آن که خدمات بزرگی را - تاجیک ها، قزلباش ها و هزاره ها در به قدرت رساندن اش به جای برادرش شهزاده سلیمان انجام دادند، در سال ۱۷۷۴م نیز او را در شش گاو غزنی از یورش ۲۴ هزار نیروهای قبایلی قندهار به رهبری عبدالخالق خان نجات دادند، باز هم سران قبایل، خوانین و اقوام پشتون قندهار را در کابل و اطراف کابل تا میدان وردگ، لوگر، پغمان، پروان و شمالی (کوهدامن) جابه جا کرد و هزاران جریب زمین های اشخاص و ملکیت های عامه را به آن ها بخشید.<sup>۲</sup>

عبدالرحمان خان برعلاوه ی ظلم ناروا بالای ملیت هزاره یعنی غصب زمین، جایداد و املاک شان از فروش و به بردگی کشیدن شان دریغ نکرد؛ از قندوز و بغلان تا مزار و میمنه ۹۶ هزار خانوار پشتون را به طور کتلوی از ۶۰۰ تا ۱۲۰۰۰ خانوار جابه جا کرد؛ زمین و املاک ساکنان اصلی و دولتی را با امتیازات خاص و فوق العاده به آن ها بخشید که نظام نامه ی ناقلین تدوین شده در دوران حکومت امان الله شاهد این ادعاست، یعنی امان الله این عمل غاصبانه ی جدش را قانونی ساخت. جنایات عبدالرحمان در شمال کشور را در کتاب دیگری نوشته ام چون از حوصله ی این بخش خارج است.

از سال ۱۳۱۶خ دوران صدارت هاشم خان جلاد؛ استبداد قومی، زبانی و فرهنگی سپر سعودی خود را پیموده، هزاران خانواده ی قبایلی آن طرف و این طرف مرز دیورند را در مناطق ملیت های غیرپشتون، به ویژه تاجیک ها، ازبک ها، ترکمن... به زور جابه جا کردند؛ زمین های دولتی را به افسران و

۱. محتاط، عبدالحمید، همان، ص ۴۳۲ و ۴۳۳.

۲. نظر اوف، داکتر حق نظر، ۱۳، ص ۷۰ و ۷۱.

کارمندان بلندپایه‌ی دولتی دادند و در ضمن جنایات فرهنگی، تاریخی و مدنی زیر را انجام دادند که تا سقوط حکومت داوود خان ادامه داشت.

حفیظ‌الله امین باز هم این فرهنگ غصب سرزمین را زنده کرد و به تمام پشتون‌های قبایل پاکستان (برعلاوه‌ی افغانستان) اعلام کرد که: «بیایید؛ زمین، خانه، باغ، جایداد، مکتب؛ همه در خدمت تان است.»

### استبداد فرهنگی از دوران حکومت نادر غدار تاکنون

- ۱- تبدیل کردن نام «انجمن ادبی» (مربوط زبان و فرهنگ فارسی) به «پشتو تولنه» که در حقیقت سدّ راه پیشرفت زبان فارسی گردید.
  - ۲- متوقف ساختن آثار تحقیقی و علمی «مجله‌ی کابل» از زبان فارسی و به‌جای آن نشر مقالات پشتو.
  - ۳- محدودیت بالای مقالات پژوهشی و دادن جای آن به زبان پشتو.
  - ۴- وادار نمودن تمام مامورین ملکی و نظامی به آموختن زبان پشتو در کورس‌ها که سبب ضایع شدن وقت مامورین و میلیاردها افغانی خسارات مالی و نفرت از زبان پشتو گردید.
- به گفته‌ی پروفیسور استاد محمد رحیم الهام: «پشتو تولنه» کارهایی کرد که نباید می‌کرد؛ از آن جمله یکی این بود که به اساس پیشنهاد همین تولنه و منظوری دولت تمام لوحه‌ها و تابلوهای مغازه‌ها، اداره‌های رسمی و غیررسمی باید «ملی» یعنی پشتو ساخته شوند. برای پیشرفت غیرعادلانه‌ی زبان پشتو اقداماتی کردند که بسیار غیرعادلانه و غیرفرهنگی و غیرمدنی بود.
- من شاهد بودم که اعضای هیئت پشتو تولنه همه‌جا لویح را پشتو می‌ساختند و استبداد فرهنگی جاری بود. یکی از لویح دوکان‌ها نوشته بود «سلمان‌دین محمد» خواستند این را چگونه پشتو بسازند. بالاخره یک (د)

اضافه کردند که می‌شد «دین محمد سلمانی». در این گونه نوشته‌ها حتی ماهیت لوحه یا نوشته از بین می‌رفت.<sup>۱</sup>

به ادامه‌ی همین جنایات فرهنگی در سال ۱۹۴۶م / ۱۳۲۵خ به مجرد این که عبدالحمید زابلی یکی از «صهیونیست‌های پشتون» به مقام ریاست دانشگاه کابل رسید، نام دانشگاه یا یونیورسیتی کابل را - به پوهنتون و نام دانشکده‌ها یا فاکولته‌ها را به پوهنزی تعویض نمود.<sup>۲</sup>

[به ادامه‌ی همین جنایات فرهنگی، هشت سال است در دوران کرزی - غنی قانون تحصیلات عالی در پارلمان تصویب نمی‌شود.]

۵- پیشنهاد صدیق‌الله رشتین، مجید زابلی، غلام محمد فرهاد عصمتی و تعدادی قبیله‌پرستان دیگر در سال ۱۳۴۳ خورشیدی هنگام تدوین قانون اساسی (دوران صدارت مرحوم داکتر یوسف) از رسمی شدن زبان فارسی به حیث زبان «لنگو فرنگه» منحیث زبان‌های عالی و دارای غنای فرهنگی جلوگیری شد و تبدیل نام کتاب‌های درسی از فارسی به دری.

۶- به ادامه تبدیل نام خراسان به افغانستان به وسیله‌ی انگلیس‌ها در سال ۱۸۳۸م (یک منطقه‌ی کوچک زیست‌بوم قبایل که حالا زیست‌بوم اصلی شان پاکستان است)، افغان نامیدن تمام ملیت‌های ساکن کشور.

۷- جبری کردن زبان پشتو بالای تمام مکاتب در زمان وزارت نعیم خان برادر داوود در وزارت معارف، که ده سال معارف را به عقب انداخت و نتیجه‌ی هم نداد.

۸- جبری کردن برنامه‌های زبان پشتو در رادیو و نشرات دولتی و کم کردن زبان فارسی، درحالی که زبان پشتو حتا در بین پشتون‌ها طرفدار و شنونده نداشت.

۱. طنین، داکتر ظاهر. افغانستان در قرن بیستم، ۱۳۸۲، ص ۱۱۹.

۲. همان، ص ۱۱۵.



۹- تغییر نام صدراعظم یا نخست‌وزیر در زمان استبداد حفیظ‌الله امین به نام «لمری وزیر» که کسی به آن اعتنا نکرد.

۱۰- تغییر نام صدها دهکده، ولسوالی، کوه، دره، جاده از فارسی، ترکی، عربی ... به زبان پشتو مانند نام «سبزوار» به «شیندند»، «قره‌تپه» به «تورغندی»، «چهل‌ستون» به «غندان»، «چهارباغ گلشن» به «شینکی»، تبدیل اصطلاحات عسکری و ملکی از فارسی به پشتو مانند: تورن، جگرن، سارندوی، سارنوال، ولسوال، پوهیالی، پوهنوال، پوهاند...

۱۱- آزادبودن پشتوزبان در نوشتن کتاب‌ها، مقاله‌ها و نشرات و قیودات بالای نویسنده‌های فارسی‌زبان.

۱۲- ایجاد چند برابر مکاتب در مناطق پشتون‌نشین و تحمیل زبان پشتو بالای مناطق بزرگی که زبان مادری‌شان فارسی یا زبان‌های محلی دیگر است؛ مانند: لغمان، جلال‌آباد، لوگر، گردیز، پکتیکا، ...

۱۴- تهیه پاسپورت، تذکره و اوراق رسمی اداری اکثراً به زبان کم‌مایه‌ی پشتو و در نهایت مجبورت در ردیف دوم به زبان فارسی.

۱۵- ایجاد زمینه‌ی تحصیل در خارج برای پشتوزبان‌ها چندین برابر فارسی‌زبان‌ها و ملیت‌های دیگر.

۱۶- هزاران مورد جعل‌کاری در تاریخ و ادبیات زبان فارسی که از شمار بیرون است.

۱۷- جنایت‌بارتر این‌که، مونوگراف و تیزس ماستری، ترفیع علمی یک فارسی‌زبان را - آن‌هم در رشته‌ی ادبیات فارسی، یک استاد کم‌سواد و غیرمسلمکی پشتون ارزیابی می‌کند و بالای واژه‌ها و اصطلاحات زبان فارسی ابرازنظر و محدودیت ایجاد می‌نماید.

۱۸- همین اکنون ۶ سال است توزیع شناسنامه‌های برقی را بسیار جاهلانه از کرزی تا غنی و قبیله‌پرستان شریک حاکمیت معطل قرار داده‌اند و مانند

«هرتز» بنیان‌گذار صهیونیسم یهود استدلال می‌کنند که یا همه «اوغان» یعنی مانند ما، از نسل یهود هستند یا شناسنامه توزیع نمی‌شود.

۱۹- یک‌صد و چند سال است در تمام قرن ۲۰ و ۲۱ احصایه‌ی جمعیت به‌طور معیاری و انسانی گرفته نمی‌شود به‌خاطر این‌که اوغان‌ها اکثریت هستند، اگر احصایه‌ی معیاری گرفته شود، این جعل‌کاری افشاً و تشت رسوایی‌شان از بام می‌افتد.

۲۰- همین اکنون در اکادمی علوم (مرکز علم و دانش کشور در قرن ۲۱) یک جنایت فرهنگی و یک بدعت فرهنگی ساری و جاری است. گفته می‌شود، در دیپارتمنت زبان پربار و گران‌سنگ و «زبان اهل بهشت» یعنی زبان فارسی صرف ۱۲ نفر پژوهش‌گر است، در دیپارتمنت زبان پشتو ۳۵ نفر. یک اداره دیگر در جنب آن به‌نام «مرکز مطالعات بین‌المللی زبان پشتو» وجود دارد که همه پشتون هستند مشاورین اکادمی علوم همه پشتون هستند، برای هر مشاور ۳۵ تا ۴۰ هزار دالری موثر خریداری شده، درحالی‌که این اکادمی در بخش‌های بسیار ضروری تخصیص و بودجه ندارد.

یک اداره‌ی دیگر به‌نام «مرکز مطالعات استراتژیک منطقه‌یی» در چوکات اکادمی علوم موجود است که گرداننده و نویسنده‌های آن اکثریت پشتون هستند و اکثریت کتاب‌های قبیله‌گرایان زبان پشتو را - وزارت اقوام و قبایل به مصرف خود نشر می‌کند.

۲۱- هشت سال است قانون تحصیلات عالی در پارلمان است به‌علت دخالت قبیله‌پرستان شریک حاکمیت و حاکمیت تک‌قومی تصویب نمی‌شوند. «صهیونیست‌های افغانستان» می‌گویند: چون ما «پوهنتون» می‌گوییم، گویندگان زبان‌های دیگر از جمله فارسی‌زبان‌ها هم پوهنتون بگویند؛ این واژه‌ها «مصطلحات ملی» هستند.

درحالی‌که دو زبان رسمی است، واژه‌ی دانشگاه در زبان فارسی، پوهنتون در پشتو و یونیورسیتی در زبان انگلیسی یک امر طبعی باید باشد، ما به زبان

خود حرف می‌زنیم، شما به زبان خود، چون در معامله‌های ننگین و تباری با استعمار قدرت را در دست دارند زور می‌گویند.

۲۲- از کتاب جعلی «پته خزانه» اثر خود مرحوم حبیبی چه جعلیاتی که نساختند و چه بدعت فرهنگی که نکردند.

در گذشته داستان کتاب جعلی «پته خزانه» را از قلم مرحوم پروفیسور سید سلطان‌شاه همام می‌نویسد. یادآوری کردیم که استاد حبیبی خودش گفته: «چه پته خزانه‌یی، چیزی نبود، جز کار خودم». استاد تگی باز پرسید: چگونه کار خودت بود؟<sup>۱</sup>

صدراعظم به من گفت: «یک کتاب خوب تاریخی و ادبی درباره‌ی تاریخ زبان پشتو (زبان افغانی) بنویس که پایه‌ای برای قدامت تاریخی ادبیات زبان افغانی باشد.»

از همان تاریخ، نوشتن را شروع کردم. پس از ختم کتاب که نامش را «پته خزانه» گذاشته بودم به صدراعظم نشان دادم و خبرش را در مطبوعات انعکاس دادم که پته خزانه از بلوچستان به دست آمده است. خودش گفت: این بود حکایت پته خزانه.

بعد از این اظهارات کاملاً افشا شد که پته خزانه یک کتاب جعلی به هدایت شاه محمود خان صدراعظم بوده است.<sup>۲</sup>

مرحوم پروفیسور سید سلطان‌شاه همام استاد اتنوگرافی در دانشگاه کابل که استاد بنده (نویسنده‌ی این کتاب) نیز بودند، می‌نویسد:

«در سال ۱۳۵۴ خورشیدی کنفرانسی در دانشگاه کابل در مورد کتاب «پته خزانه» با مصرف گزاف دولتی برگزار شده بود. تعدادی دانشمندان خارجی مانند مارگن اشترن، پروفیسور کیفر از فرانسه، داکتر مکینزی از انگلستان... هم دعوت شده بودند. بنده (همام) نیز منحیث شنونده در تالار

۱. همام سید سلطان‌شاه، ۱۳۷۰خ، ص ۳۶.

۲. همام، سید سلطان‌شاه، ۱۳۷۰خ، ص ۳۶.

حضور داشتم. گفت وگویی لفظی شدید میان مارگن اشترن و حبیبی درگرفت. گپ‌های حبیبی را - با متانت و صداقت رد کرد.<sup>۱</sup>

مارگن اشترن با لهجۀ زنده‌یی که من در نزدیکی آن قرار داشتم گفتم: «ابداً من آنرا امضا نخواهم کرد. اگر نسخه‌ی اصلی پیدا شد، اولین کسی که امضا کند من خواهم بود.»<sup>۲</sup>

یکی از مسایل بسیار حساسیت‌برانگیز سال ۱۳۱۵ خورشیدی (دوران صدارت هاشم خان جلاد) در خصوص زبان‌های کشور بود، هرچند به گفته‌ی پروفیسور جاوید در آن فرمان موضوع طرد زبان فارسی به‌کلی نیامده بود، ظاهراً در فرمان آمده بود که: زبان پشتو تقویت شود؛ ولی در عمل [شاید پشت پرده تفاهم شده بود] کسانی که دست‌اندرکار تعمیم و تقویۀ زبان پشتو بودند راه افراط در پیش گرفتند.

در یک فرمان شاهی ۳ مارچ ۱۹۳۷ / ۱۲ اسفندماه (حوت) ۱۳۱۵ خ مامورین لشکری و کشوری مکلف شدند زبان پشتو را - تا سه سال فرا گیرند. بعد از صدور این فرمان کورس‌های زبان پشتو، در تمام دواير دولتی به مصارف ملیون‌ها افغانی تأسیس گردید و مامورین مکلف شدند در این کورس‌ها شرکت کنند.<sup>۳</sup>

اگر کارمندی از زیر فرمان معلم کم‌سواد زبان پشتو سرکشی یا غیرحاضری می‌کرد در مقابل هر روز سه روز کسر معاش می‌شد و اگر کسر معاش به دفتر سوانح‌اش معامله می‌گردید یک دوره از ترفیع نوبتی محروم می‌گردید.

---

۱. همان، ص ۳۴.

۲. همان، ص ۳۵.

۳. فرهنگ، میرمحمد صدیق، افغانستان در ۵ قرن اخیر، جلد اول، قست دوم، ۱۳۷۰، ص ۶۳۷-۶۳۵.

مرحوم استاد حبیبی که سال‌ها در خدمت حکومت استبدادی و غداری نادر خان و هاشم خان بود، هنگامی مدیر جریده‌ی «طلوع افغان» در قندهار بود، به هاشم خان جلاد این شعر را سرود:

«اولاً پشتو زبانت زنده ساز هم برین شالوده کاخت برفراز  
تا توانی تکیه بر شمشیر کن قصر ملت را، بر آن تعمیر کن.»<sup>۱</sup>

به اساس همین پیشنهادهای شرم‌آور بود که هاشم خان جلاد طی مصاحبه‌ای گفت: «زبان پشتو را در سال ۱۹۳۸ م / ۱۳۱۷ خ به حیث یگانه زبان رسمی کشور، تبدیل و زبان فارسی را - به دور می‌افکنیم. آن‌گاه هر کس به افسانه‌ها و اشعار ما معرفت خواهد داشت و از آن بعد به فرهنگ کهن خود افتخار می‌کنیم و زبان مورد اتحاد ملی ما قرار خواهد گرفت.»<sup>۲</sup>

روزنامه‌ی کلکته چاپ هندوستان در شماره‌ی ۲۱ اکتوبر ۱۹۳۰ م طی تبصره‌ی روی این مصاحبه نوشت: «برای صدراعظم بهتر بود تا من حیث مسوول حکومت، گروه اقلیت پشتون‌های قبایلی را وادار کند، تا زبان فارسی بیاموزند؛ زیرا فارسی‌زبان اکثریت باشندگان افغانستان است.»<sup>۳</sup>

بشریت در تاریخ خود چنین غدار و فاشیستی کم‌تر دیده باشد که یک زبان دوهزارساله به‌ویژه ۱۳۰۰ ساله‌ی مکتوب و زبان جهانی را ظرف یک سال نابود کند!!

آقای صبوراالله سیاه‌سنگ در شماره‌ی ۱۳ بهمن ۱۳۹۵ خ هفته‌نامه‌ی «رستاخیز» در مورد زندگی سیاسی و فرهنگی ناپایدار مرحوم استاد حبیبی می‌نویسد:

«با سپیده‌دم سال ۱۹۵۰ م تندباد تازه‌ی سیاسی در کشور وزیدن گرفت؛ ریگ زیر دندان طلایی استاد حبیبی که طی سال‌ها محکم در خدمت سلطنت

۱. جریده‌ی طلوع افغان، میزان ۱۳۱۷ خ، قندهار.

۲. محتاط، تاریخ تحلیلی افغانستان، ۲۰۰۴ م، ص ۱۰۲.

۳. محتاط، عبدالحمید، ۲۰۰۴ م، ص ۱۰۲.

بود، شکست. مرحوم حبیبی بی‌درنگ به پاکستان گریخت آن‌جا حزب «آزادی افغانستان» را پی‌ریزی کرد و از سنگر نخستین ارگان نشراتی آن «جمهور اسلام» ۲۳ دسامبر ۱۹۵۱م فریاد جمهوری خواهی به بهای سرنگونی سلطنت ظاهر سر داد که سلطنت سلب تابعیت او را اعلام نمود.

حبیبی به پاسخ در مقاله‌ی «کرشمه‌های استبداد» به سلطنت چنین پاسخ داد: «من نمی‌دانم خاندانی که اجدادشان به خیانت و وطن‌فروشی از خاک افغانستان رانده شده بودند و اولادشان در دیره‌دون، زبان مادری خود را فراموش کرده هندی گپ می‌زدند، با آن سوانح ننگین و اجنبی‌پرستی‌های تاریخی، چگونه امروز صادق و خدمتگار وطن شدند.

ما که عمری را در تصویر اذهان عامه و خدمات علمی در کشور گذشتانیم، زبان مرده و نامرتب پشتو را - زندگی ادبی و تاریخی بخشیدیم [اشاره به همان پته خزانه‌ی جعلی استاد حبیبی است]. به علت انتقاد از بیدادگری، یغماگری و ملت‌آزاری آل یحیا، از شرف افغانیت و تابعیت وطن محروم شویم.»<sup>۱</sup>

## بی‌عدالتی فرهنگی صهیونیست‌های افغانستان در حق ملیت‌های غیر پشتون!

از سال ۱۳۳۰خ / ۱۹۵۱م تا ۱۳۵۵خ / ۱۹۷۶م (مدت ۲۵ سال) حاکمیت خاندان نادری حدود ۲۸۰۰ تن دانش‌آموز برای ادامه‌ی تحصیل و کسب تخصص و آموزش متوسطه یا کوتاه به امریکا و کشورهای دیگر اعزام شدند که ۱۷۸ تن آن‌ها را زنان تشکیل می‌دادند.

از مجموع اعزام‌شده‌ها ۱۴۰۷ تن به ایالات متحده‌ی امریکا، ۱۳۸۵ تن به کشورهای دیگر اعزام شدند که دانشگاه امریکایی بیروت از جمله کشورهای

۱. هفته‌نامه‌ی آزاد افغانستان، شنبه ۷ جدی ۱۳۳۰خ / ۲۹ دسامبر ۱۹۵۱م.

ما همه افغان نیستیم! / ۱۲۳

سومی بود دانش جویانی اعزام می‌شدند، مصارف آن‌ها به دانشگاه بیروت از سوی امریکا پرداخته می‌شد؛ ۳۹۶ نفر در رشته‌های انجینیری، تعلیم و تربیه، زراعت و اداره‌ی عامه و بهداشت تا سال ۱۹۷۶م در دانشگاه بیروت تحصیل کردند که اکثریت مطلق آن پشتون‌ها بودند.<sup>۱</sup>

تعداد ۹۰۹ نفر در رشته‌های تعلیم و تربیه، حدود ۳۴۰ نفر در رشته‌ی زراعت به امریکا و کشورهای سومی اعزام شده بودند، بقیه در رشته‌های معدن، حمل و نقل، بانک‌داری، پولیس، حقوق، صحت، احصاییه... بود. جای تعجب و تأسف در این بی‌عدالتی این است که ۳۶۹ نفر تنها برای پروژه‌ی هلمند به خارج اعزام شدند که ۱۱۶ نفر به امریکا رفته بودند.<sup>۲</sup>

از نخستین کسانی که غرض تحصیل به امریکا رفته بودند داکتر عبدالظاهر در رشته‌ی پزشکی و برادرش داکتر عبدالقیوم در رشته تعلیم و تربیه، محمد موسا شفیق در رشته‌ی حقوق، دکتور عبدالمجید خان در رشته‌ی طب، کبیر خان لودین در رشته انجینیری بود که همه از آدرس پشتون‌ها بودند.<sup>۳</sup>

نکته‌ی مهم بی‌عدالتی فرهنگی یا بدعت فرهنگی «صهبونیست‌های افغانی» است که بیش‌تر از ۸۰ درصد را پشتون‌ها تشکیل می‌دادند، که در قدم نخست اشخاص از قبیله‌ی محمدزایی در قدم دوم قبیله‌های حاکم پشتون. این بدعت فرهنگی، خیانت و تبعیض قومی و نژادی در تمام سلطنت ظاهرشاه و جمهوری داوود ادامه یافت. مسوول این تبعیض دولت‌های قبیله‌یی افغانستان بود، نه امریکا.

به نوشته‌ی لیوان پاولادا، پژوهش‌گر امریکایی؛ شمار افرادی که در دوران ظاهرشاه در رشته‌ی نظامی غرض تحصیل به امریکا فرستاده شده بودند. از

۱. اندیشمند، امریکا در افغانستان، ۱۳۸۴، ص ۵۸.

۲. پاولادا، لیوان و لیلان، ۱۹۹۹، ص ۱۱ تا ۳۶.

۳. اندیشمند، محمد اکرام، ۱۳۸۴خ، ص ۵۶ و ۵۷.

جمله ۴۳ تن جنرالان ارتش ۳۵ نفر آن پشتون، صرف یک نفر نورستانی، یک نفر پنجشیری (تاجیک)، یک نفر ازبیک و چهار نفر ظاهراً عرب تبار بودند. از جمله‌ی ۹۶ نفر افسران متوسط که به امریکا اعزام شده بودند ۹۳ آن‌ها پشتون و صرف ۳ نفر غیر پشتون بودند.<sup>۱</sup>

این‌که «صهیونیست‌های افغان» چه جنایات تاریخی را طی بیش از ۲۵۰ سال در حق ملیت‌های ساکن اصلی کشور انجام داده‌اند، در کتاب‌های قطور هم نمی‌گنجد.

### آیا در افغانستان امروزی «ملتی» وجود دارد؟

ملت در شکل نیشن (Nation) تا وقتی بار سیاسی نداشت به گروهی از مردم اطلاق می‌شد که بر مبنای اصل و نسب و محل زندگی و محل تولد با یکدیگر پیوند داشتند. فقط در اواخر قرن هجدهم بار سیاسی پیدا کرده و در ترکیب نشنلیزم (Nationalism) به کار گرفته می‌شود و در نیمه‌ی قرن ۱۹ میلادی به‌عنوان یک آیین جذاب سیاسی عرض وجود می‌کند. این زمانی است که در قالب قلمروها، پادشاهی‌ها، امیرنشین‌ها، ساکنان یک کشور را «اتباع» و هویت سیاسی آنان را - با وفاداری به یک فرمان‌روا و سلسله‌های حاکم می‌سنجیدند. ملت به معنای «مردم» نخستین بار در انقلاب فرانسه مطرح گردید.<sup>۲</sup>

امروز واژه‌ی «ملت» یک مقوله‌ی کلیدی در علوم سیاسی است، در این رابطه به حدی کتاب نوشته و پژوهش صورت گرفته است که گفته می‌توانیم، این واژه کاملاً «مشبوع» گردیده، نیازی به جست‌وجوی بیش‌تر ندارد.

۱. پاولادا، ۱۹۹۹، ص ۲۰۲.

۲. مهدی، دکتر محی‌الدین. گفت‌مان ملی افغانستان، ۱۳۸۹، ص ۵.



در ساده‌ترین بیان، ملت عبارت از مجموعه‌های بشری است که در محدوده‌ی سیاسی یا در سرزمین مشترک زندگی کرده، دارای تاریخ مشترک، زبان، دین و فرهنگ مشترک و تفکر سیاسی مشترک باشند.

قوم، قبیله، امت، عشیره و روابط دیگر نژادی، دینی، اجتماعی و فرهنگی را شامل ملت می‌کنند یا در تشکیل ملت موثر می‌دانند. ناگفته نماند که مولفه‌های کلاسیک برای تشکیل علمی «ملت» کافی و کارساز نیست. از آن‌جا که واژه‌ی «ملت» یک مقوله‌ی مدرن در دانش سیاسی و حقوقی است. بنابراین چند مقوله‌ی مدرن دیگر مولفه‌های اساسی آنرا تشکیل می‌دهند؛ مانند: محدوده‌ی سیاسی مشخص، حاکمیت سیاسی مورد پذیرش، حقوق شهروندی، تأمین عدالت اجتماعی، توسعه‌ی سیاسی همه‌جانبه و پایدار و مهم‌تر از همه، به‌وجودآمدن یک تفکر مشترک سیاسی آگاهانه در مسایل کلان جامعه است.<sup>۱</sup>

یعنی ملت عبارت از، کلکین، دروازه، پنجره یا صندلی (چوکی) و میز نیست که به فرمایش کسی، به‌وسیله‌ی نجار ساخته شود، بلکه نیازمند مولفه‌های ضروری در فرایند قانون‌مندشدن جامعه است.

دولت ملی مدرن (دولت - ملت) زمانی تشکیل می‌شود که پیش از آن، «ملتی» تشکیل شده باشد. یا ملت زمانی تشکیل می‌شود که دولت‌هایی با تفکر مدرن بیابند، زمینه‌های آنرا فراهم یا مولفه‌های آنرا به‌طور منطقی به‌وجود بیاورند.

«تفکر ملی» زمانی شکل می‌گیرد که حاکمان جامعه، خودشان، از تفکر قبیله‌گرایی، تفکر قومی و ناسیونالیزم قومی به ناسیونالیزم ملی و مدنی عبور کرده باشند.<sup>۲</sup>

---

۱. اندیشمند، ۱۳۹۳، ص ۱۴۱.

۲. همان، ص ۱۴۱.

ملت عبارت از جمع ساده‌ی اقوام نیست که با نصب کردن تصاویر افراد چند ملیت در کنار هم آنرا بتوان ساخت. ملت تولد نمی‌شود، بلکه ساخته می‌شود؛ آن‌هم با شرایط، امکانات و مولفه‌های علمی لازم.

بسترها یا زمینه‌های تشکیل ملت عبارت از: تأمین عدالت اجتماعی، توسعه‌ی سیاسی، انکشاف متوازن اجتماعی، پذیرش حقوق شهروندی، احترام به حقوق دیگران، خودداری از تمامیت‌خواهی، انتخابات شفاف عادلانه و اعتماد متقابل دولت بالای مردم و مردم بالای دولت و اعتماد اقوام به اقوام و مذاهب به مذاهب همدیگر. و در نهایت ایجاد تفکر مشترک سیاسی در مسایل کلان.

دولت - ملت‌سازی از طریق زور و به حمایت بیگانه‌ها، تقلب، تمامیت‌خواهی، برتری‌جویی قومی، دسیسه و توطئه ممکن نیست. که در افغانستان همه این پدیده‌های منفی مانع ملت‌سازی و ایجاد ملت واحد بوده است. حتی آقای گلبدین حکمتیار من‌حیث رهبر یک حزب واژه «شهروند» را نمی‌پذیرد و به وضاحت مخالفت خود را - با مولفه‌ی شهروندی اعلان می‌کند.<sup>۱</sup>

هنوز در افغانستان «ملت» و دولت ملی (دولت - ملت) وجود ندارد؛ استعمال آن یا تحمیلی یا از روی کم‌دانشی یا از روی تعصب یا به‌طور غیرآگاهانه و عنعنوی به یک جهالت نهادینه‌شده مبدل گردیده است. آقای داکتر سید عسکر موسوی در یک مصاحبه‌اش با خبرنگار رادیوی بی‌بی‌سی سال‌ها پیش گفته است:

«نابرابری و استبداد قومی هنوز هم زبانه می‌کشد، حکومت ملی به اراده‌ی ملت از طریق انتخابات شفاف و عادلانه به‌وجود می‌آید. ملت یعنی عدالت، ملت یعنی تفکر مشترک سیاسی، ملت یعنی اراده‌ی اکثریت جامعه.

---

۱. شبکه تلویزیونی طلوع، جوزای ۱۳۹۶خ.

دولت ملی کار می‌آورد، رشد علم و فرهنگ می‌آورد، عدالت را تأمین می‌کند. درحالی‌که در تمام هزاره‌جات یک وجب سرک اسفالت ساخته نشده. تا وقتی یک هزاره حاکم محلی (فرماندار) نشود، همیشه یک پشتوزبان حاکم باشد، در منطقه‌ی ازبک‌نشین تا وقتی حاکم پشتون باشد، این چگونه حکومت وحدت ملی خواهد بود؟!

یک بخش مملکت مالیات ندهد، عسکر (سرباز) دوره‌ی مکلفیت ندهد، این چه ملتی خواهد بود. در یک منطقه که پشتون است راه قاچاق مواد مخدر، قاچاق کالا و سلاح باز است، مردم مالیه نمی‌دهند از دولت اطاعت ندارند، در جای دیگر چند نوع مالیه می‌گیرند.<sup>۱</sup>

### ما «شهروند» هستیم یا «رعیت»؟!

پذیرش «شهروندی»، یکی از مولفه‌های اصلی ملت‌سازی و تشکیل دولت ملی است. شهروند (Citizen) در زبان انگلیسی عضو جامعه و صاحت حقوق در پیکره‌ی سیاسی یک کشور است، کشوری که دارای نظام انسانی باشد؛ شهروند مانند قرون وسطا رعیت و مانند گله‌ی گوسفند نیست. یک شهروند، دارای حقوق سیاسی و مدنی است و با آزادی و آگاهی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی کشور سهم می‌گیرد، حقوق خود را می‌خواهد و به حقوق دیگران احترام می‌گذارد.<sup>۲</sup>

رابطه‌ی شهروند با دولت رابطه‌ی متقابل است، یعنی حق خواستن و حق دادن، لازم و ملزوم یکدیگر اند.

چنانچه «حق و وظیفه» یکی از عناوین درس‌های اخلاق صنف هفتم مکتب است که زیر عنوان کتاب یا مضمون «اخلاق» تدریس می‌شد. امروز در سطح عالی، یک شهروند و یک زمام‌دار جامعه، ملزم به رعایت آن هستند

۱. طنین، دکتر طاهر. افغانستان در قرن ۲۰، ۱۳۸۳، چاپ نخست، ص ۱۱۶.

۲. اندیشمند، محمد اکرام، ۱۳۹۳، ص.

و یک رابطه‌ی متقابل است که ژان ژاک روسو، دانشمند مشهور فرانسوی آنرا در کتاب معروف «قرارداد اجتماعی» قرن‌ها پیش تشریح کرده است. واژه‌ی «رعیت» و «تبعه» با شهروند متفاوت است. حقوق شهروند در جامعه‌ای رعایت و احترام می‌شود که جامعه‌ی مدرن و خردگرا باشد؛ رابطه میان شهروند و دولت بر مبنای وجایب و مکلفیت‌های دوجانبه و متقابل در چهارچوب قانون تنظیم می‌شود. درحالی‌که «تبعه» و «رعیت» مطیع زمام‌دار و مقهور اراده و حاکمیت مستبدان است.

حقوق شهروندی بر فردیت و آزادی فردی استوار است؛ در جامعه‌ی انسانی و دارای حقوق شهروندی، یک شهروند از هویت‌های قبیله‌یی، قومی، مذهبی، نژادی و اجدادی خود کسب هویت نمی‌کند. دانش، توان‌مندی، نقش اجتماعی و سیاسی خودش هویت‌ساز است.

بدون پذیرش حقوق شهروندی و بدون ظرفیت‌های فرهنگی در یک جامعه‌ی عقب‌مانده و دارای افکار بدوی «دولت - ملت» یا دولت واقعاً ملی تشکیل نمی‌شود.

یک شهروند آگاه، باوجدان و مسوول یک انسان فعال است؛ در سرنوشت سیاسی خود و کشور خود مشارکت می‌کند؛ با انحصارگرایی، زورگویی، قبیله‌گرایی، روندهای ارتجاعی و انحصارگرایی قدرت [مانند حکومت‌های حامدکرزی و داکتر غنی و هم‌فکران قبیله‌یی‌شان مخالف است].

یک شهروند نه تسلط‌گرا است، نه سلطه می‌پذیرد. [همان‌گونه که حضرت علی<sup>(رض)</sup> فرمود: نه ظالم باشید، نه مظلوم] در این اواخر نخست پسر آقای حکمتیار در فیس‌بوک‌اش با واژه‌ی شهروند ابراز مخالفت کرد؛ به دنبال آن خود گلبدین حکمتیار در حضور جمعی از رسانه‌ها به ارتباط خیمه‌های تحصن «جنش رستاخیز برای تغییر ساختار نظام» بعد از انفجار «چهارراهی زنبق» عقده‌اش را ترکانده بالای کسانی که واژه شهروند را به کار می‌برند و خواهان حقوق شهروندی اند اعتراض کرده، به واژه‌های «تابعیت» و «رعیت»

دل‌سوزی و هم‌دردی نمود و افکار بدوی، قبیله‌یی و قرون وسطایی اش را نتوانست در کابل چند ماه پنهان کند. به همان شیوه‌های زورگویی، آدم‌کشی و تباهی مجدد شهر کابل تمایل نشان داد. پاسخ ما برایش همین نوشته‌ی کوتاه، علمی، منطقی و مدنی است.

### همه مردم افغانستان را «افغان» یا «اوغان» نامیدن یک تفکر فاشیستی و تمامیت‌خواهی است!

واژه‌ی فاشیسم از واژه‌ی «فاشس» لاتینی یا «فاشیو» گرفته شده که در روم باستان «فاشس» تبری بوده است که پیشاپیش فرمان‌روایان رومی به‌عنوان نشانه‌ی قدرت، زورگویی و نشان‌دادن وحشت به‌طرف مقابل، حمل کرده می‌شد. این نشانه را نخستین بار، حزب فاشیست ایتالیا به رهبری موسولینی به‌عنوان مظهر قدرت حزب خود به‌کار برده است.

از نظر موسولینی اصول فاشیسم: بی‌اعتقادی و بی‌اعتنایی به صلح؛ ضدیت با پارلمان، دموکراسی، حقوق شهروندی؛ مخالفت با لیبرالیسم و سوسیالیسم؛ اطاعت مطلق و پیروی از نظام حاکم، احترام در حد تقدس به رهبر نظام؛ نظامی‌گری و زورگویی در برابر انسانیت و عدالت‌خواهی. و در کل اشاره به قدرت‌گرایی و نژادپرستی که حزب نازی آلمان و فالانژیسم اسپانیا نیز به آن معتقد بودند.

تفاوت فاشیسم و نازیسم در این بود که فاشیسم ایتالیا خواهان احیای امپراتوری روم از راه زور و نازی‌های آلمان خواستار نظام نوین براساس برتری نژاد ژرمن بودند.<sup>۱</sup>

---

۱. علی‌آقا بخشی و مینو افشاری‌راد. فرهنگ علوم سیاسی، چاپ اول، ویرایش ششم، ۱۳۸۳، ص ۲۳۹.

## چرا این تفکر فاشیستی در میان پشتون‌ها ترویج شده و عمومیت یافته است؟

به رویت شواهد و مدارک موثق تاریخی، پشتون‌های مستقر در افغانستان امروزی از ساکنان اصلی این سرزمین نیستند. از سوی دیگر، در میان آن‌ها یکی پشتون‌ها یا اوغان‌های «اصلی» است؛ دیگری «وصلی»، که در جای دیگر این کتاب مفصل با شواهد و مدارک تشریح شده است.

آقای عبدالحمید محتاط پژوهش‌گر ژرف‌نگر در «تاریخ تحلیلی افغانستان» از قول گریگوریف خاورشناس مشهور روسی می‌نویسد:

«نفوس افغانستان معاصر به دو گروه تقسیم شده: یکی گروه حاکم که این سرزمین را - در زمان نه‌چندان دوری اشغال نموده‌اند، آن‌ها اوغان‌ها یا پشتون‌ها هستند؛ گروه دوم همه مردمان اصلی و بومی و مالکان اصلی این سرزمین اند و از قرن‌ها و دهه‌هاست زیر انقیاد پشتون‌ها درآمده‌اند.<sup>۱</sup>»

بنابراین، نباید میان باشندگان اصلی این سرزمین و نام «افغانستان» علامه‌ی تساوی گذاشت. تاریخ این سرزمین قدامت چند هزارساله دارد، ولی تاریخ کشوری به نام افغانستان حتی از تأسیس دولت احمدشاه ابدالی در قرن هجدهم نیست، یعنی نام این کشور، تاریخی بیش‌تر از قرن نوزدهم (۱۸۳۸) سابقه ندارد. این تبلیغ یک تلقین استعماری است.<sup>۲</sup>

به نوشته‌ی آقای محتاط و به نقل از صفحه ۲۶ کتاب «رشد فیودالیزم و تأسیس دولت افغان‌ها»:

«عده‌ای مورخان دهه‌های اخیر پشتون، با شیوه‌های کاملاً نادرست، تحریف‌شده و تهییج‌روان ملی‌گرایانه و عاری از هرگونه نورم‌های تاریخ‌نویسی، فرهنگ شکوهمند و پرافتخاری را که به مردمان بومی این سرزمین یعنی تاجیک‌ها تعلق داشت، پس از اشغال این سرزمین توسط

۱. محتاط، عبدالحمید، ۲۰۰۴م، ص ۸۲.

۲. همان، ص ۸۲.

ما همه افغان نیستیم! / ۱۳۱

فیودال‌های افغان به خود نسبت می‌دهند، زیرا مردمان بومی را زیر جبر و فشار وحشیانه به خود ملحق کرده، تمام مردمان کثیرالملیت این سرزمین (خراسان بزرگ) را «افغان» می‌شمارند.<sup>۱</sup>

این جنایات تاریخی و فرهنگی کاملاً ساخته و پرداخته شده‌ی تعدادی قبیله‌پرست یا دنباله‌روان آن‌ها در انجمن تاریخ و پشتو تولنه بوده، همه‌جا با استفاده از قدرت دولتی چرند و پرند گفته‌اند؛ مثلاً:

نجیب‌الله تورویانا یا سردار نجیب‌الله خان یکی از نواسه‌های امیر دوست‌محمد خان در سال‌های ۱۹۴۰م / ۱۳۱۹ خورشیدی در بیانیه‌ی خویش در دانشکده‌ی حقوق دانشگاه کابل گفت: «... در قدیم تمام ساکنین افغانستان را - افغان‌ها (هدفش پشتون‌ها) تشکیل می‌دادند، در کتاب «ویدا» از نام افغان‌ها تذکر رفته است.»<sup>۲</sup>

این اظهارات، از احساسات قبیله‌ی تنگ‌نظرانه یا روشن‌تر گفته شود، حقارت فرهنگی و تاریخی موصوف و هم‌فکرانش ناشی شد و می‌شود.

مرحوم غبار هرچند زیر فشار فاشیزم مسلط، در کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» نوشته است: «تا قرن هجدهم «افغان» صرف نام عمومی پشتوزبانان بود، بعد از قرن هجدهم [اشغال خراسان به وسیله‌ی سران این قوم]، وسعت آن به جایی رسید که نام عمومی کشور قرار گرفت و همه ملیت‌ها را «افغان» گفتند.»<sup>۳</sup>

مرحوم استاد عبدالحی حبیبی که در اندیشه‌های قوم‌گرایانه و تطبیق افکار فاشیستی و تمامیت‌خواهی، تاریخ‌سازی و زبان‌سازی برای اوغان‌ها سرآمد دیگران بود، می‌نویسد:

«وقتی افغانستان تاریخی گفته می‌شود، ما تمام سرزمین‌ها [کل خراسان بزرگ] را در نظر می‌گیریم که در وقایع تاریخی و حوادث سیاسی و فرهنگی با

۱. همان، ص ۸۳.

۲. همان، ص ۸۳.

۳. غبار. در مقدمه‌ی چاپ ۱۹۹۹م / ۱۳۷۸خ.

افغانستان امروز اشتراک داشته و تحت عوامل مشترک تاریخی، سرنوشت مشابه داشته، از دریای سند تا دامغان را شامل است و در شمال هم وادی‌های شمال آمو دریا تا سمرقند و بخارا و از جنوب هم تا بحیره‌ی عرب.<sup>۱</sup>

مرحوم حبیبی پا را از گلم فرهنگی به حدی فراتر نهاده یعنی فاشیستی‌تر از فاشیست‌های دیگر حتی قلمرو فارس یا ایران امروزی، تاریخ و تمدن آسیای مرکزی را هم شامل قبیله‌ی خود ساخته است.

تاریخ‌های نوشته‌شده‌ی سرکاری (به دستور حاکمان قبیله‌پرست) اکثرشان جعلی، شسته و فلترشده در ماشین‌ها یا دستگاه‌های فاشیستی دولت‌های حاکم هستند که مورد اعتماد نمی‌باشند؛ مثلاً:

مرحوم غبار در شماره‌ی نخست «مجله‌ی افغانستان» سال ۱۹۴۶م/۱۳۲۵ خورشیدی یعنی اوج استبداد دوران صدارت هاشم خان جلاد، مجبور شده است بنویسد یا نوشته‌ی او را سانسور کرده آورده‌اند:

«کشور قدیم آریانا یا خراسان اسلامی یا افغانستان کنونی از یک سو به جهان، دین اسلام، ریاضیات و علم نجوم را پیشکش کرد و از جانب دیگر به جهان فلسفه و طبابت هند را عرضه نمود، که توسط افغان‌ها [پشتون‌ها] در حوزه‌ی هند یعنی بخش شرقی کشورشان به معرض نمایش گذاشته شد.»<sup>۲</sup>

خواننده‌ای که حداقل سواد تاریخی داشته باشد، می‌داند که نام افغانستان در معاهده‌ی «سه‌جانبه‌ی لاهور» ۱۸۳۸م بالای بخشی از خراسان به‌وسیله‌ی انگلیس‌ها گذاشته شد و شاه شجاع (شخص جیره‌خوار کمپنی هند شرقی) را آورده پادشاه آن ساختند. احمدشاه ابدالی، تیمورشاه، زمان‌شاه و محمود همه شاهان خراسان بودند و زبان دربارهای‌شان فارس. از دور دوم پادشاهی شاه شجاع که به‌وسیله‌ی انگلیس‌ها آورده شد، خراسان به‌نام یک قبیله یا مجموعه‌ای از قبایل اطراف کوه سلیمان «افغانستان» گذاشته شد.

۱. حبیبی، عبدالحی. تاریخ مختصر افغانستان، جلد اول، ۱۹۶۶، ص ۷.

۲. محتاط، ۲۰۰۴م، ص ۸۴.



ما همه افغان نیستیم! / ۱۳۳

و گذشته از آن از دوران احمدشاه ابدالی تا امروز یعنی دهی دوم قرن ۲۱ که قبایل اوغان یا پشتون حدود ۲۷۰ سال است بر این قلمرو حاکم هستند به جز جنگ، لشکرکشی، غصب و غارت، معامله‌گری بر سر استقلال کشور و حکومت زیر سلطه‌ی بیگانه چیزی به نام نجوم، فلسفه، ریاضی و حکمت وجود نداشته و کشور ما از لحاظ فرهنگی، اقتصادی، تکنیک و تکنولوژی فقیرترین و حقیرترین کشور جهان بوده و امروز به مرکز تروریست‌های داخلی و بین‌المللی مبدل گردیده است که بازم بیش از ۹۰ درصد کسانی که می‌کشند، انتحار می‌کنند، می‌سوزانند، انفجار می‌دهند تیزاب می‌پاشند و مواد مخدر کشت می‌کنند و از جانب دیگر قدرت متمرکز دولتی به دست شان زیر حمایت انگلیس و امریکا هست همه از همان یک قوم و تبار یعنی اوغان یا پشتون هستند که هیچ کسی نمی‌تواند از این حقیقت انکار کند.

یعنی هم حامد کرزی و اشرف غنی من حیث روسای جمهور و هم گروه طالبان، گروه حقانی، گروه گلبدین و حالا داعش همه پشتون یا اوغان هستند. به استناد ساخته و پرداخته‌ی مرحوم حبیبی چیزی به نام «افغانستان تاریخی» وجود ندارد و به استناد ساخته و پرداخته‌ی جعلی سردار نجیب‌الله خان در گذشته‌ها ساکنین اصلی این سرزمین افغان یا اوغان نبوده‌اند.

باز هم آقای محتاط از قول ریسنر مورخ مشهور و شرق‌شناس روسی می‌نویسد: «تاریخ گواه است که افغان‌ها [پشتون‌ها] برای نخستین بار در قرن شانزدهم میلادی، در دوران سلطنت شاه عباس صفوی متوطن شده‌اند که آن‌هم پیش‌آهنگ‌شان در مسکون‌شدن (دنه‌نشین یا شهرنشین شدن) قبیله‌ی ابدالی بوده است. بنابراین، تحریف واقعیت‌های تاریخی و یکسان نمودن خراسان با افغانستان جز مفکوره‌ی تطاول و غارت یا دزدی مدنیت و فرهنگ مردمان بومی این سرزمین چیز دیگری نمی‌باشد. ریسنر در خلاصه‌ی نوشته‌اش این واقعیت را - روشن بیان می‌کند که: «افغان‌ها یا پشتون‌ها

سازندگان ارزش‌های فرهنگی و مدنی خراسان نیستند؛ این میراث به مردمان غیرپشتون تعلق دارند.»<sup>۱</sup>

ریسنر اضافه می‌کند که: «هر مردمی و ملتی فرهنگ و ارزش‌های خوب و بد خود را دارند. افغان‌ها هم پدیده‌های برجسته اجتماعی و فرهنگی خود را دارند که در جای خودش با ارزش هستند، اما نباید تاریخ را به‌نفع خودشان تقلب و جعل کنند.»

### گذشته‌ی تاریخی نام «افغان»:

نام «افغان» تاریخی بسیار کهن دارد، اما نام کشوری به‌نام افغانستان منحیث یک کشور ۱۷۸ سال (از سال نخست دور دوم پادشاهی شاه‌شجاع ابدالی ۱۸۳۹م) بیش‌تر عمر ندارد. در آن صورت استعمال جمله‌ی «افغانستان تاریخی» به‌جز جعل‌کاری تاریخی دیگر مفهومی نمی‌تواند داشته باشد.

به رویت شواهد و مدارک مستند تاریخی‌ای که تاکنون، به‌دست پژوهش‌گران ژرف‌نگر و مشهور آمده، تابلویی موزاییک نقاشی‌شده الکساندر مکدونونی (اسکندر مقدونی) است که هنگام کاوش‌های ویرانه‌های شهر «پومی» یافت شده است. این تابلو لحظه‌ی یورش اسکندر مقدونی بر سپاهیان داریوش سوم (۳۳۶-۳۳۰ پیش از میلاد) را نشان می‌دهد. در این نبرد سواره‌نظام «افغانی» (پشتونی) مجهز با سلاح‌های سنگین و سبک در رکاب داریوش پادشاه خودشان جنگیده‌اند.<sup>۲</sup>

شاید این یکی از نخستین یادآوری‌ها از این قوم در جهان خارج باشد. این تابلو نشان می‌دهد که پشتون‌ها و زیست‌بوم شان در اطراف کوه سلیمان یعنی پاکستان امروزی، نه افغانستان امروزی جزو امپراتوری هخامنشیان پارسی بوده است.<sup>۳</sup>

---

۱. همان، ص ۸۶.

۲. ویژه‌نامه‌ی هفته‌نامه‌ی «تندر» ایران بزرگ فرهنگی، شماره سوم، ۱۳۹۲، ص ۱۹، مقاله آقای آریانفر.

۳. ویژه‌نامه‌ی تندر، ۱۳۹۲، ص ۱۹، مقاله‌ی آقای آریانفر.

مورخ یونانی اریان Arrian که در جنگ گاگامله Guagamela میان اسکندر مقدونی و داریوش سوم اشتراک کرده بود، از پتان‌ها یا اوغان‌ها و مردمان کوهستانی اطراف کوه سلیمان و همه مردمان دامنه‌های هندوکش در میان لشکر داریوش نام برده است، اما در دوره‌ی ساسانی (۲۳۰-۳۶۰م) از پتان یا اوغان به جز یک بار بیش‌تر نامی برده نشده است.<sup>۱</sup>

این یک بار در نوشته‌های شاهپور اول است که در کتیبه‌ی نقش رسم درج می‌باشد که این شخص یاد شده گوندیفر اپگان ریس‌موند می‌باشد.

این نوشته‌ها بر آرامگاه داریوش در شوش (بهستان) نزدیک ایالت یا استان فارس است که ابگان همان کلمه‌ی افغان یا اوغان یا پتان باید باشد که با واژه‌ی «اپاگان» مذکور در ریکویدای هندی‌ها مطابقت دارد.<sup>۲</sup>

تاریخ نشان می‌دهد که نام افغان، یا اوغانستان به‌حیث یک منطقه در اطراف کوه‌های سلیمان (پاکستان امروزی) سابقه‌ی تاریخی دارد، اما من‌حیث یک کشور مانند خراسان سابقه‌ی تاریخی ندارد.

نکته‌ی مهم و قابل یادآوری این است که شهرهای بیش‌تر پشتون‌نشین امروزی مانند: هلمند، قندهار، گردیز، لوگر، جلال‌آباد، لغمان و پشاور (پور شاهپور ساسانی) همه شهرهای تاجیک‌نشین و فارسی‌زبان بوده‌اند که از نام‌های مناطق و شهرستان‌های آن‌ها به‌خوبی پیداست.

همچنان در کتاب حدودالعالم اثر، ابن فریغون سال تألیف آن ۹۲۸م / ۳۰۷ خورشیدی جای زندگی افغان‌ها یا پشتون‌ها منطقه‌ی به‌نام «ساول» دهکده‌های خوش‌آب‌وهوای مربوط هندوستان گفته شده است.<sup>۳</sup>

تاریخ‌یمینی نیز ضمن جنگ‌های محمود غزنوی در هند از زیست‌بوم افغان‌ها در اطراف کوه سلیمان نام می‌برد. ابوریحان بیرونی در کتاب «تحقیق

۱. محتاط، ۲۰۰۴م، ص ۸۷.

۲. همان، ص ۸۷.

۳. ویژه‌نامه‌ی تندر ایران بزرگ فرهنگی، مقاله‌ی آقای آریانفر، ۱۳۹۲خ، ص ۱۹.

ماللهند» زیست‌بوم افغان‌ها را در مرزهای غربی هند اطراف کوه سلیمان تا وادی سند به مرکزیت «ساوول» یادآور شده است.<sup>۱</sup>

در کتاب هنری جورج راورتنی صفحات ۳۲۹-۳۳۰ سرزمین یا زیست‌بوم افغان‌ها اطراف کوه سلیمان میان قندهار، بلوچستان و دیره‌جات، به درازایی تا دره‌ی خیبر و در شمال تا سیوی و دادر یا داور گفته شده است که از این‌جا به مناطق دیگر گسترش یافته‌اند.

در کتاب تذکره‌الملوک به‌طور دقیق زیست‌بوم افغان‌ها یا پشتون‌ها از کاسی‌غر تا مرزهای قندهار تذکر داده شده است.

این اوغانستان نواحی کوه سلیمان، مربوط یا یکی از استان‌های آل کرت هرات بوده و گاهی جزو تشکیلات دولت صفوی فارس نیز قرار داشته است، که به‌طور خلاصه بعدها جزو دولت نادرافشار و جزو دولت احمدشاه ابدالی گردیده، اما نام دولت ابدالی افغانستان نه بلکه خراسان بوده است.

در تمام کتاب «تاریخ احمدشاهی» اثر محمودالحسینی هروی که بیش از بیست سال مورخ احمدشاه ابدالی بوده، از احمدشاه ابدالی اسمی به‌نام «پادشاه افغانستان» به‌نظر نمی‌رسد، مگر این‌که در دهه‌های اخیر در چاپ‌های آن جعل کرده باشند.

در این مورد بسیار بحث سبب ضیاع وقت و کسالت خواننده‌ی گرامی خواهد شد. در بحث‌های دیگر نیز به این موضوع پرداخته شده است.

به قول ریسنر و راورتنی قبایل افغان یا اوغان تا زمان غزنویان برای چندین سده در اطراف کوه‌های سلیمان محصور بوده، به علت کثرت جمعیت، مجبور شدند به‌سوی سرزمین‌های غرب و شمال هجوم برند. مردمان اصلی و بومی غور تاجیک‌اند. جایگاه اولی افغان‌ها اطراف کوه‌های سلیمان و کوهپایه‌ها یا کوه‌های سیاه‌پشته بوده، حتی نام پشتون و زبان پشتو از همین کوه «سیاه‌پشته» گرفته شده است. در ادامه باز هم ریسنر از قول راورتنی

---

۱. ویژه‌نامه‌ی تندر، ۲۰۰۴م، ص ۱۹.

می‌گوید: زبان شفاهی پشتو یا اوغانی در سده‌های ۹ و ۱۰م شکل گرفته، نه پیش‌تر از آن. این مردمان طی سده‌ها، مصروف کوچی‌گری و گله‌داری بوده، بعدها با غصب سرزمین‌های دیگران مسکون و زراعت‌پیشه شدند. به قول راوتری حتی تا سده‌ی هژدهم اکثریت جمعیت قندهار، هرات، غزنی، جلال‌آباد، لوگر، گردیز، لغمان، فراه... تاجیکان بودند. به نوشته‌ی این پژوهش‌گر ژرف‌نگر، پس از غزنویان و پس از تیموریان هرات در دوران صفوی‌ها، باری‌های هند (مغول‌ها) طوایف اوغان، در خدمت آن‌ها درآمده در غصب و غارت آن‌ها سهیم گردیده، غنایم، زمین، القاب جنگی و مقام‌های نظامی به‌دست آورده، به اثر ظلم بالای مردم بومی و خدمت به بادران خارجی بر بسیاری مناطق، یکی پی دیگر مسلط شدند. بسیاری از قبایل افغان برای حکومت‌های صفوی، مغولی باج و خراج جمع‌آوری می‌کردند و از دربار دهلی و اصفهان القاب و فرمان زمین، تحایف و معافیت از باج به‌دست می‌آوردند.<sup>۱</sup>

---

۱. دکتر لعل‌زاد. تولد دوباره‌ی تاجیکان، مقاله، اگست ۲۰۱۷، انترنت.



## بحث ششم

### ایجاد افکار معامله‌گری و ثروت‌اندوزی، کسب یا حفظ مقام دولتی با ذلت، میان ملیت‌های غیرپشتون سه دهه پیش‌تر سابقه ندارد!

این‌گونه نباید تصور شود که سلطه‌گرایی، قدرت‌طلبی، شهرت‌طلبی و ثروت‌طلبی منحصر و محدود به سران ملیت برادر پشتون است. این افکار به درجه‌های متفاوت و در برخی موارد بسیار ذلت‌بار در میان سران و معامله‌گران یا به اصطلاح جدیدتر تعامل‌پسندان و سازش‌کاران ملیت‌های غیرپشتون نیز وجود دارد. در دهه‌های اخیر هر زمانی که به قدرت رسیده‌اند یا دست ناپاک‌شان به جایی رسیده است؛ از هیچ عمل ذلت‌باری دریغ نکرده‌اند، اما این کار سابقه‌ی طولانی ندارد.

آنچه در این جا به‌طور مختصر من می‌گویم از سال ۱۳۶۹-۱۳۷۰خ یعنی اواخر حکومت داکتر نجیب و از سال ۱۳۷۱خ تاکنون همه شاهد انحرافات، خلاف‌کاری‌ها، جنایات، غصب و غارت، معامله‌گری، قوم‌فروشی، رأی‌فروشی، زبان‌فروشی و هویت‌فروشی سران ملیت‌های غیرپشتون در برابر امتیازهای ناچیز پول و مقام بوده‌اند.

سران ملیت تاجیک، هزاره و ازبیک برای به‌دست‌آوردن پست وزارت و ولایت معاونیت ریاست جمهوری یا حفظ آن، که به رویت قانون اساسی صلاحیتی اجرایی به‌جز فرمان‌برداری از رئیس‌جمهور و تیم قومی‌اش با داشتن قدرت متمرکز چیزی نبوده است. زبان، هویت، حقوق اساسی و رأی قوم خود را فروخته‌اند تا این کرسی‌های چندماهه و چندساله‌ی فاقد

صلاحیت اجرایی را به دست بیاورند و حتی تا دم مرگ با هر ذلتی خواسته‌اند آنرا حفظ کنند و به اولادهای خود انتقال دهند.

به‌ویژه معاونیت ریاست جمهوری به پست شرم‌آور مبدل گردیده است. فروش قوم، زبان، هویت و ملیت خود را در برابر این کرسی‌ها، افکار عالی و حفظ «اتحاد ملی» حساب می‌کنند، درحالی‌که نادان‌ترین آدم در این کشور می‌داند که نه ملتی وجود دارد، نه وحدتی.

توماس هابس دانشمند مشهور انگلیسی می‌گوید: «انسان را چهار چیز ذلیل، بی‌عزت و منفور جامعه و تاریخ می‌سازد؛ قدرت طلبی، شهرت طلبی، ثروت طلبی و شهوت طلبی.»

این اراکین بلندپایه‌ی حکومت‌های حامدکرزی و دکتر غنی در هر پست بزرگ سیاسی، اداری و امنیتی‌ای که بوده‌اند، شریک دولت فاسد درجه یک کرزی - غنی - عبدالله هستند؛ اگر تاجیک باشند، پشتون، ازبیک یا هزاره یا ملیت‌های دیگر از آدرس قوم، هیچ کدام برائت ندارند. وقتی چند موتر لنگرورز و شیشه سیاه خودشان را - انتقال می‌دهد، سه موتر هر صبح زن‌های شان را - به آرایش‌گاه، دختر و پسرشان را همراه بادیگارد‌ها به مکتب و دانشگاه می‌برند سراپا مزدور گوش به فرمان کرزی - غنی، امریکا و انگلیس هستند، هر وقت که به جرم خیانت، بی‌ارزشی و تُفاله شدن یا تغییر و تبدیل ولی نعمت‌شان رانده شدند، باز سیاسی می‌شوند، گویا برای اعاده‌ی حقوق ملیت‌شان یا حقوق مجاهدین مبارزه می‌کنند.

متأسفانه یک برداشت نادرست دیگری وجود دارد که تاجیک‌ها می‌گویند: پشتون‌ها حقوق ما را خورده‌اند و پشتون‌ها می‌گویند، تاجیک‌ها به‌ویژه پنجشیری‌ها حق ما را خورده‌اند.

درحالی‌که هزاران دهقان یا هزاران فرد گرسنه و بی‌کار پشتون حق تاجیک‌ها را نخورده و هیچ تاجیک گرسنه و بی‌کار یا دهقان - حق پشتون‌ها را نخورده است. واقعیت این است که معامله‌گران و تیکه‌داران پشتون، ازبک،



هزاره و تاجیک حق همه مردمان مظلوم کشور را خورده‌اند، باید علیه خائنین، معامله‌گران و غداران مبارزه‌ی مشترک صورت گیرد و برای ایجاد یک جامعه‌ی عادلانه، قانون‌مند و تأمین عدالت همگانی مبارزه شود.

سران معامله‌گر و خیانت‌پیشه و تمامیت‌خواه پشتون؛ وطن، استقلال وطن، عزت و آبروی کشور خود را قرن‌ها و باربار به انگلیس، روس، پاکستان و امریکا فروخته پادشاهی و ریاست جمهوری را به قوت اجانب گرفته‌اند، از چند دهه سران معامله‌گر و سازش‌کار تاجیک، ازبک و هزاره؛ تاریخ، هویت، زبان، رأی و قوم خود را به معامله‌گران پشتون فروخته، پست‌های درجه دوم، سوم و چهارم را گرفته‌اند؛ مانند این‌که به اصطلاح عامیانه «کاروان سگی داشت، سگی کاروان سگی داشت.»

این‌که بیش‌تر پنجشیری‌ها متهم هستند که گویا یک ولسوالی حق چند ولایت را خورده است عادلانه نیست چندین سال است ده‌ها و صدها هزار پنجشیری بی‌کار، گرسنه «دی‌دی‌آر» شده هستند و تحصیل‌یافته‌های پنجشیری می‌گویند: تیکه‌دار و معامله‌گر پنجشیری ۱۵ تا ۲۰ خانواده هستند که مانند بازیکن باسکت‌بال هر جا مقام، قرار دارد؛ مقرری، قاچاق و زدوبند سیاسی، اداری، اقتصادی به اجانب باشد، همین‌ها هستند، صاحب ویلاها، قصرها، باغ‌ها، جایادهای فرعون‌ی، سرای‌ها، بلندمنزل‌ها، غصب زمین، خانه ... باشد همین‌ها در صف اول هستند، اولادها، زن‌ها، نواسه‌ها خویش و اقارب نزدیک‌شان در دهلی و دبی، برلین و پاریس است، بچه‌ها و دخترهای جوان شان در دسکوتیک‌ها شب‌ها می‌رقصند و روز می‌آیند می‌خوابند؛ دیگر از دالر و یورو خسته شده‌اند، ما حق کسی را نخورده‌ایم، حرام باد اگر خورده باشیم.

## رگه‌های تعصب، امتیازطلبی و بیدادگری در میان همه ملیت‌ها وجود دارد!

یک مانیفست در سال‌های ۱۳۷۷خ یعنی دوران حاکمیت طالبان در کابل، به‌وسیله‌ی یک گروه فاشیستی در رأس‌شان شخصی به‌نام محمد اسماعیل‌یون، با نام مستعار سمسور افغان نشر شد که دارای ۱۳ مواد بوده [مشابه مانیفست ۲۴گانه‌ی صهیونیست‌های یهود است] در پایان کتابی زیر عنوان «سقاوی دوم» به رهبران طالبان پیشنهاد شده تا آنرا عملی سازند.

نکته‌ی قابل توجه این است که نباید تصور شود، همه برادران پشتون دارای این صفات هستند. وقتی صهیونیست‌های یهود می‌گویم، همه یهودها صهیونیست نیستند، همین اکنون در کشور اسرائیل سازمان‌هایی از خود یهودیان است که علیه این فکر پلید مبارزه می‌کنند. وقتی فاشیست‌های آلمان می‌گویم، همه آلمان‌ها فاشیست نبودند. در میان هزاره‌ها، تاجیک‌ها و ازبیک‌ها به‌طور عام این نوع تفکر خاینانه وجود دارد؛ هر جایی دست‌شان برسد سیاست برتری‌جویی را تطبیق می‌کنند. همین اکنون والی بامیان، آقای (ذحیر) که از برادران هزاره و از پارتی آقای خلیلی است، دمار از روزگار تاجیک‌های بامیان کشیده است. وقتی هیئت پارلمانی برای شکایات تاجیک‌ها که باشندگان اصلی مرکز بامیان هستند، رفتند. در گزارش‌شان نوشته‌اند:

«در بامیان کفر عدالت جریان دارد...» ضرب‌المثل معروفی است که می‌گویند: «قهر اوغان مساوی است به رحم ازبک». هنگامی که داکتر عبدالله رییس اجرائیه شد، در یک جلسه‌ی حدود صدوپنجاه نفری یکی از وطن‌داران پنجشیری ما فرمودند: «پنج وزارت‌خانه باید به پنجشیری‌ها داده شود» من (نویسنده‌ی این کتاب) برایش گفتم: «بهترین کابینه آنست که در آن وزیر پنجشیری نباشد.»

خلاصه این‌که، منظور ما یک ملیت خاص نیست، چون در این جامعه عدالت نیست؛ هر گروهی هر کاری را در حق دیگران روا می‌دارد. اشخاص و افراد افکار متفاوت و حتی متضاد از هم‌دیگر دارند، اما جنایت‌بار و محکوم افکار و اعمال سازمان‌یافته علیه ملیت‌های دیگر است که نمونه‌ی آن مانیفست فاشیست‌هایی - در میان برادران پشتون است. از جمله طرح ۱۳ ماده‌یی گروه «سمسوری‌های افغان» و طرح اخیر گروه حاکم بر ارگ در کمپیوتر آقای ثواب‌الدین مُخکش که با یقین کامل طرح به تنهایی از خودش نیست، بلکه به‌طور سازمان‌یافته از یک گروه سیاسی قومی متعصب است و طرح همه پشتون‌ها نیز نمی‌باشد.

از اعمال طالبان و جنایات شان که حدود ۲۱ سال می‌گذرد. به نوشته‌ی آقای محیی‌الدین مهدی در روزنامه‌ی «ماندگار»: «روز ۱۳ سپتامبر یعنی یک روز بعد از حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر در وزارت خارجه‌ی امریکا یک تعداد افغانستانی‌های سرشناس مقیم یا شهروند امریکا را خواستند، در رأس یک گروه از پشتون‌ها، آقای زلمی خلیل‌زاد نیز آمد.

در جریان بحث آقای خلیل‌زاد گفت: «طالبان پشتون تبار دشمن امریکا نیستند، اگر دولت امریکا می‌خواهد، آن‌ها را حذف کند، باید یک پشتون جوان را - به قدرت برساند.» لابی‌گران و معامله‌گرانی که تا آن وقت برای به‌رسمیت شناختن حکومت طالبان از سوی امریکا کار می‌کردند، از جمله «لیلا هلمز» عروس رییس پیشین سازمان «سیا» (نواسه‌ی سردار فیض‌محمد خان ذکریا) بود که با پتلون کوبایی و بلوز نیم‌قوله و موهای بچه‌گانه میان کابل - واشنگتن رفت‌وآمد داشت، یک‌بار تغییر کرده، همه در صدد جابه‌جایی پشتون دیگری به‌جای طالبان پشتون‌تبار شدند.

تاریخ نشان می‌دهد که این گروه‌های فاشیست در صدد ایجاد یک حکومت عادلانه نه، بلکه، در صدد ایجاد حکومت پشتونی بودند و رهبری این تبعیض قومی را در قدم نخست آقای خلیل‌زاد، پشتون عیسوی‌شده عهده‌دار

بود که عضویت حزب جمهوری خواهان را داشت و آقای جورج بوش رییس جمهور آن کشور بود.

استاد داکتر اکرم عظیمی به صراحت در سال ۱۳۸۷ خ گفتند که آقای عبدالستار سیرت نامزد ریاست دولت «موقت» در کنفرانس ننگین و تحمیل شده‌ی «بن» طی مصاحبه‌ای با بخش فارسی رادیو بی بی سی گفتند: «در جریان تدویر کنفرانس بُن که آقای کرزی دو رأی و من یازده رأی داشتیم، رییس سازمان سیا (CIA) امریکا برای من گفت: حامدکرزی مامور ماست، ما آنرا رییس جمهور افغانستان می‌سازیم، تو کنار برو، همین قسم ظاهرشاه - شاه سابق نیز در روم به من گفت: امریکایی‌ها کرزی را رییس جمهور می‌سازند تو کنار برو.» این مصاحبه‌ی آقای سیرت همین اکنون در کمپیوتر من ثبت است.

سران معامله‌گر «جبهه متحد» اکثرشان استاد ربانی را مجبور به تحویلی قدرت به حامدکرزی ساختند.

وقتی قانون اساسی ساخته می‌شد، در مجلس بزرگ تصویب آن جمعی به آن اعتراض کرده از تالار خارج شدند و جنجال‌هایی ایجاد گردید. یکی از دوستانی که در سال ۱۳۸۷ خ امام مسجد بزرگ چنداول بود، می‌گوید: «خلیل‌زاد نماینده‌ی خاص و سفیر امریکا در کابل برای ما معترضین گفت: پول را ما امریکایی‌ها می‌دهیم، دولت را ما می‌سازیم، قدرت به دست ماست؛ کسی خوش است باشد، آن‌هایی که راضی نیستند از جرگه خارج شوند.» این قانون اساسی تصویب شده در جرگه یا مجلس بزرگ، وقتی به داخل ارگ غرض توشیح رفت، به اساس اعتراض حقوق دانان متعدد و پژوهش‌های دقیق و موشکافانه‌ی آقای زکریا اصولی، یکی از منتقدان مسلکی و ماسترعلوم حقوقی بیش از ۷۰ مورد در این قانون تصویب شده دست کاری و جعل کاری گردیده، و تغییراتی به میل فاشیست‌های قبیله پرست آورده‌اند که از جمله «مصطلحات [مزخرف] ملی» بود.

برخی از سران بانفوذ ملیت تاجیک و فارسی‌زبان‌ها هویت، ملیت و زبان خود را در بدل دالره‌های امریکایی فروخته، جفا و خطای بزرگ تاریخی و خیانت بزرگ ملی را مرتکب شدند که هرگز قابل بخشش نیست. یعنی بنیاد یک دولت خیانت ملی گذاشته شد، عدالت تأمین نگردید. به همین سبب روزتاروز اختلاف ملی عمیق و عمیق‌تر می‌شود.

سه انتخابات ریاست جمهوری، انتخابات‌های پارلمانی و شوراهای ولایتی با جعل و تقلب آشکار در حد افتضاح و رسوایی، به‌سوی‌ی جهانی، به‌وسیله‌ی امریکا، انگلیس و اتحادیه‌ی اروپا صورت گرفت.

آقای محمد یونس قانونی نامزد نخستین دور انتخابات ریاست جمهوری در برابر حامد کرزی برای من (نویسنده‌ی این کتاب) در تابستان ۱۳۸۵خ در خانه‌اش گفت:

«در انتخابات ۱۳۸۳خ سفیر امریکا به خانه‌ی ما آمد. در آن چوکی نشسته بود، برای من گفت: انتخابات ریاست جمهوری را تو بردی، اما - ما (امریکا) کرزی را رییس جمهور می‌سازیم.» من نخواستم مردم کشور را - این بار با امریکا بجنگانم، ناگزیر جام زهر را نوشیدم.

به گزارش روزنامه‌ی «واشنگتن پُست»: در انتخابات ۱۳۸۸خ سران اتحادیه‌ی اروپا، به ریاست خانم کلینتون فیصله کردند که «حامد کرزی، برای یک دوره‌ی دیگر باید رییس جمهور افغانستان باشد.» خانم کلینتون به کابل آمده دست کرزی را بعد از رسوایی تمام من‌حیث برنده بلند کرد و به‌صورت داکتر عبدالله (برنده‌ی انتخابات) خاک مالید.

خیانت، تقلب گسترده و جنایت تاریخی استعمار جهان‌خوار و مزدوران داخلی‌شان را من (نویسنده‌ی این کتاب) در کتابی زیر عنوان «انتخابات ماه اسد ۱۳۸۸، لکه‌ی ننگی بر جبین کرزی و شرکا» تألیف و تدوین کرده‌ام که تاکنون اقبال چاپ نیافته است.

انتخابات ۱۳۹۳خ ریاست جمهوری را همه به یاد دارند که حتی مشهور به «انتخابات گوسفند» هاست؛ ضیاءالحق امیرخیل و نورستانی شرمسار تاریخ شدند و باز هم دکتر عبدالله قندهاری برنده‌ی انتخابات تهدید به مرگ و مورد حمله‌ی انتحاری با سازمان‌دهی از داخل ارگ قرار گرفت. وقتی آن‌هم کارساز نیفتاد و اختلاف ملی شدت گرفت، جان‌کری وزیر خارجه‌ی امریکا آمده دولت «وحدت ملی» در حقیقت «دولت اختلاف ملی» را تشکیل داد که همه مردم افغانستان شاهد جنایات کرزى - غنى و تیم فاشیست قومى اش هستیم.

از این همه جنایات سازمان‌یافته، کاسه‌ی صبر ما لبریز گردیده است. شرم داریم که از کشوری به نام افغانستان هستیم و شرم داریم که چنین دولتی داریم.

افغانستان یعنی کشور تروریستان؛ افغانستان یعنی کشور انفجارستان؛  
یعنی انتحارستان، یعنی طالبستان، یعنی تریاکستان، یعنی جاهلستان!!

## بحث هفتم

### فاشیسم چیست و به چه کسانی در کشور ما فاشیست می‌گویند؟

در بخش گذشته واژه‌ی فاشیسم را شرح دادم که در لغت یک واژه‌ی لاتینی بوده و فاشس یا فاشیو به معنای تبری بوده است در روم باستان با یک نوع ساختار خشن و نمودار قدرت، خشونت و زورگویی که پیشاپیش سپاه روم حمل می‌شده است.

اما در اصطلاح سیاسی، اجتماعی ایدئولوژی‌ای است که در اوایل قرن بیستم ظهور نموده و از زمان به قدرت رسیدن موسولینی در ایتالیا به سال ۱۹۲۲م (دوران پادشاهی امان‌الله خان در افغانستان) به طور علنی و عملی ظهور نموده، از همان زمان تاکنون افکار بشر را به خود مشغول کرده و عامل بدبختی‌های زیادی در جوامع بشری بوده است.

در این جا لازم است فشرده‌ی مقاله‌ای را بیاورم زیر عنوان «فاشیسم طالبانی؛ ترجمه‌ی این ایدئولوژی، به پراتیک و عمل» از آقای حسین بیانی (راد) که در فصلنامه‌ی «پایدیا» در بحث دین، فلسفه و فرهنگ به نشر رسیده است، شاید بیش‌تر و بهتر از نوشته‌ی جدید من خواننده را قناعت بدهد که در افغانستان به کی‌ها فاشیست می‌گویند و چقدر یک اسم بامسما است:

«اگرچه فاشیسم نازیسم و جنبش‌های فاشیستی بین دو جنگ جهانی پدیدار گشت، اما با سرعتی خیره‌کننده جهانی شد، به صورت‌بندی‌های متفاوت در کشورها ظهور کرد و به کشور ما افغانستان نیز رسید.

فاشیزم در هر کشوری به نحوی ظهور کرد، اما اصول و مولفه‌های کلیدی آن در همه کشورها تفاوت ماهوی ندارد. اما در کشورهای آلمان، ایتالیا [و افغانستان] وقتی فاشیست‌ها قدرت را به دست گرفتند، برنامه‌های خود را عملی کردند. میان رهبران فاشیستی دارای قدرت دولتی و سازمان‌ها و نهادهای فاشیستی که نتوانستند قدرت را غصب کنند، برخی تفاوت‌هایی قابل اند، اما میان همه شباهت‌های بسیار اساسی هم وجود دارد.

با همه تفاوت‌هایی که از لحاظ فرهنگی، سیاسی و منطقه‌یی دارند، منخرج مشترک‌شان همان معیار نژادپرستانه، برتری‌جویی قومی، نژادی و زبانی بوده است؛ خواه این برتری به نام آریایی بوده، نوردیک یا عرب و سامی یا اسلام بوده یا غیراسلامی.

[در کشور ما فاشیزم قومی و نژادی در زمان پادشاهی نادر و خاندانش ۱۹۲۹-۱۹۶۳م یعنی تا صدارت مرحوم دکتر یوسف (تدوین و تصویب قانون اساسی) به شدت ادامه داشت، جنایات دور نخست فاشیست‌ها را که از روزهای اول قدرت گرفتن نادر خان به وسیله‌ی انگلیس طراحی شده و سازمان‌یافته بود در کتابی زیر عنوان «غداران تاریخ معاصر» نوشته‌ام. اما به‌شیوه‌ی مذهبی آن در سال ۱۳۷۳ خورشیدی زیر عنوان جنبش طالبان ظهور کرد که اثرات ظهور هر دو نوع حرکات فاشیستی هنوز هم به وضاحت زنده است.»].

[پیشنهاد ۱۳ ماده‌یی آقای اسماعیل یون در کتاب «سقوی دوم» صفحات ۱۵۵ تا ۱۶۱ و طرح آقای ثواب‌الدین مخکش روز ۲۶ سنبله‌ی ۱۳۹۶ که از طریق روزنامه‌ی اطلاعات روز به‌نشر رسید. آقای مخکش معاون نظارت و ارزیابی ریاست دفتر داکتر غنی، رئیس‌جمهور افغانستان بوده که زیر فشار افکار عامه و افتضاح سیاسی مجبور به استعفا گردید. این طرح فاشیستی از شخص آقای مخکش نیست، بلکه طرح یک گروه و یک تیم است که به‌طور مفصل در جای دیگر به‌طور مکمل آنرا خواهم آورد. جنبش فاشیستی سال



۱۳۷۳خ مبتنی بر ادعای تشکیل دولت سُچه‌ی اسلامی بود، ولی پس از تصرف پایتخت و ولایات مرتکب انواع جنایات ضدبشری گردیده، هنگام بازپرسی طالبان، قلم‌شان چوب و کیل و کاغذشان بدن انسان‌های مظلوم بود. هرچند شعارشان اسلامی بود، اما عملکردشان تصفیه‌های قومی، قتل‌عام‌های دسته‌جمعی قومی، سوختاندن تاکستان‌ها، خانه‌ها، کتابخانه‌ها و تمام آثار مدنی و تاریخی.

نمونه‌های این افکار فاشیستی زیر عنوان دین و مذهب در عملکرد طالبان در شمالی (کوه‌دامن تا دهانه‌ی دره‌ی پنجشیر) یک‌ه‌اولنگ بامیان، مزارشریف، قندوز و کابل کاملاً مشهود و ثبت تاریخ است.

### تبارشناسی فاشیزم

فاشیزم از مناقشه‌انگیزترین پدیده‌های سیاسی قرن بیستم بود که در قرن ۲۱ هنوز هم آتش آن زبانه می‌کشد و علت آن فقدان توافق بر سر تعریف یا گستره‌ی تحولات سیاسی است.

فاشیست‌های علنی و فاشیست‌های پشت پرده، اکثر گروه‌های فاشیستی در قرن ۲۱ نمی‌گویند من فاشیست هستم، اما عملش می‌گوید که فاشیست است [مانند فاشیست‌های افغانستا از عمال نادر خان تا هاشم خان تا داوود خان، محمد گل مومند، صدیق‌الله رشتین، عبدالمجید زابلی؛ نمونه‌های آشکار آن هستند و در پشت سر این‌ها محافل، نهادها و سازمان‌هایی وجود دارند].

به‌لحاظ تاریخی و سیاسی قرن ۲۰ و ۲۱ یک جنبش ناسیونالیستی ایست که به‌وسیله‌ی بنیتو موسولینی و دیگران از سال‌های ۱۸۹۹م به بعد سازمان‌دهی می‌شد و نام مشترک گروه‌های سیاسی رادیکال بود که در سال ۱۹۲۱م تحت عنوان «پارتیتو ناسیونال فاشیسته» یا حزب ناسیونال فاشیستی ایتالیا که در سال ۱۹۲۲م موسولینی به‌قدرت رسید و در سال ۱۹۲۵م حکومت خود را تک‌حزبی و متمرکز تشکیل و الگوی رژیم فاشیستی را در

حکومت تشکیل داد. در سال‌های ۱۹۳۰م در افغانستان، چین، ژاپن، جنوب آسیا، افریقا و امریکای لاتین به وجود آمد، اما مانند ایتالیا و آلمان نازی استقبال نشده، نفرت و انزجار به بار آورد.<sup>۱</sup>

به دنبال پیروزی هتلر در سال ۱۹۳۲ در آلمان و اعلام برتری نژادی در اروپا - نادر خان، برادرش هاشم خان صدراعظم [به گفته‌ی مرحوم غبار برادر ششم‌شان محمدگل مومند وزیر داخله] سردار داوود و سردار نعیم (برادرزاده‌های تنی هاشم خان)، مجید زابلی رییس بانک و ده‌ها تن دیگر در رأس و بدنه حکومت، تبلیغات مشابه را - راه‌اندازی کردند و این زمام‌داران در سال ۱۹۳۶م / ۱۳۱۵خ با رهبران حزب نازی رابطه برقرار کردند.<sup>۲</sup> و این را دریافتند که نظام ناسیونال سوسیالیستی به رهبری هیتلر به سه اصل استوار است:

۱- برتری خواهی نژادی؛ ۲- دیکتاتوری مطلق؛ ۳- همکاری دولت با سرمایه‌داران ستم‌گر و هم‌سو با دولت.

چون هر سه اصل مطابق میل و خواست فاشیست‌های افغانستان بود و منافع قبیله‌یی و شخصی آن‌ها را تأمین کرد و امیدوار بودند که نسخه‌ی افغانستانی آنرا به همکاری و رهنمایی «برادر بزرگ» می‌توانند تطبیق کنند و این امیدواری در اظهارات وزیر خارجه‌ی افغانستان در ملاقات با هیتلر چنین آشکار گردید:

«افغانستان آرزومند است تا از آلمان که آنرا برادر بزرگ و پیشرفته‌تر از خود می‌داند [برای تطبیق این ایدئولوژی] کمک حاصل کند.»<sup>۳</sup>

---

۱. فصلنامه‌ی پایدیا، سال اول، شماره یک و دو، ۱۳۹۶، ص ۲۷۶.

۲. همان.

۳. فصلنامه‌ی پایدیا، شماره‌ی یکم، ص ۲۷۶.

برخلاف لیبرالیسم و کمونیسم، فاشیسم هوادار دولت و غضب قدرت است، از افرادی حمایت می‌کند که معتقد به چنین مفکوره باشند. چنانچه موسولینی می‌گفت: «همه چیز در دولت است، خارج از دولت چیزی نیست.» دولت وجدان کلی در هستی فاشیسم است، هیچ چیزی اعم از احزاب، اتحادیه‌ها، انجمن‌ها و نهادها خارج از دولت نباید وجود داشته باشد. از این منظر فاشیسم ضد لیبرالیسم ضد دموکراسی و ضد سوسیالیسم و ضد انسانیت است.<sup>۱</sup>

به رویت این چوکات، فاشیست‌های افغانستان از نادر خان تا هاشم خان، داوود خان، نعیم خان، محمد گل مومند، مجید زابلی بالاخره تره‌کی، حفیظ‌الله امین، ملا عمر، گلبدین حکمتیار، اسماعیل یون، کرزی، داکتر غنی و هم‌فکران شان، به‌طور سازمان‌یافته، همه مخالف نظام غیر متمرکز، مخالف حقوق شهروندی، مخالف احزاب و نهادهای غیرپشتونی مخالف انتخابات آزاد و عادلانه مخالف احصاییه‌ی معیاری و انسانی جمعیت کشور، مخالف هویت ملیت‌های دیگر، مخالف توزیع شناس‌نامه‌های معیاری، مخالف زبان دیگران و در نهایت سلطه‌ی دایمی و ابدی پشتون‌ها بر این کشور هستند. و از حدود ۲۷۰ سال به این سو به هر وسیله‌ی ممکن به هر وسیله‌ی مشروع و نامشروع تا فروش بخشی از کشور و استقلال کشور در بیش از ده معاهده و سند با انگلیس با روس‌های بلشویک، با پاکستانی‌ها، با هندی‌ها و بالاخره با امریکا در امضای معاهده‌ی نظامی - امنیتی فروخته و قدرت را حفظ کرده اند. فاشیسم غیر از این معیارها چیز دیگری نیست.

### بستر تاریخی عقیده‌ی فاشیستی و قوم‌گرایانه

بستر ایدئولوژی برتری‌خواهانه و قوم‌گرایانه در لفافه‌ی مذهب صرف به طالبان اختصاص ندارد. به نوشته‌ی گریگوریان وارتان، نمونه‌های آن به قرون ششم

هفتم هجری جنبش‌های سیاسی مذهبی پیر روشن و خوشحال‌خان ختک نیز برای حفظ رنگ کمر بند قومی پشتونی علیه حکومت بابری یا مغول‌های مسلمان حاکم بر هندوستان بوده، دوره دیگر آن به حکومت احمدشاه ابدالی (تأسیس ۱۷۴۷م) برمی‌گردد که ایدئولوژی برتری جویی قومی، بی‌عدالتی اجتماعی نسبت به همه ملیت‌های دیگر در آن به خوبی مشاهده می‌شود. و در حال حاضر، تحمیل ایدئولوژی انحرافی مبنی بر این‌که همه مردم افغانستان - «افغان» «پشتون» یا «اوغان» هستند، آشکار است.

ستون بی‌عدالتی قومی، قبیله‌گرایی، برتری جویی و استبداد حکومت احمدشاه ابدالی را در گراف زیر، راولسن مورخ مشهور و افسر بلندپایه‌ی انگلیس که هنگام تجاوز نخست انگلیس ۱۸۳۹-۱۸۴۳م در قندهار بوده و از روی دفتر مالیاتی و رسمی احمدشاه ابدالی به نام «احصایه‌ی درانی‌ها» نوشته روشن می‌سازد که رژیم احمدشاه ابدالی یک رژیم قبیله‌یی، متعصب و فاقد عدالت اجتماعی بوده است. توزیع زمین‌های دولتی و مردمان اصیل و بومی برای اقوام خودش قرار زیر، نمونه‌ی بی‌عدالتی حکومت احمدشاه ابدالی:

۹۶۵	قلبه زمین جاگیر	۱- برای پوپل‌زایی‌ها
۱۰۴۰	//	۲- // الکو‌زایی‌ها
۶۶۱	//	۳- // علی‌زای‌ها
۱۰۱۸	//	۴- // بارک‌زایی‌ها
۸۶۸	//	۵- // نورزایی‌ها
۳۵۷	//	۶- // اسحاق‌زایی‌ها
۱۶۳	//	۷- // خوگیانی‌ها
۱۲۳	//	۸- // مکوها

۹- // کُل قبایل غیردرانی پشتون (توخی، هوتک، داور، کاکر، ترین، غلزایی، براحوی...) مجموعاً ۱۰۰ قلمه زمین جاگیر داده که در بدل آن از این اقوام سرباز می‌گرفت؛ مثلاً: غلزایی‌های محکوم و مظلوم در برابر ۲۴ قلمه زمین مجبور بودند ۱۵۸۶ نفر عسکر به دولت ابدالی بدهند، درحالی‌که قبیله‌ی الکوزایی در برابر ۱۰۴۰ قلمه زمین جاگیر صرف ۸۵۱ نفر عسکر و پوپل‌زایی‌ها در برابر ۹۶۵ قلمه زمین، فقط ۸۰۶ نفر عسکر به دولت ابدالی می‌داده‌اند.<sup>۱</sup>

نمونه‌ی دیگر این برتری جویی و خیانت دولت احمدشاه ابدالی به نوشته‌ی راولسن این بود که هر فرد سواره‌نظام در مدت عسکری خود در ارتش احمدشاه ابدالی سالانه ۲۵ تومان معادل ۷۷ روپیه معاش دریافت می‌کرد، اما یک عسکر درانی اگر در ارتش خدمت می‌کرد یا نمی‌کرد باز هم سالانه ۷۰ روپیه دریافت می‌کرد.

سرافسران درانی به اساس رتبه‌ی خود زمین‌های وسیع دولتی یا غصب‌شده از مردم اصیل بومی را دریافت و سالانه بین یک‌صد یا یک‌هزار روپیه معاش نیز دریافت می‌کردند.<sup>۲</sup>

درحالی‌که این زمین‌های جاگیر داده‌شده به قبایل پشتون، متعلق به ملیت‌های غیرپشتون، از جمله تاجیک‌ها، هزاره‌ها، بلوچ‌ها و دیگران بود که صدها سال مالک آن بودند. مادر احمدشاه ابدالی، مانند طفل کدام سرزمین نه‌زاییده بود که آنرا زمین جدید بنامیم، بلکه این زمین‌ها مال کسانی بودند که احمدشاه ابدالی به این‌گونه استبداد و بی‌عدالتی دست زد. این مشت نمونه‌ی خروار از جنایات نابخشودنی دولت احمدشاه ابدالی است چه رسد به غصب و غارت خود و لشکرش تا هندوستان.

۱. محتاط، تاریخ تحلیلی، ۲۰۰۴م، ص ۴۳۱-۴۳۲.

۲. محتاط، ۲۰۰۴م، ص ۴۳۲؛ به نقل از ص ۸۲۵ کتاب راولسن.

دومین غاصب سرزمین‌های ملیت‌های غیرپشتون مربوط دوران تیمورشاه پسر احمدشاه ابدالی است. درحالی‌که بعد از مرگ احمدشاه، شاه‌ولی خان وزیر مقتدر احمدشاه - داماد خود سلیمان را پادشاه اعلام کرده بود و شهزاده تیمور (ولی عهد) در هرات بود، تاجیک‌ها و اقوام غیرپشتون هرات در زیارت کازرگاه او را به پادشاهی برداشته با یک لشکر ۲۰ هزار نفری موصوف را به قندهار آورده، شاه‌ولی خان وزیر و طرف‌دارانش را شکسته، تیمور را پادشاه ساختند. همین تیمور یک‌سال بعد از ترس شورش قندهاری‌ها، پایتخت را به کابل (سرزمین و زیست‌بوم) تاجیک‌ها انتقال داده، باز هم قندهاری‌ها به رهبری عبدالخالق خان سال بعد برای سرنگونی‌اش به سوی کابل لشکرکشی کردند. باز هم تاجیک‌ها، هزاره‌ها، قزلباش‌ها و اقوام غیرپشتون در شش‌گاو غزنی لشکر قندهاری‌های شورشی را تارومار کرده حکومت تیمورشاه را برقرار کردند.

باز هم به ملیت‌های غیرپشتون خیانت کرده، تمام زمین‌های اطراف کابل از پغمان تا چهارآسیاب، دِه‌سبز، کوه‌دامن و حتی پروان را به سران اقوام پشتون توزیع نموده، خیانت بزرگ تاریخی را مانند پدرش انجام داد. به قول ریسنر، پژوهش‌گر ژرف‌نگر روسی (۱۹۵۴م) «اوغان‌ها یا پشتون‌ها طی نبرد چندساله به حمایت صفوی‌ها نادر افشار و دولت مغولی هند و بعد ابدالی‌ها زمین‌های تاجیکان را - از کابل تا غزنی و قندهار تا شمال و غرب کشور غصب کرده‌اند.»

از جنایات دیگر این دو خاندان مانند قتل و کشتار، غصب و غارت، خانه‌جنگی، برادرکشی و فروش کشور به بیگانه‌ها اگر بگذرم، در رابطه به غصب زمین‌ها و مناطق تاجیک‌ها، ترک‌تبارها، هزاره‌ها... تنها عبدالرحمان خان بیش از ۹۶ هزار خانوار پشتون را بعد از امضای معاهده‌ی ننگین دیورند با انگلیس و سرکوب خونین مردم مزار و میمنه زیر عنوان «شورش اسحاق خان (پسر کاکای خودش)» به صورت کتلوی از دو هزار تا ۱۲ هزار خانوار از

بادغیس تا تخارستان و بغلان، مزار، شبرغان میمنه ... جابه‌جا کرده که نمونه‌ای از اعمال فاشیستی، تعصب قبیله‌یی و تبعیض قومی و زبانی محسوب می‌شود. امتیازات مادی و معنوی‌ای که به قبیله و اقارب خود داده از شمار بیرون است و ایجاب نوشتن کتاب جداگانه را می‌نماید که بخشی از این جنایات را در کتابی زیر عنوان «جنایات عبدالرحمان در شمال کشور» نوشته‌ام.

به‌طور نمونه امتیازی که امیر عبدالرحمان و پسر عیاش و فحاش‌اش امیر حبیب‌الله به اقوام خودش داده به‌نوشته‌ی مرحوم غبار علاوه بر این که این سرداران بی‌مغز از ولایات، حکومت‌های اعلا و ولسوال‌ها انواع رشوه به‌نام تحفه، روغن، گندم، گوسفند، برنج مجانی یا به نصف قیمت حواله می‌گرفتند و تحصیل‌داران ظالم بالای مردم آنرا به زور تهیه می‌کردند و به مصرف مردم ولایات به کابل می‌فرستادند.<sup>۱</sup>

از سوی دیگر، معاش‌گزافی از بودجه‌ی دولت به‌طور امتیازی خاص نیز دریافت می‌کردند؛ به‌طور نمونه:

- ۱- معاش سالانه‌ی نایب‌السلطنه (نصرالله خان) ۳۶۰ هزار روپیه
- ۲- علیاحضرت ملکه (زن حبیب‌الله) ۲۰۰ هزار روپیه
- ۳- معین‌السلطنه ۲۰۰ هزار //
- ۴- ملکه‌ی مادر (مادر حبیب‌الله) ۱۰۰ هزار //
- ۵- عین‌الدوله (امان‌الله) ۱۲۰ هزار //
- ۶- عضدالدوله (حیات‌الله) ۱۵۰ هزار //
- ۷- سردار محمد کبیر خان ۸۰ هزار //
- ۸- سردار امین‌الله ۶۰ هزار //
- ۹- سردار محمد عمر خان ۵۵ هزار //

---

۱. غبار، مرحوم میرغلام محمد، جلد اول، ۱۳۴۶، ص ۷۰۸۷-۷۰۷.

این جنایت قبیله‌یی درحالی صورت می‌گرفت که معاش وزیر مالیه‌ی کشور (تقریباً در نقش صدراعظم) محمد حسین خان مستوفی الممالک، سالانه صرف (هفت هزار روپیه)، میرزا محمود خان (امین نظام) سالانه (چهار هزار روپیه)، مستوفی‌های ولایات صرف (۱۵۰۰ روپیه) سالانه و معاش یک نایب‌سالار نظامی غیرمحمدزایی (۷۲۰۰ روپیه) و معاش یک سپه‌سالار غیرمحمدزایی سالانه (۲۴۰۰۰ روپیه) بود و نرخ اشیای خوراکی مانند گندم یک سیر یک روپیه، گوشت یک سیر چهار روپیه، برنج یک سیر سه روپیه و روغن یک سیر پانزده روپیه بود.<sup>۱</sup>

و در حرم امیر حبیب‌الله سراج زن‌های صورتی برای عیاشی و فحاشی، به نوشته‌ی کاتب ۲۰۳ زن در زنجیر اسارت بوده است.<sup>۲</sup>

تنها شاه امان‌الله منفی‌خطا و اشتباهات‌اش، بر علاوه خیانت و خطاکاری‌های اقوامش و به‌ویژه اقوام مادرش که بیش‌تر از همه در حق امان‌الله و حکومت‌اش خیانت کردند، اکثر این امتیازهای قبیله‌یی و خانوادگی را - از بین برد. ضمن این‌که نظام‌نامه‌ی ناقلین یا در واقعیت امر، نظام‌نامه‌ی غاصبین پشتون را تدوین نموده، انواع امتیازهای ناجیز این غاصبین یا ناقلین را قانونی ساخت.

ایدئولوژی برتری‌خواهی و نژادگرایی مجموعه‌ی ایستارها و اعتقاداتی است که شالوده‌ی برتری‌جویی قومی، زبانی، نژادی، سلطه‌طلبی، غصب قدرت و استبداد علیه دیگران بوده - به‌نحوی از یک منبع و چشمه آب‌خورش دارند؛ مانند این‌که:

تمام مردمان ساکن این کشور (فعالاً ۲۳ ملیت زنده و فعال) از بدخشان تا هرات، از هلمند تا شیرخان، از ننگرهار تا بادغیس همه «اوغان» یا «افغان» یا «پشتون» هستند.<sup>۱</sup>

۱. همان، ص ۷۰۹.

۲. سراج‌التواریخ، جلد ۴، بخش دوم، ص ۳۸۸.



به نوشته‌ی علی‌رضا علی‌آبادی، اگر تنها از دوره‌ی امیر شیرعلی خان و شاه امان‌الله یک مقدار گذشت کنیم و یک مقدار بپذیریم، بقیه تمام شاهان ۲۷۰ ساله‌ی پشتون‌ها یا اوغان‌ها، به درجه‌های متفاوت، قوم‌گرا، برتری‌طلب، قبیله‌پرست و بسیاری‌ها خاک‌فروش بوده‌اند.<sup>۲</sup>

به نوشته‌ی مرحوم فرهنگ افکار برتری‌طلبانه در آثار و اقدامات محمود طرزی، مولوی محمد سرور و «آصف قندهاری»، عبدالرحمن لودین قندهاری، و عبدالهادی خان داوی، نظام‌یافته‌تر وجود داشت افکار محمود طرزی، به پیروی از ترکان جوان و حزب اتحاد و ترقی ترکیه، یعنی آمیخته با ناسیونالیسم پشتونی و پان‌اسلامیزم بود که علاوه بر مبارزه علیه خرافات و ترویج معارف، از اهداف عمده‌ی طرزی، تعلیم و تعمیم زبان پشتو بود.<sup>۳</sup>

شخص داوود خان و برادرش نعیم خان (برادرزاده‌های هاشم خان صدراعظم مشهور به جلاد تاریخ) از همان آغاز جوانی در کنار کاکای جلادشان تفکر استبدادی و برتری‌جویی قومی داشتند.

در دوران حکومت نادرخان، برادران و خانواده‌اش به استثنای شخص ظاهرشاه که از آغاز پادشاهی (۱۳۱۲خ) تا (۱۳۴۲خ) که مرحوم داکتر یوسف به صدارت رسید، ظاهرشاه در محاصره‌ی کاکاها و پسر کاکایش بوده و مستقیم در جنایات آن‌ها نقش اساسی نداشته، بقیه جنایات این خاندان به‌حدی عظیم و گسترده است که در این رابطه کتابی زیر عنوان «غداران تاریخ معاصر کشور» نوشته‌ام که یکی از ممثلین این جنایات تاریخی محمد گل مومند (وزیر داخله، رییس تنظیمیه‌ی شمالی و رییس تنظیمیه‌ی شمال کشور از بدخشان و تخارستان تا بغلان، سمنگان، مزار، شبرغان و میمنه) بوده است که امروز در کشور مشهور به «بابای فاشیزم» است.

۱. موسوی، سید عسکر. ۱۳۸۷، ص ۲۷.

۲. علی‌آبادی، علی‌رضا. ۱۳۷۲، ص ۵۴.

۳. فرهنگ، ۱۳۹۰، ص ۵۱۰.

جنایات محمد گل در این کتاب نمی‌گنجد؛ شمارش آن‌ها را به‌طور مختصر در بحث آخر کتاب «فهرمانان واقعی جنگ استقلال و جعل‌کاری در تاریخ معاصر کشور» که در ماه سرطان ۱۳۹۶ منتشر شده نوشته‌ام.

خاندان نادر به‌ویژه هاشم خان برادرش، داوود و نعیم (برادرزاده‌های تنی هاشم خان صدراعظم) پیش از جنگ جهانی دوم از هواخواهان فاشیست‌های ایتالیا به‌ویژه فاشیست‌های آلمان بودند و به اساس اعتقادات فاشیستی، برتری جویانه، نژادپرستی و دیکتاتوری مدرن، همه مخالف دموکراسی، مخالف احزاب سیاسی، مخالف انتخابات آزاد و آزادی‌های مدنی بودند. چنانچه در تمام دوران صدارت ۱۷ ساله‌ی هاشم خان، صدارت ده‌ساله‌ی داوود خان و ۵ ساله‌ی ریاست جمهوری‌اش، هیچ آزادی مدنی و انسانی وجود نداشت؛ زبان‌ها بریده شده بودند، هیچ عنصر و نهاد سیاسی اجازه‌ی تپیدن و دفاع از آزادی را نداشت. اطاعت کورکورانه از رهبری استبدادی داوود یک اصل برای آن‌ها بود.<sup>۱</sup>

در جرگه‌ی ۱۹۵۵م / ۱۳۳۴خ دوران صدارت داوود خان که به‌منظور خرید سلاح و مهمات و تقویت ارتش بر ضد پاکستان در کابل تدویر شده و رییس جرگه - یک قبیله‌پرست شناخته‌شده (عبدالمجید زابلی) بود. از یک‌سو برای به‌دست آوردن سلاح بر ضد پاکستان، برای پس گرفتن پشتونستان، کشور را - دچار یک بحران عمیق سیاسی - اقتصادی کردند؛ از سوی دیگر، کشور را زیر نفوذ اتحاد شوروی بردند؛ و از جانب دیگر، رییس فاشیست این جرگه، بالای وزارت معارف وقت اعتراض داشت که چرا زبان پشتو در وزارت معارف، زبان مسلط نیست، باید زبان پشتو، یک زبان برتر و مسلط در کشور باشد. چون همه مردم افغانستان (به‌گفته‌ی وی) اوغان هستند، باید زبان‌شان اوغانی (پشتو) باشد.<sup>۲</sup>

۱. فرهنگ، ۱۳۹۰، ص ۷۶۱.

۲. فصلنامه‌ی پایدیا، ۱۳۹۶، ص ۲۸۰ و ۲۸۱.

در دوران ریاست جمهوری داوود درست همان سیاست دوران صدارت‌اش در مسایل داخلی و خارجی مطرح گردید؛ سرشت وی مشحون از استبداد، آزادی‌گُشی، قبیله‌گرایی، سلب و خفک کردن تمام آزادی‌های مدنی، برتری‌جویی قومی و دشمنی با پاکستان برای به‌دست آوردن پشتونستان و در نهایت تحمیل عقاید فاشیستی و توتالیتریستی و برتری‌زبانی، قومی و تباری و دیوانگی سیاسی بود که سبب نابودی خودش و حکومت‌اش گردید و متأسفانه جای او را فاشیست‌های خشن‌تر و متعصب‌تری چون تره‌کی و امین گرفتند.



## بحث هشتم

### غصب سرزمین‌های تاجیک‌ها به وسیله‌ی زمام‌داران و سران قبایل غاصب افغان!

این بحث از برنامه‌ی «تولد درباره‌ی هویت و اقتدار تاجیکان» در آگست ۲۰۱۷م به وسیله‌ی آقای دکتر لعل‌زاد تهیه شده و من به خاطر جلوگیری از حجیم شدن بحث، بخش‌هایی از آنرا با امانت‌داری به اختصار می‌آورم تا خواننده‌ی گرامی بداند که همه مردم افغانستان امروزی افغان یا اوغان یا پشتون و پتان نیستند.

پشتون‌های امروزی یا همان افغان‌ها در این کشور - یک ملیت از ۲۳ ملیت زنده هستند که ما؛ به جز غاصبان، غارتگران، قبیله‌گرایان و تمامیت‌خواهان وابسته به اجانب، مانند سایر ملیت‌های ساکن کشور به آن‌ها، به زبان و تبارشان احترام قایل هستیم و می‌خواهیم با حفظ حقوق شهروندی و تأمین عدالت اجتماعی، انسانی زندگی داشته باشیم. هر گروه غاصب، خاین، معامله‌گر و متکی به بیگانه‌ها باشد، علیه آن مبارزه می‌کنیم. انسان‌های صادق از هر قوم، گروه و تباری باشند، مورد احترام ما هستند. خاین، قوم‌فروش، رأی‌فروش، هویت‌فروش و غاصب از هر قوم و گروهی باشد علیه آن باید به‌طور مشترک مبارزه کنیم.

کابل یکی از بهترین شهرهای ازمنه‌ی قدیم و پایتخت باستانی یا زیست‌بوم اصلی نژاد تاجیکان است. به قول مرحوم کاتب نویسنده‌ی «نژادنامه‌ی افغان» وقتی تیمورشاه درانی [از ترس شورش سران قبایل افغان قندهار] کابل [محیط آرام انسانی و فرهنگی تاجیکان] را پایتخت قرار داد،

روسای درانی و قبایل چندگانه‌ی قندهار و برخی خانواده‌های قزلباش مسکونه‌ی قندهار نیز به کابل آورده همه جایداد و زمین دریافت کردند.

کابل در حقیقت زیست‌بوم اصلی تاجیکان بود و هنوز هم است و کابلی‌های اصیل این تاریخ را می‌دانند. کابل و اطراف و اکناف آن در آن زمان پوشیده از جمعیت تاجیکان بود که با یورش سران قبایل پشتون با غضب مستقیم یا دریافت فرامین تیمورشاه اراضی وسیع را غضب و شهرنشین شدند. بعضی نژادشناسان به اشتباه یا از روی غداری تاجیک‌ها را «تازی» یا عرب گفته‌اند. به باور مرحوم صدرالدین عینی، اگر تاجیک‌ها عرب می‌بودند چرا در سال ۹۴ ه.ق. یعنی فتح بخارا به وسیله‌ی اعراب مسلمان به زبان فارسی نماز می‌خواند. واقعیت این است که چون مغول‌ها و ترک‌ها حرف «ج» را تلفظ کرده نمی‌توانستند واژه‌ی تاجیک را «تازیک» تلفظ می‌کردند.

در تشکیل حکومت سامانیان تاجیک (سده‌ی ۹ و ۱۰ میلادی) نه تنها بخارا، بلخ و تخارستان، بلکه، هرات، قندهار، غزنی و کابل نیز شامل بوده، پس از آن امپراتوری غوریان تاجیک (سده‌های ۱۲ و ۱۳ میلادی) نظام دولتی خود را - از دست دادند. به نوشته‌ی بارتولد، مورخ نامدار روس؛ باشندگان اصلی غور تاجیک‌ها بودند، هیچ سند و دلیلی وجود ندارد که خوانین غوری سده‌های ۱۰ و ۱۲ میلادی و بعد دولت غوری (سده‌ی ۱۲ میلادی) را افغان بنامیم، این یک جعل تاریخی است.

مردم قرون وسطای غور یعنی حوزه‌ی جغرافیایی بالای هریرود، هلمند، دامنه‌های شمال دریای هامون و هلمند هرگز مسکن اصلی افغان‌ها یا پشتون‌ها نبوده، این مناطق متعلق به تاجیکان بوده است.

به نوشته‌ی ریسنر از قول راورتی قبایل اوغان در زمان غزنویان ترک‌نژاد، در مرزهای کوه‌های سیاه زندگی می‌کردند، بعد از چندین سده محصور ماندن به کثرت جمعیت و گرسنگی به سرزمین‌های دیگران هجوم بردند. به صورت دقیق کوهپایه‌های شرق غزنی تا شرق کوه‌های سلیمان یا «کوه سیاه پشته»

مسکن افغان‌ها بوده نام زبان شان (پشتو) از همین کوه «سیاه پشته» گرفته شده است.

به نوشته‌ی راورتنی زبان شفاهی افغانی (پشتو) در سده‌های ۹ و ۱۰ میلادی شکل گرفته است، نه پیش‌تر از آن.

به نوشته‌ی مورخان دیگر حتی زبان مردم وزیرستان تا زمان لشکرکشی یعقوب لیث صفاری سردار تاجیک تبار و عیار خراسان - زبان تخاری بوده است که در زمان سلطنت محمود غزنوی به فارسی سخن می‌گفته‌اند، اما امروز زبان مردم وزیرستان پشتو است. به‌طور دقیق نام «وزیرستان» یک واژه‌ی مطلق فارسی است و کتبه‌های توچی وزیرستان گواه این ادعاست که مرحوم استاد حبیبی نیز به این حقیقت اعتراف کرده است.

به نوشته‌ی راورتنی افغان‌ها (پختون‌ها) از کوچی‌گری، گله‌داری به زندگی مسکونی روی آورده و واژه‌های زبانی جدید مانند: قوم، طایفه، ملک، خیل، وُلُس، جرگه ... را - از زبان‌های دیگر گرفتند.

به نوشته‌ی خانیکوف روسی، قبایل بی‌شمار غلزی که حالا در اکثر مناطق جنوب از غزنی تا قندهار و لوگر زندگی دارند در اصل از نژاد ترک یا تاجیک هستند که در سده‌های ۱۶ میلادی در اثر اختلاط با پشتون‌ها، زبان پشتو را فرا گرفته، خود را به عبدالرشید افسانوی و جعلی ربط داده‌اند.

تا نیمه‌ی اول قرن ۱۹ میلادی جمعیت هرات، کابل، غزنی تا حدودی قندهار، لوگر، گردیز، جلال‌آباد و لغمان تاجیکان بودند.

پس از غزنویان، تیموریان و بعدها صفوی‌ها، مغول‌ها (بابری‌ها) و نادرافشار، سران قبایل اوغان را - با افراد جنگی‌شان به خدمت گرفته در بدل پاداش به‌وسیله‌ی آن‌ها جنایات بزرگی علیه مردمان مظلوم و سرزمین‌های اشغال شده انجام دادند که نمونه‌ی آخرین‌اش جنایات نادرافشار به‌وسیله اوغان‌ها یا پشتون‌ها در هندوستان و اهالی غیرپشتون قندهار تا هلمند و فراه و هرات است، که در بدل این خدمات شان، سران پشتون، در دربارهای

صفوی، افشاری و مغولی، فرمان زمین، رتبه، تحفه و معافیت‌های دیگر گرفتند.

در ترکیب ارتش محمود غزنوی هنگام غصب و غارت هند، افغان‌های زیادی از اطراف کوه سلیمان داخل بوده و در سمت جنوب غزنی برعلاوه‌ی غصب غارت در هند زمین دریافت کردند. در ارتش غوری‌های تاجیک (۱۱۵۲-۱۲۰۶م)، لودی (۱۴۵۱-۱۵۲۶م) و سوری (۱۵۴۰-۱۵۵۵م) در هند جنگ‌جویان پشتون در خدمت آن‌ها بودند، زیر عنوان انتشار دین اسلام جنایات بی‌شماری نیز انجام دادند و تعدادی نیز به داخل هندوستان مهاجرت کرده، زمین‌های باشنده‌های اصلی را غصب کردند. چون در خدمت حکومت‌ها بودند، از ایشان کسی بازپرسی نمی‌کرد.

راورتنی خاورشناس مشهور انگلیسی در کتاب «یادداشت‌ها درباره‌ی افغانستان و بلوچستان» می‌گوید:

«تاجیکان نه تنها در تمام جلگه‌ها بلکه در مناطق کوهستانی از هرات تا خیبر و از قندهار تا اکسوس (آمو) گسترده اند.»

نویسنده‌ی «نسب‌نامه‌ی افغان» نیز تصدیق می‌کند که پس از انتقال پایتخت به کابل (۱۷۷۴م) سران درانی و سران اقوام پشتون قندهار با خانواده‌ها و اقارب شان به کابل و اطراف کابل آمده [زمین‌های دیگران را غصب یا به‌وسیله‌ی فرمان تیمورشاه] گرفتند. پیش از آن کابل و اطراف کابل زیست‌بوم اصلی یا جای بودوباش تاجیکان و ملیت‌های غیرپشتون بود.

راورتنی از قول برنس فرمانده بزرگ انگلیس می‌گوید: «تاجیکان شمالی و کوهستان‌ها از ظلم اوغان‌ها ترجیح دادند که به آن‌سوی هندوکش مهاجرت کنند. در جنگ اول انگلیس در این کشور، تاجیکان شمالی و کوهستان مقاومت کردند و امیر دوست محمد خان زیر حمایت آن‌ها به پروان آمد. مردم شمالی جنرال سیل را شکست دادند. اما دوست محمد خان پشتون تبار، بدون جنگ مخفیانه و نامردانه آمده به مکناتن تسلیم شد.



در دومین جنگ انگلستان (۱۸۷۸-۱۸۸۰م) باز هم پارتیزان‌های تاجیک مقاومت اصلی را در کابل و شمال کابل پیش می‌بردند.

به باور پولیاک (۱۹۶۴م): «افغانستان امروزی بخشی از خراسان بزرگ و تاریخی یک کشور چندین‌قومی است که بیش از ۲۰ قوم زنده در آن سکونت دارند؛ افغان‌ها یا پشتون‌ها صرف یکی از این اقوام هستند. سرزمین‌های این همه باشندگان اصلی به‌وسیله‌ی غاصبان پشتون کوچی و بیابان‌گرد اطراف کوه سلیمان پس از سده‌ی پانزدهم تصاحب و غصب گردیده و این پروسه از سال ۱۷۴۷م یعنی تشکیل سلطنت ابدالیان خدمتگار نادر افشار تصاحب و غصب گردیده است.»

باز هم به نوشته‌ی همین نویسنده: «بعد از تشکیل دولت ابدالی غصب و غارت سرزمین‌های ملیت‌های غیرپشتون به‌خصوص تاجیک‌ها، ترک‌تباران، هزاره‌ها، بلوچ‌ها، پاشایی‌ها به‌صورت سازمان‌یافته آغاز شد که هنوز هم ادامه دارد. حاکمان محلی ازبک، تاجیک، هزاره ... در بلخ، تخارستان، بدخشان، قندوز، مزار، اندخوی، شبرغان، بغلان، آقچه، میمنه تا کوهستان و کوهدامن و نقاط دیگر این کشور، در غرب، به حکومت ابدالی مُدغم کرده شدند وگرنه حاکمان بسیاری این مناطق یا محلی یا زیر اثر امارت بخارا بودند. هرچند تاجیکان علیه این اشغال‌گران کوچی و مالدار پشتون زیر حمایت حکومت مقابله کردند، اما به پیروزی نه انجامید. زیرا عبدالرحمان خان که به حمایت همین مردم غیرپشتون تا کابل رسیده بود، وقتی قدرت‌اش به حمایت انگلیس‌ها محکم شد، سلطه‌ی خویش را بالای ملیت‌های غیرپشتون در شمال مستحکم نمود. در مدت نسبتاً کوتاه بعد از امضای معاهده‌ی دیورند و تعیین مرز کشورش با هند برتانوی دست به خیانت دیگری زده، بعد از سرکوب قیام‌ها در مزار میمنه و بادغیس کوچاندن پشتون‌های کوچی، مالدار و گله‌چران را - به شمال کشور آغاز نموده، مردمان مظلوم بومی را زیر فشار قبایل بدوی خودش قرار داده، زمین‌های للمی و آبی را با امتیازهای گونه‌گون

به آن‌ها بخشیده، مردمان بومی آواره شده یا به دهاقین بی‌زمین مبدل گردیدند.» (جاناتن‌لی فصل دهم صفحه ۱ نشرناشده)

به نوشته‌ی سعید سعیدی‌زاده در (۱۹۸۹م) امیر عبدالرحمان خان به اجبار و اختیار ده‌ها هزار خانوار اوغان (پشتون) را از جنوب، شرق کشور و مناطق آن طرف دیورند (قلمرو هند انگلیسی) به شمال، شمال‌شرق و شمال‌غرب و مناطق مرکزی (هزاره‌جات) کوچاند.

در سال ۱۸۸۴م حدود ۳ هزار خانوار اوغان را به میمنه، بیش از ۱۲۰۰ خانوار را از قندهار و اطراف آن به منطقه سبزوار هرات و قلعه نو (بادغیس) و در سال ۱۸۸۵م حدود ۸۰۰ خانوار، را به بلخ و در همین سال حدود ۴۰ هزار خانوار به ناحیه‌ی شمالی، کوهستان و شمال کشور کوچانده شدند و در سال ۱۸۸۶م حدود ۲ هزار خانوار را - از اوغان‌های جنوبی به استان قندوز و باز هم در همین سال ۱۲ هزار خانوار اوغان را - به نواحی مناطق مرز دریای آمو (از تخارستان تا شبرغان و میمنه) جابه‌جا کرد. در سال ۱۸۸۴م سه هزار خانوار را از جنوب کشور به میمنه و ۱۳۰۰ خانوار اوغان از قبایل کوچی اسحاق‌زی به نواحی ولایت بادغیس. در سال ۱۸۸۵م باز هم بیش از ۸۰۰ خانوار را به اطراف مزار و در سال ۱۸۹۰م ۴ هزار خانوار را بالای مناطق چار ایماق‌ها در شمال‌غرب (هرات و بادغیس) جابه‌جا و زمین‌های آبی مردم مظلوم را به آن‌ها بخشیدند. (جاناتن‌لی، فصل دهم، ص ۱-۳۱ نشرناشده)

در دوران استبداد خاندان نادری یعنی ریاست تنظیمیه‌ی محمدگل مومند (مشهور به بابای فاشیزم) حدود ۶۲ هزار خانوار ناقلین یا غاصبین پشتون بالای زمین‌های تاجیک‌ها، هزاره‌ها و ترک‌تباران در شمال کشور (از تخارستان تا میمنه) جابه‌جا کرده شده و برای ۱۲ سال دیگر از دادن مالیات معاف کرده شدند.

در دوران حکومت نادر خان و خاندانش بین سال‌های ۱۹۳۰-۱۹۶۰م بسیاری از دهکده‌های تاجیک‌نشین، ترک‌تباران و ملیت‌های کوچک دیگر در

تخارستان، قندوز، خان‌آباد، بغلان، مزارشریف، شبرغان، سمنگان، نهرین، خواجه‌ی غار، امام صاحب، تاشقرغان... به پشتون‌های ناقل (غاصب) داده شده، بیش از هزاران خانواده‌ی پشتون، شینواری، منگل، جاجی، احمدزایی... جابه‌جا کرده شدند و بسیار وحشیانه به مال و املاک مردمان بومی دست‌درازی می‌کردند. چون از ارباب قریه تا ولسوالی، والی و اراکین همه پشتون بودند کسی عرایض آن‌ها را هم نمی‌شنید. حتی نام ده‌ها دهکده، شهر و منطقه جبری از زبان فارسی و زبان‌های محلی به پشتو تبدیل گردید که نمونه‌ی آنرا در بحث‌های بعد می‌خوانید. متأسفانه این جنایات روی چند هدف فاشیستی صورت می‌گرفت، مانند: جابه‌جایی پشتون‌های بی‌زمین و کوچی، استحکام حاکمیت فاشیست‌های رأس نظام، پشتون‌سازی مناطق غیر پشتون و سلطه اقتصادی پشتون‌ها.<sup>۱</sup>

متأسفانه شاه امان‌الله از همین قبیله برای این غاصبین یا ناقلین، نظام‌نامه ساخت و غصب و غارت سرزمین‌های مردمان بومی را - که اکثرشان در وطن آبایی خود جای یک خیمه یا سرپناه را هم نداشتند، قانونی ساخت و جنایت اجداد خود را تصدیق کرد.

### فاشیسم در افغانستان زنده است!

از اعمال فاشیستی داوود خان در دوران نخست‌وزیری و دوران ریاست جمهوری‌اش از جمله: خودسری، زورگویی، قبیله‌گرایی، جنگاندن افغانستان با پاکستان، آزادی‌گُشی، سرکوب آزادی‌خواهان، خفک کردن احزاب و نهادهای سیاسی، تحمیل زبان پشتو از طریق ایجاد کورس‌ها... از اعمال نورمحمد تره‌کی، حفیظ‌الله امین به وسیله‌ی دستگاه‌های جهنمی، کام و خاد

داکتر نجیب طی ۱۴ سال، که به نسبت غلطیدن در لجن‌زار قبیله‌گرایی سقوط کرد نوبت به تنظیم‌های جهادی رسید و آقای حکمتیار با وجود فیصله‌ی رهبران تنظیم‌ها در «گورنر هوس پشاور» که خود حکمتیار در پای آن منحیث صدراعظم امضا نموده بود ۴ سال کابل را راکت‌باران کرد، هزاران انسان را به قتل رساند و هزاران انسان دیگر را زخمی و بی‌خانمان ساخت و هزاران دیگر حتی از دین اسلام خارج شده، دین نصارا و یهودیت را پذیرفته، از شر راکت‌های حکمتیار خود را نجات دادند.

یکی از فعالان سابقه‌دار و یکی از مسوولین فرهنگی حزب اسلامی که در جریان ملاقات بزرگان شهر کابل با حکمتیار در چهارآسیاب حاضر و ناظر بوده، نمایندگان مردم کابل برای حکمتیار گفتند:

«آقای حکمتیار تو اگر جنگ داری؛ بر سر گرفتن قدرت با آقای ربانی و احمدشاه مسعود است. شما مردم کابل و شهر کابل را تباه کردید، گناه ما چیست؟»

حکمتیار صاف و ساده برای‌شان گفت: «یک قوم پست از ما [پشتون‌ها] قدرت را گرفته است اگر یک نفر هم زنده در کابل نماند، ما رهاکردنی نیستیم.» همین آقای حکمتیار سال بعد به همان دولتی که به‌خاطر سرنگونی‌اش هزاران انسان را کشته و شهر را تباه کرده بود، تسلیم شد. اما طالبان رییس‌جمهور و صدراعظم را سقوط دادند، اکثریت مطلق اعضای حزب اسلامی در مناطق پشتون‌نشین به طالب‌ها تسلیم گردیده، جنایات بی‌شماری را زیر نام طالب انجام دادند، که تا هنوز هم با طالبان مخلوط هستند. چون از سال ۱۳۷۵ تا ۱۳۹۶ خ بیش از ۲۱ سال زیر عنوان طالبان جنایت کرده، حالا با آمدن آقای حکمتیار به کابل، رهبران همه تنظیمی‌های جهادی به استثنای آقای محسنی، همه «همراه امریکایی‌ها مجاهد شده‌اند.»

به ادامه‌ی جنایات آقای حکمتیار به بهانه‌ی «ملیشه‌ها» و «گلم جمع‌ها» در کابل، وقتی طالبان مسلط شدند افکار فاشیستی خود را پنهان نکرده اعلام کردند:

«در افغانستان انتخابات برگزار نخواهد شد چون انتخابات تقلید از کفار و غیراسلامی است، تصمیم‌ها براساس نظر امیرالمومنین گرفته می‌شود، برای ما مشورت لازم نیست، ما از فرمان امیر اطاعت می‌کنیم. این جا رییس جمهور وجود نخواهد داشت. ملا محمد عمر بالاترین مقام تصمیم‌گیرنده است. انتخابات با شرع شریف منافات دارد، بنابراین آنرا رد می‌کنیم. ما فقط، با علمای دینی طالبان مشورت می‌کنیم.»<sup>۱</sup>

واضح است که از جمله ۵۵ تن رهبران و فرماندهان بزرگ طالبان همه پشتون تبار بودند صرف در میان شان قاری دین محمد تاجیک (وزیر تحصیلات عالی) از بدخشان و ملا سید غیاث‌الدین آغا وزیر معارف از اربک‌های فاریاب بودند، حتی یک نفر اهل تشیع در کابینه و مقامات تصمیم‌گیرنده‌ی شان وجود نداشت، درحالی‌که تعداد سران تنظیم‌های اهل تشیع به شمول عبدالعلی مزاری به طالبان تسلیم شده بودند.<sup>۲</sup>

**شاخصه‌های مشترک فاشیست‌های افغانستان با فاشیست‌های اروپایی**  
گُنش‌گران فعال پشتونی که اساساً و ماهیتاً دارای افکار فاشیستی بودند یا مستقیم از هر گروه و جناح سیاسی - چه دینی و چه غیر دینی (خلقی، پرچمی و غرب‌زده) یا غیرمستقیم از طریق مصاحبه‌ها، نوشته‌ها و لابی‌گری‌ها در سطح جهان منطقه و کشور از طالبان حمایت کردند و هنوز هم که ۱۷ سال است طالبان علیه یک دولت با قانون متمرکز - آن‌هم پشتونی (کرزی - غنی) و آن‌هم زیر حمایت مستقیم امریکا، انگلیس و دیگر کشورهای غربی جنگیده و

۱. فصلنامه‌ی پایدیا، سال اول، شماره‌ی یک و دو، ۱۳۹۶ خ.

۲. اندیشمند، محمد اکرام. مقاله «اسماعیل‌یون و ایدئولوژی طالبان»، ۲۵ اکتوبر ۲۰۰۸ م، سایت انترنتی آرپایی.

می‌جنگند از داخل نظام از طالبان حمایت می‌شود، یعنی همان جناح‌هایی از پشتون که دارای افکار فاشیستی هستند به طالبان «نکته‌ی دار» معروف اند.

از نظر آقای حسین بیانی (راد) در مقاله‌اش شاخصه‌های اشتراکات فاشیست‌های افغانستان با فاشیست‌های اروپایی قرار زیر اند:

۱- بی‌اعتمادی به تعقل که برجسته‌ترین خصیصه‌ی آن‌ها محسوب می‌شود؛

۲- انکار از اصل اساسی مساوات، برابری و حقوق شهروندی؛

۳- مخالفت با حکومت‌های نخبه‌گرا و غصب قدرت به وسیله‌ی پشتون‌ها، اما به خدمت‌گیری برخی عناصر غیرپشتون به صورت نمایشی؛

۴- اعتقاد به توتالیتریسم و حکومت مطلق پشتونی و متمرکز؛

۵- نژادپرستی یعنی حاکمیت مطلق جامعه به دست پشتون‌ها چنانچه عبدالمنان نیازی بعد از اشغال مزارشریف گفته بود: «تاجیک‌ها به تاجیکستان، ازبک‌ها به ازبکستان بروند و هزاره‌ها به گورستان.»<sup>۱</sup>

رهبران طالبان پس از تصرف مزارشریف در مردادماه (اسد) ۱۳۷۷خ دستور قتل عام وسیع هزاره‌ها، ازبک‌ها و تاجیک‌ها را صادر کردند و اقوام غیرپشتون را - «رافضی» و «کافر» و «شر و فساد» خطاب کرده به خاک و خون کشیدند، اهالی روستای قاضی‌آباد، دشت لیلی... را سر بریدند.

عبدالمنان نیازی والی طالبان در مزار اعلام کرد:

«هزاره‌ها، سه راه بیش‌تر ندارند: یا سنی شوند، یا به ایران بروند، یا کشته شوند.»<sup>۲</sup>

۶- ضدیت با حقوق بشر و نظم بین‌المللی، یعنی زندگی در جنگل و آزاد از قیدوبند منشور سازمان ملل و قوانین سازمان‌های حقوقی خصیصه‌ی ذاتی غاصبان پشتون است.

---

۱. فصلنامه‌ی پایدیا، ۱۳۹۶، ص ۲۹۱.

۲. همان.

۷- در سیاست توسعه‌طلبانه با سرکوب، ارباب، دهشت و غصب و غارت هنوز طالبان لنگی دار و نکتایی دار با همان افکارشان پابند هستند و مبارزه می‌کنند.

۸- در اسطوره‌ی ملت حاکم؛ ملت جایگاه مرکزی در ایدئولوژی فاشیزم دارد، یعنی همه اقوام و ملیت‌ها را در گودال ملیت خود انداختن به نام ملت واحد، مانند این‌که: همه مردم افغانستان «اوغان» هستند و بس؛ نه منطق، نه دانش، نه دلیل و نه اجازهی بحث علمی در این کشور جایگاه دارد.

۹- تکریم و تجلیل از تاریخ اسطوره‌یی، ولو جعلی باشد، مانند فاشیست‌های افغانستان که معتقدند هویت، فرهنگ و تمدن تاریخی ملیت‌های دیگر را تخریب و از مواد آن‌ها، برای خود فرهنگ و تمدن اسطوره‌یی بتراشند و به آن افتخار کنند. رفتن احمدشاه ابدالی برای غصب و غارت هند برای آن‌ها کورکورانه مایه‌ی افتخار است، این‌که چه جنایتی در این لشکرکشی‌ها انجام شد تعقل و تفکر نمی‌کنند.

۱۰- مشروعیت بخشیدن به خشونت، جنگ، ترور و بی‌عدالتی‌های خودشان، در اعتقاد فاشیست‌های جهان و فاشیست‌های افغانستان، اخلاق انسانی رنگ می‌بازد، عدالت اجتماعی پامال می‌شود. از نظر آن‌ها دیگران نیز باید فاشیست باشند، در غیر آن، دشمن هستند. توان شنیدن منطق و استدلال دیگران را ندارند، به باور جاهلانه‌ی خودشان، همه باید بپذیرند که تا پل اتک از ماست، دیگر دلیلی را قبول ندارند.<sup>۱</sup> این خواست «فروملی» خود را، «ملی» نامیده مشروعیت می‌دهند و دیگران را محکوم می‌کنند. بازداشت‌ها، شکنجه‌گاه‌های نازی‌ها نیز مشابه نهادهای شکنجه‌گر هاشم‌خانی و طالبانی بودند.<sup>۲</sup>

۱. عصمت الهی، محمد هاشم. «جریان پرشتاب طالبان»، ۱۳۸۷، ص ۳۴.

۲. فصلنامه‌ی پادیا، ۱۳۹۶، ص ۲۹۴.

به اساس گزارش‌های رسمی رسانه‌های چاپی، صوتی و تصویری دشمنی طالبان نکتایی دار و طالبان لنگی دار، با وجود معامله‌گری، قوم‌فروشی و رأی‌فروشی تعدادی از سران ملیت هزاره [مانند سران تاجیک و ازبک] با حکومت پشتونی و متمرکز کرزی - غنی، برای به‌دست آوردن مقام، پول و امکانات مادی، از سال‌های ۱۳۹۱ به این طرف، به‌طور مشخص کشتن هزاره‌های مظلوم و بی‌گناه غیرنظامی، جزو برنامه‌های فاشیست‌های داخل و بیرون نظام است:

۱- حوت ۱۳۹۳خ ۳۱ تن هزاره‌ی جاغوری گروگان گرفته شدند در مسیر راه کابل قندهار که تعدادی کشته شدند.

۲- (۲۸) حمل ۱۳۹۴ تعداد ۵ تاجر هزاره در اجرستان، سر بریده شدند.

۳- (۱۱) جوزای ۹۴ تعداد ۴ تن هزاره‌ها (دو زن و دو مرد) در منطقه‌ی رسنه گروگان گرفته شدند؛

۴- (۲۷) جوزای ۹۴ تعداد دو تن هزاره‌ی جاغوری در دشت مرگ گروگان گرفته شدند.

۵- (۲۸) جوزای ۹۴ تعداد پنجاه تن هزاره را طالبان گروگان گرفتند؛

۶- (۲۰) اسد ۹۴ تعداد ۴ تن هزاره‌ی جاغوری را طالبان به اسارت برده، گردن زدند.

۷- (۱۴) اسد ۹۴ تعداد ۱۳ تن هزاره گروگان گرفته شدند.

۸- (۲۴) میزان ۹۴ تعداد ۳ زن و ۵ مرد (۸) تن هزاره به‌وسیله‌ی طالبان به گروگان برده شدند، یعنی طی ۹ ماه اول حکومت داکتر غنی ۱۱۷ تن هزاره به گروگان گرفته شدند.

۹- در انفجار جنبش روشنایی دهمزنگ، مسجد باقرالعلوم دشت برچی، مسجد هرات، مسجد چنداول، تکیه‌خانه‌ی خیرخانه، کورش آماده‌گی کانکور و ورزشگاه میوند در دشت برچی به صدها تن هزاره‌های شیعه مذهب در



ما همه افغان نیستیم! / ۱۷۳

حملات انتحاری و انفجاری مشکوک، دست حاکمان نظام دخیل گفته شده به شهادت رسیده‌اند.

عاملان انتحاری و انفجاری شهادت استاد ربانی، مولانا عبدالرحمان سیدخیلی، داوود داوود، شاه‌جهان، انفجار و انتحار در شفاخانه‌ی ۴۰۰ بستر، قطعه رجال برجسته، مرکز تعلیمی پولیس، قول اردوی مزارشریف، چهارراهی زنبق، شاه شهید، بادام باغ (هنگام تشییع جنازه بچه‌ی آقای ایزدیار) و ده‌ها انفجار دیگر تا سقوط شهر قندوز در همه موارد دست طالبان نکتایی دار از داخل و بیرون ارگ، دخیل دانسته شده، باوجود تشکیل ده‌ها کمیسیون از سوی حکومت هیچ نتایجی اعلام نشده، یعنی در نهایت دست فاشیزم به‌طور مشترک در همه قضایا دخیل بوده و همکاری مشترک برای زدن و راندن ملیت‌های غیرپشتون ادامه دارد که جز مانیفست فاشیست‌های قبیله‌پرست از داخل و بیرون ارگ بوده و نشان می‌دهد که فاشیزم هنوز هم زنده و فعال است؛ به‌طور نمونه:

روز حمله‌ی انحصاری بر شفاخانه‌ی ۴۰۰ بستر، رییس شفاخانه در قره‌باغ شمالی مهمان سازمان‌دهنده‌ی حمله‌ی انتحاری بود. روز حمله‌ی مرگبار بالای قول اردوی مزارشریف، فرمانده قول اردو مهمان جمعه خان همدرد بود که متهم به سازمان‌دهی این جنایت خوانده شده است. تاکنون از این دو تن بازخواستی صورت نگرفت، درحالی‌که در هر دو حادثه تعدادی اشخاص بی‌واسطه و بی‌دفاع زندانی هستند.



## بحث نهم

### جنايات مالی و تشکيلاتی همراه با تعصب در دولت‌های کرزی - غنی زیر حمايت امريکا و انگليس

از بحث تشکيلاتی و جنايات مالی ۱۴ سال دولت کرزی اگر به نسبت حجيم شدن اين نوشته بگذريم، صرف به کتاب «افغانستان در چنگال خونين فساد کرزی» نوشته‌ی آقای شاه آقا صدیق مجددی در ۳۸۰ صفحه با قطع و صحافت وزيری چاپ نخست ۱۳۹۴ خورشیدی در ۱۲ فصل می‌توان اشاره کرد.

این جنايات عظيم و تاريخی همه متعلق به نزدیکان و اشخاص اعتمادی حامد کرزی است، می‌توان آنرا جنايات قومی و قبیله‌ی نام گذاشت. از قول خليل زاد که مدتی مناسباتش با کرزی خوب نبوده نقل شده است که: خانواده‌ی کرزی، از تأسيس کارخانه‌ها، شرکت‌ها، نمایندگی‌ها، جايدادهاي دولتی داخلی و خارجی کمیشن (جزیه) می‌گیرند. (منظورش ولی کرزی، محمود کرزی، قیوم کرزی ... است)

به نوشته‌ی جیمز رایزن در شماره‌ی هشتم نیویارک تایمز در مارچ ۲۰۰۹م: «برادر کرزی (محمود کرزی) امپراتوری مالی ایجاد کرده است. درحالی‌که در گذشته‌ها پیش خدمت یک رستوران در امریکا بود، امروز طی ۸ سال، به سرمایه‌دار بزرگ افغانستان مبدل گردیده است. شمه‌ی از فساد مالی خانواده‌ی کرزی را - جیمز رایزن چنین برشمرده است:

۱- مالک یگانه فابریکه‌ی سمنت در افغانستان هستند؛

۲- دارنده یا سهم‌دار بزرگ یک بانک خصوصی هستند؛

- ۳- دارنده‌ی بزرگ‌ترین شرکت ساختمانی اند؛
- ۴- شهرک مدرن عینومینه را در قندهار در ۹۰۰ جریب زمین احداث نموده‌اند؛
- ۵- یگانه نمایندگی شرکت تویوتا را در افغانستان دارند؛
- ۶- دارای ۴ معدن ذغال‌سنگ در افغانستان هستند؛
- ۷- عضو غرفه‌ی تجارت می‌باشند که ساختمان بزرگ پارلمان در قید آن است؛

۸- جنرال هادی خالد از پُست معینیت وزارت داخله به‌خاطر جلوگیری از یک معامله‌ی برادر کرزی با شیرخان فرنود از وظیفه برکنار شد.

به نوشته‌ی جیمز رایزن در شماره‌ی ۴ اکتوبر ۲۰۰۸م برادر کرزی (محمود) یکی از تاجران بزرگ مواد مخدر است و انجنیر عبدالله قندهاری محمود کرزی را در یک مصاحبه‌اش «کوچنی بوش» یعنی جورج بوش کوچک افغانستان خطاب کرد. همچنان خانواده‌ی کرزی و مارشال فهیم در کابل و ولایات دیگر، دارای بلندمنزل‌ها، هتل‌ها، ویلاها و تجارتخانه‌ها می‌باشند.

این جنایات مالی شامل اعمال معاونین وی نیز می‌شود، جنایات مالی هرکدام از معاونین و اعضای مقتدر کابینه‌اش تا والی‌ها طی ۱۴ سال کتاب‌های قطور دیگری لازم دارد، که یکی از عوامل عمده‌ی این همه جنایات مالی موجودیت یک نظام متمرکز قبیله‌یی است که رییس‌جمهور برای هیچ‌کسی جواب‌ده نیست.

امریکا و انگلیس به همکاری مستقیم کرزی داکتر اشرف غنی را در یک انتخابات فاجعه‌بار مشهور به «انتخابات گوسفندی» به‌قدرت رسانده رساندند. انتخابات ۱۳۹۳ را به‌خاطری «گوسفند» می‌گویند که صدای ضیاءالحق امرخیل رییس دارالانشای باصلاحیت کمسیون (نامستقل) انتخابات به‌وسیله‌ی کارمندان امنیتی ثبت شده بود که به مسوولین ولایات این کمسیون دستور می‌داد «شکم‌های گوسفندها را پر کنید» یعنی صندوق‌های انتخابات را - به نفع دکتر غنی پر کرده، ارسال کنید. بی‌شمانه‌تر این‌که به‌جز

چند تن از پارتی‌های آقای خلیلی که هزاره بودند و بعد به جاه و مقام رسیدند، تمام مسوولین باصلاحیت کمیسیون انتخابات در سراسر کشور پشتون بودند و آن‌هم از فاشیست‌های بسیار حاد، متعصب و قبیله‌پرست، نه پشتون‌های صادق و راست‌کار.

دو سال بعد از این انتخابات که رییس‌جمهور ما را آقای جان‌کری وزیر خارجه‌ی امریکا به کابل آمده تعیین کرد و آقای دکتر عبدالله را مانند «کلک ششم» به آن چسپاند. دکتر غنی در روزهای نخست رسیدن‌اش به قدرت آقای عمر زاخیلوال را - که در مرکز فساد مالی (وزارت مالیه) قرار داشت به جای محاکمه، مشاور ارشد اقتصادی مقرر کرد، بعد در پاکستان سفیر ساخت. به گزارش سازمان «سیگار» یا اداره‌ی بازرسی امریکا سالانه ۵۰۰ میلیون دالر در دوران وزارت مالیه زاخیلوال از گمرک‌های افغانستان گم شده و به گفته‌ی معاون اطاق‌های تجارت افغانستان بیش از ۶۰ درصد اسناد گمرکی در دوران وزارت زاخیلوال جعلی بوده است.

به گزارش آقای سرور عثمانی معاون کمیسیون عدلی و قضایی شورای ملی سالانه بیش از ۳۲ میلیون دالر به نام سوپر سکیل (Super Skill) در وزارتخانه‌ها به خویشاوندان اراکین بلندپایه‌ی دولت‌های فاسد کرزی-غنی داده می‌شود، یعنی برای بست‌های چهارم ماهانه ۵۰۰ دالر، برای بست‌های سوم ۸۰۰ دالر و برای بست‌های دوم هزار دالر و برای بست‌های اول هزار و پنجصد دالر امریکایی امتیاز پا در هوا پرداخت می‌شود.<sup>۱</sup>

هفته‌نامه‌ی «فارسی» پایگاه نشراتی شورای عالی همبستگی تاجیکان در شماره‌ی سیزدهم ۲۹ جدی ۱۳۹۵ در صفحه ۸ جنایات مالی را زیر عنوان «وزارت مالیه، بزرگ‌ترین و خطرناک‌ترین مرکز فساد مالی طی ۱۶ سال در افغانستان»، چنین افشاء کرده است:

«به گزارش شبکه‌ی تلویزیونی خصوصی طلوع نیوز ۱۳۸۸/۴/۲۴ تاکنون بیش از ۴۰ میلیارد دالر امریکا در بخش‌های ملکی کمک مالی کرده است که

۱. روزنامه‌ی پشتوزبان ویسا، ۱۶ قوس ۱۳۹۵ خ.

چهل هزار لک دالر می‌شود و در همین مدت کمیته‌ی بررسی کنگره‌ی امریکا ۲۶ پرونده‌ی اختلاس بزرگ را در حکومت فاسد کرسی زیر بررسی دارد. اما دکتر غنی با خاک‌زدن به چشم جهانیان و گویا تصمیم برای مبارزه با فساد، قضیه‌ی کابل بانک را پیش کشیده اما فاسد اصلی را مشاور خود ساخته است.»

به نوشته‌ی روزنامه‌ی «اطلاعات روز» مورخ ۱۵ حمل ۱۳۹۶ خ دکتر غنی تمام قراردادهای مالی، تدارکاتی، ساختمانی، وارداتی، فنی، ملکی و نظامی را زیر عنوان «کمیسیون تدارکات ملی» [قرار تبصره‌ی مردم عام تدارکات قومی و قبیله‌ی دکتر غنی] به داخل ارگ برده، اقوام و پارتهای خود را بالای گنج سوار کرده، هیچ وزارتخانه‌ی در عقد قراردادها صلاحیت ندارد؛ چند تن آدم‌نما در کمیسیون «تدارکات غنی» حضور دارند که به‌جز بلی و نخیر - اعتراض در قاموس شان نیست.

قابل توجه برای خواننده و شرم‌آور برای حکومت‌های کرسی - غنی و بادران خارجی شان این است که به استثنای دکتر غنی لوگری پشتون در مدت ۱۵ سال دیگر، وزیر مالیه پشتون بوده و آن‌هم از یک ولایت ننگرهار (آقای امین ارسال، انورالحق احدی، عمر زاخیلوال و اکلیل حکیمی).

بخشی از این جنایات مالی را من (نویسنده‌ی این کتاب) در شماره ۱۳ هفته‌نامه‌ی وزین «فارسی» مورخ ۲۹ جدی ۱۳۹۵ خ / ۱۸ جنوری ۲۰۱۷ م آورده‌ام، این‌جا از خودم نه، بلکه از روزنامه‌ی «آرمان ملی» مواردی را نقل می‌کنم که در دوران دو‌ساله‌ی حکومت دکتر غنی و وزارت آقای اکلیل حکیمی رخ داده است:

### **وزیر مالیه نمی‌تواند، از زیر ریش مردم خرسوار بگذرد! اکلیل حکیمی باید پاسخ بگوید!**

این عنوان، مقاله‌ایست که به قلم ظفر خان «ظفر» که گمان می‌برم آن‌هم از ترس تسلط فاشیست‌های قبیله‌پرست و فاسد دولت کرسی - غنی نام مستعار باشد.

خلاصه‌ی مقاله با رعایت اصل امانت‌داری: «همه از مبارزه علیه فساد سخن می‌گویند [هم دزد می‌گوید یا خدا هم صاحب‌خانه] در این میان فساد، صاحبش را گم می‌کند. وزارت مالیه که هفده سال است چرخ اقتصادی کشور را مدیریت می‌کند، از شاه‌رگ تا موی‌رگ اقتصادی و تمام شعبات مالی سراسر کشور و سراسر وزارتخانه‌ها را در کنترل خود دارد. یعنی به گزارش سازمان‌های شفافیت بین‌المللی و مردم افغانستان، دولت‌های کرزی - غنی فاسد درجه اول [حتی مافوق درجه] در جهان اند. بنابراین، مرکز این فساد در وزارت مالیه است.

طی ۱۶ سال در وزارت مالیه، یک تیم قومی و قبیله‌یی خاص کار کرده، هیچ گروه قومی و تنظیمی دیگر، هیچ‌گونه دسترسی به وزارت مالیه نداشته است. بنابراین، فساد در این وزارت ریشه‌ی قومی دارد و هر کارمندی در فساد، دزدی و جنایات مالی در وزارت مالیه حالا ماستری دارد [در حقیقت ولایت ننگرهار این افتخار را یدک می‌کشد]. آگاهان می‌گویند: زمانی که اشرف غنی وزیر مالیه بود، حساس‌ترین بخش‌های این وزارت، از سوی اشخاص نزدیک به وی کنترل می‌شد که خانم «سیما غنی» یکی از چهره‌های فاسد در این دوره بود، زمانی به داکتر احدی این گنج تاریخ رسید، [او که رییس حزب قبیله‌گرایی افغان ملت بود مرتکب جنایات مالی بزرگ شد. واه به حال مردم افغانستان! به گفته‌ی یکی از نزدیکان خانم‌اش در چندین کشور آقای احدی دارایی و اوایلا دارد. آقای احدی در دوران تصدی وزارت‌اش زیر عنوان بازار آزاد، اکثریت مطلق جایزاد‌های دولتی و تصدی‌ها را به ربع قیمت در بازار آزاد یا بازار سیاه فروخته، کیسه‌های خود را خوب پُر کرد که نمونه‌اش شرکت کود کیمیاوی و خدمات زراعتی، چندین بانک، تصدی‌های ترانسپورتی ... هستند]

وقتی نوبت به زاخیلوال رسید، اوج حکومت مطلقه‌ی کرزی بود. موصوف وزارت مالیه را خانه‌ی خود پنداشته، هر کس را هر جا خواست مقرر کرد، و هر جا دارایی بود چنگ انداخت که تا به پارلمان کشانده شد. چون حامی

قبیله‌یی مانند کرزی و حامی خارجی مانند کانادا - داشت حرف وکلای پارلمان به‌جایی نرسید.

حالا آقای اکلیل حکیمی در همان جایگاه زاخیلوال و احدی قرار دارد. آقای حکیمی به همکاری صلاح‌الدین ارسلا، رییس تنفیذ قانون، دو سال است در قدم نخست از اقارب خودش و در قدم دوم پشتون‌های ننگ‌هاری و در قدم سوم پشتون دیگر ولایات را مقرر می‌کند [اگر به اصطلاح عامیانه پس خورده‌ای باقی ماند] به ملیت‌های دیگر یعنی آن‌هایی هم که زورگویی، پول‌داری یا واسطه‌دار اند یا وابستگی خارجی دارند لطف می‌کند.

تمام مقرری‌ها به اساس خویشاوندی، تعلق قومی و سمتی، رابطه، سلیقه و رشوه است که خود آقای حکیمی به آن اعتراف دارد.

روز دوشنبه ۱۵ قوس که نخستین اکادمی گمرک‌ها و مالیه به‌منظور تربیه‌ی کادرها [دزدهای متخصص] افتتاح می‌شد، آقای حکیمی خودش به این موضوع اشاره نموده گفت: «برای مقرری یک کارمند در گمرک‌ها مبلغ یک‌صد هزار دالر امریکایی رشوه پرداخته می‌شود...» آقای وزیر این موضوع را در حالی بیان می‌کند که دو سال می‌شود مسوولیت وزارت مالیه [بزرگ‌ترین منبع فساد مالی کشور] را در اختیار دارد و به‌جز از خودش حتی معینان این وزارت در خصوص مقرری و تبدیلی صلاحیت ندارند. کمیته‌ای که به این منظور وجود دارد فقط سمبولیک و برای خاک‌زدن به چشم مردم است. آقای وزیر تمام اسناد تقرر را خودش می‌برد و ملاحظه‌شد رییس‌جمهور را می‌گیرد. آقای عبدالسلام رحیمی رییس دفتر داکتر غنی، که خودش نیز اطراف خود را خاندانی کرده است در یکی از پیشنهادهای آقای وزیر مالیه نوشته است: «وزیر صاحب پیشنهادها را خودش از جناب رییس‌جمهور امر می‌گیرد، شما فقط آن‌ها را ثبت دفتر کنید.»

نویسنده مقاله خلاصه می‌نویسد که [صرف‌نظر از دیگر مراجع و منابع فساد مالی یعنی مستوفیت‌ها، ریاست‌های عواید ادارات مالیه‌دهنده شرکت‌ها، بانک‌های دولتی و خصوصی...] تنها در گمرک‌ها ۲۳۰۰ تن کار می‌کنند اگر از جمله، ۳۰۰ تن آن‌ها کارگر باشند ریاست گمرک‌ها حدود ۲ هزار کارمند



رسمی دارد. اگر هر کارمند گمرک حداقل ۸۰ هزار دالر برای تقرر خود پرداخته باشند. بیش از ۱۶۰ میلیون دالر رشوه پرداخته شده است. اگر این کارمندان ۸۰ هزار دالر دیگر را برای خود سالانه کمایی کرده باشند سالانه می شود ۳۲۰ میلیون دالر، اگر سالانه ۳۲۰ میلیون دالر دیگر را از مالیه و عواید دولت، به نفع رشوه‌دهنده گذاشته باشند، می شود سالانه ۶۴۰ میلیون دالر.

وقتی مأمور ۸۰ یا صد هزار دالر برای تقرر اش در بست کارمند رشوه بدهد، رییس‌ها، معاونین رییس‌ها، مدیرهای عمومی و آمرین حداقل برای تعیین بستی خود ۳۰۰ هزار دالر رشوه داده باشند.

به اساس جدولی که با شهرت مکمل، تاریخ تقرر و شماره‌ی حکم رییس‌جمهور، قرار زیر مقرر شده‌اند:

حکم شماره ۱۳۱۷ مورخ ۱۳۹۴/۷/۱۵ خ

حکم شماره ۶۵۹ مورخ ۹۵/۳/۶ خ

حکم شماره ۱۱۶۶ مورخ ۹۵/۴/۹ خ

حکم شماره ۱۶۳۳ مورخ ۹۵/۵/۲۷ خ

حکم شماره ۱۱۲ مورخ ۹۵/۱/۱۲ خ

هر کدام از معاش کم‌ترین ۷۰ هزار افغانی، بالاترین آن ۴ هزار دالر امریکایی معاش دریافت می‌کنند. جالب توجه و جنایت مالی این است که اول کارمندان دولت در قانون مامورین دولت هیچ کدام حتی وزیر بیش‌تر از ۵۰ هزار افغانی معاش ندارند. این آقایون فاشیست، قبیله‌پرست و مزدورهای بیگانه چگونه در یک بست دولتی ۴ هزار دالر معاش می‌گیرند.

دوم این که آقای عبدالسلام رحیمی رییس عمومی اداره‌ی امور ریاست جمهوری در متن پیشنهاد دارای حکم شماره ۱۳۱۷ مورخ ۱۳۹۴/۷/۱۵ نوشته است که:

احکام رییس صاحب‌جمهور را وزیر صاحب مالیه مستقیم خودش می‌گیرد، شما احکام را ثبت کنید.

سوم این که قرار مکتوب (۱۹۳۱۳) CSI مورخ ۱۳۹۴/۹/۱۸ آقای حکیمی وزیر مالیه عنوانی شعبات، صلاحیت تقرر، تبدل، انفکاک و انفصال مربوط شخص وزیر مالیه است؛ معینان این حق را ندارند. به رویت این اسناد، شواهد و مدارک موثق در این وزارت قومی و قبیله‌یی و منبع فساد مالی، آقای وزیر در طی یک سال نخست هرگاه از تقرر و تعیین بستی ۲۵ تن رییس، آمر، مدیرهای عمومی تنها در گمرک‌ها بدون مستوفیت‌ها، ریاست‌های مالی و عایداتی، از هر رییس و آمر به‌طور اوسط ۳۰۰۰۰۰۰ دالر رشوه گرفته باشد، ۷۵۰ میلیون دالر خودش رشوه گرفته است. آقای حکیمی با پول‌های غارت‌کرده‌ی خود، چند هفته پیش به خارج گریخته، استعفا‌ی خود را به رییس غارتگران قبیله‌یی ارسال کرده است.

### شمه‌ای از جنایات مالی آقای حنیف اتمر:

حنیف اتمر که مهره‌ی وابسته به انگلستان گفته می‌شود بعد از سال ۲۰۰۱م منحیث فیلسوف و جامع‌الکمالات ظاهر شد. درحالی‌که در حکومت داکتر نجیب کارمند معمولی خاد (استخبارات) بود و حتی بیش‌تر از صنف ۱۲ تحصیل نداشت، بعد از آمدن از انگلستان یک‌بار صعود کرد و وزیر احیا و انکشاف دهات مقرر گردید. برای نخستین بار آقای رمضان بشردوست نماینده‌ی مردم کابل در پارلمان جنایات گسترده‌ی مالی او را در این وزارت افشا کرد از آن‌جا به‌حیث وزیر داخله مقرر شد. از وزارت داخله، دانشمند اهل معارف برآمده، وزیر معارف شد.<sup>۱</sup>

آقای اتمر با صلاحیت بالا در هر سه وزارت به‌دور از رسانه‌ها با دروازه‌های بسته از اطلاعات، کار می‌کرد و تعداد کثیری از مافیای اداری و مالی، سیاسی و تنظیمی را تمویل می‌کرد. در وزارت معارف گفته می‌شد که حدود ۴۰۰ مشاور دارد. در جدولی طور ثابت و مشخص از تعداد ۲۰ مشاور وی با معاش و مشخصات آن‌ها نام برده شده که هر کدام از ۱۲ هزار دالر تا ۳۰۰۰ هزار دالر امریکایی معاش داشتند که بالاترین آن‌ها آقای فاروق بشر (پشتون) از لغمان ۱۲ هزار دالر، واسع اتمر (پشتون) از لغمان ۸ هزار دالر،

۱. مجددی، شاه آغا صدیق. ۱۳۹۴، ص ۳۷۴.

آرین اتمر (پشتون) از لغمان ۵ هزار دالر، میاجان (پشتون) از لغمان ۷ هزار دالر، سوسن «ویرا» (پشتون) از وردک ۱۰ هزار دالر، صادق «ویرا» (پشتون) از وردک ۱۰ هزار دالر.<sup>۱</sup>

درحالی که در زمان امپراتوری اتمر در وزارت معارف، یک معلم رتبه اول تا رتبه ۶ لیسانس با ۴۰ سال خدمت از ۳ هزار تا ۶ هزار افغانی معاش داشتند\*.

---

۱. همان، ص ۳۷۵ تا ۳۷۹.

\*. وقتی حنیف اتمر در دوران حکومت دکتر غنی (حکومت نفاق ملی) مشاور شورای امنیت ملی مقرر شد به یک جنایت بزرگ مالی دیگر دست زده، از پول ۴ میلیارد دالری که وطن را در پیمان نظامی امنیتی به امریکا قباله داد صلاحیتش بیش تر از مافوق قانون شده، اشخاص ذیل را مشاور مقرر کرد:

- ۱- عصمت الله مجددی (پسر صبغت الله مجددی) با معاش ماهانه ۱۰ ده هزار دالر
  - ۲- راشد قانونی پسر آقای قانونی (نواسه‌ی لغمانی‌ها) ماهانه - ۱۰ هزار دالر
  - ۳- بهاره جلالی (دختر علی احمد جلالی وزیر داخله پیشین) ماهانه - ۸ هزار دالر
  - ۴- خلیل انوری (پسر مرحوم سید حسین انور) ماهانه - ۸ هزار دالر
  - ۵- زبیر مسعود (پسر آقای احمد ضیاء مسعود) ماهانه - ۱۰ هزار دالر
  - ۶- نصرالله ارسلائی (پسر حاجی دین محمد) ماهانه - ۸ هزار دالر
  - ۷- صحبت احمد (پسر قاضی امین وقاد (معاون گلبدین) ماهانه - ۸ هزار دالر
- این درحالی است که هزاران انسان روزانه در شهر کابل و شهرهای دیگر گدایی می‌کنند، بیست میلیون انسان زیر خط فقر است، ۶ میلیون جوان واجد کار و تحصیل یافته بی‌کار و احتیاج به لقمه‌ی نان اند. (مجددی، شاه آقا صدیق، ۱۳۹۴، ص ۳۷۰ تا ۳۷۸)
- من نویسنده‌ی این کتاب با درجه‌ی تحصیل لیسانس، ۳۵ سال خدمت و معلم رتبه اول سالانه ۴۲ هزار افغانی معاش بازنشستگی دارم و به اندازه‌ی وزن یک انسان کتاب نوشته‌ام. این نوشته‌ها صرف نمونه هستند، گستره‌ی جنایت دولت‌های کرزی - غنی بسیار بزرگ است.



## بحث دهم

### سیاست یکسان سازی (افغان سازی) قومی یا شووینیسم قومی!

آقای عبدالحفیظ منصور نویسنده‌ی ژرف‌نگر و هم‌نماینده‌ی پارلمان در مقاله‌ای زیر عنوان «افغانستان؛ تقلا‌ی شووینیسم قومی» می‌نویسد:

«افغانستان حدود یک قرن است از بیماری شووینیسم قومی عذاب می‌کشد و تا هنوز از تداوی این بیماری و علاج علمی آن خبری نیست... در میان پیروان همه ادیان یهودیان اعتقاد به برتری قومی و نژادی دارند و خود را قوم برتر می‌خوانند و می‌خواهند حاکم همیشگی جهان از لحاظ سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی باشند.

فرمان اول از فرمان ده‌گانه‌ی صهیونیسم همین اصل را - بازتاب می‌دهد...»

هرچند تفوق‌طلبی، غصب و غلبه، در میان همه انسان‌ها (به‌جز پیامبران، صدیقین و صالحین) به‌ویژه عرب‌های دوران اول جاهلیت و دوران دوم جاهلیت، حتی تاکنون نیز چنین تصوراتی وجود دارد که عرب را بر عجم ترجیح می‌دهند که از اصل تعالیم اسلامی فاصله دارد.

متأسفانه در افغانستان از واژه‌های «ملی»، «دولت ملی» و «دموکراسی» سوء استفاده صورت گرفته، هر چه به منافع گروهی، قومی و زبانی خودشان بود، آنرا ملی خواندند و برای سرپوش گذاشتن بالای این جنایات‌شان، در قانون اساسی (۱۳۸۳خ) «مصطلحات ملی» را بعد از تصویب، در ارگ جعل کردند.

دولت‌سازی در افغانستان کنونی از دوران حکومت استبدادی نادرشاه به‌طور جبری و تحمیلی آغاز شد. هرچند تیوری الگو را نخست محمود طرزی و سپس فاشیست‌های نوظهوری چون هاشم خان صدراعظم،

محمدگل مومند، داوود خان، برادرش نعیم خان، عبدالمجید زابلی، صدیق‌الله رشتین، غلام‌محمد فرهاد... دنبال کردند.<sup>۱</sup>

در نهایت یکسان‌سازی قومی یا ساده‌تر و عام‌فهم‌تر بگوئیم «اوغان‌نامیدن همه مردم افغانستان» یعنی هر کسی در افغانستان زندگی می‌کند اوغان است؛ مانند این‌که دولت هندوستان بگوید: هر کسی در هندوستان زندگی می‌کند «هندو» است.

این بدعت سیاسی - اجتماعی درحالی صورت می‌گیرد که در کشوری به‌نام یا جغرافیای افغانستان ۲۳ ملیت زنده وجود دارند که به‌مثابه ۲۳ درخت میوه در یک باغ هستند. این همه درخت‌های میوه باید حفظ شوند، هرکدام از میوه‌ها، زیبایی و ارزش خاص خود را دارند.

اما اشخاص، محافل و نهادهایی که قصد یکسان‌سازی یا پشتون‌سازی یا اوغان‌سازی تمام مردم افغانستان را دارند سال‌ها و دهه‌هاست بسیار جاهلانه می‌گویند: «شما مردم افغانستان همه شفتالو هستید و در این باغ باید تنها شفتالو باشد و بس؛ دیگر درختان بریده شوند.»

در سال اول پس از کودتای حزب دموکراتیک خلق (ثور ۱۳۵۷خ) که اعضای حزب و رهبران آن از باده‌ی پیروزی مست بودند مانند جاهلان امروزی و غالباً از همان قماش، منشی سازمان اولیه‌ی حزبی، یک کارگر مظلوم را به دفتر کارش خواسته، یعنی می‌خواسته او را به حزب جذب کند، برایش آمرانه می‌گوید: «ته خلکی بی‌!» (تو خلقی هستی) کارگر مظلوم می‌گوید: «نه صاحب، زه خلکی نه ایم.» (نه صاحب من خلقی نیستم) منشی می‌گوید: «نه، ته نه پوهیژی، ته خلقی بی» (نی تو نمی‌دانی، اما خلقی هستی).

این جاهلان نیز به ما می‌گویند: شما مردم افغانستان نمی‌فهمید همه افغان هستید!

۱. دو هفته‌نامه پرسش ۱۸ جدی ۱۳۹۵، سال پنجم، شماره‌ی ۱۲۰، کابل.

به گزارش بخش فارسی بی‌بی‌سی ۲۲ سنبله ۱۳۹۶ خ ساعت ۷/۱۵ صبح در وزارت معارف دوران وزارت آقای فاروق وردک، ۱۴۰۰ پروژه در این وزارت ناقص و فاقد طی مراحل بوده، ۲۰ میلیون دالر از چاپ کتاب‌ها در پاکستان دزدی و اختلاس صورت گرفته، یک هزار مکتب خیالی چند هزار معلم خیالی در این وزارت ثبت بوده، معاش و مصارف آن از بودجه کشیده شده، چندین ملیون دالر تنها از چاپ پوش کتاب‌ها در پاکستان دزدیده است. ولی فاروق وردک به جای محاکمه در حکومت بعدی داکتر غنی ابتدا در پاکستان سفیر و حالا وزیر دولت در امور پارلمانی است.

این جنایت و خیانت مالی کتمان شده است، حرفی از آن به میان نمی‌آید اگر فاروق وردک از کدام ملیت دیگر می‌بود، مانند هیئت مدیره‌ی کابل بانک حالا باید در پل چرخی یا زندان بگرام مانند شیرخان فرنود مزارى جان می‌داد.

به گزارش روزنامه‌ی «۸ صبح» شنبه ۱۵ اسد ۱۳۹۶ خورشیدی از قول کمیسیون مستقل حقوق بشر، در سال ۱۳۹۵ خ یعنی سال نخست حکومت قبیلہ‌بی دکتر غنی ۱۶۷۶۵ واقعه‌ی نقض حقوق بشر ثبت شده است. آن‌هایی که ثبت و گزارش نشده شاید به بیش‌تر از این ارقام برسند.

در سال ۱۳۹۵ خ تعداد ۱۰۶۰۸ تن غیرنظامی کشته و زخمی شده‌اند که ۲۸۲۳ تن کشته و تعداد ۷۷۸۵ تن زخمی بوده است.<sup>۱</sup>

اگر این جنایات در دوران کار کدام شخصی از ملیت‌های دیگر صورت می‌گرفت، قیامت برپا می‌شد.

### «از نظر پشتون‌های پاکستان؛ پشتون یا افغان کیست؟»

این جمله عنوان مقاله‌ایست به قلم آقای آدم‌خان یوسف‌زایی، یکی از پشتون‌های پشاور پاکستان که به‌وسیله‌ی آقای دکتر معصومی وفا به فارسی

۱. روزنامه‌ی ۸ صبح، سال یازدهم، شماره مسلسل ۲۶۷۸، یکشنبه ۱۵ اسد ۱۳۹۶ خورشیدی، کابل.

برگردان و در هفته‌نامه‌ی «نسل نو» به‌نشر رسانده شده است، که قسمت‌های مهم و کلیدی آنرا با امانت‌داری این‌جا نقل می‌کنم تا خواننده بدانند که پشتون‌های واقعی، دانشمند و فاقد تعصب چه می‌گویند؛ آیا می‌پذیرند که ۲۳ ملیت زنده در افغانستان امروزی همه «افغان» یا «اوغان» یا «پشتون» باشند یا همه «افغانستانی» یا به‌نام بزرگ، با افتخار و تاریخی «خراسانی»:

آدم‌خان می‌نویسد: «در کشورهای جهان سوم مانند افغانستان، نه‌تنها که در دانش مدیریت کم‌تر استفاده صورت می‌گیرد، بلکه هنر مدیریت هم در بیش‌تر اداره‌ها و سازمان‌ها برای تقویت منافع شخصی، قومی، گروهی و تنظیمی استفاده می‌شود. از حدود بیست سال بدین‌سو، در ارتباط به واژه‌های «افغان»، «اوغان» یا «پشتون» در افغانستان و به‌ویژه روشن‌فکران، کشمکش‌های لفظی و قلمی جریان دارد.

در این‌جا شک‌ی نیست که در خراسان یا افغانستان امروزی، کلمه‌ی «افغان» حیثیت ملی به خود نگرفته است، اما اگر در این عرصه یک پژوهش عالمانه و بی‌طرفانه صورت گیرد، باور دارم که نتیجه‌ی مطلوب به‌دست می‌آید. واقعیت این است که همین حالا و از سال‌ها و دهه‌ها پیش در افغانستان به پشتون‌ها «افغان» یا «اوغان» می‌گویند.

اما اگر از یک پشتون پرسیده شود که تو کی هستی؛ خواه‌م‌خواه در جواب می‌گوید: من پشتون هستم. یعنی به‌طور طبیعی و غیرسیاسی خود را پشتون می‌گوید، نه افغان.

از این معلوم می‌شود که اطلاق کلمه‌ی «افغان» به «پشتون‌ها» متکی بر دلایل سیاسی [مغرضانه] است.

در کتابی زیر عنوان «افغان‌ها» و در فصل سوم آن موضوع سابقه‌ی تاریخی و ریشه‌های کلمه‌ی پختون - افغان می‌باشد چنین آمده است: «در آثار کهن شرقی «پختون» همیشه به‌نام «افغان» نامیده شده است. بعضی از دانشمندان غربی نیز به این عقیده اند که سابقه‌ی کلمه «پختون» نسبت «افغان»



طولانی تر است.» در همین کتاب در جای دیگر آمده است که: «به طور عموم پختانه خود را پختانه یا پشتون گفته اند، ولی دیگر مردم در داخل و بیرون از کشور آن‌ها را «افغان» می‌گویند یعنی همه پشتون‌ها از اطراف کوه سلیمان یا آن اوغانستان هم نیستند.»

اما یک تعداد شاعران و نویسندگان پشتون مانند خوشحال خان و آخوند درویزه، پشتون و پختون را مترادف اوغان گفته‌اند و نویسندگان غربی نیز واژه پشتون یا پختون را مترادف افغان دانسته‌اند. از حدود یک صدسال به این طرف فارسی زبان‌ها هر کسی را - که به زبان پشتو سخن می‌گفته «اوغان» گفته‌اند. اگر از یک تاجیک، ازبیک یا هزاره در افغانستان پرسیده شود افغان کیست، فوری یک پشتوزبان را نشان می‌دهد.

بنابراین «افغان» نامیدن همه مردم افغانستان امروزی وجه سیاسی و سرکاری دارد. زیرا در حالت عادی پشتون‌ها خود را پختانه می‌گویند، اما وقتی بحث‌های رسمی و سیاسی باشد رنگ بدل کرده همه را افغان می‌گویند و می‌نویسند که این اظهارات و سیاست‌بازی‌ها از بنیاد غلت [غلط] است. آیا به گفتن یک کلمه یا تحمیل یک کلمه همه شهروندان افغانستان یک ملت می‌شوند و به وحدت ملی، می‌رسند؟ طبعاً که پاسخ منفی است. حتی همه پشتون‌ها خود را - اوغان نمی‌خوانند، بلکه پختانه می‌گویند، چه رسد به همه ملیت‌های دیگر.

سر اولف کارو در کتاب پختانه (پتانز) خود می‌نویسد: «اگر گاهی از یک فردی از قوم یوسف‌زی و یا قوم خلیل در پاکستان یا افغانستان پرسیده شود که شما کی هستید؟ به زودی جواب می‌دهد: من افغان هستم. این‌ها به پشتو سخن می‌گویند اما خود را - افغان می‌گویند، با تعجب که این‌ها بیش‌تر در پاکستان زندگی دارند، اما اقوام دیگر مانند: ختک، افریدی، وزیر و امثال این‌ها در پاکستان، به افغان بودن خود شک دارند و می‌گویند: ما پشتون پاکستانی هستیم، از افغانستان نیستیم که افغان باشیم. این هم صاف و روشن

است که تمام پشتون‌های افغانستان متعصب نیستند و ادعای افغانیت هم ندارند، بیش‌تر در شهرها، بدون تعصب به زبان شیوا فارسی گپ می‌زنند. یعنی حلقات محدودی در افغانستان هستند که شعار می‌دهند و بیرق افغان بودن همه مردم افغانستان را بلند می‌کنند، که این شعارها، نه ملی هستند، نه انسانی و نه اسلامی، بلکه شعارها، قبیله‌یی و نژادپرستانه هستند. نتیجه‌یی که به‌دست می‌آید تحمیل واژه‌ی افغان بر همه یک جبر و اکراه بوده، حتی پشتون‌ها را هم متحد ساخته نتوانسته و نمی‌تواند، مطابق آزادی فردی حتی بعضی‌ها نمی‌خواهند پشتو حرف بزنند و خود را زحمت نمی‌دهند پشتو را یاد بگیرند. یگانه کلمه‌ای که برای همه پشتون‌ها و ما در پاکستان پذیرفتنی است همان کلمه‌ی پختون و پختانه می‌باشد.

مرحوم استاد داکتر حبیب‌الله «نگی» می‌گوید: کلمه‌ی افغان کم از کم هزار سال قبل در حدودالعالم ذکر شده در حدود هزار سال کلمه‌ی «افغان» توانست جای کلمه‌ی «پختون» را بگیرد. در قرن ۲۱ [که قرن انفجارِ معلومات نامیده می‌شود] چگونه می‌توان کلمه افغان را بالای همه ملیت‌ها یا حداقل پشتون‌ها تحمیل کرد. در پاکستان تنها قوم خلیل و یوسف‌زی ادعای «افغان» بودن را - از لحاظ قومی دارند، اما ملیت شان «پاکستانی» است. در اصل مخترعین کلمه‌ی «افغان» فارسی‌زبان‌ها هستند. آن‌ها پختون‌ها یا پشتون‌ها را اوغان گفته‌اند و می‌گویند، نه خود پختون‌ها.

مثلی که پشتون‌ها به هر کسی که فارسی سخن بزند، آنرا تاجیک یا نام دیگر نمی‌گویند، همه را «فارسی‌وان» می‌گویند. به‌همین سبب است که فارسی‌زبان، یک هویت زبانی می‌باشد، نه قومی. همین‌طور پختون هم در حقیقت به یک هویت زبانی مبدل گردیده است. به‌همین سبب اقوامی که از لحاظ قومیت پشتون نمی‌باشند، اما به زبان پشتو سخن می‌گویند مانند: غلجایی‌ها، لودی‌ها، اورمرها، متی‌ها، همه پختون نامیده می‌شوند. این

هویت به خاطر زبان شان است نه قوم شان. چون غلجایی‌ها به قول غالب تاجیک اند و بعضی هم آن‌ها را - از نژاد ترک گفته‌اند.

در افغانستان اشخاص، محافل و گروه‌های سیاسی‌ای هستند که زیر پرده‌ی «پختونوالی» به جرگه‌ها، مجالس و نشرات می‌پردازند، درحالی‌که بسیاری از آن‌ها خود پختون نیستند یا عرب هستند، یا تاجیک، یا راجپوت هندی یا ترک یا گروه‌های دیگر قومی آن‌ها به مقاصد شوم خودشان کار می‌کنند. حتی همه کسانی را که پختون نیستند به خود ملحق می‌کنند. همان طوری که تاجیک‌ها، بلوچ‌ها، نورستانی‌ها... را که، به پشتو سخن می‌گویند پختون گفته نمی‌توانیم؛ چون جنبه‌ی علمی ندارد، پس همه فارسی‌زبان‌ها و ملیت‌های دیگر «افغان» نیستند...»<sup>۱</sup>

### جایگاه هویت‌ها در گفتمان اسلام‌گرایی معاصر

من در این جا ترجیح می‌دهم به جای این که از خود چیزی بگویم مختصری از یک مقاله‌ی پژوهشی آقای خواجه بشیر احمد انصاری دانشمند شناخته‌شده و پژوهش‌گر ژرف‌نگر کشور را بیاورم. موصوف می‌نویسد: «... در فقه اسلامی ما یک بابی داریم به نام «انساب» که در سطح ابتدایی به آن می‌پردازد. هر چند که نسب نمی‌تواند معیار فضیلت در اسلام باشد، ولی در کل نسب انسان در شریعت اسلامی قدسیتی دارد که نباید با آن بازی شود.

قرآن کریم در آیه‌ی ۵ سوره‌ی احزاب می‌فرماید: «ترجمه: آنان را به نام پدران‌شان بخوانید که این کار نزد خداوند (ج) عادلانه‌تر است.» می‌بینیم که این آیه‌ی مبارکه خطوط اساسی عدالت هویتی را مشخص می‌کند.

در رابطه با نسب انسانی احادیث فراوانی آمده است؛ مثلاً: در بخاری و مسلم آمده است: «از انساب به پدران‌تان رو مگردانید، هر کسی چنین کند در

---

۱. هفته‌نامه‌ی نسل نو، سال نخست، شماره ۴، شنبه ۲ ثور ۱۳۹۶ خ کابل، مقاله‌ی آدم‌خان یوسف‌زایی.

حقیقت کفر ورزیده است. کسی که به غیر از پدرش نسبت داده شود و خود بداند که آن مرد پدرش نیست، جنت برایش حرام است.<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از ابوذر (ح) روایت شده و در مسلم و بخاری نیز ثبت می‌باشد؛ آمده است: «کسی که به غیر از پدرش خود را - به شخص دیگری پیوند دهد، درحالی که بداند [چنین نبوده]، کفر ورزیده است و کسی که خود را - به قوم دیگری نسبت دهد و از آن گروه نباشد چون دروغ گفته و جعل کرده، جای آن دوزخ خواهد بود. لفظ کفر را فقها و محدثان به خاطر بزرگی گناه دانسته‌اند.»<sup>۲</sup>

آقای انصاری در ادامه می‌نویسد:

«نکته‌ی دیگری که بازرگانان کوچه‌ی سیاست، شب و روز آنرا نشخوار می‌کنند موضوع «اقلیت و اکثریت» است. در ادبیات این جاهلان سیاسی اقلیت مفهومی منفی، زشت، بیگانه و تحقیرآمیز دارد و واژه‌ی اکثریت دارای بار مثبت، فضیلت و برتری قومی و قبیله‌یی است.

اگر بر دهان کسانی که ساجق اقلیت و اکثریت را می‌جویند، لگام حق و عدالت زده نشود، قانون جنگل حاکم خواهد شد و در تمام سطوح، جامعه را آتش خواهد زد.

ابن کثیر در تفسیر خویش از قتاده روایت کرده است که دو قبیله‌ی «بنی حارث» و «بنی حارثه» با هم رقابت اقلیت و اکثریت، قدرت‌مند و ضعیف‌بودن را داشتند و بالای دیگری فخر می‌فروختند. تا این حد جهالت که به شمار کردن قبرهای گورستان خود پرداختند. و در همین زمان بود که سوره «الهمکم التکاثر» نازل شد و آن‌ها را به خاطر این کار جاهلانه‌ی شان سرزنش کرد.<sup>۳</sup>

۱. انصاری، اسلام و تجدد، ۱۳۹۴، ص ۲۵۶.

۲. انصاری، مقاله «جایگاه هویت در گفتمان اسلام‌گرایی»، ۱۳۹۴، ص ۲۵۷.

۳. انصاری، اسلام و تجدد، ص ۲۵۷.

یکی از موضوعاتی که در ۹۰ سال اخیر، عرصه‌ی کشمکش بوده و از مدتی شدت یافته، حساسیت‌هایی در برابر زبان فارسی است. در این شکی نیست که زبان فارسی در بیش از هزار سال قرون وسطا، از بزرگ‌ترین، غنی‌ترین و گسترده‌ترین زبان‌های دنیا بوده و دومین زبان دینی در دین اسلام است.

ولی توسعه و تکامل زبان‌های کم‌رشدیافته‌تر نباید از راه تعصب با زبان فارسی صورت گیرد. کینه‌توزی با زبان بزرگ فارسی نه معقول است و نه منصفانه.

جریان‌های فکری اسلامی و غیراسلامی و گروه‌های متعصب باید بدانند که اصول پایه‌های وحدت ملی را - اگر ایجاد شود دو اصل اصیل تشکیل می‌دهد و این دو اصل اگر رعایت شوند پایه‌های وحدت ملی قرار گرفته می‌توانند. یکی دین مبین اسلام است، دیگری زبان فارسی. اگر این دو اصل از جامعه برداشته شوند، چیزی برای وحدت یا اتحاد باقی نمی‌ماند. یک اصل دیگر که «تفکر مشترک سیاسی است» متأسفانه، ما آنرا هم نداریم.

همه ساکنان این سرزمین، از پامیر تا هلمند، از نیمروز تا جوزجان، از کنرها تا بادغیس، از بدخشان تا هرات زبانی به‌نام فارسی وجود دارد که مشکل افهام و تفهیم همه ملیت‌های ساکن کشور را حل می‌کند. روسای جمهور، معاونین رییس‌جمهور، وزرا، اعضای پارلمان تا بسیاری دیپلمات‌های خارجی این زبان را می‌دانند و با آن به‌خوبی مفاهیم می‌کنند. به‌همین سبب زبان فارسی را زبان دربارها می‌گویند.<sup>۱</sup>

در این شب و روز خیلی از «افغان‌بودن»، «افغانیت» و «ما همه افغان هستیم و به آن افتخار می‌کنیم» تا حد بسیار خصمانه و جاهلانه تبلیغ می‌شود که بسیار حساسیت‌برانگیز گردیده، یک جمع دیگر را مجبور می‌سازد تا در

۱. انصاری، خواجه بشیر احمد. ۱۳۹۴، ص ۲۵۷ و ۲۵۸.

مقابل این جملات عکس‌العمل نشان بدهند و از این جملات افغان و افغانیت ابراز نفرت کنند.

هدف سازمان‌دهندگان قبیله‌پرست و شریک حاکمیت‌های استبدادی، جلوگیری از هویت‌های اصلی اقوام و ملیت‌ها در شناسنامه‌های برقی‌شان است. یعنی می‌خواهند با این سیل تبلیغات جعلی زهرآلود همه را تلقین کنند که شما همه اوغان (پشتون) هستید؛ به اوغان بودن خود همه افتخار کنید. چنانچه بعضی خاصیت‌باخته‌ها افتخار هم می‌کنند.

در حالی که هر انسان عاقل، باوجدان، حداقل باسواد یا حتی بی‌سوادها می‌دانند که «افغان»، «پختون»، «پشتون»، «اوغان» و «پتان» مترادف اند و یک معنا را می‌رسانند. به‌گونه‌ی مثال:

محمود طرزی که یکی از معماران افغان‌سازی و برتری زبان افغانی است، خود در سراج‌ال‌اخبار افغانیه‌ی خویش، افغان و پشتون و پختون را مترادف و مساوی به‌کار برده است.<sup>۱</sup>

احمدشاه ابدالی [پادشاه خراسان، نه افغانستان] در نامه‌ی عنوانی خلیفه‌ی عثمانی مُصطفی‌الثالث که در آرشیف ترکیه موجود است خود را از «ایل افغان» خوانده است، نه پادشاه کشوری به‌نام افغانستان؛ چون موصوف پادشاه خراسان بود.

سید جمال‌الدین اسدآبادی خودش در رساله‌ی «تتمة‌البیان» روی ریشه‌ی کلمه‌ی افغان بحث نموده گفته است: مردمان عوام آن‌ها را «اوغان» و مردمان فارس آن‌ها را «افغان»، مردم هندوستان «پتان» ولی خودشان در خوست، باجور، کرم... خود را «پختون» و «پختانه» می‌گویند و زبان آن‌ها را «پشتو».<sup>۲</sup> امیر عبدالرحمان خان خودش در صفحه ۱۸۶ «تاج‌التواریخ» گفته است: «من به زبان افغانی به همراهان خود گفتم که دور مسیر بابا را بگیرید.»

۱. شماره‌ی دوم سراج‌ال‌اخبار افغانیه.

۲. انصاری، ۱۳۹۴، ص ۲۵۹.

در جای دیگر باز می‌گوید که: «من به زبان افغانی به نوکرهای خود گفتم که دروازه‌ی جلو را متصرف شوند» آقای فضل‌الرحمان فاضل نیز در مقاله‌ی تحقیقی خویش که در نوامبر ۲۰۰۵م در سایت «سرنوشت» نشر شد. پشتون، پختون و اوغان را مترادف هم گفته است. در قانون اساسی ۸ عقرب ۱۳۱۰خ نیز نادر خان را اعلا حضرت غازی پشتون (افغان) ضبط کرده‌اند.»

«ظاهرشاه در سال ۱۳۱۵خ عنوانی صدراعظم (هاشم خان) فرمان [خاینانه] ای را در مورد احیا، ترویج و تعمیم زبان «پشتو» یا زبان «افغانی» و جلوگیری از رشد زبان فارسی صادر کرده است. در حال حاضر برای جلوگیری از کشمکش‌ها بهترین راه به‌کار بردن واژه‌ی «افغانستانی» منعیث یک هم‌وطن به‌جای واژه‌ی «افغان» (یک قوم خاص) است...»<sup>۱</sup>





## بحث یازدهم

### مانیفست منتشرشده‌ی فاشیست‌های قبیله‌پرست افغانستان در دوره حکومت طالبان و دولت آقای دکتر غنی!

**الف - مانیفست سمسوری‌ها در دوره‌ی حکومت طالبان**  
گروهی که در دوران حاکمیت طالبان به نوشته‌ی خودشان - برای «حفظ قدرت» پشتون‌ها در آخر کتابی به نام «سقاوی دوم» طرح خاینانه‌ای را [علاوه بر ظلم و بیدادگری آن‌ها به‌ویژه در حق ملیت‌های غیر پشتون] به رهبران طالبان ارائه کرده‌اند و امروز خودشان به گروه «سمسوری‌ها» و طرح‌شان به نام «مانیفست فاشیست‌های افغانستان» شهرت دارد.

می‌خواهم جلوتر از مواد ۱۳گانه‌ی اصل مانیفست، به چند نکته‌ای که در مقدمه‌ی این مانیفست آمده است، اشاره‌ی مختصری داشته باشم:  
نخست این‌که در این‌جا از «سقاوی سوم» نام برده شده باید حضور خواننده عرض شود که جنبش امیر حبیب‌الله کلکانی که در مُهر شاهی‌اش (خادم دین رسول‌الله) نوشته شده و استاد عبدالرب رسول سیاف در خیمه‌ی جرگه ۱۸ سنبله ۱۳۹۶ به آن سلام و احترام فرستاد، یک جنبش خودجوش مردمی بود و یگانه حکومت مستقل در تاریخ معاصر کشور (از ۱۸۴۸م به این طرف) مانند حکومت امان‌الله و استاد ربانی بوده است. دوم این‌که پدر کلکانی (امین‌الله خان) در کلکان زندگی می‌کرد. در روستاها جوی است، چشمه است، کاریز است، دریا است. در روستاها کسی سقا یا فروشنده‌ی آب نیست و اصلاً کسی آب را نمی‌خرد که کس دیگر بفروشد. با آن‌هم اگر پدر امیر حبیب‌الله کلکانی (سقا مجاهدین در تجاوز دوم بالای کوه‌های

شیردروازه و کاسه برج کابل بوده باشد) عیبی ندارد به جز افتخار، آب دادن ثواب بزرگ دارد آن هم برای زخمی‌ها، مجاهدان و مبارزان ملی و مبارزان راه استقلال.

و در ضمن وطن‌فروشی خیانت بزرگ است که تاریخ معاصر شاهد وطن‌فروشی‌های بی‌شمار است (به استثنای شاه امان‌الله، امیر حبیب‌الله خان کلکانی و استاد ربانی).

در قسمت دیگر سمسوری‌ها گفته‌اند که: «در تاریخ معاصر سه بار به‌گونه‌ی غیر طبیعی اما به کمک و همکاری خارجی‌ها به‌جای سرچشمه‌های حقیقی قدرت [رسیدن به قدرت به‌وسیله‌ی انگلیس] از طریق گویا سرچشمه‌های مصنوعی [در واقعیت اشاره به خیزش‌های خودجوش مردمی و مستقل که نمونه‌اش قیام مردمی و دهقانی کلکانی، انقلاب توده‌یی و اسلامی استاد ربانی به فرمان‌دهی قهرمان ملی کشور و بار سوم جبهه مقاومت ملی علیه طالبان پاکستانی پس از ۵ سال مقاومت در برابر این ارتش مزدور پاکستان است] که هر یک از این سه حادثه به ناکامی انجامید، اما هر بار زیان‌هایی به‌بار آورد.»

بلی! حکومت کلکانی مورد سه تجاوز خارجی قرار گرفت، یعنی دولت پهلوی سریع و آشکار از شاه امان‌الله حمایت کرده جنرال بازنشسته‌ی خود «تیمورتاش» را نزد امان‌الله خان به قندهار فرستاد و از طریق ایادی خود، از غزنی تا کابل جنگید و ادعای مالکیت بر هرات را نمود. روس‌های بلشویک زیر عنوان نیروهای غلام‌نبی خان چرخ‌چی با ۱۸۰۰ تن در حمله‌ی نخست از زمین و هوا یورش آورده از مراز تا تاشقرغان را اشغال و ۸ هزار انسان را کشته، شهرها و دهات را ویران کردند، درحالی‌که همراه غلام‌نبی خان چرخ‌چی صرف ۶ نفر افسر افغانستانی به‌شمول خودش ۷ نفر بیش‌تر از دریای آمو این طرف نگذشته بودند. فرمانده اصلی این تجاوز، سرهنگ پریماکوف روسی

بود. و انگلیس‌ها نیز با تمام امکانات سیاسی، استخباراتی، نظامی و مالی نادرخان را - به کابل رساندند.

برای اثبات این موضوع به صفحات ۱۶ تا ۳۸ رساله‌ی زیر عنوان «نادر خان و خاندان او» که به‌وسیله‌ی مرحوم استاد عبدالحی حبیبی با نام مستعار «مهاجر افغان» در سال ۱۹۵۱م در پشاور در جریده‌ی «جمهور اسلام» و دور دوم در سال ۲۰۰۱م به‌شکل رساله از صفحات ۱۰ تا ۱۸ نشر شده و همچنان در رساله‌ی «نادر چگونه به پادشاهی رسید؟» با نام مستعار سیدال یوسف‌زی (همان سید قاسم رشتیا مورخ مشهور کشور) از ص ۵۵ تا ۷۷ بخوانید، در همین صفحه ۷۷ نادر خان در نامه‌ی ۶ ماده‌ی خود به انگلیس‌ها گفته است: «من شرایط انگلیس‌ها را مانند پیش از استقلال قبول دارم؛ اگر مرا کمک نکنید در مقابل نیروهای کلکانی پیروز نمی‌شوم.»

قرن ۲۱ قرن انفجار معلومات است، دیگر جعل‌کاری درد فاشیست‌ها را مداوا نمی‌کند.

در جای دیگر سمسوری‌ها گفته‌اند:

«در ششم جدی ۱۳۵۸ روس‌ها با استفاده از تجربه‌ی انگلیس‌ها با قدرت نظامی شخص مجهول‌الهویه‌ای را به‌نام «ببرک کارمل» آورده بر تخت نشاندند.

نخست، همین آقای اسماعیل یون (سمسور افغان) عضو همان حزب دموکراتیک خلق بود و به گفته‌ی خودش مزدور شوروی؛ دوم این‌که به نوشته‌ی دیاگو کوردویز و سلیک هریسن، در کتاب «حقایق پشت پرده‌ی تهاجم شوروی» ص ۶۸ رهبر شما فاشیست‌ها (حفیظ‌الله امین) نیز عضو سازمان «سیا» بود. به گفته‌ی بروس فلاتین قنصل سیاسی سفارت امریکا ۱۴ بار با «دابس» سفیر امریکا در کابل ملاقات [و به روایت‌های مختلف از ۱۴ تا ۱۸ بار از شوروی تقاضای نیروی بشری نظامی نموده بود].<sup>۱</sup>

آقای نجیب‌الله یکی از جاسوسان کی.جی.بی شوروی بود که به اساس نوشته‌ی واسلی متروخین نام مستعارش «توپوموگ» بوده است. بعد از ۶ جدی وقتی از شوروی به کابل آمد در خانه به افتخار به پدرش گفت: «من در مقامی مقرر شده‌ام که بالاتر از آن در کشور ما مقامی وجود ندارد. اندروپوف [رییس کی جی بی] به من وعده داده است که ترا در آینده رییس جمهور افغانستان می‌سازم.»<sup>۱</sup>

اگر آقایون سمسوری آزرده نمی‌شوند، نورمحمد تره‌کی جاسوس کی.جی.بی بود، نام مستعارش «دیدوف» حفیظ‌الله امین جاسوس دوسره‌ی امریکا شوروی بود نام مستعارش در آرشیف کی.جی.بی «کاظم»<sup>۲</sup>. آقایون سمسوری یا فاشیست‌های قبیله‌پرست، به ملیت‌های دیگر اتهام بسته آن‌ها را وابسته به خارجی‌ها می‌خوانند و برای جلوگیری از خیزش‌های مردمی اقوام دیگر، مانیفست خویش را در ۱۳ ماده به‌طور علنی مانند طرح‌های صهیونیست‌های یهود چنین مطرح و در حقیقت تقدیم سران طالبان می‌نمایند:

«۱- دین مقدس اسلام برای تمام مردم افغانستان حیثیت حلقه‌ی وصل را دارد... نه تنها باید به‌مثابه‌ی فریضه‌ی دینی، بلکه به‌عنوان عامل اساسی وحدت ملی کشور نیز به‌شمار می‌رود.

۲- از آن‌جا که اکثریت مردم افغانستان مسلمان و باز اکثریت شان پیرو مذهب حنفی هستند، لذا با در نظر داشت حقوق اکثریت، پذیرفتن مذهب حنفی به‌حیث مذهب رسمی حتمی به‌شمار می‌آید و حلقه‌ی وصل میان ملیت (اکثریت پشتون!) و اقلیت‌های... دیگر به‌شمار می‌آید، لذا رسمی کردن مذهب دیگر [تشیع] در پهلوی مذهب حنفی اختلاف مذهبی و

۱. بها، ثریا. رها در باد، چاپ سوم، ۱۳۹۲، ص ۳۱۰.

۲. همان، ص ۲۷۰.

قومی را در کشور ازدیاد می‌بخشد. آن‌ها در چوکات [محدود] مذهب خود، مراسم خود را اجرا کنند.

۳- در پهلوی وحدت دینی و مذهبی، «افغان» و «افغانیت» برای مردم کشور ما چنان الفاظ و ظروف مناسب هستند که هم زمینه‌ی تاریخی داشته [؟] و هم دارای پس‌منظر قوی می‌باشد و نیز نام کشور با همین ترکیب، معمول گردیده است... اندیشه‌ی افغانیت و افغان [پشتون] بودن باید در روح و روان مردم ذهن و فکر مردم باید تزریق و تبلیغ و ترویج شود... پشتون‌ها بیش‌تر از دو برابر مجموع نفوس تمام اقلیت‌ها [؟] هستند...

به‌کاربردن، معمول‌ساختن، به‌عنونه‌درآوردن، رسمیت و عمومیت‌بخشیدن زبان پشتو، در حفظ وحدت ملی و تمامیت ارضی افغانستان کمک شایانی کرده و در پهلوی مذهب، عنصر اساسی وحدت ملی به‌شمار می‌رود. آن‌عده مردمانی که از زیر نفوذ زبان پشتو دور هستند، نه‌تنها با زبان پشتو اعتنایی ندارند، بلکه «افغان» و «افغانیت» را هم نمی‌خواهند و در جست‌وجوی تجزیه هستند. اقلیت‌ها [؟] می‌توانند زبان شفاهی خود را حفظ کنند، اما در سطح کشور و جهان مجبور هستند به حیثیت حقوقی زبان پشتو گردن نهند و زبان پشتو را بپذیرند...

۴- دفتری و دولتی کردن زبان پشتو، از بیروکراسی جلوگیری می‌کند. عام‌شدن، رسمی‌شدن و دولتی‌شدن زبان پشتو، عامل بزرگ و اساسی در ساختن «ملت افغان» به‌شمار می‌رود و ملت واحدی تشکیل می‌گردد...

۵- برای این‌که در شمال کشور، امیدها از استراتیژی درازمدت روس‌ها و کشورهای تازه ایجادشده برای ابد به ناکامی روبه‌رو شود، شمار زیادی از پشتون‌های جنوب، شرق و جنوب‌غرب کشور به‌طور جمعی و انفرادی به شمال افغانستان منتقل و مسکن‌گزین شده، برای شان زمین توزیع شود... نفع آن برای پشتون‌ها این است که پشتون‌ها مانند کمربندی دورادور کشور باید

مسلط باشند و تناسب قومی در شمال کشور نیز [به‌طور جبری] رعایت و مانند دیواری در برابر روس‌ها باشند.

چنانچه حاکمان پشتون گذشته [منظور تیمورشاه ابدالی، عبدالرحمان‌خان نادرخان و جنرال انگلیس یعنی محمدگل مومند] صد و هشتاد سال پیش این کار را کرده و پشتون‌ها را به شمال کشور از قندوز تا بغلان، شیرغان، مزار، میمنه، جوزجان و جاهای دیگر جابه‌جا کرده‌اند.

۶- در شمال شهر کابل دشتی افتاد به نام «دشت چمتله». به‌خاطر امنیت دائمی شهر کابل، این منطقه باید برای مردمان پشتون جنوب، شرق و جنوب‌غرب به نام سرپناه توزیع شود و با خانواده‌های شان در این مناطق جابه‌جا و حمایت شوند یا به نام خانواده‌های شهیدان توزیع گردد. سود آن برای پشتون‌ها این است که نخست پشتون‌ها صاحب خانه و زندگی می‌شوند و از سوی دیگر مانند کمربندی بر اطراف کابل مسلط می‌باشند [تا کسی دیگر سر بلند نکند].

۷- از دامنه‌ها و اطراف میدان هوایی «خواجه‌رواش» تا میدان هوایی بگرام، زمین‌ها و دشت‌های بزرگ و دامنه‌داری افتاده است؛ این دشت‌ها باید به مردمان پشتون مناطق شرق، جنوب و جنوب‌غرب به نام بی‌زمین و کم‌زمین، به‌گونه‌ی دسته‌جمعی و انفرادی توزیع گردد. نفع آن به پشتون‌ها این است که هم مناطق آباد می‌شوند و هم امنیت به کابل بازمی‌گردد و از تکرار یورش سقاوی‌ها به کابل جلوگیری می‌شود. زیرا در طی یک‌صد سال دو بار یاغیان شمالی از همین مسیرها به کابل آمده قدرت را - از پشتون‌ها گرفته‌اند و کابل را [گویا] تباه کرده‌اند.

۸- تمام زمین‌های دولتی از شمال کابل تا سالنگ به‌طور جمعی به اقوام پشتون شرق، جنوب و جنوب‌غرب کشور توزیع گردد فایده‌ی آن به پشتون‌ها این است که در این مناطق برای حفظ قدرت پشتون‌ها توازن برقرار شده، امکان قیام و بغاوت علیه حاکمیت پشتون‌ها از میان برده می‌شود.

۹- از آن جایی که بیگانه‌ها[!؟] و مزدوران شان در افغانستان برای مردم پنجشیر اندیشه‌ی سرکشی و کینه‌ورزی در برابر دیگران [پشتون‌ها] تزریق کرده‌اند، برای این‌که دیگر مردم پنجشیر وسیله‌ی دست بیگانه‌ها و توطئه‌علیه پشتون‌ها نگردند، پنجشیر از مردمان ساکن فعلی آن تخلیه و تصفیه گردیده، برای باشندگان آن در مناطق شرق، جنوب و جنوب‌غرب [زیر سلطه‌ی پشتون‌ها] به اندازه‌ی زمین‌شان، زمین داده شود. هر منطقه‌ای که برای دولت مرکزی [پشتونی] خطرآفرین باشند و خطر وحدت ملی را ایجاد کنند باید از مردم بومی آن تصفیه و پاک‌سازی گردد...

۱۰- به‌خاطر این‌که دست ایران به‌کلی از افغانستان کوتاه شود، در نواحی بامیان زمین‌های دولتی باید برای مردمان پشتون جنوب، شرق و جنوب‌غرب توزیع گردد. و آن مناطقی که از گذشته مال‌چر کوچی‌ها باشد، باید رسمی به کوچی‌های پشتون داده شود و مساعدت نیز برای استقرارشان صورت گیرد. این کار برای ما بسیار سودمند خواهد شد.

۱۱- در سرحدات مشترک با ایران باید خیل‌ها یا اقوام پشتون از جنوب، شرق و جنوب‌غرب جابه‌جا شوند. فایده‌ی آن برای پشتون‌ها این است که پیوند مردم این مناطق از لحاظ زبانی، فرهنگی و مذهبی با ایران قطع می‌شود. به این‌گونه، زمینه‌ی هر نوع دست‌درازی، مداخله و تهاجم فرهنگی ایران قطع می‌شود.

۱۲- تمام آن آثار فرهنگی، علمی، تاریخی، مذهبی و غیره که از ایران به افغانستان می‌آید، باید از سوی کمیسیون با دقت زیر کنترل گرفته شود، و جلو ورود کتاب‌هایی که خلاف مذهب حنفی باشد، گرفته شوند.

۱۳- به شمال کشور، به‌خصوص بر مناطق قندوز و بغلان راه دیگری غیر از شاهراه سالنگ احداث شود. هرگاه مسیر [پشتون‌ها به شمال] در این راه به

خطر مواجه شود، از راه جدید [قندوز، کنرها یا شمال - شرق] بهره‌برداری گردد.»<sup>۱</sup>

## ب - مانیفست فاشیست‌های قبیله‌پرست افغانستان؛ در دوران حکومت آقای دکتر غنی از داخل ارگ ریاست جمهوری!

اخیراً در کانال تلگرامی «عمومی» (General) که اکثراً کارمندان نهادهای ریاست جمهوری، به خصوص کارمندان ریاست عمومی «اداره‌ی امور ریاست جمهوری» در آن عضو هستند، فایلی بارگذاری شد که محتوای آن برای بسیاری‌ها گیج‌کننده بود. لحظه‌ی بعد، ثواب‌الدین مخکش، کسی که این فایل را بارگذاری کرده بود، ادعا کرد که از کمپیوتر (لپ‌تاپ‌اش) سوء استفاده شده و بخش تکنولوژی‌ی معلوماتی IT این اداره به آن رسیدگی خواهد کرد. آن فایل حاوی چه چیزی بود و کجایش مایه‌ی نگرانی است؟

پس از آن‌که ریاست عمومی اداره‌ی امور، از ریاست دفتر ریاست جمهوری جدا شد، رییس آن داوود نورزی انتخاب گردید. آقای نورزی پیش از آن، رییس بخش تنظیم و اداره‌ی ریاست‌ها و ادارات مستقل بودجوی و از حامیان رییس جمهور غنی در زمان کارزارهای انتخاباتی ریاست جمهوری بود. زمانی که نورزی به‌عنوان رییس اداره‌ی امور ریاست جمهوری تعیین شد، ثواب‌الدین مخکش نیز به این اداره آمد. آقای مخکش در صفحه‌ی تویترش، خود را نویسنده، سیاست‌مدار، فعال عمومی و معاون ریاست نظارت و ارزیابی عمومی اداره‌ی امور ریاست جمهوری معرفی کرده است. در گفت‌وگو با چند تن از کارمندان نهادهای ریاست جمهوری دریافتم که ثواب‌الدین مخکش از اعضای مورد اعتماد و نزدیک به آقای نورزی در دفتر اداره‌ی امور ریاست جمهوری است. آن‌ها همه تأیید کردند که غالباً بسیاری از سخنان آقای نورزی از طریق وی به کارمندان و زیردستانش می‌رسد. در فایلی که

---

۱. سمسور افغان، کتاب سقاوی دوم، مترجم: دکتر خلیل‌الله و داد بارش، ۱۳۷۷خ، ص ۱۵۲-۱۶۱. ناشر: اداره‌ی دارالنشر افغانستان.



ثواب‌الدین مخکش در این کانال تلگرامی بارگذاری کرده، متنی وجود دارد که حاوی ۱۲ بند می‌شود. این متن شامل سه بخش است: شماره، توضیح کار، مسوولیت اجرای آن. در هر بند کاری توضیح داده شده و کس/کسانی که باید آن را به پیش ببرند نیز مشخص شده است. به صورت عموم، در این متن به چند مورد برمی‌خوریم: «۱- تغییر سکرتر داوود نورزی و گماشتن کسی به جای وی که به زبان‌های پشتو، انگلیسی و فارسی آشناست و پشتون باشد. ۲- اختصاص دو - سه کارشناس برای دفتر قاضی دلاور. حمایت از قاضی دلاور برای رسیدن به ریاست ارتباط بین‌المللی این اداره. ۳- گرفتن کارت دخولی ارگ از بعضی از اشخاص. باید به کسانی این کارت داده شود که قابل اعتماد و پشتون باشند، نه مخالف ما. ۴- عبدالرحیم‌زی باید از جاها و ریاست‌های مهم دور نگهداشته شود. ۵- علی خان درست کار می‌کند، اما هزاره‌ها را می‌آورد و در جاهای خوب مقرر می‌کند. به جایش، یک پشتون توان‌مند پیدا کنیم که به تمام زبان‌ها آشنا و نویسنده باشد. ۶- همه به این نظر اند که تیموری برای تیم و رفقا همکاری درست نمی‌کند برای او پست کمیشنری کمیسیون مستقل حقوق بشر از رییس‌جمهور درخواست کنیم. ۷- در اداره‌ی امور با هر رییس، باید دوستان توان‌مند از پشتون‌های خود را به صورت موقتی جابه‌جا کنیم، تا کدام رییس از صلاحیت‌هایش استفاده‌ی نادرست نکند و به ضرر ما تمام نشود. ۸- دوستان خود را باید در پست‌های خوب تعیین و امکاناتی مانند موتر، کارت و مانند آن فراهم کنیم. ۹- پشتون‌های هرات را که پشتو نمی‌فهمند جابه‌جا کنیم، تاجیک و ازبکی که مطلقاً مطابق خواست ما کار کنند را به صورت نمونه‌ی تعیین کنیم، تا مردم فکر کنند - که از هر قوم کسی در این‌جا (اداره‌ی امور) است. ۱۰- به نورزی باید بگوییم که در نشست‌های کابینه شرکت ورزد، تماس‌اش را با رییس‌جمهور بیش‌تر کند و با نزدیکان رییس‌جمهور، مانند ملک‌زی، اجمل‌غنی، روشن‌تماس‌اش را بیش‌تر سازد. ۱۱- با وزرای که رییس‌جمهور آن‌ها را

می‌پسندد، بیش‌تر کار کنیم تا رییس‌جمهور در مورد ما نظر مساعدی بیابد و توصیف کند. ۱۲- با فراهی کمک کنیم.»

این متن دوازده ماده‌یی، شرح وظایفی است به اعضای تیم - که عمدتاً بر محور ثواب‌الدین مخکش و اطرافیان مورد اعتماد داوود نورزی جمع شده اند، انجام بدهند. سه نکته در این متن برجسته است: ۱- تقویت روحیه‌ی قومی و برخورد گزینشی با فرصت‌ها و پست‌های دولتی. ۲- آسیب زدن به کارمندانی که با این تیم نزدیک نیستند و برای آن‌ها مزاحمت می‌کنند. ۳- تقویت اعضای تیم برای گرفتن پست‌های مهم این اداره. برای مثال، در این متن به صورت مشخص آمده که در اکثر پست‌ها کسانی باید حمایت شوند که پشتون هستند. همچنان آمده که از باقی اقوام کسانی را به‌صورت نمایشی، صرفاً برای فریب افکار عمومی در این اداره و ادارات دولتی تعیین کنند؛ آن هم کسانی که مطلقاً مطابق علاقه‌ی این تیم کار کنند. در این متن چنانچه آمده، دیده می‌شود که برای دور کردن برخی از چهره‌های این اداره، تلاش می‌شود تا از طریق نورزی او را به‌عنوان کمیشنر کمیسیون مستقل حقوق بشر انتخاب یعنی به وظایف کم‌اهمیت بگمارند. به همین ترتیب، چنانچه در این متن آمده، برای اعضای تیم، از جمله به‌صورت مشخص، قاضی دلاور، چند مشاور اختصاص داده شود. به علاوه‌ی این‌که از تمام اعضای تیم حمایت می‌شود تا امکانات بهتری از حکومت بردارند.<sup>۱</sup>

### چه‌طور این فایل به بیرون درز کرد؟

یک کارمند ارشد حکومتی با تأکید بر این که نامش مخفی بماند به من گفت که اکثر کارمندان نهادهای ریاست جمهوری از تلگرام برای ارتباطات شان استفاده می‌کنند. آن‌ها با نام‌ها و عکس‌های جعلی حساب می‌سازند و با هم‌دیگر و دوستان‌شان در ارتباط اند. اما در کانال تلگرامی که این فایل در آن

۱. روزنامه‌ی اطلاعات روز مورخ ۳ سنبله‌ی ۱۳۹۶خ، کابل.

بارگذاری شد، بسیاری از کاربران با حساب‌ها و نام‌های واقعی خود حضور دارند. دلیل آن این بوده که این کانال تلگرامی بیش از ۸۰۰ عضو داشته و اکثر آن‌ها نیز کارمندان اداری امور و دفتر ریاست جمهوری و پشتون بوده‌اند. در کانال، مسایل عمومی مطرح می‌شده. برای مثال، در یکی از این پست‌های تلگرامی، ثواب‌الدین مخکش از قول رییس اداری امور نوشته که همه باید برای خوردن نان چاشت به طعام‌خانه بروند. یا کسانی از آمدن داوود نورزی در دفتر کارش ابراز شادمانی کرده‌اند. در میان این گفت‌وگوها، ناگهان فایلی از حساب کاربری ثواب‌الدین مخکش بارگذاری می‌شود. به دنبال آن، آقای مخکش نوشته است که کمپیوترش مورد سوء استفاده قرار گرفته است و او این متن را رد می‌کند. اما اعضای دیگر این کانال تلگرامی که همه از کارمندان رده‌ی میانی اداری امور ریاست جمهوری‌اند، واکنش‌های متفاوتی نشان داده‌اند. احمد فرید فیضی گفته که باید تیمی در این مورد تشکیل و مسأله را پی‌گیری کند. بهزاد سلام نوشته که نورزی و تیمش هرگز تعصب را قبول ندارد. برخی نیز تأیید کرده‌اند که از حساب تلگرامی آقای مخکش سوء استفاده شده. به نظر می‌رسد این فایل بر اثر یک خطا به جای بارگذاری در یک کانال یا حساب ارتباطی خاص‌تر، در کانال عمومی تری بارگذاری شده است. آقای مخکش پس از آن، از چند تن از کارمندان این اداره طرز حذف مطلب از تلگرام را پرسیده؛ مسأله‌یی که به نحوی ناآشنایی آقای مخکش را با این شبکه‌ی ارتباطی مجازی نشان می‌دهد و احتمالاً دلیل اصلی درزکردن این متن نیز در این کانال به حساب می‌آید. این متن ۱۲ نکته‌یی نشان می‌دهد که فساد، نگاه تعصب‌آلود و گروه‌گرایی ناسالم بر سر انحصار منابع و قدرت، حتی در رده‌های میانی و کاربردی‌تر اداراتی به اهمیت اداری امور ریاست جمهوری وجود دارد؛ مسأله‌یی که بارها از سوی رسانه‌ها مطرح شده، اما چندان مورد توجه قرار نگرفته است. رییس‌جمهور غنی در کارزارهای

انتخاباتی شعار معروف هیچ افغان از افغان دیگر کم تر نیست را باب کرد؛ باید دید که تا کجا به این شعار اعتماد دارد.

### ج - فرمان تعدیل قانون ثبت احوال نفوس؛

ادامه‌ی مانیفست فاشیست‌های قبیله‌پرست یعنی صهیونیست‌های افغانستان به ادامه‌ی ۲۷۰ سال پستون‌سالاری و جنایات بشری در سرزمین خراسان بزرگ و فرهنگی، یکی تحمیل هویت یک قوم مشخص بر دیگران، غصب و غارت سرزمین‌های باشندگان اصلی و بومی این سرزمین است. این عمل خایانه و ظالمانه از سوی شخص احمدشاه ابدالی در قندهار صورت گرفته که در کتاب «راولسن» مورخ انگلیسی، توزیع ظالمانه‌ی زمین‌ها به اقوام خودش به تفصیل آمده است. به‌وسیله‌ی پسرش تیمورشاه در کابل و ولایات اطراف کابل بعد از انتقال پایتخت از قندهار به کابل از ترس شورشیان قندهار، به محیط امن تاجیکان غصب سرزمین به‌طور آشکار آغاز گردیده که در کتاب «مقام تاجیکان در تاریخ» اثر مرحوم دکتر حق‌نظر مورخ مشهور تاجیک توضیح و تشریح گردیده، برای کسب معلومات بیش تر به آن‌ها مراجعه شود.

اما اعزام قبایل غاصب یا ناقل از کوتل سالنگ تا دریای آمو، از بدخشان تا میمنه و بادغیس کار امیر عبدالرحمن خان است که بعد از فروش بخشی از قلمرو به انگلیس به ادامه کار اجدادش (شاه شجاع، امیردوست محمد خان و یعقوب خان) قبایل بدوی خود را به شمال انتقال داد و نقیصه‌ی فروش سرزمین به‌وسیله‌ی اجداد خود را در شمال جبران کرد، امان‌الله نواسه‌ی این آدم خونخوار و مزدور انگلیس، برای همین ناقلین (غاصبین)، نظام‌نامه ساخته، اشغال را به‌زعم خودشان قانونی ساخت، اما این زخمی است که دردش ثبت تاریخ گردیده، فراموش نمی‌شود.

کار امیر عبدالرحمن خان را خاندان نادر غدار، به‌ویژه به‌وسیله‌ی شخصی به‌نام محمدگل مومند، در آن زمان مشهور به جنرال انگلیسی و در شرایط حاضر معروف به «بابای فاشیزم» با خشن‌ترین، غیرانسانی‌ترین و حیوانی‌ترین

ما همه افغان نیستیم! / ۲۰۹

شیوه‌ی آن ادامه داد که بخشی از این جنایات از صفحه ۵۰ تا ۵۵ کتاب «سرگذشت ملت مظلوم» اثر غلام حضرت کوشان، کتاب «قهرمانان واقعی جنگ استقلال و جعل کاری در تاریخ معاصر» از ص ۲۲۷ تا ۲۵۰ از همین قلم و کتاب «آریانا و آریاییان» اثر آقای داکتر صاحب نظر مرادی از ص ۳۴۸ تا ۳۵۷، ویژه‌نامه‌ی «کشف تاریخ» اثر آقای عمر یوسف و مقاله‌ی مبسوط آقای همایون بها زیر عنوان «محمدگل مومند، بابای فاشیزم» آمده است. جزییات آن در کتاب‌های قطور هم نمی‌گنجد. و این نوشته‌ها، کدام توطئه و دسیسه هم نیستند.

بخش دوم استبداد پشتون‌سالاری در مورد تغییر هویت و تلاش برای حذف زبان گران سنگ فارسی بوده است که هنوز هم ادامه دارد. از حاکمیت حامدکرزی زمام‌دار دست‌نشانده‌ی امریکا تا حاکمیت داکتر اشرف غنی که بالاخره برای به‌دست آوردن قدرت نامشروع، کشور را - به ایالات متحده‌ی امریکا در معاهده‌ی «نظامی-امنیتی» قباله داد و خود را به شاه شجاع ابدالی وصل کرد. تحمیل زبان و هویت ادامه دارد.

داکتر اشرف غنی که در ماه‌های نخست رسیدنش به قدرت، قانون ثبت احوال نفوس را که در پارلمان بعد از دو سال جنجال و حتی بعد از برخورد‌های فزیکتی تصویب گردیده بود، در همان سال ۱۳۹۳ توشیح کرد و در جریده‌ی رسمی وزارت عدلیه نشر و نافذ گردید.

وقتی کمی به اصطلاح عامیانه «پیازش ریشه زد»، قانون نافذ‌شده را ذریعه‌ی فرمان جداگانه تعدیل و واژه‌ی «افغان» را - به‌عنوان «ملت» همه مردم افغانستان درج آن نموده، در کابینه‌ی بی‌خاصیت و بی‌ماهیت طی مصوبه ۲۴ مورخ ۱۳۹۵/۱۲/۱۲ خ به تصویب رسانده به شورای ملی فرستاد، اما شورای ملی آنرا با اکثریت مطلق رد کرده، قانون ثبت احوال نفوس را نافذ خوانده، استدلال کرد که رییس حق ندارد بالای قانون نافذ فرمان تقنینی صادر کند. حکومت فاشیستی داکتر غنی این قانون را به مجلس سنا فرستاد چون

اشخاص زرخرید و انتصابی آن‌جا بیش‌تر بودند، در سنا به تصویب رساند. اما یک ترفند دیگر زده، از شورای ملی یک کمیسیون از اشخاص خودفروخته و دالرخور و قبیله‌پرست تعیین کردند تا در مجلس سنا یک کمیسیون مشترک تشکیل و بالای آن بحث کنند.

این کمیسیون، آب دهن انداخته‌شده‌ی خود را دوباره خورده، فیصله‌ی مجلس سنا را تصدیق کرد، بدون این‌که این قانون به مجلس عمومی شورا برگردد و به تصویب برسد. یعنی به نوشته‌ی آقای بهرالدین شارق در کتاب «فدرالیزم و افغانستان» ص ۳۹، مرحوم افضل خان ختک در «تاریخ مرصع» و آقای عبدالحمید محتاط در ص ۴۵ «تاریخ تحلیلی افغانستان»، تمام ملیت‌های غیرپشتون ساکن اصلی کشور را به نام اجداد خود (افغانه بن ارمیه) و در ۳۷ نسل گذشته به «طالوت» از قوم بنی اسرائیل وصل کردند. نام جدید به تمام ملیت‌های غیرپشتون مبارک باشد.

و بدعت آخرین این‌که به قطعه‌ی گارنیزیون ضدشورش در شهر کابل مکتوبی صادر شده است که از استخدام و توظیف افسران و سربازان تاجیک‌تبار در این قطعه نظامی، خودداری شود یعنی یک قطعه‌ی خاص پشتونی باشد برای سرکوب هرگونه حق‌طلبی ملیت‌های غیرپشتون در کابل، مانند قتل‌عام چهارراهی زنبق.

بدتر و جنایت‌بارتر از این، خوردضابطی که این جنایت تاریخی فاشیست‌ها را افشا کرده بود مستقیم به زندان انتقال دادند و کسانی که این جنایت را به ادامه طرح آثای «مُخکش» از اداره‌ی امور ریاست جمهوری انجام داده‌اند، از ترس اعتراضات مردمی ظاهراً به اداره‌ی دادستانی معرفی کرده‌اند که اکنون هم آزاد هستند.

معلوم می‌شود که در این جامعه دو نوع جرم وجود دارد: یکی جرم حقوقی، یعنی کسی که از حق خود دفاع می‌کند؛ دیگری جرم جنایی، یعنی کسی که جنایت می‌کند. آیا دفاع از حق جرم است؟ برعکس کسانی که قانون

درست می‌کنند، تصویب و توشیح می‌نماند، ولی برعکس آن عمل می‌کنند مجرم هستند، نه کسانی که از حق‌شان دفاع می‌کنند. پس قانونی که تدوین، تصویب، توشیح و نافذ می‌گردد قانون نیست بلکه «مکروبی است که در شریان‌های ملیت‌ها و مردم مظلوم زرق می‌شود، نه در شریان‌های کثیف ارگ‌نشینان.» در این صورت هم قانون‌ساز و هم قانون مجرم هستند، که عمل پشت پرده دارند و نام آن دموکراسی و حقوق بشر است. اما ماهیت و عمل آن استبدادی و وظیفه‌اش جلوگیری از حق‌طلبی و عدالت‌خواهی می‌باشد. پس قانون، قانون‌سازان، تصویب و توشیح‌کنندگان باید محاکمه شوند، نه آزادی‌خواهان.

کتمان حقایقی که در ارگ ریاست جمهوری صورت می‌گیرد، خود جرم است. قانونی که حقایق را کتمان کند، یک دام تدویر در جامعه می‌باشد، که خود آن جرم است. مجرم کسی است که از واقعیت فرار کند، که این کار را رئیس‌جمهور کرده است و اطرافیان قبيله‌پرست‌اش.

پس اطاعت از امر یک مجرم، جرم دیگری است که به‌طور مطلق نابخشودنی. یعنی در کشور ما در حال حاضر دولت دست‌نشانده‌ی امریکا دو نوع ستم اعمال می‌کند: یکی ظلم و ستم آشکار و دیگری ظلم و ستم پنهانی؛ آن‌هم زیر نام دموکراسی، انتخابات و حقوق بشر در حضور امریکا، انگلیس و سازمان‌های ملل متحد، به‌نام جامعه‌ی جهانی.

**د- اساس‌نامه‌ی صهیونیسم جهانی (پروتوکول ۲۴ گانه‌ی صهیون)**  
وقتی اسرائیل روز تأسیس کشورش را جشن می‌گیرد، فلسطینی‌ها، آنرا «روز نکبت» می‌خوانند. این اساس‌نامه، از کتاب پروتوکول‌های دانشوران صهیون نوشته‌ی «عجاج نهیوض» است و دربرگیرنده‌ی ۲۴ پروتوکول می‌باشد که به‌وسیله‌ی مغزهای متفکر یهودیت [مانند سمسوری‌ها و مخکش‌ها] تصویب و امضا گردیده که در واقع همان تفکرهای اهریمنی، سلطه‌گری بر جهان و سرزمین فلسطین است. خواندن این پروتوکول‌ها و مقایسه‌ی آن به برخی

گروه‌های قومی کشور ما را - از عمق تفکرهای پلید، از هر قوم، قبیله و گروه‌های نژادی، مذهبی و سیاسی‌ای که باشند، آگاه می‌سازد:

**پروتوکول اول سازمان صهیونیزم جهانی:** «به اعتقاد عمیق صهیونیست‌ها حق با زور است، آزادی و عدالت ایده‌ای بیش نیستند. طلا، ایمان، خودمختاری، سرمایه و حاکمیت مطلق آن، از آن ماست، یهودیت شکست‌ناپذیر است. هدف وسیله را توجیه می‌کند توده‌ها کور هستند. الفبای سیاست ما: استبداد مطلق در حکومت‌داری، رواج مشروبات الکلی در میان مخالفان، کهنه‌پرستی و تباهی مخالفان، از اصول‌ها و قواعد یهودی است. ترور شخصیت‌های مخالف، سلطه‌ی پنهانی بر حکومت‌ها و جهان، شیرازه‌ی اصول و قواعد ما را تشکیل می‌دهد. [نمونه اخیرش حکومت‌های کرزی - غنی]

**پروتوکول دوم:** شالوده‌های تفرق یهود: جنگ‌های اقتصادی، حکومت‌های ظاهری، مشاوران مخفی و گماشته‌های خصوصی؛ مانند: دولت امریکا، تعالیم ویران‌گر، نرمش در سیاست، نفوذ در مطبوعات جهان و بالا بردن ارزش قربانیان یهود.

**پروتوکول سوم:** اختلال در معیارهای شرعی و قانونی کشورها؛ ایجاد ترور و وحشت در کاخ‌های زمام‌داران؛ جاه‌طلبی دوام‌دار؛ حمایت از سیاست‌مداران پرحرف و کم‌کار؛ تحمیل بردگی اقتصادی بر دیگران؛ توسعه گرسنگی توده‌های مردم؛ تاج‌گذاری بالای زمام‌داران سراسر جهان؛ ایجاد بحران‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی، همه لازمه‌ی حاکمیت مطلق یهود است. [مانند هفده سال حاکمیت - کرزی - غنی در تباری با استعمار].

**پروتوکول چهارم:** آزادی‌خواهی توسط عوامل یهود؛ رقابت اقتصادی بین‌المللی نقش سفسطه‌بازی، عوام‌فریبی، زرپرستی و زراندوزی که نتیجه‌ی آن در پروتوکول پنجم توضیح می‌شود.



**پروتوکول پنجم:** ایجاد حکومت‌های مقتدر و متمرکز با حربه‌های دموکراسی و آزادی‌خواهی؛ توسل به عواملی - که اتحاد کشورها را ممکن بسازد؛ تخریب اندیشه‌های غیریهود به وسیله‌ی سخنرانی، جلسات پافشاری روی اندیشه‌های خودی، به وسایلی که در دستان و اختیار ماست.

**پروتوکول ششم:** انحصار و وابستگی ثروت کشورها، بیرون آوردن ثروت از چنگال دیگران، بورس‌بازی، رواج عیاشی، تجمل‌پرستی، افزایش دستمزدها و در مقابل گران کردن مایحتاج و ضرورت‌های اولیه‌ی مردم، ترویج هرج‌ومرج می‌گساری، برای سلطه‌ی اقتصادی ما (یهودها) بر جهان.

**پروتوکول هفتم:** مسلح ساختن یهودها، جهت دفاع از خود و حملات بالای دیگران افروختن جنگ‌ها، حفظ و مدیریت بحران‌ها در کشورها [مانند هفده سال در افغانستان] از موفقیت‌های ما (یهودها) است، استفاده از قدرت‌های بزرگ برای حفظ منافع خود ما، مانند: امریکا، چین، جاپان...

**پروتوکول هشتم:** به‌کارگیری مفاهیم حقوقی، به‌صورت مبهم و گمراه‌کننده‌ی دیگران، آن‌هم در مراکز علمی، مدارس دانشمندان، اقتصاددان‌ها و صاحبان سرمایه‌های بزرگ و کارمندان بلندپایه‌ی دولت‌ها و حکومت‌ها.

**پروتوکول نهم:** پیاده کردن اصول دموکراسی و آزادی‌خواهی به‌شیوه‌ی خود ما، ترور و وحشت و دیکتاتوری به‌وسیله‌ی خدمت‌گزاران خود ما، به‌دست گرفتن مراکز تعلیم و تربیه، ایجاد فرضیه‌های دروغین، به‌راه انداختن جنبش‌ها و نهادهای سرّی، و ایجاد لانه‌های مخفی تروریستی با استفاده از اشخاص نادان، کم‌شعور و احساساتی.

**پروتوکول دهم:** نمای بیرونی صحنه‌ی سیاسی ما؛ نابغه نشان‌دادن و بالابردن حرامزاده‌ها و کم‌خاصیت‌ها، وعده‌ی انقلاب‌ها، آزادی‌های فریبنده، از بین بردن اعتماد به نفس زمام‌داران، اراکین بلندپایه‌ی دولتی، ذلیل‌سازی، آوردن انشعابات در احزاب، نفاق میان اقوام، تقویه‌ی یکی برضد دیگری

[مانند: دوران حکومت کرزى - غنى] انتشار میکروب‌های سیاسى، اخلاقى... زیر نام آزادى خواهى.

**پروتوکول یازدهم:** برنامه‌های قانون‌سازى، جعل‌کارى در آن‌ها، ایجاد بى‌اعتمادى میان جامعه، راه‌اندازى جریان‌های سیاسى - نظامى ایجاد شورش‌ها و انقلاب‌ها، توسط عمال خود ما. [درست مانند اقدامات ۱۷ سال اخیر کرزى - غنى در کشور ما]

**پروتوکول دوازدهم:** تسلط بر افکار آزادى خواهان و تفسیر دلخواه از واژه‌ی آزادى، سلطه بر مطبوعات و مراکز خبرگزارى‌ها به‌صورت زنجیره‌یى، دامن زدن به حوادث و بحران‌ها، تحریک مردم بر ضد حکومت‌ها و تشویق حکومت‌ها برای سرکوب مخالفان.

**پروتوکول سیزدهم:** نیاز به مسایل سیاسى، صنعتى، تفریح، عیش و نوش... مانند نیاز انسان به غذای روزانه است، باید از این طریق در افکار مردم نفوذ کنیم و به‌سوی اهداف خود ما ببریم.

**پروتوکول چهاردهم:** یهودیت، دین آینده است؛ شکل‌های آینده‌ی بردگى، در قالب دین باید پوشیده و ناشناخته باقى بمانند، ادبیات آینده باید ادبیات زبان ما باشد [و کارى که از سوى سمسورى‌ها در افغانستان جریان دارد].

**پروتوکول پانزدهم:** قیام یهود مانند کودتایی است که آینده‌ی جهان را فرا خواهد گرفت اعلام آزادى و اعدام آزادى خواهان به‌دست ما خواهد بود. رهبرى محافل آزادى خواهى - تحت نظر هیأت مرکزی و رهبرى سرى ما خواهد بود. موفقیت ما به‌عنوان ملت برگزیده، اطاعت از قوانین یهود، قاطعیت و سخت‌گیرى در مجازات، جمع‌آورى ثروت‌های جهان، به‌دست آوردن حق استیناف در حکومت‌های جهان از آن ماست. [به گفته‌ی آقای محقق روز ۱۸ سنبله‌ی ۹۷ در خیمه‌ی بزرگ: «اشرف غنى درحالی‌که مسوولین احزاب سیاسى را خودش غرض مذاکره در ارگ خواسته بود، قانون

احزاب در دستش بود و هشدار می‌داد که اگر طرح دولت را در انتخابات قبول نکنید احزاب سرکش را منحل می‌کنم.].

یهود مظهر پدر در حکومت‌های جهان است و پادشاه یا حاکم اسرائیل، همان پدر جهان است.

**پروتوکول شانزدهم:** از بین بردن و عقیم کردن برنامه‌های آموزشی دانشگاه‌ها و جاگزین کردن تعالیم خود ما به وسیله‌ی قدرت و تبلیغ از طریق نشرات، حذف نظریات دیگران جزو اساسی برنامه‌های ماست. [درست مانند صهیونیست‌ها یا قبیله پرستان افغانستان]

**پروتوکول هفدهم:** وکالت قضایی تنها از آن یهودهاست. با نفوذ به وسیله‌ی روحانیون دست‌نشانده به نام دین و وجدان. جاگزین کردن حکومت یهود به جای پاپ و کلیساهای فعلی اصول مبارزه‌ی ماست. جاسوسی به شیوه‌ی یهود و استفاده از قدرت به نفع ماست [مانند برخی علما و روحانیونی که برای کرزی استخاره و از دکتر غنی اعلام حمایت کردند].

**پروتوکول هجدهم:** اندیشه‌ی تدابیر دفاعی مخفی، زیر نظر داشتن مخالفان در داخل و خارج، به دست آوردن ابزار جنگی هرچند مخالف جهان باشد، ایجاد گاردهای مخفی پیرامون زمامداران، از بین بردن ماهیت مذهبی حکومت‌ها، دستگیری، زندان و اعمال فشار بر آن‌ها، با کم‌ترین شبهه [مانند فاسدساختن دولت اسلامی در افغانستان].

**پروتوکول نوزدهم:** طرح اندیشه‌ی حق ملت‌ها، از طریق شکایات و پیشنهادها در جامعه که به آشوب‌های سیاسی و جرم‌های سیاسی بیانجامد.

**پروتوکول بیستم:** تطبیق برنامه‌های مالی یهود، مالیات تساعدی، خزانه‌داری کُل، دادن وام کمرشکن با بهره، ایجاد شرایط رکود سرمایه، انتشار اسکناس‌ها بر اصل طلا، وام‌های دولتی و انتشار اوراق با ربع یا سود درصدی [مانند گرفتن مالیه از تلفون‌های مستهلکین و حتا اخذ چند نوع مالیه از کتاب‌فروشان مظلوم در افغانستان].

**پروتوکول بیست و یکم:** قرضه‌ی داخلی، دیون‌ها، مالیات‌هایی که به ورشکست بانک‌ها و پس‌اندازها و حذف ارزش‌ها بیانجامد.

**پروتوکول بیست و دوم:** ایجاد اسرارهایی مطابق پروتوکول بیست و یکم که منجر به ورشکست دیگران و آینده‌های خوب برای ما باشد، شعار قدرت‌نمایی و تسلیم برده‌وار دیگران در برابر ما.

**پروتوکول بیست و سوم:** بی‌کاری صنعت‌گران، از بین بردن ممنوعیت مشروبات الکلی، ترویج فحشا در میان جوامع غیریهود، از بین بردن ادیان و جوامع دینی غیریهود و احیای برگزیده‌ی خداوند<sup>(ج)</sup> که همان قوم و حکومت یهود است [مانند این‌که در افغانستان همه افغان هستند، ما اکثریت هستیم و حکومت از ماست، لرو بر پختانه یو دی. (پشتون‌های دو طرف دیورند یکی هستند [مانند هفده سال سلطه‌ی پشتون‌ها بر وزارت مالیه و تمام شبکه‌های اقتصادی کشور، از شاه‌رگ تا موی‌رگ، به حمایت یهودی‌های آمریکا، انگلستان و اسرائیل].

**پروتوکول بیست و چهارم:** تلاش در تثبیت و تقویت سلاله‌ی پادشاهی داوود که به یهود امروزی ختم می‌شود، تربیت و آماده کردن پادشاهی که برای استحکام یهود کار کند [مانند: عبدالرحمان خان، نادر خان، داوود خان، ملا محمد عمر و حالا کرزی و غنی به‌وسیله‌ی امریکا]. مبارزه برای کنار زدن حاکمان غیرشایسته هرچند از تبار یهود و داوودی باشند. تلاش برای بی‌عیب نشان دادن حاکمان یهود و عیب‌جویی برای دیگران [آنچه در افغانستان جریان دارد]. این پروتوکول تدوین و تصویب‌شده به‌وسیله‌ی رهبران صهیونیسم در سال ۱۸۹۷م (دوران استبداد عبدالرحمان خانی) در شهر بازل سویس بر سه محور (تسلط سیاسی، تسلط اقتصادی و تسلط فرهنگی) بر جهان استوار است [آنچه در افغانستان جریان دارد، رییس‌جمهور باید پشتون باشد وزارت مالیه که از شاه‌رگ تا موی‌رگ اقتصادی را در دست داشته، منبع اصلی فساد مالی محسوب می‌شود، وزیر آن مدت ۱۶ سال اخیر از یک ولایت پشتون است، و زبان پشتو باید ملی باشد، دیگران مصطلحات آنرا به‌کار ببرند...].

این پروتوکول غیر انسانی در سال ۱۹۵۱م در اتحاد شوروی منتشر گردید که پس از تشکیل دولت یهود در سال ۱۹۴۸م به عنوان راهبرد جهانی این رژیم نژادپرست، در دستورکار یهودهای متعصب قرار گرفت، که بخش‌هایی از این پروتوکول تاکنون اجرا شده و برای اجرای کامل آن تلاش جریان دارد.<sup>۱</sup>

هرچند همه یهودها صهیونیست نیستند و همه پشتون‌ها در افغانستان نیز چنین تصور و برنامه‌ی غیرانسانی و غیراسلامی ندارند، صهیونیست‌های قوم یهود و صهیونیست‌های قوم افغان یا پشتون برای اجرای چنین برنامه‌هایی از خود سازمان دارند و فعالیت سازمان‌یافته می‌نمایند. در میان بسیاری اقوام چنین جنایت‌کارانی وجود دارند که نمونه‌اش نامه‌ایست زیر عنوان «استبداد در بامیان» که در صفحه‌ی ۱۰۲ ویژه‌نامه‌ی «کشف تاریخ» حمل ۱۳۸۸خ، و نامه‌ی دیگر آن در هفته‌نامه‌ی «موج نخست» ۱۳۹۶خ، نشر شده و هیئت پارلمانی اعزامی به بامیان گفته است: «در بامیان کفر عدالت جریان دارد.»

این والی مستبد و فاشیست و بقیه اراکین ولایت بامیان از سال‌های ۱۳۸۱خ تاکنون (۱۳۹۶خ) در خدمت فاشیزم قبیله بوده، از کمپاینران دولت فاسد حامد کرزی و دولت فاسد داکتر اشرف غنی و از جمله‌ی حزب «وحدت اسلامی» آقای خلیلی بوده‌اند. در نامه‌های وارده به مطبوعات آمده است:

«زمین‌های تاجیک‌ها را از ولسوالی‌ها آمده غصب کرده‌اند، تاجیک‌های بامیان از ادارات این ولایت تصفیه‌ی قومی شده‌اند، جایداد تاجیک‌ها به نام ساحه‌ی سبز، زرد و سرخ غصب‌شده، از ۵ هزار دوکان ساخته‌شده‌ی جدید یک دوکان برای ما داده نشده درحالی‌که جایداد از ماست...»<sup>۲</sup>

اگر به ولایت پنجشیر نظری بیندازید به گفته‌ی آقای عبدالحفیظ «منصور» از ۱۵ تا ۲۰ خانواده و اشخاص به نام تیکه‌داران جهاد حاکم هستند که دارای

۱. یوسف، عمر. ویژه‌نامه‌ی «کشف تاریخ»، حمل ۱۳۸۸خ، ص ۱۰۲.

۲. یوسف، عمر. ویژه‌نامه‌ی «کشف تاریخ»، ص ۱۰۲، مورخ حمل ۱۳۸۸.

جایدادها، املاک، باغ‌ها، ویلاها، بلندمنزل‌ها و کمپنی‌ها در داخل و خارج کشور بوده، بقیه مردم بی‌کار، گرسنه، گدا و آواره اند و هزاران تن معتاد به مواد مخدر گردیده به هر جرمی دست می‌زنند.

### تفسیر و تعبیرها از مجموعه‌ی پروتوکول‌های صهیونیست‌ها بعد از تصویب آن:

- ۱- خداوند (ج) مقدر کرده که ما بر جهان حکم فرما باشیم؛ بنابراین، باید از هر وسیله‌ی ممکن باید استفاده و آنرا توجیه کنیم؛
- ۲- به اعتقاد یهودها، حق یعنی زور. در نظام سیاسی ما حق، یعنی هر چه ما می‌خواهیم، نیازی نیست به کسی ثابت کنیم.
- ۳- ما باید مقرراتی را بر جهان وضع کنیم که جای حقوق همه کشورها را بگیرد و مقررات ما باید حاکم باشد.
- ۴- ارزش قوم یهود از تمام اقوام دیگر جهان بیش تر است. هر چند چشمان غیریهودها باز است، اما آن‌ها نمی‌بینند، به همین سبب خداوند (ج) ما را برتر قرار داده است.
- ۵- غیریهودیان مانند گله‌های گوسفند هستند، باید همه، به راهی بروند که ما تعیین می‌کنیم...<sup>۱</sup> [این اعتقادات را فاشیست‌های قبیله‌پرست کشور ما نیز ترویج و تلقین کرده‌اند.]

## سیاست‌های قومی و قبیله‌یی در افغانستان امنیت ملی آمریکا را تهدید می‌کند!

عمق اهداف فاشیست‌های قبیله‌پرست یا صهیونیست‌های افغانستان از ۲۷ سال پیش در مقاله‌ی تحلیلی‌ای زیر عنوان «سیاست قومی در افغانستان، امنیت ملی آمریکا را تهدید می‌کند» به قلم آقای عیساخان ایوبی تحریر و به‌وسیله‌ی جمعه خان رهیاب از منبع ده گلوب پُست به فارسی برگردان و در

۱. یوسف، عمر. ویژه‌نامه‌ی کشف تاریخ، حمل ۱۳۸۸خ، کابل.

روزنامه‌های «اطلاعات روز» و روزنامه‌های «۸ صبح» مورخ ۲۷ اسد ۱۳۹۷ در کابل به چاپ رسیده. در این جا برای اثبات این حقایق، متن روزنامه‌ی اطلاعات را می‌آوریم:

اشرف غنی و زلمی خلیل‌زاد پر نفوذترین امریکایی‌های افغان تبار هستند که طی چندین دهه روی روابط امریکا-افغانستان تأثیرگذار بوده‌اند. تحصیلات و تجربه‌ی زندگی آن‌ها در واشنگتن باعث شده است که از قدرت لفاظی خوبی برخوردار شده و شبکه‌ی وسیع و تأثیرگذاری از دوستان خویش را در آن جا داشته باشند، اما «دیدگاه» قوم‌گرایانه‌ی آن‌ها باعث شده است که امریکا هزاران قربانی و تریلیون‌ها دالر هزینه بپردازد. جنگ پیچیده‌ی افغانستان تصویر ایالات متحده به عنوان قدرتمندترین ارتش دنیا را نیز به گونه‌ی جدی خدشه‌دار کرده است.

هنگامی که رژیم گویا کمونیستی تحت حمایت شوروی در سال ۱۹۹۲ سقوط کرد، ایالات متحده افغانستان را تنها گذاشت. در آن زمان، امپراطوری آزادی (آمریکا) به راحتی می‌توانست کمک کند که دموکراسی و حکومتی مبتنی بر قانون اساسی به رهبری پروفیسور برهان‌الدین ربانی در افغانستان استقرار یابد، اما او باید تنها گذاشته می‌شد؛ احتمالاً چنین کاری به توصیه‌ی خلیل‌زاد صورت می‌گرفت؛ چون ربانی یک غیرپشتون بود.

یک دهه بعد، تصمیم مبنی بر تنها گذاشتن افغانستان در آن زمان باعث شد که ایالات متحده شکار حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر شود. این حملات وحشیانه همه را غافل‌گیر کرد، از جمله خلیل‌زاد را که برای به رسمیت شناخته شدن طالبان در ایالات متحده لابی می‌کرد. در آن زمان، علی‌رغم اینکه گروه طالبان با القاعده ارتباط داشت، خلیل‌زاد از شرکت نفتی آمریکایی یونوکال معاش دریافت می‌کرد

بر اساس گفته‌ی فلاهرتی و همکاران: «زلمی خلیل‌زاد، مشاور پیشین وزارت امور خارجه‌ی ریگان در امور افغانستان که خود متولد افغانستان

[پشتون] است، به عنوان مشاور گروهی از بوستون که از سوی یونوکال استخدام شده بود، وارد بازی شد. ... [هرچند یونوکال به گونه‌ی رسمی از طرف واقع شدن در منازعه‌ی افغانستان خودداری کرد، طرفداری آن‌ها از طالبان برای رقبا سگنال روشنی فرستاد.]

با این وجود، ایالات متحده مجبور شد به دولت ربانی رجوع کند تا بتواند طالبان را در سال ۲۰۰۱ شکست دهد. این امر رویداد غم‌انگیز و ضربه‌ی بزرگی برای خلیل‌زاد و غنی بود که سال‌ها روی ساختن روایت قوم‌گرایانه در واشنگتن وقت صرف کرده بودند. در واقع، آن‌ها از چشم حامیان امریکایی‌شان افتادند و در صورتی که از قوم‌گرایی دست برمی‌داشتند، می‌توانستند از اشتباه تاریخی اجداد خود، [که همانا فروش وطن در برابر کسب قدرت بود] جلوگیری کنند.

این زمانی بود که غنی با کمک دوستان «متخصص» نظیر لخصر براهیمی، سفیر پیشین الجزایر و بارنت روبین سیاست‌پژوه، وارد معرکه شد. آن‌ها با هم نقشه‌راه قبیله‌گرایانه‌ای را برای افغانستان طرح کردند تا نیروهای ضد طالب را از قدرت کنار بزنند و ایالات متحده را درگیر یک مأموریت پیچیده‌ی «بازسازی» کنند که برای تحقق آن مردم امریکا از «خون و خزانه»ی‌شان به امید «شکست» تروریسم هزینه می‌کردند. با این حال، پس از تقریباً دو دهه، واشنگتن گزینه‌ی ندارد، مگر این‌که به «مذاکره با تروریست‌ها» گردن نهد. به این معنا که دست از افغانستان بردارد و این کشور را ترک کند.

### طرح پنج مرحله‌ای غنی: «موافقت‌نامه‌ی بن»

هنگامی که نیروهای دولتی تحت امر رییس جمهور ربانی با کمک نیروی هوایی ایالات متحده در کوه‌های افغانستان مصروف نبرد با طالبان و القاعده بودند، غنی و دوستانش در یک حومه‌ی لوکس واشنگتن دی‌سی، شب‌ها و



روزها نقشه طرح می‌کردند تا چطور ربانی را در جبهه‌ی سیاسی شکست دهند.

در آن روزهای خوب قدیمی، شکست طالبان حتمی بود؛ زیرا رییس جمهور جورج بوش پسر - شخصاً پرویز مشرف را تهدید کرد که «اگر او از حمایت طالبان افغانستان طرفدار القاعده دست بردارد، کشورش را به عصر حجر برمی‌گرداند.» در واقع، چنین رویکرد قاطع نتیجه داد. طوری که طالبان طی فقط چند روز پس از حملات ۱۱ سپتامبر عملاً شکست خوردند.

آن‌ها فقط زمانی دوباره ظهور کردند که به نیروهای بین‌المللی تحت رهبری ایالات متحده مشوره‌ی غلط داده شد و در تغییر پارادوکسیکال‌شان به جای ادامه‌ی حذف عناصر تروریسم به طور کلی، خلع سلاح نیروهای ضد طالب را در اولویت قرار دادند. در عین حال، یک کمپاین قبیله‌ای تحت عنوان بد نام کردن «جنگ‌سالاران» بلاک‌های قدرت ضد طالب را به حاشیه راند. بنابراین، طالبان پس از یکبار سرنگونی کامل، دوباره جان گرفتند و در دوران حکومت مردان قبیله‌ی شان - حامد کرزی و اشرف غنی - قدرت نظامی و سیاسی به دست آوردند.

با این حال، هنگامی که طالبان در سال ۲۰۰۱ شکست خوردند، امریکا «کنفرانس بن» را که خلیل‌زاد، روبین و لخصر ابراهیمی و غنی طراحی کرده بودند، از طریق خلیل‌زاد به کرسی نشاندهند. بنابراین، غنی و دوستان فرصت یافتند در کنفرانس بن خودشان را به عنوان نمایندگان «احزاب متخاصم» مختلف جا بزنند تا دولت ربانی را مرعوب کرده و نمایندگان دولت را فریب دهند تا نقشه‌راه قبیله‌ای غنی را امضا کنند.

این نقشه‌راه با عنوان «توافق برای ترتیبات موقت در افغانستان تا تأسیس مجدد نهادهای حکومتی» شناخته شده است. زمانی که «موافقت‌نامه» امضا شد، ابراهیمی، رییس هیأت نماینده‌ی سازمان ملل متحد در مورد افغانستان،

خلیل زاد به عنوان فرستاده‌ی ایالات متحده، روبین «متخصص» و غنی «مشاور ارشد سازمان ملل» بودند.

آن‌ها واقعاً می‌خواستند چه چیزی را «دوباره تأسیس» کنند؟ آیا آن‌ها در صدد بازگرداندن چیزی بودند که احدی از آن به عنوان تسلط نهادینه شده‌ی پشتون‌ها یاد می‌کند که در سال ۱۹۹۲ در افغانستان پایان رفت؟ به نظر می‌رسد غنی ظاهراً قصد داشت که «قهرمانی‌های» پدر بزرگ خود در سال ۱۹۲۹ را تکرار کند.

به گفته‌ی جورج پکر: «غنی از یک خانواده‌های پشتون است. پدر بزرگ پدری او که یک فرمانده نظامی بود در به قدرت رسیدن نادرخان (زیر حمایت انگلیس) که مدت کوتاهی پس از سقوط امان‌الله خان در سال ۱۹۲۹ بر تخت نشست، کمک کرد.

پکر از شاه حبیب‌الله کلکانی نام نمی‌برد، حاکم تاجیکی که امان‌الله پشتون را از قدرت عزل کرد. وی در اکتوبر سال ۱۹۲۹ با انکا به کتاب خدا(ج) برای یک جلسه «مذاکره» با رهبر قبیله‌ای (نادرخان) رفت. این نقشه‌ای بود که منجر به عزل و اعدام وی شد.

پکر اظهار می‌کند: «در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، غنی پشت میز خود در واشنگتن بود و بلافاصله متوجه شد که همه‌چیز در افغانستان در شرف تغییر است. او یک طرح پنج مرحله‌ای را برای انتقال قدرت سیاسی [و] بازسازی کشور ترتیب کرد.»

«در جریان جنگی به رهبری امریکا علیه طالبان، گروهی کوچکی از کارشناسان - از جمله لاکهارت، دانشمند افغانستان‌شناس، بارت روبین و دیپلمات الجزایری لخصر براهیمی سپس به عنوان فرستاده‌ی ویژه‌ی سازمان ملل برای افغانستان - در خانه‌ی غنی در بیرون از واشنگتن دیدار کردند. در ماه دسامبر همان سال، کنفرانس بن تحت تأثیر کار همین (خاین) گروه دایر

شد. در حالی که تناقض میان دیدگاه‌های غنی در مورد دولت مدرن و دلایان قدرت در منطقه حل نشده باقی ماند.»  
«دیدگاه غنی از یک دولت مدرن»

از زمان «تسخیر» ریاست جمهوری در سال ۲۰۱۴، ثابت شده است که دیدگاه غنی از دولت مدرن یک «ملت-دولت» پشتونی است؛ توهم قدیمی‌ای که از سوی عبدالرحمن خان، پادشاه دست‌نشانده‌ی هند بریتانوی، مشهور به «امیر آهنین» (۱۸۸۰-۱۹۰۱) دنبال می‌شد. عبدالرحمن خان نه تنها که یک نظام حامی-پیرو بلکه یک توهم برای وارثان قبیله‌ای‌اش نیز به میراث گذاشت که قرن‌ها است در تحقق آن شکست خورده‌اند.

غنی در یک «مقاله‌ی علمی» نتوانسته است تحسینش از سیاست تحکیم قدرت عبدالرحمن خان برای «شکل‌دهی مجدد» به اشرافیت‌های قومی و مذهبی به منظور ایجاد یک دولت مقتدر را پنهان کند. جنایات و سرکوب مذهبی عبدالرحمن خان در راستای «جا زدن یک اقلیت قومی (پشتون‌ها) به مثابه‌ی یک ملت» با حمایت هند بریتانوی حالا به عنوان پاک‌سازی قومی شناخته شده است. بنابراین، غنی به منظور «تسلط» و مهار قدرت دیگران در افغانستان افراد منتخب قبیله‌اش را تقویت کرده و قدرتش را تحکیم کرده است.

یک «ملت-دولت» «کشتی‌ای برای رسیدن به آرمان‌های قومی است.» به گفته‌ی دل. شیت: «مردم باید قومیت خود را معادل یک ملت ببینند. اگر چنین معادلی ممکن نیست چون در داخل یک قلمرو [چندین قومیت] زندگی می‌کنند، یک قوم باید اکثریت قومی را بسازد که بتواند از تمام یک ملت نمایندگی کند.»

در عین حال، «ملت-دولت» یک مفهوم اروپایی قرن شانزدهمی است که در هیچ جای دیگر کاربرد نداشته است. حتا در اروپا، آلمان، ایتالیا و اسپانیا

از این پارادوکس مالکیت-محور با فاشیسم و نازیسم در دوران هتلر، موسولینی و فرانکو رنج کشیده‌اند.

در حال حاضر، «ملت-دولت» متعارف جایش را به «دولت-ملت» می‌دهد تا بستری برای چندفرهنگی‌گرایی به وجود آمده و نبود تسلط را ترویج کند. چرا ما هنوز یک «ملت-دولت» کاذب را بر افغانستان تحمیل می‌کنیم؟ آیا این «یک دیدگاه مدرن» است؟

در پوشش دموکراسی، غنی آرمان‌های «امیر آهنین» را در قرن ۲۱ با حمایت امریکایی‌ها در سر دارد. پس از تحکیم قدرت، او می‌خواهد روابط استخباراتی و نظامی مستحکم‌تری را با دولت‌های توتالیتر/تمامیت‌خواه عربستان سعودی، امارات متحده‌ی عربی و قطر به وجود آورد. با استفاده از مدل حاکمیت الهی و نفوذ طالبان، غنی با تطمیع آن‌ها به مثابه‌ی جنجگویان بی‌رحم قبیله‌ای تحت فرمان خودش در صدد است اشرافیت‌های مذهبی و قومی را «احیا» کند؛ مشابه آنچه عبدالرحمن خان در دهه‌ی ۱۸۰۰ انجام داد.

وضعیت غیرعادی غنی به عنوان یک فرد خشن؛ خودکامگی او در استفاده از خشونت علیه نیروهای اوزبیک ضد طالب در ولایت فاریاب که به مفقود شدن، کشتار و شکنجه منجر شد؛ استفاده‌ی ابزاری از «علمای دینی» برای تقویت سیاست‌هایش و «ناکامی» دولت او برای حفاظت از ولایت هزاره‌نشین-غزنی که طالبان آن را تخریب کرد، همه و همه ترفندهای قدیمی قبیله‌ای-استبدادی در عصر مدرن است.

با توجه به تمام این رویدادها، غنی تا هنوز به گونه‌ی جدی با اپوزیسیون مواجه نشده است. این امر او را معتقد ساخته است که او انحصار خشونت در افغانستان را به دست آورده است و بنابراین او کارزار تاکتیکی‌ای را از طریق دوستان-روبین و فرید ذکریا- در رسانه‌های ایالات متحده مدیریت می‌کند تا افکار امریکایی‌ها را برای خروج کامل ایالات متحده از افغانستان شکل

دهد؛ احتمالاً یک «معامله‌ی صلح» با طالبان که غنی به عنوان «امیر آهنین» افغانستان و طالبان به عنوان جنگجویان بی‌رحم قبیله‌ای‌اش شناخته شود، دقیق مثل دهه‌ی ۱۸۰۰.

نیروهای نظامی افغانستان همیشه قتل عام شده، شهرها به آتش کشیده شده و غارت می‌شود؛ غیرنظامیان کشته و بی‌جا می‌شوند و مهمات تسلیحات مدرن از سوی «جنگجویان قبیله‌ای» احتمالی غنی متوقف می‌شود. بنابراین، او با اعتماد به نفس آمادگی می‌گیرد تا «آتش‌بس عیدی» دیگری را اعلان کند. با وجود آن که طالبان در ولایات فاریاب و غزنی به قساوت و غارت‌شان ادامه می‌دهند.

### موقع حساس برای منافع امنیت ملی ایالات متحده

شبهه لابی‌گری خلیل‌زاد برای طالبان در امریکا قبل از حملات یازدهم سپتامبر، غنی مصروف ساختن یک روایت کاذب گفت‌وگو با طالبان بوده است. او موفق شده است تا امریکایی‌ها را فریب بدهد تا با گروهی وارد گفت‌وگوهای مستقیم شوند که رفتار تروریستی‌شان هیچ بعد انسانی نداشته تا زمینه‌ی مشترکی برای تفاهم به میان بیاید.

من با صلح مخالفتی ندارم، اما خطر سیاسی شدن صلح و بنیان‌های دروغین آن را در سیاست‌های خشونت‌گرای قومی گوش‌زد می‌کنم.

به نظر می‌رسد که امریکایی‌ها با تقویت آجندای قوم‌گرایان «افغان» که می‌تواند امنیت ملی ایالات متحده را با تهدید مواجه می‌سازد، بار دیگر مرتکب اشتباه می‌شوند. طوری که در سپتامبر ۲۰۰۱ امنیت ملی امریکا را به خطر مواجه کرد. طالبان بنا بر طینت آدم‌کشی خود بر طبل تروریسم می‌کوبند. در صورتی که آن‌ها یک‌شبه تغییر نخواهند کرد، آن‌ها تروریست‌های جهانی ضد امریکایی را جذب کرده و خطر جدی‌ای را متوجه امنیت ملی امریکا می‌کند. افراط‌گرایان همیشه ایالات متحده را به

عنوان یک امپراطوری کافر پنداشته که «امارت اسلامی» دو فاکتوی طالبان را در سال ۲۰۰۱ سرنگون کرد.

بنابراین، طالبان باید دقیقاً شبیه روزهای پس از حملات یازدهم سپتامبر با حمایت نیروهای ضد طالب متشکل از تمام گروه‌های قومی شکست داده شوند، ممکن است برخی از رهبران این گروه‌های قومی به قافله‌ی دزدسالاران پیوسته باشند، اما پایگاه‌های اجتماعی همچنان به حالت خود باقی است. سپس، می‌توان طالبان را از موضع قدرت به میز مذاکره کشاند.

نخبه‌های حاکم قبیله‌ای با شبکه‌ای از حمایت‌های تأثیرگذار برای تقویت آجندای قومی پنهان‌شان در عوام فریبی استاد هستند، حتا اگر این کار امنیت ملی ایالات متحده را نیز به خطر بیندازد. بنابراین، باید آن‌ها (قبیله‌گرایان) را ترک کرد نه افغانستان را. در غیر این صورت، با یک امیر قوم‌گرای بالقوه و طالبان به عنوان جنگجویان او، افغانستان باری دیگر به پناهگاه تروریسم جهانی تبدیل شده و تاریخ تکرار خواهد شد. تنها این بار، طالبان که با حمایت ایالات متحده شکست خورده‌اند، انتقام خواهند گرفت.

## بحث دوازدهم

### نشنلیتی «افغانستانی» یا «افغان»؟

### کدام یک علمی، انسانی و عادلانه است؟!

به قدر کافی سند ارایه شد که افغانستان یک ولایت تاریخی بوده است که موقعیت آن اطراف کوه‌های سلیمان است و اطراف کوه‌های سلیمان امروز در کل مربوط پاکستان بوده، یک وَجَب آن افغانستان تاریخی، شامل این کشور تیره‌بخت ما نیست.

اما قبیله پرستان حاکم مانند لجالت و عصبیت یهودهای صهیونیست، هر دو پا را - در یک کفش پاشنه بلند کرده می‌خواهند مانند جهالت قرون ۱۸ و ۱۹ همه باشندگان این کشور «سیاه‌نام» را - اوغان ثبت و با یک هدف پلید به جهانیان تلقین کنند که مردم این کشور همه اوغان هستند. پس افغانستان یک کشور «صهیونیست اوغانی» است. این‌جا، جای پشتون‌ها (افغان‌هاست) بقیه ملت‌ها درجه دوم و درجه سوم اند یا اصلاً وجود ندارند. [درست مانند همان اعتقاد پلید صهیونیست‌های یهود که در گذشته تذکر رفت] بر این بنیاد که قدرت دولتی باید به نام پشتون سجل شود. دیگران رعیت باشند، چنانچه گلبدین یکی از این قبیله پرستان رسمی اعلان کرد (ماه جوزای ۱۳۹۶) که واژه‌ی شهروندی و حقوق شهروندی را نمی‌پذیرند، همه رعیت پشتون‌ها هستند. توزیع شناسنامه‌های برقی که یک نقطه‌ی عطف در این غایله میان «صهیونیست‌های افغان یا پشتون» و ملیت‌های زنده‌ی باشنده‌ی اصلی این سرزمین به‌ویژه فارسی‌زبان‌ها و به‌طور خاص تاجیک‌هاست، هفت سال (۱۳۹۱-۱۳۹۷ خورشیدی) به یک بحث داغ در جامعه مبدل گردیده است.

هرچند در فصل اول قانون اساسی [تحمیلی و دست‌کاری‌شده در ارگ بعد از تصویب] آمده است که «ملت افغانستان» عبارت است از: تمام افرادی که تابعیت افغانستان را دارا باشند و این ملت متشکل از اقوام پشتون، تاجیک، هزاره، ازبیک، ترکمن، بلوچ، پشه‌یی، نورستانی، ایماق... می‌باشد. برای هر فرد از افراد این ملت، کلمه‌ی افغان اطلاق می‌شود. این فقره «کلمه‌ی افغان اطلاق می‌شود» از همان روز نخست سبب درگیری میان موافقان و مخالفان گردیده است.

مخالفان استعمال واژه‌ی «افغان» در شناسنامه‌ها، به معنای حذف و مصادره‌ی هویت تمام ملیت‌های کشور است که به‌طور عموم به ۵۶ ملیت می‌رسند و ۲۳ ملیت به‌طور زنده وجود دارند که جمعیت‌های چندین‌هزاری تا چندین میلیونی دارند و مانند ۲۳ درخت میوه در یک باغ هستند. به نظر عدالت‌پسندان این ۲۳ درخت در این باغ باید حفظ شوند، اما «صهیونیست‌های پشتون» [نه همه‌ی پشتون‌ها] می‌گویند: ۲۲ درخت دیگر را - از این باغ قطع یا حذف کنید یک درخت (شفتالو) باشد کافی است، همه درختان این باغ شفتالو یعنی همه ملیت‌ها «اوغان» هستند.

این نزاع سبب شد از سال ۱۳۹۱ تا ۱۳۹۲ خ در پارلمان کشمکش، برخوردهای لفظی تند، تا برخوردهای فیزیکی صورت گیرد. بالاخره فیصله شد که در شناسنامه‌های برقی کلمه‌ی «افغان» حذف و نام ملیت‌ها صرف در پایگاه داده‌ها (Database) ثبت باشد، حامد کرزی رییس‌جمهور شوونیست در سال آخر حکومتش از توشیح آن خودداری کرد و از نظر به صهیونیست‌های خود جانب‌داری نمود.

بعد از انتخابات ۱۳۹۳ خ ریاست جمهوری، دکتر اشرف غنی [که تا آن وقت زیر بار قبیله‌گرایان اطرافش نرفته بود] آنرا در سال نخست ریاست جمهوری توشیح کرد، در جریده‌ی رسمی نشر و نافذ گردید.



به دنبال آن وقتی پای قبیله پرستان در ارگ محکم تر شده، میدان را در ارگ خالی یافته، بعد از امضای پیمان نظامی - امنیتی (فروش وطن) به منظور غصب قدرت، امریکا را حامی خود یافتند، رییس جمهور غنی را مجبور ساختند «آب دهن انداخته شده‌ی خود را دوباره بگیرد» و بعد از دو سال طی فرمانی هنگام رخصتی زمستانی شورای ملی به تاریخ ۱۲ حوت ۱۳۹۵ ماده‌ی ششم قانون ثبت احوال نفوس را تعدیل و واژه‌ی «افغان» را دوباره درج شناسنامه‌های برقی نماید، این عمل «صهیونیست افغان» سروصداهای زیادی را در مطبوعات و محافل سیاسی، فرهنگی و اجتماعی ایجاد نمود. از جمله شورای عالی همبستگی تاجیکان و فارسی‌زبانان که بنده (نویسنده‌ی این کتاب) سخنران اصلی آن بودم، طی یک نشست خبری در حضور ۱۵ رسانه‌ی تصویری و خبررسانی‌ها موضع خود را - اعلام کرد که:

اگر دولت «نفاق ملی» و برآمده از تقلب بخواید هویت ما را حذف کند و به جهانیان نشان دهد که مردم این کشور همه اوغان هستند و به دنبال آن به جهانیان تلقین نماید که چون همه اوغان هستند پس زبان «اوغانی» (پشتو) زبان رسمی و ملی و دیگر زبان‌ها حذف شوند، که چنین خواهد شد. پس ما نام افغانستان، سرود ملی، اصطلاحات عسکری به زبان پشتو را نمی‌پذیریم. نام این کشور «خراسان شرقی» است. مسوولیت و عواقب ناگوار بعدی آن به‌دوش قبیله‌گرایان صهیونیست افغان خواهد بود...»

این فرمان دکتر غنی بعد از آغاز کار تابستانی شورا در نخستین جلسات آن باید عرض غور مجدد، تصویب یا تردید به پارلمان ارسال می‌شد، اما تا که ماه سرطان ۱۳۹۶ خ مدت پنج ماه آنرا به پارلمان ارسال نکرده وقت‌کشی و قانون‌شکنی نمود. به نظر حقوق‌دانان رییس جمهور قبیله‌پرست، حق ندارد یک قانون تصویب، توشیح و نشر شده را با فرمان تقنینی خود تعدیل و آن‌هم بدون تصویب یا تردید مجدد پارلمان مورد اجرا قرار دهد.

بنابراین، مردم افغانستان به استثنای افراد و گروهک‌های سیاسی قبیله‌پرست در مقابل این اقدام قرار دارند، بالاخره این قانون‌شکنی رییس‌جمهور به دردسر بزرگی مبدل خواهد شد.

پیشنهاد مردم این است که دکتر غنی فرمانش را پس بگیرد یا به همان قانون تصویب، توشیح و نشر شده احترام بگذارد یا هویت تمام ملیت‌ها را بسیار روشن و عادلانه درج شناسنامه‌های برقی نماید تا عدالت برقرار گردد.

طوری که در بحث‌های گذشته تشریح گردید واژه‌ی افغان مترادف به پشتون است. پشتون یعنی اوغان؛ اوغان یعنی پشتون. به نوشته‌ی مرحوم غبار «افغان» مُعرب اوغان بوده به قسمتی از قبایل پشتون اطراف کوه سلیمان اطلاق می‌گردید که در قرن ۱۹ میلادی [در معاهده‌ی سه‌جانبه‌ی لاهور ۱۸۳۸م میان شاه شجاع نواسه‌ی احمدشاه ابدالی، رنجیت سنگه‌ی حاکم پنجاب و ویلیام هی مکناتن نماینده‌ی باصلاحیت انگلیس] نام خراسان را به افغانستان تبدیل و شاه‌شجاع ابدالی را در سال ۱۸۳۹م با لشکر بزرگ آورده پادشاه آن ساختند و در قندهار برایش تاج‌پوشی کردند.

در تمام کتب تاریخی و هم‌قرار اعتراف آگاهان پشتون، کلمه‌ی «افغان» مترادف و مساوی با «پشتون» یا «پتان» است، همه مردم افغانستان امروزی پشتون نیستند، نباید مانند افکار هر تزل بنیان‌گذار صهیونیسم جهانی به‌منظور سلطه‌جویی و تمامیت‌خواهی بالای همه مردم تحمیل شود. مثلاً: سید جمال‌الدین اسدآبادی، مشهور به افغانی در کتاب «تتمة البیان فی تاریخ الافغان» گفته است که «افغان» مترادف «پشتون» است.

در کتاب سراج‌التواریخ، کلمه پشتون زیاد به‌کار نرفته، کلمه‌ی افغان معرب اوغان به‌کار رفته، در آثار مرحوم استاد حبیبی همه جا به‌جای پشتون افغان نوشته شده مرحوم میر محمد صدیق فرهنگ در کتاب معتبر «پنج قرن اخیر» اش واژه افغان مترادف پشتون آمده است.

در مجموع مقالات طرزی (آغاز قرن ۲۰ میلادی) آمده است که ما افغان هستیم و زبان ما پشتو است. امان‌الله خان در سخنرانی‌اش در قندهار گفته است: «می‌خواستم افغانی به شما خطابه بگویم، اما به دلیل این‌که زبان افغانی ام آن‌قدر بلند نیست که آیات و احادیث را ترجمه کنم، لذا می‌خواهم به فارسی خطابه بدهم.»<sup>۱</sup>

بنابراین، همه ملیت‌های ساکن کشور «افغان» نیستند، بلکه «افغانستانی» هستند.

اگر یک پشتون یا اوغان شهروند هندوستان را پرسند کی هستی؟ حتماً می‌گوید: «من هندوستانی» هستم. نمی‌گوید و نباید بگوید «من «هندو» هستم. اگر یک شهروند پشتون تاجیکستانی، ترکمنستانی یا ازبکستانی را پرسند کی هستی یا «نشلیتی» ات چیست نمی‌گوید و نباید بگوید: «من تاجیک، ترکمن یا ازبیک هستم، بلکه می‌گوید: «من تاجیکستانی، ازبکستانی یا ترکمنستانی هستم.»

یعنی یک «ی» نسبتی یک شخص را شهروند یک کشور می‌سازد و نشنلیتی آنرا روشن می‌کند. بنابراین، یک هزاره، یک ازبک، یک بلوچ یا تاجیک... «افغان» نیست، بلکه افغانستانی هست.

ممکن جهالت‌پسندان این منطق را داشته باشند که هیچ پشتونی هزاره نیست، ازبیک یا بلوچ نیست. هیچ شفتالو، انار نیست. هیچ سامی نژاد، آریایی نژاد نیست؛ هیچ آریایی نژاد از نژاد سامی نیست، اما همه انسان هستند اگر خودشان خواسته باشند!



## بحث سیزدهم

### اطلاق واژه‌ی افغان به همه مردم افغانستان؛ از نظر دانشمندان امروزی

- آیا افغانه، افغان‌ها یا پختون‌ها از نژاد آریایی اند؟
- منشأ یهودیت افغان‌ها یا پختون‌ها از نظر دانشمندان غیرپشتون چگونه است؟
- افغان‌ها یا پشتون‌ها در مدت بیش از ۲۶۰ سال حاکمیت هنوز شجره نسبت خود را ثابت نکرده‌اند!
- ابهام و سردرگمی، در شجره نسب پشتون‌ها یا افغان‌ها در چیست؟
- سیطره‌ی پشتونیزم زیر نام «ملت واحد افغان» چه عواقبی در پی دارد؟
- تردید در تصدیق مرز بین‌المللی دیورند، طی ۷۰ سال اخیر یکی از مولفه‌های استمرار سلطه شووینست‌های قبیله‌گرا است!
- هدف از چسپیدن به نام افغانستان، و افغان‌نامیدن همه مردم افغانستان، چیست؟
- هدف از تذویر و جعل‌کاری در قانون اساسی تصویب‌شده‌ی ۱۳۸۳ به‌جز تلاش برای اثبات برتری قومی چیز دیگری بوده نمی‌تواند!
- تنها ما نمی‌گوییم که افغان‌ها نیستیم؛ تاریخ می‌گوید!
- شما کی هستید و ما را - به کجا می‌برید؟
- مورخان، تحلیل‌گران، نویسندگان و آگاهان می‌گویند: ما همه افغان نیستیم!

## آیا افغانه، افغان‌ها یا پختون‌ها از نژاد آریایی اند؟

آقای بهرالدین شارق در کتابی زیر عنوان «فدرالیزم و افغانستان» به ریشه‌یابی واژه‌ی «افغان» پرداخته و در کتاب خویش یکی از عوامل موجودیت نفاق ملی عمیق در افغانستان امروزی را استبداد قومی، زبانی، تباری، سمتی و مذهبی ارزیابی نموده و برای نجات از این نفاق و بحران هویتی و زبانی نظام سیاسی حکومتی فدرال را مناسب‌ترین خوانده است.

این جانب بهتر دانستم تا نظریات و یافته‌های برخی پژوهش‌گران داخلی و خارجی از جمله بحث پژوهشی آقای شارق را - هرچند با امانت‌داری و اختصار بیاورم تا اشخاص، گروه‌ها و محافل سیاسی جاهلی - که دو پا را در یک کفش پاشنه بلند نموده، با استفاده از حمایت کشورهای استعماری، این بدعت اجتماعی و فرهنگی را تحمیل و در شناس‌نامه‌های برقی همه مردم افغانستان امروزی «افغان» بنویسند:

«افغانستان امروزی به معنای نام یک قوم نیست، بلکه یک محدوده‌ی جغرافیایی و نام یک کشور کثیرالملیت بوده؛ در این کشور علاوه بر پشتون‌ها یا افغان‌ها، تاجیک‌ها، ازبک‌ها، هزاره‌ها، بلوچ‌ها، پاشایی‌ها، نورستانی‌ها، عرب‌ها، ایماق‌ها، گُجرها، هندوها، قزلباش‌ها، تاتارها، براهوی‌ها... زندگی می‌کنند. پس چگونه می‌شود برای همه نام و هویت یک ملیت را نوشت. واژه‌ی «افغان» نامی نیست که همه به آن افتخار کنند و آنرا بپذیرند. اطلاق و تحمیل واژه‌ی افغان صاف و ساده حذف هویت سایر اقوام است.»

به باور آقای شارق؛ برای این‌که این واژه مورد پذیرش قرار بگیرد و همه راضی باشند، باید مفهوم و معنای واژه‌ی افغان را بدانیم و آنرا ریشه‌یابی کنیم. این‌که غیرعاقلاانه به‌طور اجباری و تحمیلی گفته شده یا می‌شود «هر کسی که در افغانستان زندگی می‌کند، افغان است.» پس این را هم بپذیریم هر کسی که در هندوستان زندگی می‌کند، همه «هندو» هستند. هر کسی که در

تاجیکستان زندگی می‌کند، همه تاجیک هستند، اگر روس و گرجستانی هم باشد. این ادعا اصلاً منطقی ندارد.<sup>۱</sup>

ملت‌ها بر پیوند و سابقه‌ی تاریخی نیک اجداد خویش می‌بالند و در جهت تحقق آرمان‌ها و افتخارات خود و حفظ آن مبارزه می‌کنند. ملیتی و ملتی که گذشته‌ی خود را نداند، همیشه در تاریکی، تردید و بلا تکلیفی می‌ماند. مانند این‌که یک فرد، پدر خود را نشناسد. کسانی که هویت خود را نشناسند، مانند یک طفل پدر مرده و یتیم هستند که مادرشان شوهر دیگری انتخاب کرده و پسران همسر قبلی خود را - به خانه‌ی شوهر جدید ببرد، این اطفال پدر مرده برای همیشه احساس دردناکی می‌داشته باشند و همیشه ناراحت و تحقیر شده خود را می‌دانند.

به‌طور خلاصه هویت پدری و خود پدر، برای انسان‌ها نسبت به همه پدیده‌ها در اولویت قرار دارد؛ فرزند به پدر و هویت پدری خود افتخار می‌کند و اگر پدری صاحب افتخار، نام و نشان نیک باشد پسران وی بیش‌تر افتخار می‌کنند.

اسم کشور به‌مثابه پدر است و سرزمین حیثیت «مادر» را دارد، زبان - زبان مادری است، اگر زبان کسی یا ملیتی را بگیرند، به این مفهوم است که مادر آن را گرفته و با زور با آن ازدواج کرده‌اند. پدر و مادر، لازم و ملزوم یکدیگر اند. انسان بدون مادر و پدر، همیشه دچار پریشانی، تردید، تشویش و حقارت می‌باشند.<sup>۲</sup>

### آیا افغانه، افغان‌ها یا پختون‌ها از نژاد آریایی‌اند؟

از نوشته‌های مورخان و پژوهش‌گران معلوم می‌شود که در نام‌گذاری کشوری به‌نام افغانستان، چند مقوله و نظریه وجود دارد:

۱. شارق، بهرالدین، فدرالیزم و افغانستان، ۱۳۹۰خ، ناشر: اندیشه‌ی نو، تهران، صص ۲۵ و ۲۶.

۲. شارق، صص ۲۶.

۱- اکثر نویسندگان و پژوهش‌گران عقیده دارند که واژه‌ی افغان یا افغانه «عبرانی» است و تا امروز شکل اولی خود را در اذهان قبیله حفظ کرده است.

۲- برخی دیگر این نظریه را تأیید نمی‌کنند و می‌گویند که کلمه‌ی افغان پشتو نیست، بلکه عربی است، زیرا وقتی عرب‌ها به سرزمین‌های شرقی هجوم آوردند. با ملاحظه‌ی کشمکش، نفاق و جنگ میان آن‌ها، واژه‌ی «افغان» یعنی جنگ، سروصدا، گریه و ناله را بر آن‌ها اطلاق کردند.

۳- تعداد دیگری از پژوهش‌گران را عقیده بر این است که پشتون‌ها آریایی نژاد اند و پیش از آمدن عرب‌ها، در منطقه‌ی اطراف کوه سلیمان، حضور داشته و مصروف گله‌داری و شبانی بودند، بعدها گسترش یافتند.<sup>۱</sup>

از جمله‌ی دانشمندان خارجی پروفیسور دورن روسی، گاردون، سید مهدی فرخ ایرانی و دو تن از افغانستان (مرحوم حبیبی و مرحوم کهزاد) خیلی بر آریایی بودن پشتون‌ها یا اوغان‌ها تأکید دارند، هدف‌شان تاریخ‌سازی برای افغان‌ها است؛ آن‌ها را که هویت موهوم دارند، می‌خواهند به هویت آریایی پیوند بدهند و آن‌ها را از حقارت و بی‌هویتی نجات دهند. درحالی‌که آریانا، نام قوم یا تبار نیست، نام یک سرزمین در ازمنه‌های قدیم است.

مرحوم حبیبی و کهزاد بدون مقدمه و آگاهی از اصل کلمه‌ی پارت‌ها، پهلواها، کوشانیان، هپتالیان که امروز تورک یا تاجیک بودن‌شان اثبات گردیده، پارت‌ها را پختون یا پشتون خوانده، تهمت بزرگی بر تاریخ زده‌اند و در قرن ۲۱ که قرن انفجار اطلاعات است، پیکره‌های تراشیده‌ی یخی و برفی مرحوم کهزاد و حبیبی، ذوب و حقیقت‌ها هر روز آشکار می‌گردد و نادرست بودن نظر آن‌ها ثابت می‌گردد.<sup>۲</sup>

آقای کهزاد آورده است که: «پکت‌ها یا پارت‌ها یا پختون‌ها در بُخدی ماندند. شاخه‌ای از مهاجرین به‌سوی غرب رفتند و سواحل خزر را اشغال

۱. همان، ص ۲۸.

۲. شارق. ۱۳۹۱، ص ۳۰؛ به نقل از ص ۵۹۲ فرهنگ نام‌های ترکی، ۱۳۸۲، تبریز.



کردند و آن‌جا نام‌شان به «پارتیا» مشهور گشت. پارتیا یکی از غربی‌ترین ولایت‌های آریانای باستان بود.<sup>۱</sup>

این جعل‌کاری در حالی است که پارت‌ها با پشتون‌ها هیچ ربطی نداشته‌اند، آن‌ها را داکتر بصیر کامجو در کتاب «پادشاهان آریایی» سومین سلسله‌ی دودمان تاجیکان، بعد از پیشدادیان و کیانیان خوانده است.<sup>۲</sup>

اما در کتاب «فرهنگ نامه‌های تورکی» اثر فرهاد جواد، ص ۵۹۲، پارت‌ها را تورک گفته‌اند، چون آذربایجان را بعد از تصرف، مرکز قرار داده بودند.

آقای حبیبی، واژه‌ی هپتالیان را هم ریشه و هم خون پشتون تراشیدن و از آن واژه‌ی ابدالی ساخته است که بسیار خنده‌دار است و ابدالیان ملتانی و اطراف کوه سلیمان را منسوب به هون‌های سفید قلمداد کرده، «ابدال» را مساوی به «اودال» به شرخبون و سربن ربط داده است. مرحوم حبیبی گمان می‌کرده که در این جهان بزرگ به غیر از حبیبی کسی زاده نشده و نخواهد شد تا در تاریخ پژوهش کند.<sup>۳</sup>

اصلاً عرب‌ها طی یک قرن اولی با جمعیتی به‌نام «پشتون» یا «اوغان» درگیر نشده، آن‌ها هرگز چیزی از «افغان» ذکر نکرده‌اند.

اطلاق نام «افغان» یا «افغانستان» از سوی عرب‌ها اصلاً صورت نگرفته است و زبان پشتو بعدها از اختلاط زبان‌های فارسی، اردو، عربی و ترکی به‌وجود آمده، به‌جز هشت حرف مصنوعی که در حقیقت همان حروف فارسی هستند؛ با تغییر مصنوعی مانند چند پندک و یا بالای و پایین کردن نقطه‌ها، چیزی ندارند و از نظر زبان‌شناسی - زبان‌دلیلی بر اثبات هویت و اصالت اتنیکی شده نمی‌تواند؛ امروز فارسی‌زبانانی در جهان وجود دارند که جمله‌ای به فارسی نمی‌گویند؛ مانند مردم تاجیک‌های اورگون در پکتیکا.<sup>۴</sup>

۱. کهزاد، احمدعلی. تاریخ افغانستان، ۱۳۸۴، ص ۶۲، چاپ دوم، کابل.

۲. کامجو، داکتر بصیر. پادشاهان آریایی، ۱۳۹۰، ص ۱۰۲، چاپ نهادهای برون‌مرزی.

۳. شارق، ۱۳۹۰، ص ۳۲.

۴. همان، ص ۳۴.

هم آقای شارق و هم آقای داکتر شهرانی متیقن هستند که مرحوم حبیبی اصلاً زبان ترکی نمی‌دانسته؛ در بسیاری موارد در معنای واژه‌ها به خطا رفته یا عمداً جعل کرده است.

به نوشته‌ی آقای شارق پژوهش‌گر ژرف‌نگر هنوز هم در قرن ۲۱ شواهد و مدارکی مبنی بر اثبات قومیت و نژاد آریایی‌بودن (هندو اروپایی) بودن افغان‌ها یا پختون‌ها وجود ندارد و نظریات ارایه‌شده یا از روی بی‌خبری یا از روی فریب‌کاری و تاریخ‌سازی بوده است.<sup>۱</sup>

### منشأ یهودیت افغان‌ها یا پختون‌ها از نظر دانشمندان غیرپشتون چگونه است؟

طوری که پژوهش‌گران افغانستان و اکثر خارجی‌های ژرف‌نگر تأکید بر غیرآریایی بودن پختون‌ها یا افغان‌ها دارند، تیوری سلطه در شجره نسب افغان‌ها یا پشتون‌های ماورای دیورند همان تیوری اصالت نژاد «سامی» و عبرانیت است. اکثر پشتون‌های چیزفهم و واقع‌بین نیز بر این عقیده‌اند که اجداد اولی‌شان از جمله‌ی ده قبیله‌ی گم‌شده‌ی یهودی بوده‌اند و براساس روایات سلاطین فارس قدیم به شرق آریانا و فارس مهاجرت کرده‌اند.<sup>۲</sup> اما حالا همه پشتون‌ها مسلمان هستند.

دانشمندانی که منشأ عبرانیت و یهودیت افغان‌ها را تأیید می‌کنند، اکثرشان یا خود پختون یا خارجی‌اند که کدام دست‌غرض و انگیزه‌ی بد نیز در پژوهش‌شان دخالت ندارد؛ مانند:

۱- راورتی Raverty دانشمند انگلیسی.

۲- رومودین، دانشمند روسی.

۳- افضل خان ختک مورخ واقع‌بین و چیره‌دست، پشتون پاکستانی.

۴- نعمت‌الله خان هروی.

۵- زین‌العابدین شیروانی مؤلف «ریاض‌السیاحه».

- ۶- قاضی عطاءالله خان مورخ مشهور، پشتون پاکستانی.
  - ۷- عبدالله خان هراتی.
  - ۸- مونت استیوارت الفنتون دانشمند اسکاتلندی.
  - ۹- سید عبدالجبار شاه، مرد بزرگ و اندیشمند، پشتون پاکستانی.
  - ۱۰- الکساندر برنس مورخ انگلیسی.
  - ۱۱- سر ویلیام جانس نویسنده‌ی انگلیسی.
  - ۱۲- موسا ابن عنصره مؤرخ و نویسنده‌ی عرب.
  - ۱۳- الدن اورک Alden oreck.
  - ۱۴- عبدالحمید محتاط، مؤرخ ژرف‌نگر افغانستانی.<sup>۱</sup>
- دلایل این نویسنده‌ها برای عبری یا یهود دانستن نسبت پختون‌ها چیست؟  
چند مثال به مثابه‌ی مشت نمونه‌ی خروار ذکر شده است:
- ۱- سید مهدی فرخ مؤرخ ایرانی که مدت‌ها در افغانستان وظیفه‌ی دیپلوماتیک داشته و پژوهش کرده است، می‌نویسد: «خود افغان‌ها که همان پشتون‌ها یا پختون‌ها می‌باشند، پژوهش‌گران آن‌ها همواره سعی کرده‌اند ثابت کنند [تاریخ‌سازی نمایند] که از حیث نژاد مربوط همسایگان خود نیستند و می‌کوشند نسب افغانه را - به اشخاص و سلسله‌های بزرگ و نامدار تاریخی و روحانی یا مذهبی و سیاسی برسانند [تلاش برای رفع حقارت تاریخی و فرهنگی] مثلاً پیوندکردن خودشان به «لاوی» جد آصف برخیا وزیر حضرت سلیمان<sup>(ع)</sup>.
- هدف دیگر آن‌ها، این است که دلیلی برای کلمه‌ی «افغانستان» و افغان‌نامیدن همه مردم افغانستان امروزی بیاورند. به همین سبب واژه «افغانستان تاریخی» را تلقین می‌کنند و روی آن به هر قیمتی پافشاری دارند.<sup>۲</sup>

---

۱. همان، صص ۳۶ و ۳۷.

۲. فرخ، سید مهدی. تاریخ سیاسی افغانستان؛ چاپ دوم، ۱۳۷۱خ، ص ۶۰.

۲- آقای محتاط نوشته است: «در زمان حضرت سلیمان<sup>(ع)</sup> (۹۶۲-۹۳۲ پیش از میلاد) مردی به نام افغانه زندگی می‌کرد که قبیله‌ی کلانی در میان بنی اسرائیل داشت، زمانی که آن حضرت مسجد اقصی را اعمار می‌کرد، افغانه را، سرکار جمعیت کارگران تعیین کرد، این طایفه‌ی امروزی [که بالای جان خراسانیان شده‌اند] از نسل او هستند.»<sup>۱</sup>

۳- رومودین دانشمند ژرف‌نگر روسی اعتقاد عمیق دارد که: «در کتب تورات، کتاب مقدس عبرانی‌ها، کلمه‌ی افغان یا چهره‌ی افغانه به‌طور مکرر آمده است و افغانه را نواده‌ی طالوت محسوب می‌کنند. ساوول اسم قصبه‌ای است در نواحی اطراف کوه سلیمان برعلاوه ساوول نام نخستین پادشاه اسرائیل نیز بوده است.»<sup>۲</sup>

الفنستون نخستین اروپایی‌ای است که با اقوام پختون یا افغان، رابطه‌ی نزدیک و آشنایی خوب داشته و از نزدیک با بزرگان آن‌ها مصاحبه و نشست نموده، او هم نسب و منشأ یهودیت پختون‌ها را دور از واقعیت نمی‌داند.<sup>۳</sup>

۴- خواجه نعمت‌الله خان هراتی در سال ۱۹۳۵م اثری را - به نام «مخزن افغانی» که در زمان جهانگیر امپراتور باری هند نوشته شده بود، منتشر کرد و در آن روشن نوشته شده که افغان‌ها (پختون‌ها) به بنیامین فرزند اسرائیل (حضرت یعقوب<sup>(ع)</sup>) وصل می‌شوند.<sup>۴</sup>

۵- آلدن اورک مؤلف کتاب «سفری بر تاریخ حقیقی یهود» با تأکید می‌گوید که: درانی‌ها، یوسف‌زایی‌ها، افریدی‌ها... از جمله‌ی ده قبیله‌ی گم‌شده‌ی یهودی هستند.»<sup>۵</sup>

۱. محتاط، عبدالحمید. تاریخ تحلیلی افغانستان، ۲۰۰۴م، ص ۴۱.

۲. همان، ص ۳۹.

۳. الفنستون، مونت استیوارت. افغانان؛ چاپ دوم، مشهد، ۱۳۷۹، ص ۱۶۰.

۴. محتاط، تاریخ تحلیلی افغانستان، ص ۵۵.

۵. محتاط، تاریخ تحلیلی افغانستان، ص ۵۵؛ به نقل از کتاب الدن اورک.

۶- افضل خان ختک مؤلف تاریخ «مُرضع» که اثر قدیم تری است در مورد قیس (عبدالرشید) که به نام «پتهان» معروف ساخته شده، از لحاظ شجره نسب ۳۴ نسل به افغانه ابن ارمیه و ۳۷ نسل گذشته به ملک طالوت، ۴۳ نسل گذشته به حضرت یعقوب<sup>(ع)</sup> و ۴۵ نسل گذشته به حضرت ابراهیم<sup>(ع)</sup> و ۶۳ نسل گذشته به حضرت آدم<sup>(ع)</sup> می‌رسد. هرچند این احصایه دقیق نیست ولی یک چیز را ثابت می‌سازد و خود نویسندگان مشهور پشتون، به منشأ یهودیت خود اعتراف دارند.<sup>۱</sup>

موضوع قابل بحث دیگر این است که، ما در میان قبایل و اقوام دو سوی دیورند (پاکستان و افغانستان) به دوگونه اعتقاد و برداشت برمی‌خوریم [چنانچه در نوشته‌ی آقای آدم خان یوسف‌زایی پشتون پاکستانی به این موضوع که در بحث دهم این کتاب آمده پرداخته شده] که سلسله‌ی شان به شاخه یا دو نفر یا دو اسم می‌انجامد. اکثریت مردم طرف شمال خط دیورند (افغانستان) خود را - «افغان» می‌خوانند و به افغانیت نه تنها خود، بلکه به افغان بودن همه مردم افغانستان [بسیار جاهلانه] تأکید دارند. به احتمال زیاد که نسب آن‌ها به همان «افغانه» برسد. دیده می‌شود که افغانه یا پتهان از دو قبیله نشأت می‌گیرد که از لحاظ نسب هر دو به یهودیت می‌رسند.<sup>۲</sup>

اما خاطر نشان باید کرد که کلمه‌ی «پتهان» یا «پشتون» به اقوامی اطلاق می‌شود که در جنوب خط دیورند (پاکستان) زندگی می‌کنند. بسیاری این اقوام خود را پشتون می‌دانند، اما هرگز خود را «افغان» نمی‌دانند. اما در صورت لزوم از یکدیگر پشتیبانی می‌کنند و مناطق هر دو طرف امروز به لانه‌ی تروریسم مبدل گردیده، بسیاری از اقوام هر دو طرف از حامیان محلی تروریسم هستند.<sup>۳</sup>

۱. شارق، بهرالدین. ۱۳۹۰، ص ۳۹.

۲. همان.

۳. همان.

## افغان‌ها یا پشتون‌ها در مدت بیش از ۲۶۰ سال حاکمیت هنوز شجره نسب خود را ثابت نکرده‌اند!

آقای عبدالحمید محتاط از قول افضل خان ختک نویسنده‌ی پشتون پاکستانی می‌نویسد: «پشتون‌ها یا پختون‌ها دو نوع شجره‌ی مختلف دارند؛ یکی پشتون‌های «اصلی» [که نسبت‌شان به یهودها می‌رسد]، دیگری پشتون‌های «وصلی» [که پشتون‌شده هستند].<sup>۱</sup>

تاریخ نشان می‌دهد که بر سر شجره‌سازی و تاریخ‌سازی‌ها یا جعل‌کاری در تاریخ نیز میان پشتون‌ها اختلاف است. به‌طور مثال:

افضل خان ختک از وابستگی قیس یا عبدالرشید به خالد بن ولید، فرمانده عرب خبر می‌دهد و می‌گوید که قیس به پتهان مشهور است و بعضی پشتون‌ها نیز این شجره را می‌پسندند. البته این گروه مربوط قبایل «کرلانی» یا کوهستانی اطراف کوه‌های سلیمان هستند؛ مانند قبایل: وزیر، بنوچی، ختک، بنگش، افریدی‌ها، داورها و سایرین که خود را با غرور پتهان می‌گویند و به عنعنه‌ی قرون وسطایی و بدوی (پختونوالی) پابند هستند.<sup>۲</sup>

اما برخلاف یوسف‌زایی‌ها، خلیلی‌ها، محمدزایی‌ها، ابدالی‌ها و عده‌ی دیگر به نومناکتور «افغان» اولویت می‌دهند و خود را افغان اصیل یا «سُرُئی» می‌دانند، این‌ها نیز از محلات اصلی خود از اطراف کوه‌های سلیمان تا ملتان به سرزمین افغانستان امروزی مهاجرت کرده، از هلمند تا قندهار و هرات سکونت اختیار کرده، زیر حمایت دولت‌های صفوی و افشاری و بعد احمدخان ابدالی با غصب سرزمین‌های باشندگان اصلی (هلمند، قندهار، فراه تا هرات) و نقاط دیگر مستقر شده، حالا به اصالت و نسبت افغانیت خود تأکید و تعصب دارند.

یعنی باز هم به قول افضل خان ختک، همه پشتوزبان‌ها، پشتون نیستند؛ بلکه «اصلی» و «وصلی» هستند.

۱. محتاط. ۲۰۰۴م، ص ۶۳.

۲. شارق. ۱۳۹۰، ص ۴۰.

در نهایت پژوهش‌گران و مؤرخان به دو نتیجه رسیده‌اند:

۱- افغان‌ها، افغانه یا پشتوزبان‌هایی که خود را در میان پشتون‌ها اصیل می‌دانند، در کشوری به نام خراسان به ابتکار احمد خان ابدالی به قدرت رسیدند و در کشوری که بعد از تجاوز نخست انگلیس به اساس معاهده‌ی سه‌جانبه‌ی لاهور (۱۸۳۸م) از سوی انگلیس‌ها، افغانستان نام‌گذاری شد، قبیله محمدزایی به قدرت رسیده، جد خود را به اساس تحریر عبدالله خان هراتی به طالوت پادشاه یهودیان می‌رسانند.

۲- پتان یا پشتون‌های آن طرف دیورند خود را پشتون می‌خوانند و اکثرشان جد خود را - به قیس و خالد بن ولید، سرلشکر عرب می‌چسبانند.<sup>۱</sup>

تعدادی نویسنده‌ها در قرن ۲۱ (قرن انفجار اطلاعات) هنوز هم اصالت پشتون‌ها یا افغان‌ها را معما یا افسانه‌یی می‌خوانند، زیرا گاهی از نژاد عبرانی‌ها، زمانی از نژاد آریایی، بعضی از نژاد هون‌های سفید، بعضی هم بازمانده از لشکر یونانی‌ها و بعضی هم عرب خوانده‌اند.<sup>۲</sup>

داکتر عبدالغنی خان هندی که مدتی ترجمان امیر عبدالرحمان، امیر حبیب‌الله سراج و امان‌الله خان بوده؛ می‌گوید: در مورد جد افغان‌ها یا پشتون‌ها شش نظریه ارایه گردیده، آن‌ها را به کوپت‌ها، یهودها، گرجی‌ها، دراویدی‌ها، راجپوت‌ها، عرب‌ها، آریایی‌ها، منگول‌ها... نسبت داده‌اند، اما منشأ اصلی آن‌ها هنوز هم روشن نیست که کی هستند، اما بیش‌تر اصالت یهودیت آن‌ها محتمل است؛ آن‌هم از روی ممیزات و مشخصات یعنی داشتن تعصب، لجاجت، پول‌پرستی، قدرت‌پرستی جنگ و کشمکش...<sup>۳</sup>

---

۱. همان، ص ۴۱.

۲. محتاط، عبدالحمید. ۲۰۰۴م، ص ۳۵.

۳. داکتر عبدالغنی خان (رییس جمعیت سری ملی). نظری بر اوضاع سیاسی آسیای مرکزی؛ ۱۳۹۴، ص ۲۵ و ۲۶، کابل.

در میان پشتون‌های دو طرف مرز دیورند ملاحظات جدی وجود دارد. مردمان آن طرف (پاکستان) اکثرشان هیچ‌گاه خود را - افغان نمی‌دانند، بلکه پشتون پاکستانی می‌گویند.

بحث جدی این است که به‌جز همین جعل‌کاری‌ها، افسانه‌ها و تاریخ‌سازی‌های کم‌پایه و کم‌مایه‌ی یک‌صد سال اخیر، در تاریخ فتوحات اسلام به‌سوی شرق هیچ‌گاه ذکر نشده است که گویا از دره‌های غور در عصر قرون وسطا، کسی از اسلام خبر شده، خودش به سرزمین عرب رفته، اسلام را قبول و فداکاری کرده باشد و پیغمبر نام او را از قیس به عبدالرشید تعویض و دوباره فرستاده باشد. درحالی‌که اوغان‌های اطراف کوه سلیمان به‌وسیله‌ی سلطان محمود ترک به دین اسلام مشرف کرده شده‌اند، آن‌هم چهار قرن بعد از ظهور اسلام است.<sup>۱</sup>

**ابهام و سردرگمی در شجره نسب پشتون‌ها یا افغان‌ها در چیست؟**  
به نظر پژوهش‌گران ژرف‌نگر ایرانی، این یک معما است که چگونه جد بزرگ افغانه در یک‌جا به طالبوت و بنی اسرائیل و در جای دیگر به قیس، آن‌هم در زمان پیغمبر اسلام<sup>(ص)</sup> نسبت داده شده و قیس را - به خالد بن ولید یا تار خام پیوند زده‌اند، اگر این معمای غیرقابل قبول را هم بپذیریم، یک چیز دیگر از این میان به‌وجود می‌آید و آن این‌که افغانه یا افغانه و قیس یا عبدالرشید یا پتهان (چوب زیر سینه‌ی کشتی) دو شخص مجزا از هم - از آب درمی‌آیند.

یعنی نسب پشتون‌ها یا افغان‌های افغانستان امروزی و خراسان و دیروزی به «افغانه» و نسب پشتون‌های غیر افغان (پاکستانی) به پتهان می‌رسد.<sup>۲</sup>

امروز دانشمندان ایرانی و سایر کشورها بدون اغراض معتقد هستند و به این باور قطعی رسیده‌اند که مسکن اصلی افغان‌ها یا پشتون‌های افغانستان اطراف کوه‌های سلیمان و سرزمین‌های مجاور آن در غرب رودخانه‌ی سند

۱. شارق. ۱۳۹۰، ص ۴۲.

۲. همان، ص ۴۳.



بوده و حرکت‌شان بنا بر ازدیاد جمعیت و چون گله‌دار بودند به نسبت کم‌بود علف‌چرها به‌جانب غرب (سرزمین خراسان) مهاجرت کرده‌اند.<sup>۱</sup>

چنانچه مرحوم میرمحمد صدیق فرهنگ نیز تصدیق دارد که مهاجرت اقوام و قبایل پشتون، از قرن ۱۳ میلادی به بعد به داخل قلمرو خراسان به پیمانه‌های بزرگ آغاز گردیده، در مناطق جنوب افغانستان کنونی، شمال‌شرق بلوچستان مستقر و در سلسله مهاجرت‌های دیگر، در سده‌های پانزدهم و شانزدهم مهاجرت‌های بزرگ دیگری در ولایت‌های قندهار، جنوب کابل و در غرب تا هرات گسترش یافته‌اند.<sup>۲</sup>

۱- در افغانستان امروزی قوم سادات که عرب‌تبار هستند، در مناطقی که پشتون‌ها هستند، پشتو حرف می‌زنند خود را - افغان می‌گویند و مانند «آش داغ‌تر از کاسه» روی افغانیت پافشاری دارند.

۲- دسته‌ی دیگری که به قول افضل خان ختک در تاریخ مرصع افغان اصلی نیستند، بلکه «وصلی» و طفیلی هستند، آن‌ها هم سنگ افغانیت را به سینه می‌کوبند، مانند صافی‌ها.

۳- حتی اهل هندو یا هندوها و سیک‌های مظلوم از دست ستم‌گران پشتون خود را افغان می‌خوانند. اگر این انتخاب غلط را بپذیریم که هندوها نیز، افغان هستند، پس این را هم بپذیریم که افغان‌ها هم هندو هستند.

۴- غلجایی‌ها یا غلزایی‌ها، لودی‌ها و کرلانی‌ها نیز به مرور زمان نسب اصلی خود را - که از نسل شاه حسین غوری تاجیک‌تبار هستند، از دست داده، شجره‌ی خود را به افغان‌ها وصل کرده‌اند.

۵- اقوام و گروه‌های مختلفی زیر فشار سیاسی و استبدادی حاکم که در نقاط مختلف، زبان خود را - از دست داده یا زبان‌شان را گرفته‌اند، هویت

---

۱. همان، ص ۴۴.

۲. همان؛ به نقل از ص ۵۴ افغانستان در پنج قرن اخیر.

خود را نیز باخته خود را - افغان می خوانند، مانند: بعضی ترک‌ها، برخی تاجیک‌ها، نورستانی‌ها، پشایی‌ها، هندی تبارها...  
چون در مدت ده‌ها و صدها سال حاکمیت پشتون‌ها («افغان‌سالاری») معمول گردیده، هویت دیگر اقوام را - ربوده‌اند.<sup>۱</sup>

اما در بعضی مناطق، مردم سخت‌جانی کرده به سیطره‌ی زبانی، قومی و سیاسی پشتون‌های حاکم تن نداده‌اند که دچار تلفات سنگین جانی و مالی نیز گردیده‌اند، که در نیم قرن اخیر مبارزانی چون: محمد طاهر بدخشی، بهرالدین باعث، سید عبدالمجید کلکانی و ده‌ها تن دیگر بوده‌اند که، دفاع از فرهنگ، هویت و زبان به بهای جان‌های شان تمام شده است.

زیرا بسیاری سران جاه‌طلب و تمامیت‌خواه و تبارگرای پشتون بعد از نادرشاه که به حمایت انگلیس‌ها قدرت را غصب کرد، انواع مظالم جسمی، روحی و مالی، از قبیل تصاحب و غصب زمین‌های مردمان بومی، تبعید، شکنجه، زندان، اخذ مالیات سرسام‌آور، کارهای شاق و اجباری، برکناری از وظیفه، تهدید و ترور، تعداد کثیری مجبور شدند حتی نام‌ها و نام‌های خانوادگی و تخلص خود را به پشتون‌ها پیوند دهند و برای خود مصئونیت پیدا کنند.

همین فشارها در هر دوره و برهه‌ی تاریخی سبب شده است اشخاص و گروه‌هایی از بسیاری اقوام عقب‌نشینی کنند، اسم، هویت و زبان‌شان نابود کرده شود، این افغان‌سازی زیر حمایت انگلیس و امریکا در سال‌های اخیر شدت دوباره یافته، توزیع شناس‌نامه و احصاییه‌ی معیاری در گرو افغانیت و افغان‌سازی گیر مانده است.<sup>۲</sup>

---

۱. شارق. ۱۳۹۰، ص ۴۵.

۲. همان، ص ۴۶.

## سیطره‌ی پشتونیزم زیر نام «ملت واحد افغان» چه عواقبی در پی دارد؟

این سیطره‌جویی و تمامیت‌خواهی ریشه‌ی ابلسی دارد. برای تحقق این امر، برنامه‌ی جابه‌جایی ناقلین [در حقیقت غاصبین] پشتون در مناطق غیرپشتون و زیست‌بوم اصلی ملیت‌های غیرپشتون آغاز گردیده است که قرار معلوم هنوز هم به حمایت استکبار جهانی ادامه دارد.

در جریان این جابه‌جایی افغان‌ها به مناطق غیرپشتون به‌ویژه در شمال این کشور، قصد بر این است که به‌طور تدریجی همه ملیت‌ها را در ملیت پشتون استحاله کنند و نشان دهند که در سراسر این کشور در طول تاریخ پشتون‌ها زندگی کرده‌اند، ما اکثریت هستیم، همه جا حضور داریم، حکومت‌کردن حق ماست!

از سوی دیگر، با ایجاد سایه‌ی شوینیزم، هویت، تمدن، زبان و فرهنگ ملیت‌های دیگر را زایل کنند، همه چیز را متعلق به خود نشان دهند، حتی در نقاطی که جای زندگی انسان هم نباشد، پشتون‌های کوچی و مظلوم را جابه‌جا می‌کنند و برای‌شان قباله‌ی شرعی می‌دهند. این کار از دوران تیمورشاه درانی، عبدالرحمان خان و نادرشاه تاکنون ادامه دارد.

اگر ملیت‌های غیرپشتون هوشیار نباشند و هوشیار نشوند، زبان‌ها و هویت‌های شان به‌طور کامل محو خواهد شد. یعنی این سرداران متعصب پشتون - راه خوش‌بختی مردم کل کشور را مسدود کرده‌اند.<sup>۱</sup>

خصلت اشغال‌گری، تعصب، حفظ افکار بدویت، حرص قدرت به هر قیمت مشروع یا نامشروع در وابستگی و معامله‌گری به اجانب، سبب ادامه‌ی قدرت سران پشتون گردیده است.

هر گروه اجتماعی که این خصایل و انسجام را داشته باشد، قدرت سیاسی را به دست می‌داشته باشد. این ضرورت به توضیح و تشریح ندارد، برگ‌های تاریخ مشوح از این تجارب است.

پشتون‌ها از دامنه‌های کوه‌های سلیمان از حالت شغل گله‌داری و رمه‌چرانی پایین آمده، در خدمت زمام‌داران ستم‌گر قرار گرفته، در غصب و غارت، زمام‌داران را یاری و خدمت‌گذاری کردند؛ زمین، القاب خدمت‌گذاری، پول و امکانات دریافت کرده، در مواقع لازم به شهرها و دهکده‌ها هجوم برده، هم به شاهان اشغال‌گر خدمت کردند هم برای خودشان امروز ادعای مالکیت کل افغانستان را دارند.

البته پیروزی‌های بیشتر آن‌ها نهفته در اطاعت‌شان از رئیس قبیله نیز بوده است؛ مانند گله، بدون چون‌وچرا دستور و فیصله‌های رؤسای قبایل خود را پذیرفته، تن به هر ذلتی داده تا پیروزی نصیب‌شان گردیده است.

از سوی دیگر، به نسبت اختلافات شدید درون‌قومی، درون‌قبیله‌یی و بیرون‌قبیله‌یی، برای مقابله با قبایل دیگر، برده‌گی قدرت‌مندان و کشورهای همسایه را پذیرفته‌اند، که جنگ‌های دو قوم ابدالی یا درانی و بارک‌زایی یا محمدزایی و تن‌دادن به ذلت و انقیاد از شاهان قاجاری ایران و انقیاد از انگلیس، بعدها از روسیه‌ی شوروی پاکستان و حالا امریکا نمونه‌های آن است.<sup>۱</sup>

یکی از مسایل عمده‌ی سیطره‌جویی پشتون‌های دوطرف مرز دیورند که هر دو طرف خصلت‌های مشابه نیز دارند، در مقابل اقوام دیگر، هم در افغانستان و هم در پاکستان برای دیگران وسیله‌ی دردسر و نفرت شده‌اند، همان‌طور که ملیت‌های غیرپشتون در افغانستان از پشتون‌ها نفرت دارند، در پاکستان نیز سندی‌ها، پنجابی‌ها، لاهوری‌ها ... از پشتون‌ها نفرت دارند.

درحالی که اکثریت مطلق این اقوام در دو طرف مرز دیورند از علم، دانش، سواد، فرهنگ و تمدن محروم هستند، از همین حالت‌شان سران معامله‌گر استفاده می‌کنند؛ در پاکستان برضد سندی‌ها و پنجابی‌ها ... در افغانستان برضد تاجیک‌ها، ازبک‌ها، هزاره‌ها ... این جهالت درحدی نهادینه شده است که بعد از امضای بیش از ده بار تصدیق و تأیید مرز دیورند، منحیث مرز رسمی هنوز هم مرز رسمی را نمی‌پذیرند و پشتون‌ها دو طرف را یکی و افغان می‌خوانند؛ هم در پاکستان و هم در افغانستان برای غصب قدرت و امتیاز بیش‌تر چانه‌زنی می‌کنند.

در دو طرف مرز دیورند در دو کشور به صدها جرم و جنایت دست می‌زنند، اما در دو طرف از سوی اقوام‌شان به اساس عرف پشتونوالی حمایت می‌شوند.<sup>۱</sup>

به علت فقدان کنترل مرزی در این مناطق بی‌نظم و دارای قانون جنگل، ملیت‌های دیگر افغانستان امروزی نفوذ، شناخت و روابط ندارند؛ هیچ‌کسی نمی‌داند، بین مردمان قبایلی دو طرف چه می‌گذرد، آن‌ها چگونه حامی یکدیگر، در برابر ملیت‌های ساکن پاکستان و افغانستان هستند، همه معاملات، دادوستد خریدوفروش سلاح، مواد مخدر، سنگ‌های قیمتی، چوب، و حمایت از مجرمین و جنایت‌کاران دو طرف میان خودشان مخفی است.<sup>۲</sup>

به تصدیق گفته‌های این پژوهش‌گران در افغانستان نیز باورها بر این است که در مدت هفتاد سال سفرا مذاکره‌کنندگان و مسوولین بلندپایه‌ی دیپلوماتیک افغانستان در پاکستان همه پشتون‌تبار بوده با پاکستان یک‌نوع معامله‌ی قومی دارند، تمام کسانی که در تباهی افغانستان نقش کلیدی داشته‌اند، اکثریت مطلق نظامی، سیاسی و استخباراتی شان پشتون پاکستانی بوده، وقتی کرزی،

۱. همان، صص ۴۸ و ۴۹.

۲. شارق. صص ۴۸ و ۴۹.

غنی، یا کدام گروه مذاکره‌کننده به پاکستان می‌روند اطلاع و اخباری منتشر می‌شود که پشت درهای بسته با قاضی حسین احمد، مولانا فضل رحمان، یا یکی از خوانین دوسره ملاقات کردند. همیشه از جرگه، لویه جرگه و جرگه‌گی صحبت می‌کنند، چون در قرن ۲۱ هنوز هم در لجن‌زار بدویت غرق هستند. اگر احتمالاً کدام پشتون واقع‌بین طرح جدیدی ارائه کند، او را نیز زیر فشار قرار می‌دهند.

### **تردید در تصدیق مرز بین‌المللی دیورند، طی ۷۰ سال اخیر یکی از مولفه‌های استمرار سلطه شووینیست‌های قبیله‌گرا است!**

برخی از شووینیست‌های قبیله‌پرست در حدی جاهل و لجوج هستند که دشنام‌های رکیک طرف مقابل را تحمل دارند، اما طرح بسته‌شدن مرز بین‌المللی دیورند، مانند آتش افروختن در شلوارشان است و برخی به‌طور علنی قضیه‌ی دیورند و به‌ویژه بستن آنرا ناموسی عنوان می‌کنند یا ساده‌تر اگر گفته شود بسته‌شدن مرز دیورند را تجاوز به ناموس‌شان می‌دانند.

باز بودن مرز دیورند و ادعا بالای خاک پاکستان جزو عُرف کهنه‌ی پشتونوالی‌شان گردیده است. هم دولت پاکستان و هم دولت‌های افغانستان که غالباً به‌دست همین قبیله‌گرایان بوده، به خود اجازه نمی‌دهند به این عرف (ناموس پشتونوالی) دست بزنند. چون مرز از لحاظ سیاسی و عملی پذیرفته شده است، دو کشور بندرهای خشکی رسمی دارند، مانند: تورخم، سپین‌بولدک، انگور‌اده... لذا به خود حق نمی‌دهند مجرمین و جنایت‌کاران را که همه از یک قوم هستند، در داخل خاک همسایه مورد هدف و پی‌گرد قرار دهند. بنابراین دوسوی مرز دیورند به محیط امن برای تروریستان، قاچاق‌بران، سلاح‌فروشان، آدم‌گُشان، رَه‌زنان و کشت‌کنندگان مواد مخدر مبدل گردیده، سران قبایل دو طرف و جنایت‌کاران دو طرف از آن سود می‌برند. و بدبختانه که مردمان هر دو طرف دیورند شناس‌نامه ندارند و فاقد هویت مشخص هستند اکثر مردمان هر دو طرف خدمت سربازی زیر بیرق دو کشور را - انجام

نمی‌دهند و علاقه‌مند زندگی در جنگل و اعتقاد به ملیشه‌گری و بی‌بندوباری دارند و هر گروه تروریستی، ره‌زنان، قاچاق‌بران، تمدن‌ستیزان، طی نیم قرن اخیر، دو طرف دیورند را منحصی محیط امن انتخاب می‌کنند. نمونه‌های بارز آن در نیم قرن اخیر وجود گروه‌های مسلح به نام جهادی، گروه القاعده، گروه طالبان، گروه حقانی، گروه گلبدین و حالا گروه داعش و قرار اظهارات شخص داکتر غنی رییس‌جمهور و دیگر مسوولین، دو طرف دیورند لانه‌های امن دارند. تا وقتی دیورند از لحاظ سیاسی و فیزیکی با تضمین کشورهای منطقه و نظارت سازمان ملل متحد بسته نشود، هرگز صلح و آرامش در هر دو طرف برقرار نخواهد شد.

هم به نظر آقای شارق و هم به نظر تحلیل‌گران خارجی و داخلی دست کشورهای مقتدر منطقه و دست کشورهای بزرگ استعماری در این بحران دخیل است، آن‌ها این بحران را حفظ و مدیریت می‌کنند.

راه‌های معقولی که دو کشور را - به صلح پایدار می‌رساند، یکی توافق دو کشور یا دو دولت (افغانستان و پاکستان) است، تا دست مداخله‌گران خارجی را کوتاه کنند و خود کنار بیایند؛ و دیگری استقرار یک نظام سیاسی به شیوهی فدرال است که مردمان ولایات مرزی خود برای تأمین امنیت ولایات‌شان تصمیم بگیرند و خود را از تباهی نجات بدهند و برای منافع اختصاصی ولایت خودشان کار کنند و حاکمان قبیله‌گرا از مرکز دیگر نتوانند از قضیهی دیورند برای خود «گاو شیری» بسازند.

پشتون‌های پاکستان اکثرشان خود را - افغان نه، بلکه پشتون پاکستانی می‌دانند و حاضر نیستند زیر سلطه‌ی دولت‌های دست‌نشاندهی خارجی، قرار گرفته، خود را بی‌هویت و مسخره کنند و از زیر باران، زیر ناودان بیایند.

به همین سبب است که قبیله‌گرایان افغانستان همیشه به گفته‌ی خودشان «چیغ و هی» (چیغ می‌زنند)، مردمان آن طرف بی‌تفاوت هستند.<sup>۱</sup>

هدف شووینست‌های افغانستان از باز بودن مرز دیورند، ادغام خیالی و یا احتمالی اقوام و قبایل پشتون یا افغان‌های دو طرف مرز است. آن‌ها می‌خواهند، خود را در افغانستان امروزی اکثریت تثبیت کنند و همیشه حاکم باشند، اگر از راه انتخابات یا جعل‌کاری و تقلب هم باشد. اما ملیت‌های دیگر یا از روی جُبن، یا از روی کم‌دانشی، یا بی‌تفاوتی اکثراً به حل این قضیه‌ی فروملی نمی‌پردازند.<sup>۱</sup> یعنی هم سلطه‌ی فاشیست‌ها بر افغانستان و بحران ادامه می‌یابد.



## بحث چهاردهم

### هدف از چسپیدن به نام «افغانستان» و «افغان» نامیدن همه مردم افغانستان چیست؟

انتخاب نام یک کشور بستگی به گذشته‌های تاریخی و افتخارات پیشین آن کشور از لحاظ فرهنگی، تاریخی و مدنی دارد. اگر واقع‌بینانه قضاوت کنیم، برای مردم امروزی افغانستان نام آریانا و خراسان افتخارات بزرگ تاریخی و فرهنگی و مدنی دارد که مربوط همه اقوام این کشور می‌شود و این دو نام به‌طور اختصاصی به هیچ قوم یا گروه تباری خاص تعلق ندارد؛ همه هویت خود را در این نام می‌توانند بیابند.

آقای شارق بر این نکته تمرکز دارد که اگر افغان‌ها یا پشتون‌ها که از یک قرن بدین سو با تمام امکانات مصروف «تاریخ‌سازی» برای خود هستند و سعی‌شان بر آن است که خود را - آریایی اصل نشان بدهند و از نژاد هندو اروپایی به حساب آیند؛ پس چرا به نام افغانستان (منطقه‌ی کوچکی در اطراف کوه‌های سلیمان مربوط پاکستان امروزی) چسپیده، یعنی هر دو پا را - در یک کفش پاشنه بلند کرده، می‌خواهند دیگران را مثل خود بسازند، چرا مانند دیگران خود را آریایی و خراسانی نمی‌سازند و شامل افتخارات واقعی نمی‌شوند؟ درحالی که نام «افغانستان» توسط بیگانه‌ها [انگلیس‌ها] بالای این کشور گذاشته شده است، یک نام تحقیرآمیز نیز است.

پاسخ روشن است. چون این نام افغانستان به‌طور اختصاص به خود آن‌ها تعلق می‌گیرد. افغانستان یعنی سرزمین «افغان‌ها» و خود افغان‌ها یا پشتون یا پختون‌ها، نه آریایی هستند، نه خراسانی؛ بلکه هم به گفته‌ی خود مورخان

پشتون و هم به نوشته‌ی اکثر مورخان شرقی و غربی، آن‌ها اولاده‌ی همان «افغانه» یا «افغانه» یهودی تبار و سامی نژاد هستند.<sup>۱</sup> خراسان فرهنگی، مدنی و تاریخی سرزمین آن‌ها نیست و مایه‌ی افتخار برای آن‌ها نمی‌باشد. آن‌ها در این پافشاری و لجاجت حق به‌جانب هستند، چون می‌دانند که آفتاب با دو انگشت پنهان نمی‌شود؛ قرن بیست و یک، قرن انفجار اطلاعات است؛ جعل کاری، تاریخ‌سازی و هویت‌تراشی آن‌ها پنهان نمی‌ماند.

آن‌ها می‌خواهند این خطه‌ی تاریخی و پرافتخار به نام جد آن‌ها باشد. به‌همین سبب حاضرند این خطه‌ی تاریخی و فرهنگی را صد بار دیگر مانند گذشته به انگلیس، روس، امریکا، پاکستان، هندوستان و چین بفروشند ولی نام این کشور افغانستان باشد، همه مردم آن «افغان» و زبان همه پشتو - درست همان کاری که یهودها در شرق میانه و جهان می‌کنند.

آقای رضا گندمی نصرآبادی پژوهش‌گر ایرانی در کتاب «رویکرد یهودیت به ادیان دیگر» می‌نویسد: «موضوع تکثر و تنوع اقوام، مذاهب و ادیان از جمله‌ی موضوعات مهمی هستند که امروز جوامع بشری به‌طور علمی به آن می‌پردازند، و می‌خواهند برای هم‌کیشان خود هم‌گرایی، تسامح و انسان‌گرایی را ترویج کنند و در قالب این پژوهش فلسفی به مسایل انحصارگرایی، شمول‌گرایی، همه‌نگری و کثرت‌گرایی بحث کنند، تا همه راه انسان‌گرایی و خردگرایی را در پیش گیرند.<sup>۲</sup>

ناگفته نماند که، کثرت‌گرایی (پلورالیزم سیاسی و اجتماعی) عبارت از به‌رسمیت شناختن و احترام به سایر اقوام، مذاهب و اعتقادات آن‌هاست. به نظر کثرت‌گرایان، تمام اقوام و ادیان جهان سهمی در حقیقت دارند. «شمول‌گرایان» همه اقوام، ادیان و اعتقادات دیگران را تصدیق می‌کنند، اما خود را برتر می‌شمارند. «همه‌نگران» و پیروان آن‌ها اعتقاد دارند که حقایق

۱. همان، ص ۵۴.

۲. نصرآبادی، رضا گندمی، ۱۳۹۴. رویکرد یهودیت به ادیان دیگر؛ ناشر: انتشارات ادیان و مذاهب.

صص ۱۳ و ۱۴.

یکی است، خدا و اخلاق در همه جا وجود دارد، اما برداشت‌ها متفاوت است.

انحصارگرایی، یک لجاجت و جهالت نهادینه شده در میان بعضی اقوام، و پیروان بعضی مذاهب و ادیان است. انحصارگرایان فقط خود و اعتقادات گروه تباری خود را واقعی و حق به جانب می‌دانند؛ خواست‌ها، اعتقادات و حقوق دیگران را دروغ و مردود می‌شمارند.<sup>۱</sup>

انحصارگرایی تاکنون در میان اقوام، خاصه متفکران و مبلغان یهود ریشه‌ی عمیق دارد و تکثرگرایی فقط در میان یهودیت مجال ظهور نیافته است. آن‌ها هنوز هم در قرن ۲۱ به برگزیدگی خود نسبت به دیگران پافشاری دارند.<sup>۲</sup>

قبیله‌گرایان پشتون یا برخی متفکران آن‌ها نیز از پیروان هرتزل، متفکر صهیونیست هستند و از جمله، خصلت انحصارگرایی را دارند، مبنی بر این‌که: «لرو بر پختانه یو دی» (پشتون‌های دو طرف مرز دیورند یکی و همه افغان هستند)؛ ما اکثریت هستیم؛ همه مردم افغانستان نیز «افغان» هستند؛ حکومت کردن حق ماست؛ دیگران اقلیت هستند، باید برده‌ی ما باشند. احصاییه‌ی جمعیت را نمی‌پذیرند، به شناس‌نامه‌های معیاری و علمی معتقد نیستند، انتخابات را نمی‌پذیرند، با حقوق شهروندی مخالف هستند، فقط حکومت کردن را حق و مال خود می‌دانند. درست مطابق پروتوکول ۲۴ گانه‌ی صهیونیست‌ها.

## هدف از تدویر و جعل کاری در قانون تصویب شده‌ی ۱۳۸۲خ، به جز تلاش برای اثبات برتری قومی چیز دیگری بوده نمی‌تواند!

تاریخ نشان می‌دهد، اشخاصی که در تدوین قانون اساسی مصوب ۱۳۸۲خ نقش اساسی یا در حکومت انتقالی حامدکرزی نقش کلیدی داشتند، اما در تأمین عدالت، اعاده‌ی حقوق ملیت‌ها باوجود تلاش‌های برخی روشن‌فکران،

۱. همان، ص ۲۳.

۲. همان، ص ۱۴.

جانب جعل کاران و تمامیت خواهان قبیله پرست را گرفته، بر گلوی ملیت های خود پا گذاشتند، هویت، زبان و فرهنگ خود را به «پای خوکان» ریختند؛ خاین ملی و برای ابد محکوم تاریخ هستند. گیریم که برای چند روز دیگر وزیر، معاون، رییس، والی و فرمانده بوده و چند نفر تفنگ دار و محافظ مُردبگیر در عقب خود دارند و از دالرهای امریکایی عیش و نوش می کنند؛ اما تاریخ حافظه ی قوی دارد، جنایت کاران را از قوم و گروهی باشند نمی بخشد. به گفته ی برادران هزاره: «یک ساعت غفلت چهل سال ذلت و خواری را در پی دارد.» آن عده سران منفور تاجیک، هزاره و ازبک که در یک هفته خیانت و یا غفلت کردند، چهل سال دیگر نسل های بعدی به قیمت جان خود باید مبارزه ی مدنی و حتی مبارزه ی مسلحانه نمایند. تا عدالت برقرار شود. آقای بهرالدین شارق، بر همین خیانت ملی و خیانت سران معامله گر هزاره، ازبیک و تاجیک که غالباً پنجشیری بودند و همچنان هزاره و ازبک که در بدل پاداش همین خیانت ملی (۸ سال است) معاون رییس جمهور، وزیر، سفیر، والی، فرمانده نظامی، وکیل پارلمان و رییس هستند، اشاره دارد. موصوف می نویسد:

«کلمه ی «افغان» را در ماده ی چهارم قانون اساسی ۱۳۸۲ خ مصوب ۱۴ جدی ۱۳۸۲ خ با مهارت چنین آورده اند: «حاکمیت ملی در افغانستان، به ملت تعلق دارد [معلوم نیست ملت کیست؟!]. که به طور مستقیم یا توسط نمایندگان خود آنرا اعمال می کنند.» ملت افغانستان: عبارت از تمام افرادی هستند که تابعیت افغانستان را - دارا باشند [نقش و نام ملیت های بومی حذف و به افراد تقلیل داده شده و شکست خورده حساب شده اند] در ادامه گفته شده: «ملت افغانستان متشکل از اقوام پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک، تورکمن، بلوچ، پشه یی [پاشایی]، نورستانی، ایماق ... و سایر اقوام است.

اما در بالا دیده شد که بر سر این همه ملیت‌ها، پرده‌ی سیاه کشیده شده، آن‌ها را فرد حساب کرده‌اند. باز هم با تذویر گفته شده: «بر هر فردی [نفی ملیت‌ها] از افراد ملت افغانستان کلمه‌ی «افغان» اطلاق می‌شود.»

بالاخره در پایان هویت همه را حذف کرده‌اند، زیرا نام جد اعلای یهودی تبار خود «افغانه» را آورده، دیگر ملیت‌های اصلی و بومی سرزمین خراسان را زیر نام «ملت» آن‌هم با هویت «افغان» استحاله نموده‌اند.<sup>۱</sup>

بالاخره در سیاست درازمدت، حواشی و فروع‌های ماده‌ی قانون را حذف و هویت خود را بالای دیگران می‌قبولانند و جهانیان را قناعت می‌دهند. به این معنا، که این مردمان در قوانین گذشته نیز افغان یعنی پشتون نامیده شده‌اند، چرا آن وقت اعتراض نکردند. این کار یک دیوار استنادی برای آینده‌ی هویت‌زدایی است؛ همان کاری که یهودها در حق مردم فلسطین کرده‌اند.<sup>۲</sup>

اما کلمه‌ی افغان را هم تعریف نکرده، مبهم گذاشته‌اند. ولی در مصاحبه‌ها، بحث‌ها و نوشته‌های سیاسی، زبانی و تاریخی خود همه جا گفته و نوشته‌اند که: «افغان همان پشتون و پشتون همان پختون است.»

سران، زورمندان، معامله‌گران، قوم‌فروشان، رأی‌فروشان و هویت‌فروشان ملیت‌های غیرپشتون یا بسیار جاهل هستند، نمی‌دانند؛ یا بسیار هوشیار هستند، ملیت، زبان، هویت و قوم خود را - به پیشیزی می‌فروشد تا مقام، منصب و القاب بدون استحقاق به‌دست بیاورند، دزدی کنند، زن بگیرند، موترهای لکسز بخرند، بلندمنزل و ویلا بسازند. یقیناً که می‌دانستند، یعنی برای شان به‌وسیله‌ی دانشمندان و روشن‌فکران به تکرار گفته شده و هوش‌دار داده شده بود که مرتکب خیانت ملی و تاریخی نشوند، اما شدند که امروز برای ما دردسر شده است.

---

۱. شارق. ۱۳۹۰، ص ۵۵.

۲. همان، ص ۵۶.

## چرا مورخان روشن فکران، تحلیل‌گران، نویسندگان و آگاهان کشور ما می‌گویند، ما همه افغان نیستیم؟!

جاهل‌ترین انسان‌های امروزی می‌دانند و اگر ندانند، از طریق رسانه‌های صوتی، تصویری و چاپی، مصاحبه‌ها، بحث‌ها، همایش‌ها ... می‌شنوند، که مردم افغانستان کنونی اکثریت مطلق و قریب به کل جمعیت مسلمان هستند و از لحاظ اعتقاد اسلامی به «ملت ابراهیم<sup>(ع)</sup>» تعلق دارند و مرتبط هستند، نه به «ملت افغان»، پافشاری و لجاجت سران و متفکران «افغان» یا «پشتون» یا «پختون» و «پتهان» نشان می‌دهد که آن‌ها در پی یک هدف و آن‌هم پیوند دادن ده‌ها ملیت ساکن این کشور به جد اعلای خودشان همان «افغانه» از قوم بنی اسرائیل هستند.<sup>۱</sup>

سید مهدی فرخ دانشمند، مورخ و سیاست‌مدار ایرانی که مدت‌ها در افغانستان کنونی وظیفه‌ی دیپلماتیک داشته و پژوهش کرده است؛ می‌نویسد: «پس از مرگ نادر افشار، سرزمین امروزی افغانستان از قلمرو بزرگ فارس جدا شد. در آن زمان کلمه‌ی افغان و افغانستان به طایفه و منطقه‌ی خاص [که امروز مربوط پاکستان است] اطلاق می‌شد، بعدها از کل قلمرو خراسان شرقی [بیگانه‌ها] افغانستان به وجود آوردند.»<sup>۲</sup>

همچنان آقای بهرالدین شارق در صفحه ۵۷ کتاب خویش از قول عبدالمجید ناصری داوودی که در کتاب «مجموعه‌ی مقالات» خود زیر عنوان «افغانستان و نظام سیاسی آینده»، آورده است؛ می‌نویسد:

«افغانستان در اطراف کوه سلیمان [پاکستان امروزی] به معنای مسکن و جایگاه یا زیست‌بوم اصلی افغان‌ها یا پشتون‌ها است. واژه‌ی افغان در عرف و اصطلاح مردم عام افغانستان برابر و متداول است با همان قوم پشتون یا پختون. بنابراین افغانستان به معنای پشتونستان نیز به کار برده شده می‌تواند. بدین معنا که افغانستان جای یا اسکان یا زیست‌بوم بقیه اقوام که باشندگان

۱. همان، ص ۵۶.

۲. فرخ، سید مهدی. ۱۳۷۱. تاریخ سیاسی افغانستان؛ چاپ دوم: شهر قم، ص ۶۲.

اصلی و بومی این سرزمین نیز هستند، نمی‌باشد. از این‌رو، سایر اقوام مانند آگاهان هزاره، تاجیک، ازبک، بلوچ، نورستانی، پشایی، ایماق، قزلباش ... خود را افغان نمی‌دانند، اما در ظاهر می‌پذیرند که امروز در یک محدوده‌ی جغرافیایی ای زندگی می‌کنند که «افغانستان» نام گرفته، [آن‌هم از سوی انگلیس‌ها، نه احمدشاه ابدالی، نه تیمورشاه و نه زمان‌شاه و محمودشاه ابدالی].<sup>۱</sup>

باز هم از قول ناصری داوودی آمده است که: «در قانون اساسی مصوب ۱۳۴۳ خورشیدی زمان صدارت مرحوم داکتر یوسف زیر فشار شدید سلطنت و سران قبیله‌پرست پشتون که شریک حاکمیت استبدادی نیز بودند، حکومت کردن را حق مسلم خود می‌دانستند؛ بعد از جنجال‌های زیاد گروه حاکم غالب شده، کلیه مردمانی را - که در افغانستان سکونت داشتند «افغان» یا پشتون به حساب آوردند. اما در داخل کشور هنوز هم با گذشت حدود پنجاه سال، این واژه پذیرفته نشده و همه مردم افغانستان به‌جز مشتی نادان، کم‌سواد، منفعت‌پرست و مزدورصفت، خود را افغان نمی‌دانند و پذیرش واژه‌ی «افغان» را نابودی هویت، زبان و ملیت‌های خود می‌دانند و از آن ابا می‌ورزند و علیه تحمیل‌گران مبارزه می‌کنند.»<sup>۲</sup>

از آن‌جا که قبیله‌گرایان و سردمداران شووینیسیت و تمامیت‌خواه پشتون یا افغان تاکنون نتوانسته و نمی‌توانند بدون حمایت و سیطره‌ی بیگانه‌ها، سیطره‌ی خود را بالای، اکثریت تحمیل کنند، همواره به بیگانه‌ها پناه برده، بار بار حاضر به فروش قلمرو و استقلال کشور شده‌اند. اما با هر بی‌عزتی و ذلت قدرت را به‌طور انحصاری در دست داشته‌اند. نمونه‌های فراوان است؛ از شاه شجاع ابدالی، شاه محمود و فتح خان گرفته تا عبدالرحمان خان، یعقوب

---

۱. ناصری، داوودی عبدالمجید (۱۳۸۱). افغانستان و نظام سیاسی آینده، ۱۳۸۱خ، ناشر: زلال کوثر، ص ۳۹.

۲. شارق. ص ۵۷؛ به نقل از کتاب ناصری، ص ۳۹.

خان، حبیب‌الله خان، نادر خان، تره‌کی، حفیظ‌الله امین، گل‌بدین، ملا عمر، کرزی و اشرف غنی و شاید تعدادی دیگر در آینده.

انگلیس، روس، پاکستان و امریکا به چنین زمام‌داران زرخرید، برای حفظ سلطه‌ی ناروایِ شان در این کشور و منطقه نیز نیاز مبرم داشته و دارند.<sup>۱</sup>

آیا سازمان ملل، سازمان‌های حقوق بشری، کشورهای قدرت‌مند منطقه و امپریالیزم جهان‌خوار خبر ندارند که در این کشور ده‌ها ملیت زنده و فعال وجود دارند که همه افغان یا پشتون نیستند؟! البته که خبر دارند؛ ولی به‌خاطر حفظ سلطه و نفوذ دوام‌دارِ خویش به این استبداد قبیله‌یی حق می‌دهند که همیشه حاکم باشد، ولی از خط‌تأمین منافع استعمار خارج نشوند. چون کشورهای بزرگ استعماری و منطقه می‌دانند که در وجود اشخاص باوجدان، کاردان و صادقِ دیگر ملیت‌ها، اهداف‌شان برآورده نخواهد شد؛ از سران معامله‌گر و خاک‌فروش یک ملیت «اقلیت» در اوغان‌سازی استبدادی حمایت می‌کنند و در سه انتخابات (۱۳۸۳، ۱۳۸۸ و ۱۳۹۳خ) دست سران خاک‌فروش یک ملیت را بلند کرده، آن‌ها را با قدرت متمرکز رییس جمهور ساختند.<sup>۲</sup>

درحالی‌که در خود امریکا از ۲۰۲۲ سال به این طرف قدرت نامتمرکز و فدرال است.

آگاهان و اشخاص واقع‌بین پشتون (افغان) باید متوجه این سیاست‌های ماهرانه استعمار جهان‌خوار باشند که این اشخاص دست‌نشانده و مزدور بیگانه، از آن‌ها هم نیستند. بلکه همواره سبب بدنامی پشتون‌ها در طول تاریخ بوده‌اند و یک تاریخ سیاه برای پشتون‌ها برجا گذاشته‌اند و پشتون‌ها را به جان ملیت‌های برادر دیگر انداخته، خود سود برده‌اند. تا شرایط چنین باشد و

---

۱. شارق. ۱۳۹۰، ص ۵۸.

۲. همان.



عدالت برای همه در این کشور تأمین نشود، امکان «اتحاد ملی»، «هم‌پذیری»، «پیشرفت» و «آزادی از چنگ استعمار» به وجود نخواهد آمد. تحمیل نام، زبان و هویت خود بالای دیگران یک عمل غیرانسانی است، حتی اکثر بزرگ‌ترین جهان‌گشایان این کار را بالای مستعمرات خود نکرده‌اند. به‌طور مثال بابرشاه که از فرغانه و ازبک‌تبار بود و بیش از دو قرن بالای قلمرو بزرگ خراسان و هند حکومت کرد، خود و بازماندگانش هرگز زبان خود را بالای مردمان زیر حاکمیت تحمیل نکردند.<sup>۱</sup>

این قدر که درباره‌ی افغان، پشتون و پختون گفته شد، به این معنا نیست که همه برادران پشتون خدای‌نخواستۀ قبیله‌پرست، تمامیت‌خواه و معامله‌گر هستند. اشخاص گروه‌ها و محافل سیاسی و مذهبی معامله‌گر، قوم‌فروش و خیانت‌پیشه در میان همه ملیت‌ها و همه مناطق کشور وجود دارند.

فقط از نظر بنده، صادق، صادق است و خاین، خاین؛ از هر قوم، ملیت و مذهبی و از هر سمتی که باشند.

اگر از گذشته‌های نزدیک و دورتر بگذریم، طی ۱۷ سال اخیر بزرگ‌ترین آسیب‌های جانی، مالی و حیثیتی را در ولایات مرزی پشتون‌های مظلوم، گرسنه، پابرنه، دهقان و دام‌دار متحمل شده‌اند. قرار گزارش یک ماه پیش بخش طلوع نیوز، تلویزیون طلوع از زبان یکی از مسوولین معارف قندهار: «در ۱۵ سال اخیر حاکمیت حامد کرزی و داکتر غنی، از ولسوالی‌های قندهار حتی یک دختر از صنف ۱۲ فارغ نشده است. قرار گزارش‌های رسمی و مصاحبه‌های مسوولین وزارت معارف در چند سال اخیر از ۵۰۰ تا ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ مکتب در مناطق پشتون‌نشین (ولایات سرحدی) بسته هستند. دروازه‌ی مکاتبی هم که باز است تعلیم معیاری وجود ندارد. اگر هر مکتب دو هزار دانش‌آموز می‌داشت، سالانه بیش از یک میلیون اطفال پشتون یا افغان از علم و دانش محروم هستند، بالاخره اکثرشان به گروه‌های تروریستی جذب

می‌شوند. پدرش کشته شد، پسرش طالب و تروریست می‌شود؛ پسر کشته شد، نواسه‌اش طالب می‌شود.

درحالی‌که قدرت متمرکز در مرکز به دست دو رییس جمهور پشتون تبار و طالب‌صفت یا حامی طالبان بوده است؛ تباهی‌ای بدتر از این برای پشتون‌های مظلوم بوده نمی‌تواند، آن‌هم به‌دست خودشان.

در سراسر کشور اگر ولسوالی‌ای، قریه‌ای، دهکده‌ای پشتون است همان‌جا طالب، تروریست، انتحاری و مکتب‌سوز و تمدن‌ستیز حضور فعال دارد؛ چرا در بامیان، پنجشیر، سمنگان و مناطقی که پشتون نیست، هفده سال است، نه جنگ است، نه طالب است نه القاعده و داعش و نه انتحاری.

علم، دانش، پیشرفت، مدنیت هفده سال اخیر برادران هزاره را با پشتون‌ها که دهه‌ها و قرن‌ها حاکم جامعه هم بوده‌اند، مقایسه کنید؛ از زمین تا آسمان تفاوت دارد. اطفال هزاره به‌سوی مکتب، علم و دانش می‌روند، اطفال پشتون به‌سوی دهشت، ترور، انتحار، انفجار و مکتب‌سوزی!!

از عقب‌ماندگی فکری و مدنی پشتون‌ها ملیت‌های دیگر رنج می‌برند و تاوان آنرا می‌پردازند.

## تنها ما نمی‌گوییم که «افغان» نیستیم؛ تاریخ می‌گوید!

هنری والتر بیلوی، پژوهش‌گر نامدار انگلیس، ۱۲۸ سال پیش، هنگامی که از این جنجال‌های سیاسی خبری نبود و در سراسر کشور استبداد عبدالرحمان‌خانی حاکم بوده، نه شناسنامه‌های برقی بود، نه انتخابات؛ می‌نویسد: «من بررسی بیست ساتراپی امپراتوری داریوش، نام‌گذاری شده به واسطه‌ی هیروdotس را - به پایان رساندم؛ آن‌هایی را که در محدوده‌ی آریانای باستان، خراسان یا [بخشی از آن] افغانستان کنونی از نیمه‌ی قرن پنجم میلادی تاکنون تشخیص کردم و از جمله نام‌های قدیمی قبایل «افغان» را بررسی نمودم.

در بین نام‌ها و نژادهای متنوع نام‌های حقیقی، با وضاحت و قابل ملاحظه به‌دست آمد. در بیلانس کامل نام‌های منطقه، که حالا مردمان یک منطقه و یک قوم همه را به نام خود حمل می‌کنند؛ ما در قلمرو آریانا هیچ قبیله و طایفه‌ای یا بخشی را نیافتیم که نام «افغان» یا حتی نام مشابه آن داشته باشد.<sup>۱</sup>

در پهلوی این حقیقت یک موضوع با اهمیت دیگر وجود دارد و آن این‌که، قسمت بزرگی از نژاد راجپوت‌ها در تمام ساحات قلمرو شرقی آریانا، زیر جذبات اسلامی، دین و آیین خود را - از دست داد. به اثر غلبه‌ی یونانی‌ها و غلبه‌ی پارسیان نقاط مشترک زیادی به‌وجود آوردند که تمدن عالی-یونانی‌ها و تمدن عالی پارسی‌ها به‌وسیله‌ی ازدواج و همزیستی‌ها طی سده‌ها حفظ شده است. پیشروی‌ها و کامیابی‌های سریع عرب‌ها شگفت‌انگیز است به‌زودی

---

۱. بیلوی، هنری، والتر، ۲۰۰۹، ص ۲۹۵-۲۹۶.

خراسان را تا حوالی اکسوس و اندوس که آخرین بقایای راجپوت‌ها و یونانی‌ها به اسلام گراییدند که در جریان سده‌ی یازدهم دین اسلام به وسیله‌ی فاتحین خراسان، چون: غزنوی‌ها، غوری‌ها... به هند انتقال و در قرن ۱۳ میلادی به‌هیئت مذهب و دین دولتی مستقر گردید.<sup>۱</sup>

تا همین دوران‌ها یهودیت و مسیحیت منحیث دین‌های «کتابی» احترام می‌شد و هنوز هم می‌شوند.

افغان‌ها (پشتون‌ها) عقیده‌ی وحدانیت رسالت محمد<sup>(ص)</sup> را به‌هیئت فرستاده‌ی خدا<sup>(ج)</sup> می‌پذیرند، درحالی‌که «افغان‌ها» ادعای یهودیت یا اولاده‌ی اسرائیلی بودن داشته و به‌نام بنی اسرائیل افتخار هم می‌کنند؛ چون اساسات هر دو دین یکتاپرستی و یا وحدانیت است.<sup>۲</sup>

قراری که خود افغان‌ها یا پشتون‌ها اظهار می‌دارند: تا زمان ظهور محمد<sup>(ص)</sup> و گسترش اسلام به مناطق‌شان، این مردمان تورات‌خوان بوده، قوانین آنرا رعایت می‌کرده‌اند. پس آن‌ها باید یهودیان بوده باشند... هنوز هم بعضی افغان‌ها به‌طور خشمگینی مفکوره‌ی اولاده‌ی یهودی را رد نموده و ادعای اسرائیلی بودن یا ردیابی شجره‌ی آن‌ها به سارول (ساوول پادشاه اسرائیلی)، پسر قیس را دارند.

آن‌ها اولاده‌ی قیس را از یعقوب، الله اسرائیل (جاکوب «اسرائیل خدا») را -ردیابی می‌کنند. تمام شجره‌ی افغان‌ها [پشتون‌ها] در کتاب «مخزن‌الافغانی» که در زمان سلطنت جهانگیر امپراتور مغل زیر حمایت خان جهان خان لودی (درحدود ۱۶۲۰م) تألیف شده، موجود می‌باشد. این نوشته، تصدیق شده به وسیله خودشان است.<sup>۳</sup>

۱. همان، ص ۲۹۷.

۲. همان، ص ۲۹۸.

۳. همان، ص ۲۹۸.

این کتاب دوصد سال بعد در سال ۱۸۲۰م به وسیله‌ی پروفیسور دورن (Dorn) ترجمه شده و منبع معتبری است که افغان‌ها [پشتون‌ها یا پختون‌ها] خودشان در مورد منبع تباری خود می‌گویند. این نخستین گزارش رسمی و کتابی خود افغان‌هاست که تاریخ خود را ثبت کرده‌اند، کسی نمی‌تواند از آن گریز نماید.<sup>۱</sup>

گزارش افغان‌ها [پشتون‌ها] از جاکوب (یعقوب) عیسا و موسا و مهاجرت اسرائیلی‌ها از مُلک‌شان و تسخیر فلسطین به وسیله بخت‌نصر (نیوکدنیزر)، صندوقچه، میثاق و انتخاب «ساوُل» به سلطنت به‌طور واضح از کتاب انجیل گرفته شده و نشان‌دهنده‌ی دانش نویسنده از کتاب آثار عتیق است، که حداقل موید ادعای این است که، افغان‌ها [پختون‌ها] از خوانندگان کتاب «پنج‌گانه‌ی عهد عتیق» تا زمان ظهور محمد<sup>(ص)</sup> بوده‌اند. این‌ها خود موسا را موسای کلیم‌الله می‌نامند.<sup>۲</sup>

وقتی بارخیا و ارامیا جوان شدند، داوود اولی را به‌حیث صدراعظم و دومی را به‌حیث فرمانده کل تعیین و مقرر نمود. بارخیا یک پسر به‌نام آصف و ارامیا یک پسر به‌نام «افغانه» داشت [که اولاده‌ی همین افغانه امروز بلای جان ما شده‌اند].

وقتی سلیمان<sup>(ع)</sup> (سولومون) جانشین داوود<sup>(ع)</sup> گردید، آصف و افغانه جانشین موقعیت پدران خود (بارخیا و ارامیا) شدند. سولومون (سلیمان) افغانه را سرپرست اعمار معبد جیروسلم (اورشلیم) ساخت که کار آن به‌واسطه‌ی داوود<sup>(ع)</sup> آغاز شده بود.<sup>۳</sup>

آصف هجده پسر و افغانه چهل پسر داشت که اولاده‌ی آن‌ها سبب به‌وجود آمدن قبایل زیاد اسرائیلی شدند.

۱. همان، ص ۲۹۸.

۲. همان، ص ۲۹۹.

۳. همان، ص ۲۹۹.

وقت بخت النصر (نیپوکد نیزر) جیروسلیم (اورشلیم) را تسخیر و تخریب کرد، شام را تابع خود ساخت؛ قسمتی از اسرائیلی‌ها به سرزمین عربستان مهاجر شدند. در همان‌جا نیز عرب‌ها آن‌ها را بنی اسرائیل و بنی افغانه می‌نامیدند که ۱۵۰۰ سال بعد از سولومون (سلیمان) محمد<sup>(ص)</sup>، پیغمبر اسلام ظهور نمود.

از همین قبایل فراری و متواری یهود به سوی شرق مهاجر شده در کوهستان‌های غور جابه‌جا شدند که از بزرگان این قبایل فراری برخی اولادهی آصف و افغانه، در غور با مردمان اطراف خود برای بقا و گسترش زیست‌بوم خود جنگیدند و تعدادی تا زمان سلطان محمود غزنوی و سلطان شهاب‌الدین غوری خود را حفظ نمودند. به اساس همین روایات خود افغان‌ها، قیس از بزرگان همین قبیله‌ی اسرائیلی غور به عربستان (مدینه) رفته، پیغمبر<sup>(ص)</sup> نام اسرائیلی او را به عبدالرشید تبدیل و لقب او را «پتان» داد.<sup>۱</sup>

پتان خود یک واژه‌ی سریانی است، به معنای «سکان» (چوب محکم زیر کشتی) و قیس یا عبدالرشید همان «پتان»، پختون، پشتون یا افغان است.<sup>۲</sup> به نوشته‌ی بیلوی از قول خود افغان‌ها، در زمان سلطان محمود غزنوی افغان‌ها در خدمت لشکر وی قرار گرفتند. در همین زمان از مناطق بومی‌شان برآمده، مسکونه‌هایی در اطراف کوه‌های سلیمان هند اعزام شدند و طی جنگ‌ها مورد توجه محمود غزنه قرار گرفتند.<sup>۳</sup>

غوری‌ها نیز به این پتان‌ها توجه نموده تمام این قبایل را - از غور بیرون آورده، با خانواده‌ها، رمه و گله‌ی شان در کوه‌های سلیمان از باجور در شمال تا کیشانغر (کوه کاسی غر یا کاشی غر) در جنوب به‌حیث محافظان مرز هندوستان مسکون ساختند یعنی کیشانغر اولین مکانی بوده است که افغان‌ها

۱. همان، ص ۳۰۰.

۲. همان، ص ۳۰۱.

۳. همان، ص ۳۰۲.

یا پشتون‌ها یا پتان‌ها در آن جاها مسکون شده‌اند که از آن جا مهاجم دوام‌دار بالای قبایل و مناطق اطراف نموده‌اند.<sup>۱</sup>

ما دیگر ضرورتی به تعقیب تاریخ افغان‌ها (پشتون‌ها) نداریم. این نوشته‌ها از گزارشات حرکت‌ها و پیشروی‌های خود آن‌هاست.<sup>۲</sup>

یعنی تاریخ نشان می‌دهد که افغان‌ها (پتان‌ها یا پشتون‌ها) اصلی ابتدا به غور آمده، از آن جا به اطراف کوه‌های سلیمان کوچ کرده‌اند که امروز مربوط قلمرو پاکستان می‌شود، از حدود قرون ۱۱ و ۱۲ تا قرون ۱۶ میلادی یک وجب از افغانستان امروزی زیست‌بوم پشتون‌های «اصلی» نبوده است به جز تعدادی که پشتون شده هستند یا به گفته‌ی مرحوم افضل خان ختک، پشتون‌های «وصلی» هستند. و سرزمین افغانستان امروزی که در سال ۱۸۳۸م در معاهده‌ی سه‌جانبه‌ی لاهور به وسیله‌ی انگلیس‌ها نام خراسان را - به افغانستان تبدیل و شاه‌شجاع ابدالی را - آورده پادشاه آن ساخته‌اند. افغانستان امروزی در اصل سرزمین اصلی افغان‌ها یا پشتون‌ها نیست؛ چه رسد به این که همه مردم این کشور «افغان» باشند.

آخر کلام این که پشتون‌ها یا افغان‌ها یک ملیت از ملیت‌های ساکن این کشور و برادر ما در شرایط کنونی هستند و نام «افغان» یا «افغانه» یک واژه‌ی تاریخی است، اما مشهورترین زیست‌بوم‌شان در اطراف کوه سلیمان است که اکنون تمام آن افغانستان تاریخی جزو قلمرو پاکستان می‌باشد. از آن افغانستان یا اوغانستان تاریخی یک وجب آن شامل قلمرو افغانستان امروزی منحصیث یک کشور نیست.<sup>۳</sup>

---

۱. همان.

۲. همان.

۳. فوگیلسنگ، ویلیم. افغانستان امروزی، ترجمه داکتر لعل‌زاد، ۱۳۹۱خ، ص ۵۰ و ۵۱، کابل.

## شما کی هستید و ما را به کجا می برید؟

مدعیانی که هنوز هویت خود را نتوانسته‌اند اثبات کنند، هویت ثابت ما را به کجا می‌برند؟ این به معنای سایه‌ی شوم یک ملیت بر سر همه ملیت‌هاست! هویت تاجیکان به پیشدادیان، کیانیان، اشکانیان و بالاخره به کیومرث می‌رسد؛ ترک‌تباران نسب خود را به فریدون می‌رسانند؛ پاشایی‌ها، نورستانی‌ها و صافی‌ها... آریایی هستند. اما هویت پشتون‌ها یا افغان‌ها به کجا می‌رسد؟

آقای سیال مومند مولف کتاب «د پشتنو قبیلو شجری» می‌نویسد؛ ترجمه: «بعضی مورخان می‌گویند که قیس عبدالرشید در کوه کاسی غر یا کسی غر می‌زیست که به ترغیب خالد بن ولید در سال هشتم هجری به مدینه منوره و مکه معظمه رفت، به حضور پیغمبر الله (ﷺ) مشرف شد. پیغمبر اسلام نام او را از قیس به عبدالرشید تبدیل کرد. در فتح مکه (سال دهم هجری) شرکت داشت و شمشیر زد؛ پیغمبر او را «پتهان» لقب داد.

[پتهان یعنی چوب محکم زیر کشتی] قیس بابا در سال ۴۱ هجری / ۶۶۳ میلادی در کاسی غر وفات کرد.<sup>۱</sup>

به اساس نوشته «تاریخ خورشید جهان»، تاریخ مرصع نوشته‌ی افضل خان ختک، سفری بر سیر تاریخی یهود اثر الدن اورک، کتاب مخزن‌الافغانی، نشرشده در سال ۱۹۳۵م به وسیله‌ی خواجه نعمت‌الله خان هروری: «نسب قیس بابا به قوم بنی‌اسرائیل می‌رسد. اما برخی پشتون‌ها این را نمی‌پذیرند که قیس بن عیص بن سلول... بن افغانه، بن ارمیا بن ساول ملقب به ملک طالوت باشد.» (مومند، سیال، ۱۳۶۵: ص ۶ و ۷)

مولف تاریخ «خورشید جهان» هم این موضوع را نمی‌پذیرد که سلسله‌ی قیس به افغانه پسر ارمیا در ۲۵ پشت برسد، درحالی‌که از این حادثه ۱۶۰۰

۱. مومند، ج.م. سیال، ۱۳۶۵، یونیورسیتی بُک پشاور، چاپ دوم، ص ۶.



سال می‌گذرد و در صد سال سه پشت به میان می‌آید. این موضوع درست نیست که پشتون‌ها یا افغان‌ها از نسل یهود باشند. خدا(ج) می‌داند که قیس در چه مدت تا کاسی‌غر رسیده باشد و چه کسی این حوادث را یادداشت کرده است و چگونه آن‌ها را نگه‌داشته است. به نظر من هم درست نیست؛ از این موضوع می‌گذریم. زیرا این شجره‌ها و قصه‌ها اکثراً در هند به وسیله بزرگان پشتونخوا - آن‌هم از راه‌های دور - نوشته شده است. و برای جمع‌آوری این معلومات زحمت زیاد کشیده و پول زیاد مصرف کرده‌اند، اما ما آنرا به چشم قدر می‌بینیم.<sup>۱</sup>

آقای سیال مومند در ادامه می‌نویسد:

«قیس عبدالرشید چهار پسر داشت: سربن، غورغشت، بیت و کورله (کرلانی)»؛ اما مرحوم خوشحال خان «ختک گفته است:

پختون به اصل کی سر بُنی دی      یا غورغشتی یا بیتهی دی  
غلجی لودی له بیتهی له لوره      په سوربن پوری بیا کرلانی دی

وقتی به قول این مورخان، این شجره (تبدیل نام قیس به عبدالرشید و رسیدن نسب قیس به ارمیا و طالوت) درست نیست، پس این شجره به صورت واضح از بنیاد جعل و نادرست است، پس شرخبون و خرشبون از کجا آمدند؟ چگونه و چرا و به وسیله‌ی چه کسی نام قیس به عبدالرشید تبدیل شد و چگونه خالد بن ولید از احوال قیس خبر شد. و سوال دیگر این‌که گفته شد قیس در سال هشتم هجری به مدینه رفت و در سال دهم هجری در فتح مکه شرکت کرد؛ وی دو سال در سرزمین عربستان چه می‌کرد؟

هنری والتر بیلویو در سال ۱۸۹۱م کتاب «پژوهشی درباره‌ی قوم‌شناسی یا اتنوگرافی افغانستان» نوشته و داکتر لعل‌زاد ۱۱۸ سال بعد، این کتاب را دریافته و به فارسی برگردان نموده است. بیلویو می‌نویسد: «کسانی که امروز

زبان‌شان پشتو است، بسیاری واژگان زبان آن‌ها یونانی و هم‌واژگان راجپوت هندی است که قابل پژوهش می‌باشد»<sup>۱</sup>.

داکتر لعل‌زاد برگردان‌کننده‌ی اثر فوق، در مقدمه این کتاب نوشته است: «افغانستان نامی است نامأنوس که به‌وسیله باشنندگان اصلی آن نه شناخته می‌شود و نه کاربرد علمی دارد. این نامی است که بیگانگان [انگلیس‌ها در معاهده‌ی سه‌جانبه‌ی لاهور ۱۸۳۸م] به ارتباط نام یک قوم حاکم، به این سرزمین داده و کشورسازی برای خود کرده، شاه‌شجاع را - آورده پادشاه آن ساخته‌اند».

بیلیو از قول کنگهم جنرال انگلیس در سال ۱۸۷۱م نوشته است: «تا زمان نزدیک به سلطنت سلطان محمود غزنوی قسمت بزرگ نفوس جنوب و شرق افغانستان امروزی [خراسان شرقی] اولاده‌ی هندیان بوده و مذهب بسیاری مردمان شرق افغانستان امروزی بودیزم خالص بوده است. در زمان محمود غزنوی آزار و اذیت و تعقیب بُت‌پرستان بودایی، یک سرگرمی نه، بلکه یک وظیفه‌ی اسلامی برای مسلمان‌های غاصب و غالب بوده، به‌زودی بودایی‌ها را یا مسلمان کرده یا بیرون رانده و ناپدید کرده‌اند»<sup>۲</sup>.

«تا ثلث قرن ۱۱ میلادی موجودیت نفوس هندی در شرق افغانستان روشن است، یک‌تعداد نام‌های قبایل خود را حفظ کردند یا در اخوت اسلامی ناپدید شدند.»

بیلیو در ادامه می‌نویسد:

«افغان‌ها یا پشتون‌ها به‌حیث یک مردم خاص از آغاز قرن هشتم میلادی شناخته شدند، پیش از آن ملموس نبودند، حتی مناطق‌شان تا زمانی که قدرت

---

۱. بیلیو، هنری والتر، پژوهشی درباره‌ی قوم‌شناسی افغانستان ۱۸۹۱م، ترجمه و نشر ۲۰۰۹م، ص ۱۲، انتشارات سعید، کابل.  
۲. بیلیو، ۱۳۹۱: ص ۱۷.

را اقوام خودشان نگرفته بود، افغانستان نامیده نمی‌شد. نادر افشار حاکم فارس اولین کسی بود که با در نظر داشت نام‌های دو قبیله [پشتون یا اوغان و بلوچ] شمال آن منطقه (اطراف کوه‌های سلیمان) را اوغانستان و جنوب آنرا بلوچستان نامیده است. اما زبان دربارها و حکومت‌های محلی هر دو منطقه فارسی بوده است.»<sup>۱</sup>

بیلیو می‌نویسد: «شیخ بیت در پهلوی دخترش (ماتو) که بعد از روابط غیر مشروع به ازدواج شهزاده حسین غوری در آورده شد سه پسر نیز داشته است به نام‌های: ورشپون یا اشپون، اسماعیل و خجین یا کجین یا غرشین که متشکل از سه طایفه‌ی بزرگ شدند و به چندین «خیل» و «زی» تقسیم گردیده‌اند، اما خیل واژه‌ی عربی است و زی zey واژه‌ی فارسی که حالا پشتون‌ها از آن زی zay ساخته‌اند که گاهی هم خیل و هم زی را به کار می‌برند؛ مانند: علی خیل و علی زی.»

بیلیو پژوهشگر ژرف‌نگر انگلیسی در صفحه‌های ۳۳، ۳۴ و ۳۵ کتاب «پژوهشی درباره‌ی قوم‌شناسی افغانستان» ۵۴ نام طوایف ورشپون یا اشپون اولاده شیخ بیت و ۵۷ نام طوایف خاجین یا خجین یا غیرشین را ذکر کرده است که از جمله‌ی این ۱۱۱ نام تعداد ۴۷ نام آن‌ها، نام‌های راجپوت هندی هشت نام جت هندی و بقیه ۵۶ نام این طوایف عربی یا فارسی‌اند که پشتو در میان آن‌ها بسیار کم شاید باشد. مثلاً در طوایف اشپون: باند، بالمار، چانی، دامار، کودی، لالی، ماغزی، شامار... نام‌های مشخص راجپوت هندی و در میان طوایف خاجین: اجاری، کلندر، چنگا، پالا، جانجی... نام‌های جت هندی و نام‌های دود، بوبک، باسی، جاول، موسور، سین، سیانی ... همه واژه‌های راجپوت هندی هستند.»<sup>۲</sup>

آقای م. ج. سیال مومند در کتاب «د پشتنو قبیلو شجرى» می‌نویسد: «د پٹی خزانی به استناد چی محمد هوتک لیکلی دی... ترجمه: به استناد پته

۱. بیلیو، ۲۰۰۹: ص ۱۹ و ۲۴.

۲. بیلیو، ۱۳۹۱ خ / ۲۰۰۹ م، ص ۳۳-۳۵.

خزانه که محمد هوتک نوشته است، سرین بابا و بیت نیکه برادران اصلی و سکه بودند و این خبر هم قبول شده است که خرشبون و شرخبون پسران سُرین بودند که خرشبون در سال ۳۰۵ ه.ق. به دنیا آمده بود...»<sup>۱</sup>

سوال اساسی این است که نخست «پُته خزانه» یک کتاب جعلی و ساخته و پرداخته‌ی خود استاد حبیبی است و در بامیان به حضور استادان دانشگاه کابل (استاد حبیب‌الله تگی، استاد میوندی، استاد الهام...) اعتراف کرده که «پته خزانه» کار خودش بوده است و قلندر خان مومند نیز آنرا جداً در کتاب «پُته خزانه فی المیزان» رد کرده و همچنان پروفیسور مارگنشتن نارویزی طی سیمیناری در دانشگاه کابل و پروفیسور سید سلطان‌شاه هُمام در رساله‌ی خود، «اندر دردهای خراسانیان»، پته خزانه را کتاب جعلی خوانده‌اند.<sup>۲</sup>

دوم این‌که اگر افغان‌ها یا پشتون‌های هموطن ما از نسل سامی و مربوط قبایل گم‌شده‌ی اسراییل یا یهودی‌تبار هستند، آن‌هم به استناد کتاب‌های خودشان؛ پس در میان طوایف اولاده‌ی بیت نیکه ۴۷ نام‌های راجپوت هندی، هشت نام جت‌های هندی چه می‌کنند؟

در این مورد اختلاف در اختلاف است مبنی بر این‌که آیا افغان‌ها یا پشتون یا به گفته‌ی خودشان پتان‌ها یا پختون‌ها از کدام قوم و نژاد ثابت هستند؛ آریایی‌اند، سامی‌اند و یا راجپوت هندی؟

هنری والتر بیلینو پژوهش‌گر مشهور و ژرف‌نگر انگلیسی در یک نتیجه‌گیری مختصر به شجره‌ی افغان‌ها یا پشتون‌های هموطن ما شک کرده، ۱۲۷ سال پیش که جنجال‌های سیاسی و قومی امروزی هم نبود این شجره را جعلی خوانده، می‌نویسد:

«از گزارشات خود افغان‌ها یا پشتون‌ها معلوم می‌شود که اگر لباس اسلامی را - از تن پشتون‌ها یا افغان‌ها بکشید، آن‌ها برهنه می‌شوند. یک بخش

۱. مومند، سیال، ۱۳۶۵خ، ص ۱۰ و ۱۱.

۲. هُمام، سید سلطان‌شاه، سخنی اندر دردهای خراسانیان، ۱۳۷۰خ، ص ۲۶ تا ۳۶، کابل.

دقیق تاریخ افغان‌ها، دقیقاً تاریخ قبایل هندی است، حقایقی که تاکنون (سال ۱۸۹۱م) پنهان کرده‌اند، من آشکار می‌سازم.»<sup>۱</sup>

مثلاً از نام اجدادی این سه گروه (سرابنری، بتنی و غرغشتی) وقتی لباس جعل شده را بکشیم:

- سرابنری، شکل پختوی زبان افغان‌ها، همان سورج بانسی یا سوریا بانسی (اولاده‌ی خورشید) واژه‌ی راجپوت هندی است.
- غرغشتی، به عین ترتیب «ککوئتسای راجپوت یعنی یک واژه‌ی مترادف هندی سوریایی است.
- بتنی، شکل پختوی بهتینانی (اولاده‌ی بهاتی) نماینده‌ی بزرگ یادو، جادون یا گادون نژاد مهتاب مربوط راجپوت هندی است که به استناد سالنامه‌ی راجستان پس از مهابارت در کورو و کیشترا نزدیک دهلی در سال‌های ۲۸۹۶ پیش از میلاد از طریق سلسله کوه سالت (نمک) جادو کادانگ یا کوه‌های جود جادون یا گادون، با عبور از اندوس به زابلستان آمده گزنی یا غزنی را بنیاد نهادند.<sup>۲</sup>

اعتقاد بیلو به‌طور یقین اینست که: «قسمت قابل ملاحظه‌ی مردمان پشتون باشنده‌ی بخش‌های شرق افغانستان امروزی متشکل از قبایل منسوب به «یادو» یعنی نژاد مهتاب راجپوت‌های هندی هستند که نماینده‌ی بودیست‌ها (بودایی‌ها) می‌باشند.»<sup>۳</sup>

با وجود این همه جعل‌کاری و جنایات فرهنگی ۲۷۰ ساله‌ی سران و تاریخ‌سازان قبیله‌پرست، خوش‌بختانه تاجیک‌ها، تمدن‌آریایی (اوستایی) هویت خراسانی پیش و بعد از اسلام، زبان و فرهنگ فارسی (پیش از اسلام و بعد از اسلام) و مجموعه‌ی گنجینه‌های ادبی، سیاسی، نظامی و اسلام معتدل

۱. بیلو، ۱۳۹۱م، ص ۴۶.

۲. بیلو، ۱۳۹۱: ص ۴۶.

۳. همان، ص ۴۷.

حنفی خود را حفظ کرده و به آن‌ها افتخار می‌کنند و کدام سرافکندگی تاریخی فروش وطن و غلطیدن به پای بیگانه‌ها را در کارنامه‌های سیاسی و تاریخی خود ندارند و نمونه آخرین آن مقاومت و مبارزه تاجیک‌ها علیه استعمار سرخ و استعمار سیاه به رهبری قهرمان ملی کشور شهید احمدشاه مسعود است.<sup>۱</sup>

### نظر مُلا فیض محمد کاتب در مورد شجره‌ی افغان‌ها

مرحوم کاتب به استناد کتاب «ناسخ التواریخ» محل اقامت افغان‌ها را بعد از مهاجرت، اطراف کوه سلیمان واقع در شمال‌غربی هندوستان (پاکستان فعلی) و از نژاد «قبطه» پنداشته و به استناد نگارنده‌ی «تاریخ فرشته» تمکن جستن آن‌ها را از عهد سلاطین اسلام، شهر «پتته» (Patana) از بلاد هند خوانده، اما مرحوم هاشم شایق بخارایی معاون دارالتألیف وزارت معارف افغانستان در کتاب‌های «سرکاری و حکومتی»، آن‌ها را - از دُزیه‌ی آراین در شرق فارس [افغانستان امروزی] تذکر داده است، اما در «تاریخ خان‌جهانی و مخزن‌الافغانی» تألیف خواجه نعمت‌الله هروی: «این طایفه‌ی افغان یا پشتون را از اولاده‌ی افغنه پسر ارمیا، فرمانده قشون حضرت سلیمان و بر سبیل خودتراشی مقام‌گزیدن‌شان را پس از استیلای بخت‌النصر بر بیت‌المقدس در کوه‌های سلیمان یا غور خراسان و اولاده‌ی قیس بن عیص می‌داند.»<sup>۲</sup>

مرحوم کاتب وجه تسمیه‌ی افغان - به پتان یا پتهان [چوب محکم زیر کشتی که گویا پیغمبر اسلام برای قیس لقب داده باشد] را رد کرده، می‌نویسد: «تمکن جستن‌شان (افغان‌ها) در بلده‌ی پتته که درج تاریخ فرشته است، موجب موسوم‌گشتن ایشان به «پتان» گردیده که تمام اهل هندوستان، استعمال ظرف بر مظروف، ایشان را «پتان» می‌دانند. این‌که مولف

۱. دکتر لعل‌زاد، برنامه تولد دوباره‌ی هویت و اقتدار تاجیکان، ۲۰۱۷م، انترنت.

۲. کاتب هزاره، مُلا فیض محمد. نژادنامه‌ی افغان، به تحشیه حاج کاظم یزدانی، نوبت چاپ: اول، قم ۱۳۷۲، ص ۴۶.

«مخزن الافغانی» نوشته است پیغمبر اسلام نام عبدالرشید را بر قیس نهاده و لقب او را پتان (چوب محکم زیر کشتی) نهاده باشد، بسیار بی معنی است، چون بای فارسی و تائ هندی در کلام عرب مستعمل نبوده و نیست.<sup>۱</sup>

مرحوم کاتب در وجه تسمیه زبان قوم افغان چنین نتیجه می‌گیرد:  
«از مقابله‌ی زبان افغانی با فارسی، ژند، پهلوی، هندی، سنسکریت، عربی، ارمنی، جوجیانی، عبرانی و بابلی برمی‌آید که اکثر الفاظ آن فارسی بوده، اندکی سنسکریت و چندین کلمه هندی است. از یک‌صد کلمه‌ای که به‌وسیله‌ی «انریل» انگلیس تطبیق داده شده شش کلمه پنجابی بوده، عبرانی یا بنی اسرائیلی در آن دیده نشده، این دلیل بر آیین بودن آن‌هاست، نه مبنی بر اسرائیل یا عرب بودن‌شان که خود را به خالد بن ولید منسوب کرده‌اند.

این‌که خود را در شجره نسب بنی اسرائیل می‌دانند و به احتمال در حمله تکلث پلسر پادشاه مقتدر آشور در سال‌های ۷۴۵ تا ۷۲۲ پیش از میلاد و بعد به اثر حمله‌ی سلیمانصر شلم‌نصر یا بخت‌نصر پادشاه کلد و بابل بنی اسرائیل را مضمحل و با حضرت دانیال اسیر نموده، بنیامین و یهود از اسباط ۱۲ گانه‌ی بنی اسرائیل در شام و بیت‌المقدس رجعت داده شده و دیگران جانب مشرق رهگرای هجرت و غربت شده، ایشان (قیس جد اعلای افغانه) به دین اسلام مشرف و زبان عبرانی‌شان معدوم گردیده دیگر دلیلی بر بنی اسرائیل بودن‌شان نیست.<sup>۲</sup>

منسوب‌دانستن خودشان به خالد بن ولید به‌جز چسپاندن به اعراب مسلمان مآخذ و مدرکی به‌جز مخلوط‌کردن به اعراب بعد از بعثت حضرت ختمی مرتبت نیست. پیش از ظهور اسلام و مستولی شدن عرب‌ها بر ایران و افغانستان [فارس و خراسان] کلمه‌ای از لفظ عربی در کلام‌شان درحالی‌که خود را منسوب به عرب می‌دانند، نیست.

۱. کاتب هزاره، نژادنامه‌ی افغان، ۱۳۷۲: ص ۴۶ و ۴۷.

۲. کاتب هزاره، ۱۳۷۲: ص ۵۰ و ۵۱.

این زبانی که به آن تکلم می‌کنند جداگانه از عرب و عبری است، دیگر  
سندی نیست که خود را آریایی، یا قبطی یا اسرائیلی و عرب‌نژاد گفته، مجهول  
را مجهول می‌سازند. انتساب تمام پشتون‌ها یا افغان‌ها به شاه‌حسین غوری  
سخنی است واهی و بی‌پایه که نه به عقل جور درمی‌آید و نه به تاریخ<sup>۱</sup>.

در سوره‌ی معاهده‌آیه‌ی ۴۸ آمده است:

«اگر خدا<sup>(ج)</sup> می‌خواست همه را یک ملت واحد می‌آفرید.»

در سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۱۳ آمده است:

«شما را - از یک مرد و زن آفریدیم و سپس به اقوام و قبایل تقسیم کردیم تا  
همدیگر را بشناسید.»

در سوره‌ی بقره آیه‌ی ۲۵۶ آمده است:

«در دین جبر نیست، راه هدایت و ضلالت، به‌طور روشن نشان داده شده  
است.» اما جای بدبختی اینست که ما متأسفانه با خرس در یک جوال  
افتیده‌ایم که به‌جز راه صهیونیست‌ها راه دیگری، حتی راه هدایت خدا<sup>(ج)</sup> را هم  
نمی‌پذیرند.<sup>۲</sup>

ازبک‌سازی اجباری تاجیکان در آسیای مرکزی پس از سلطه بلشویک‌ها و  
پشتون یا اوغان‌سازی تاجیک‌ها در افغانستان پس از سلطه‌ی انگلیس‌ها و  
عمال‌شان (نادر و نادریان) در افغانستان شدت مُضاعف یافته است.

یکی از مجریان وحشی‌صفت ازبک‌سازی تاجیکان و فارسی‌زبانان در  
آسیای مرکزی جنرال «فرونزه» و یکی از مجریان پشتون یا اوغان‌سازی  
تاجیکان و فارسی‌زبانان و ملیت‌های دیگر در افغانستان کنونی، جنرال  
انگلیس محمدگل مومند بوده است، که پیروانش به‌نام مستعار سمسوری‌ها  
ادامه‌دهنده آن هستند. اما نمی‌دانند که قرن ۲۱، قرن «انفجار معلومات»

۱. کاتب هزاره، ۱۳۷۲خ، ص ۵۱ و ۵۲، چاپ اول قُم.

۲. لعل‌زاد، برنامه‌ی تولد دوباره‌ی تاجیکان، اگست ۲۰۱۷م لندن، انترنت.



است؛ دیگر جعل کاری ممکن نیست. چنانچه مرحوم خوشحال خان ختک  
گفته است:

درست جهان د ناپوهانو دک دی  
ولی زیات په کشی وگوری افغان دی  
هوشیاران یگان یگان به هر مکان شته  
چه کثرت یی په ملک د خراسان وی

اما همین ناپوهان به فرموده‌ی خوشحال خان ختک در سال ۱۸۳۸م در  
تبانی با انگلیس نام پُرافتخار خراسان را به افغانستان تبدیل و نام زبان  
گران‌سنگِ زبان فارسی را در سال ۱۹۶۴ / ۱۳۴۳خ به دری تبدیل و از یک  
زبان خواستند سه زبان بسازند و آنرا پارچه پارچه و نابود کنند. حالا در دوران  
حاکمیت کرزی منحيث دست‌نشانده‌ی امریکا و انگلیس و اشرف غنی بعد از  
دادن قباله‌ی شرعی وطن به امریکا، هویت همه ملیت‌ها را به نام هویت اجداد  
خود تعویض کنند.

### واژه‌ی «افغان» از نظر محمد امین خان خوگیانی

محمد امین خان خوگیانی، مدیر یک دوره جریده‌ی ملی انیس و نویسنده‌ی  
کتاب «حیات سید جمال‌الدین افغانی» در سال ۱۳۱۸خ / ۱۹۳۹م ۷۸ سال  
پیش در مورد واژه‌ی افغان چنین نوشته است:

### در وجه تسمیه‌ی افغان

فارسی‌زبان‌ها، این قوم را به لفظ «افغان» می‌شناسند و در وجه تسمیه‌ی آن  
چنین نوشته‌اند:

هنگامی که بخت نصر ملت موصوف را زیر فشار اسارت گرفت؛ از درد و  
اندوه، فریاد و فغان می‌کردند. به جهت همین فریاد و فغان در زبان فارسی  
ایشان را «افغان» می‌گفته‌اند.

اما در تاریخ فرشته (اثر محمد قاسم فرشته) آمده است که:

«در سال ۱۴۳۱ ه.ق. افغان‌ها در دره‌های کوه‌های سلیمان اقامت داشتند و همه در فصل زمستان با هندوهای قابض می‌جنگیدند؛ گاهی هندوها را تا آن طرف رود سند هزیمت می‌دادند و گاهی خود شکست می‌خوردند؛ آن‌ها هر جا، آه و فغان می‌کردند، به این نام و صفت یاد می‌شدند.<sup>۱</sup>

مورخین دیگر بر این قرار گرفته‌اند که نام نواده‌ی شاوول (ساوول) پدرکلان این‌ها «افغان» بوده، عوام فارس، ایشان را «اوغان» قریب لفظ افغان و اهالی هند، ایشان را «پتهان» خطاب می‌کنند.

برخی قبایل افغان نواحی قندهار تا غزنی خود را «پشتون» و «پنبتانه» می‌خوانند. اهالی خوست، گرم و باجور و ننگرهار خود را «پختون» و «پختانه» می‌شناسند. چون حرف «پن» که مخصوص افغانیت است، در مطبوعه‌ی دولتی وجود نداشت؛ سید جمال‌الدین اسعدآبادی برای فهماندن خواننده صورت نیکوتر آن حرف «خ» را به‌کار برده است.<sup>۲</sup>

خوگیانی اضافه می‌کند که:

«اکنون به دقت نظر معلوم می‌گردد که تمام این اسامی از یک اصل پیدا شده‌اند که عبارت از لفظ «اوغان»، «پتهان»، «افغان»، «اوغان» بوده، همه مُعرف پختانه (پنبتانه) و پانبتانه می‌باشند».<sup>۳</sup>

### وجه تسمیه‌ی زبان پشتو

پشتو نام زبان ملیت افغان است؛ این هم احتمال دارد که کلمه‌ی پشتو از لفظ پَشیت یا بَشیت که نام قریه‌ایست در فلسطین، گرفته شده باشد [برخی دیگر پشتو را از نام کوه سیاه‌پُشت در نواحی کوه‌های سلیمان می‌دانند.] این توجیه وقتی درست می‌افتد که افغان‌ها از نژاد اسراییل به حساب آیند، چون نژاد ایشان در «نژاد سامی» مسلم آید.

---

۱. خوگیانی، محمد امین. حیات سید جمال‌الدین افغانی، ۱۳۱۸ خ، ص ۶۲، کابل، ناشر: مطبوعه‌ی دولتی.

۲. همان، ص ۶۲ و ۶۳.

۳. همان، ص ۶۵.

همان‌طور که زبان پشتون‌ها را «پشتو» می‌گویند، زبان فارسی را به «پارسو»، زبان اهالی پنجاب را «هندکو»، زبان کوهستان‌های کنرها و لغمان را «دیکانو» و اقوام آن‌ها را پارسیوان، هندکی و دیگران می‌نامند...<sup>۱</sup>

### نسب و نژاد افغان

مورخان در تعیین اولین گهواره (زیست‌بوم) ایشان اختلاف دارند؛ بعضی آن‌ها را از طایفه‌ی خزر در سواحل بحیره‌ی کسپین می‌دانند که بر بلاد ایران چپاول‌ها و تاراج نموده، سلاطین ایشان را به سوی شرق کوچ داده‌اند.<sup>۲</sup>

کلمه پشتو نزد اوغان‌ها به سه مفهوم به‌کار برده می‌شود: زبان پشتو، عُرف پشتو، غریزه و غیرت پشتو. این قوم به‌همین سه چیز متکی است؛ این صفت را ممیزه‌ی خودی می‌دانند و در مفهوم پشتو این مفاد مندرج است که موجب اتحاد آن‌ها می‌شود.<sup>۳</sup>

برخی از مورخان خیال دارند که افغان‌ها از نسل آشوری‌ها و کلدانی‌ها می‌باشند. گروهی از سیاحان فرنگ دعوی دارند که الفاظ پشتو در کلدانی یافت می‌شود. طایفه‌یی از ایشان تصور می‌نمایند: «این قبایلی که بین اتک و خراسان ماوا گرفته‌اند از نسل اقباط مصریانی (قبطی مصری) می‌باشند که با عسکر «سوز ستریس» هنگام فتح بلاد هند شامل بوده‌اند.

زُمره‌یی از مورخان می‌نگارند که از اسباط بنی‌اسرائیل می‌باشند و «بخت‌النصر» بعد از کشتار و سرکوب این قوم، بقیه‌ی ایشان را در کوهستان‌های شرق جا داده‌اند که به غرض یادگاری از سرزمین خود در شام، سرزمین جدید را «غور» گفته‌اند.<sup>۴</sup>

اما تحلیل‌گران می‌گویند: روایت است که حضرت سلیمان تبعیدشده‌های خود را به غور می‌فرستاده، اما این موضوع سند موثق و قابل اعتبار ندارد.

۱. خوگیانی، محمد امین. ۱۳۹۲: ص ۶۴.

۲. خوگیانی، ۱۳۹۶: ص ۶۵.

۳. خوگیانی، ۱۳۹۶: ص ۶۵.

۴. خوگیانی، ۱۳۹۶: ص ۶۶.

قُدمای مورخان افغان که در دوره‌های بابری (مغل) می‌زیسته‌اند، این روایات قیس بن عیص، تغییر نام آن به عبدالرشید و دادن لقب «پتهان» را معتبر می‌دانستند و به آن افتخار می‌کردند، اما محققین معاصرشان [بعد از به‌قدرت‌رسیدن نازی‌های آلمان و آراین‌گرایی] ضعف این نظریه را ظاهر می‌سازند. چون در کتب حدیث، سیر و تاریخ عرب، این روایات هرگز نیامده.<sup>۱</sup>

مورخان افغان در قرون جدید به این موضوع (یهودی‌تبار بودن‌شان) افتخار می‌کردند.

کوتاه سخن این‌که، واژه‌ی اوغانستان یا افغانستان، افغان و افغانه، شامل افغانستان امروزی نمی‌باشد. نام خراسان را - انگلیس‌ها در معاهده‌ی سه‌جانبه لاهور (۱۸۳۸ میلادی) و معاهده دوسستانه‌ی قندهار (۱۸۳۹م) تغییر داده، افغانستان گذاشتند و شاه شجاع را - آورده پادشاه آن ساختند، یعنی برای خود در منطقه کشورسازی کردند؛ چنانچه همین کار را - در شبه‌جزیره‌ی عرب بعد از جنگ اول جهانی و جنگ دوم جهانی کردند.

افغانستان تاریخی به مرکزیت «ساوول» از هفتاد سال به این‌سو شامل قلمرو پاکستان است. آقای آریانفر به نقل از تاریخ‌یمینی می‌نویسد:

«در ضمن جنگ‌های سلطان محمود غزنه، از افغانان و محل سکونت‌شان در اطراف کوه‌های سلیمان در قلمرو هند خبر می‌دهد. البیرونی در سال‌های ۱۰۳۰ در کتاب «تحقیق مال‌لهند» خود می‌نویسد که: در کوه‌های مرز غربی هند، تا وادی سند، قبایل مختلف «افغان» زندگی می‌کنند که «ساوول» شاخه‌ی غربی آن است، موقعیت این‌گستره همچنین در کتاب «روضه‌الصفا»ی محمد بن خاوندشاه بلخی نیز یاد شده است.»<sup>۲</sup>

۱. خوگیانی، ۱۳۹۶: ص ۶۶-۶۸.

۲. ویژه‌نامه‌ی هفته‌نامه‌ی تندر (ایران بزرگ فرهنگی) شماره‌ی سوم زمستان ۱۳۹۲خ تهران، انتشارات هزار، ص ۱۹.

همچنان در تابلوی موزاییک نقاشی شده‌ی الکساندر مقدونی یا سکندر مقدونی که هنگام کاوش‌های شهر پومیی یافت شده، لحظه‌ی یورش سکندر بر سپاهیان داریوش سوم در منطقه‌ی گوگامیل دیده می‌شود. در این نبرد سواره‌نظام افغانه (پشتون) مجهز با سلاح در راست سپاه ایران در رکاب داریوش پادشاه خود می‌جنگیدند. شاید این نخستین یادآوری از این قوم در جهان خارج باشد. این تابلوی موزاییک نشان می‌دهد که افغانه در آن دوران زیر فرمان داریوش سوم و جزو امپراتوری پارسی هخامنشیان بوده‌اند.

اما این روشن نیست که این قوم در آن وقت به چه نام یاد می‌شده‌اند. در شاهنامه‌ی فردوسی سرزمین و گستره‌ی زیست‌بوم‌شان و همچنان در داستان «سرگذشت رستم با کک کهزاد» که سردار افغان‌ها خوانده شده، بیرون از حوزه‌ی سیستان (زابل، قندهار و بُست) است که سه روزه از زابل در آن زمان دور بوده است که با مرور زمان بیش‌تر بر گستره‌ی پیرامون کوه‌های سلیمان اطلاق می‌گردیده است.<sup>۱</sup>

رشته کوه‌های سلیمان در میان قندهار و دیره‌جات قرار دارد و درازای آن از دره‌ی خیبر و ننگرهار (ناوی‌هارا) تا سیوی و دادر (داور) حدود ۴۰۰ کیلومتر و پهنای آن حدود یک‌صد کیلومتر است.<sup>۲</sup>

به نوشته‌ی محمد امین خان خوگیانی:

«چندی از محررین تاریخ می‌گویند که این طایفه (افغانه) در کوه‌های خود (کوه‌های سلیمان) از قدیم سکونت داشتند، حتی این‌که طایفه‌ی مذکور با سکندر رومی مصاف داده و در زمان گشتاسب تابع ولایت سیستان و زیر فرمان رستم تاریخی بوده و سالانه ده پوست گاو را به فرمانده خویش رستم به‌نام خراج می‌داده‌اند.<sup>۳</sup>

۱. ویژه‌نامه‌ی هفته‌نامه‌ی تندر، شماره سوم زمستان ۱۳۹۲خ، ص ۱۹.

۲. تندر، ۱۳۹۲: ص ۱۹.

۳. خوگیانی، ۱۳۹۶: ص ۷۰.

در شاهنامه‌ی طبع بمبئی (۱۲۷۵ ه.ق.) در ملحقات شروع از صفحه ۱۰ حکایت سرگذشت کک کهزاد است. محل سکونت کک کهزاد چنین آمده است:

یکی کوه بُد سرکشیده به ماه	که نزدیک زابل سه روزه راه
دگر دست زان هندوان راه بود	به یک سوی او دشت خرگاه بود
ز افغان و لاجین و کُرد و بلوچ	نشسته در آن دشت بسیار کوچ
	و در باب خود کک کهزاد می گوید:
همه ناوک انداز و زوین گذار	نژادش ز افغان سپاهش هزار
به حمله چو شیر و به پیکار ببر	به بالا بلند و به پیکر سطر
که بر دشت خرگاه بگزیده کوچ	نژادش ز افغان، سپاهش بلوچ
و بهزاد پسر کک کهزاد است که بهزاد را نیز افغان گفته اند، و بالاخره کک و پسرش به دست رستم اسیر و هر دو پدر و پسر به دار کشیده شده اند. <sup>۱</sup>	

میرزا عظامحمد خان نیز در کتاب «نوی معارک» از افغان و زبان افغانی چنین یاد کرده است:

«در جنگ محمد خان کوهی (هراتی) با سردار شیردل خان (سرداران قندهاری)، لشکر شیردل خان سرهای لشکر کوهی را می بریدند و به زبان افغانی به آن‌ها می گفتند: «ستاسی وژل پر ما لوی ثواب دی»، یعنی کشتن شما برای ما ثواب بزرگ است.»<sup>۲</sup>

تاریخ به وضاحت نشان می دهد که افغان نام یک قوم در افغانستان امروزی است که زبان شان پشتو می باشد؛ همه مردم افغانستان امروزی افغان نیستند.

۱. همان، ص ۷۰ و ۷۱.

۲. میرزا عظامحمد خان، نوی معارف ۱۳۳۱ خ مطبعه‌ی دولتی کابل، ناشر: انجمن تاریخ، ص ۶۷.

## اصل و نسب افغان‌ها (پختون‌ها) و زیست‌بوم اصلی‌شان به نوشته‌ی سلطان محمد خان بارک‌زایی

در بحث این‌که «ما افغان نیستیم» حرف‌های شفاهی و جعل‌کاری نیست. من مخترع نیستم، بلکه کاشف هستم، فقط اسناد تاریخی را کشف نموده، تدوین و تقدیم می‌کنم تا «سیه‌روی شود، هر که در او غش باشد».

سلطان محمد خان بارک‌زایی (خالص) مولف «تاریخ سلطانی» که خودش نیز پشتون‌تبار است در مورد اصل و نسب افغان‌ها [پشتون‌های اصلی] و آمدن‌شان به منطقه غور اطراف کوه سلیمان یا روه به بیان دیگر رو‌هیل‌کند می‌نویسد که من با احتیاط و امانت‌داری و با اختصار آنرا در این کتاب می‌آورم:

«بعضی برآندند که افغانه در اصل از نسل اسحاق بن ابراهیم (ع) اند و برخی می‌دانند که در زمان حضرت سلیمان (ع) شخصی بود به‌نام افغان که از طرف حضرت به سرکاری تعمیر مسجد اقصی گماشته شد. نسب اقوام افغان [پشتون] بدوست».

سلطان محمدخان بارکزی به نقل از تاریخ فرشته نوشته است که: در هند در تاریخ «مطلع الانوار» دیدم که افغانه از نسل قبطه بن مصر هستند و در عهد حضرت کلیم [موسای کلیم‌الله] در جماعت قبطه داخل بودند، وقتی فرعون در بحر احمر غرق شد، اکثر قبطیان ایمان آورده به دین موسی متجلی شدند.<sup>۱</sup>

بنی افغانه از کمال ستیزه که جبلی [فطرت ذاتی] ایشان است، دین آبا و اجداد را پسندیدند و از مصر فراریده به مناطق شرقی پناهندند. و روایت صادق که متون تاریخ به آن ناطق و معترف است و این کمینه (سلطان محمد خان بارکزی) بعد از جد و جهد و تحقیق تمام نوشته‌ی خان جهان‌خان لودی

۱. بارک‌زایی، سلطان محمد. تاریخ سلطانی، ۱۳۹۶، ص ۳۶، انتشارات امیری، کابل.

در کتاب «مرآت افغانه» را با نوشته‌ی علی قلی خان ملقب به اعتضادالسلطنه موافق یافتیم.<sup>۱</sup>

اما شیرمحمد خان در کتابش «تاریخ خورشید جهان» ص ۵۵ به کتاب‌های «تاریخ فرشته» و «مطلع الانوار» حمله کرده و مولفان آن‌ها را محکوم و ملامت کرده که چرا نسب پشتون‌ها را از نسل قبطی‌های مصر نوشته‌اند. چون محمد حیات خان در کتاب «حیات افغانی» و محمد قاسم فرشته هر دو از کتاب «مطلع الانوار» نقل کرده‌اند که نسب افغان‌ها به قبطیان مصر می‌رسد، چون که حضرت موسی بعد از غرق‌شدن فرعون قبطیان مصر را به سوی شرق و کوهستان‌های غور اخراج و تبعید کرده است.

#### علت مخالفت شیرمحمد خان با قبطی بودن پشتون‌ها:

علت مخالفت شدید شیرمحمد خان با فرضیه‌ی قبطی بودن افغان‌ها به دلیل افسانه‌ی تاریخی یا دلایل موثق تاریخی نیست. دغدغه شیرمحمد خان تاریخی نه، بلکه دینی است. به زعم خودش که چرا پشتون‌ها یا افغان‌ها از مخالفان موسی باشند، بلکه می‌تواند، از همراهان و هم‌کیشان موسی (ع) باشند.

یعنی در حقیقت شیرمحمد نیز مانند تاریخ‌سازان امروزی می‌خواسته برای افغان‌ها یک تاریخ خوب و دلخواه باید نوشته می‌شد؛ طوری که به اعتبار قومی آن‌ها افزوده می‌شد.<sup>۲</sup>

وقتی حضرت داوود (ع) جالوت را کشت، گروه بنی اسرائیل ریاست داوود (ع) را پذیرفتند. طالوت [اجداد افغان‌ها] می‌خواست از روی جاه‌طلبی و حسد، به مقام داوود، آن حضرت را - به قتل برساند، اما با دیدن بعضی خواب‌های متوحش و نصیحت حضرت شموئیل پیغمبر، پشیمان شده، دل به سوی جهاد علیه کفار کرد. چون در جنگ‌ها کشته شد، دو طفل از دو زن

۱. همان، ص ۳۶ و ۳۷.

۲. همان، ص ۳۶.



بعد از مرگش، از نسل لاوی (نام یکی از بچه‌های حضرت یعقوب (ع)) به دنیا آمد که حضرت داوود آن‌ها را پرورش داد. این دو طفل یکی ارمیا و دیگری برخیا نام داشتند.

چون این دو تن به سن جوانی رسیدند، علم و دانش حاصل کردند؛ حضرت داوود برخیا را منصب وزارت و ارمیا را سپه‌سالاری داد. این دو تن هرکدام صاحب فرزند شدند. برخیا نام پسر خود را «آصف» و ارمیا نام پسر خود را «اوغان» گذاشتند.

وقتی پادشاهی به حضرت سلیمان (ع) رسید، آصف پسر برخیا را مقام وزارت و اوغان پسر ارمیا را مأمور اعمار مسجدالاقصی مقرر کرد.

سلطان محمدخان بارک‌زایی در ادامه می‌نویسد:

«در کتاب خان جهان‌خان که در سال ۱۰۲۰ هجری تألیف شده، درباره‌ی آصف و اوغان چیزها و قصه‌ها گفته شده که عقل از شنیدن آن‌ها ابا می‌کند، و من به نسبت دوربودن آن از عقل و اندیشه انسانی، به آن‌ها نپرداخته، متروک‌اش ساختم.»<sup>۱</sup>

حق تعالی اوغان را چهل پسر داد و از ایشان احفاد بسیار پیدا شده به بنی افغانه مسمما گردیدند. پس از فوت سلیمان (ع) و اوغان، در میان اولاده‌ی اوغان فساد و دشمنی ازدیاد یافت، تا این‌که بخت نصر به آن‌ها نصرت یافته، بیت المقدس را خراب و هفتاد هزار از بنی اسرائیل را معلول و مقتول نموده بقیه بنی افغنه از بیم جان و حفظ نسل از بلاد شامات فرار و به باده‌های بی‌آب و علف عرب استقامت اختیار و بعد از چندی به نسبت کمی علف و تنگی آذوقه به جان آمده، کارد به استخوان‌شان رسیده، از جاده‌ی عراق عرب به نواحی کرمان آمدند. بعضی از آن‌ها از کرمان نیز کوچیده به بلاد غور پناهیده به شغل رعی (چرانیدن) مواشی پرداخته، از تسلط ظلام رهیدند، تا قبایل‌شان

وافر شده، جمعی از ایشان با تعدادی که در سرزمین عرب مانده بودند آن‌ها را نیز بنی افغنه گفتندی...<sup>۱</sup>

در مورد این‌که خالد بن ولید بعد از مسلمان‌شدن به قیس بن عیص اسرایلی تبار نامه فرستاده و او را به نزد پیغمبر دعوت کرده و پیغمبر (ص) نام او را از قیس به عبدالرشید تبدیل و او را لقب پتهان داده باشد نیز در صفحه‌ی ۳۹ و ۴۱ کتاب تاریخ سلطانی ایراد و سوال وجود دارد. مثلاً: نخست این‌که از سوی مورخان و پژوهش‌گران عرب، نسبت خالد بن ولید به یک قبیله‌ی معروف عرب رسانده شده و از وی یاد کرده‌اند، اما هرگز از قیس بن عیص که به حضور پیغمبر (ص) مشرف شد و از جمله‌ی اصحاب شده باشد، نامی برده نشده و از این‌که گویا قیس در جهاد اشتراک کرده و شمشیر زده باشد، خبری و روایتی وجود ندارد و این‌که با مطایبه و شوخی گفته‌اند: «حضرت پیغمبر (ص) زبان پشتورا - که گویا قیس و همراهانش به آن صحبت می‌کرده‌اند، زبان دوزخ گفته است» در رد چسپاندن اوگان‌ها به خالد بن ولید محسوب می‌شود که می‌تواند مانند قرن اخیر جعل‌کاری در تاریخ باشد.

سید جمال‌الدین اسعدآبادی نیز ریشه‌ی قبطنی، اسرایلی و ارمنی بودن نسب اوگان‌ها را در صفحه ۶۱ و ۶۲ کتابش قابل تأمل دانسته است.

در تاریخ سلطانی آمده است که خالد بن ولید در سال هشتم هجری به دین اسلام مشرف شد، در زمان خلافت حضرات صدیق و عمر در جنگ‌های زیادی اشتراک و سردار سپاه عرب بود، در زمان خلافت حضرت عثمان درگذشت. خالد دو پسر داشت: عبدالله و عبدالرحمان. در سال ۶۲ هجری قمری یزید بن معاویه، سلم بن زیاد را به حکومت بلاد شرقی فرستاد و سلم، خالد بن عبد (نواسه‌ی خالد بن ولید) را به حکومت کابل گماشت. مورخان

---

۱. بارک‌زایی، سلطان‌محمدخان. ۱۳۹۶: ص ۳۸.

چون صاحب «مجمع الانساب» و «خان جهان خان» این دو خالد را اشتباه گرفته‌اند.<sup>۱</sup>

این‌ها خالد را پسر ولید بن مغیره قریشی مخزومی فکر کرده‌اند و پتهان‌ها را اولاده‌ی صُلَی قریشی و نیز اهل سیر را - این غلطی پیش آمده، حال آن‌که، ولید بن مغیره قریشی مذموم قرآنی شخص دیگر و ولید پدر خالد شجاع اسرائیلی بن عتبه بن عکره شخص دیگر است.

یعنی ولید بن مغیره قریشی عرب و ولید پدر خالد اسرائیلی و سلیمانی بوده؛ یعنی اوغان‌ها وابسته به پسر ولید نیستند، بلکه اولاده‌ی دختر اویند.<sup>۲</sup>

«ناسخ التواریخ»، هجرت اوغان‌ها را به کوه سلیمان ۱۷۶۵ سال پیش از میلاد مسیح خوانده و آن‌ها را از نژاد قبطه پنداشته و «تاریخ فرشته» جابه‌جایی و تمکن‌شان را در عهد سلاطین اسلام شهر پتن از بلاد هند رقم کرده است. اما هاشم شایق بخارایی که مدتی معاون دارالتألیف وزارت معارف در کابل بود، در تاریخ کلاسیکی [دستوری، سرکاری و رسمی] پشتون‌ها را از ذریه‌ی آراین و وطن‌شان را شرق فارس تذکر داده است.<sup>۳</sup>

### وجه تسمیه‌ی اوغان‌ها از نظر مولف تاریخ سلطانی

در بنی اسرائیل بودنِ اوغان‌ها شکی نیست و قایل‌اش صادق است، اما در وجه تسمیه‌ی ایشان به افغان دو روایت است:

یکی این‌که به نوشته‌ی خان جهان خان لودی از نسل افغانه بن ارمیا اند؛ دیگری این‌که به نوشته محمد قاسم استرآبادی ملقب به فرشته، آن‌ها در اطراف کوه‌های سلیمان و اطراف جبال رُوه با راجه‌های لاهور جنگیده آن مناطق را متصرف شدند؛ به نسبت شور و فغان در جریان جنگ، آن‌ها را «شور و فغان» کننده گفته‌اند.

۱. همان، ۱۳۹۶: ص ۳۹.

۲. شیرمحمدخان. تواریخ خورشید جهان، ص ۵۹ و ۶۰.

۳. کاتب، ۱۳۹۴، ص ۴۵ و ۴۶.

این که هندی‌ها آن‌ها را «پتان» یا «پتهان» می‌خوانند، نیز دو دلیل وجود دارد:

یکی قرار ادعای نواب خان جهان‌خان لودی که پیغمبر اسلام نام قیس را - به عبدالرشید تبدیل و او را لقب «پتهان» یا «پتان» داده است؛ این‌ها اولاده‌ی اویند.

دوم این که، اهل افغان نخست در داخل دیار هندوستان در بلده‌ی «پتنه» که اکنون اعظم‌آباد نام و شهرت دارد، سکنا گزیدند؛ به این جهت آن‌ها را پتان می‌خوانند، اما اعراب و اتراک (ترک‌ها) به نسبت سکونت‌شان در اطراف جبال سلیمان، اوغان‌ها را سلیمانی می‌خوانند.<sup>۱</sup>

اما من فقیر (مولف تاریخ سلطانی) می‌گویم، همین لفظ پتان - را - افغانه به لهجه‌ی خود پشتون بر وزن مکنون و جمع آنرا پښتانه بر وزن مردانه می‌خوانند. به نوشته‌ی خان جهان‌خان لودی و مولف تاریخ فرشته، آن‌ها به امر سلطان شهاب‌الدین غوری به جبال روه کوچیده در سرحدات غربی هندوستان مسکون شدند. [اما ادعای اسکان پشتون‌ها در غور بسیار اندک و بسیار ضعیف است].

به نوشته‌ی تاریخ فرشته، اوغان‌ها قبل از دین اسلام به جبال سلیمان آمده، جابه‌جا شده بودند. وقتی خالد بن عبدالله بن خالد حاکم کابل شد، افغانه‌ی اطراف کوه سلیمان به دست او مسلمان شدند [شاید از همین زمان برای خود تاریخ‌سازی کرده‌اند]. بعد با قاسم فرمانده عرب که سند و ملتان را تصرف کرد، همکاری کرده، به سوی ملتان رفته، سکونت اختیار کردند، و با دین اسلام به داخل هند پیشروی کردند. برخی از همین قبایل در همکاری و خدمت‌گزاری به زمامداران و فرماندهان خارجی، مناطقی را در کرم، شینوار، ننگرهار، لمغانات (لغمان) پشاور و مناطق معمور دیگر غصب کردند.<sup>۲</sup>

۱. بارک‌زایی، تاریخ سلطانی، ۱۳۹۶، ص ۴۳.

۲. همان، ۱۳۹۶، ص ۴۴.

به نوشته‌ی منہاج‌الدین عثمان بن سراج‌الدین جوزجانی مولف تاریخ طبقات ناصری صفحه‌ی ۳۹:

«کوه سلیمان در حدود جنوب‌شرقی قسماً جنوب‌غربی افغانستان کنونی یعنی زیست‌بوم اصلی اوغان‌هاست و امروز در کُل جزو قلمرو پاکستان امروزی بوده، مردم بومی آنرا «کسی‌غر» یا «کاسی‌غر» می‌گویند که قله‌ی بلند آن به ارتفاع ۱۲۹۵ فُت بوده، از بالای این قلعه وادی‌های پنبتونخوای امروزی دیده می‌شود. این‌جا از نظر پشتون‌ها مقدس و مزار عامه است؛ چون مردم می‌گویند که تخت سلیمان(ع) به قله‌های این کوه تصادم کرده و شکافی در کوه به‌وجود آورده، این کوه را منشأ نسل اجدادی خود می‌پندارند.»

در حقیقت یک وَجَب از آن اوغانستان تاریخی شامل افغانستان امروزی نیست. به بیان دیگر، زیست‌بوم اصلی شان پاکستان است.

### **هم‌میهنان، متوجه پروژهی اسراییل‌سازی دوم در کشورتان باشید!**

این جمله، عنوان مقاله‌ایست از آقای دکتر آری‌ن‌فر، که در شماره ۲۷ هفته‌نامه‌ی فارسی (پایگاه نشراتی شورای همبستگی تاجیکان افغانستان (امروزی) مورخ ۳۱ سرطان ۱۳۹۷ در کابل به نشر رسیده است. این مقاله نیز قابل توجه است که خود گفته است: من تنها به علم باور دارم نه افسانه؛ علمی است به‌نام ژنتیک یا نسب‌شناسی آزمایشی‌های DNA که در گستره‌ی پشتون‌ها انجام شده است، نشان می‌دهد که در خون پشتون‌ها «هاپلو» گروه‌های پیوستگی خونی نوع R1a که به‌ویژه توده‌های اروپایی‌ی است به‌گونه‌ی میانگین در حدود ۵۵ درصد تثبیت شده است.

این‌گونه پشتون‌ها در خانواده‌ی نوده‌های ایرانی پس از نورستانی، ایرانی‌ترین تیره به‌شمار می‌روند. در خون نورستانی‌ها این‌گونه «هاپلوها» در حدود ۶۰ درصد تثبیت شده است. این درحالی است که این‌گونه هاپلوها در خون ایرانی‌ها و تاجیک‌ها از ۳۰ درصد بیش‌تر نیست. برعکس هاپلوهای نوع

قفقازی که برای ایرانی‌ها، تاجیک‌ها، هزاره‌ها و ازبک‌های مختص می‌باشد در خون پشتون‌ها به پیمان‌های بسیار کم دیده می‌شود. در حدود ۲ تا ۳ درصد، درست همین هاپلوه‌ها برای اعراب یهودی‌ها مختص می‌باشند، یعنی از دید نسب‌شناسی میان پشتون‌ها و سامی‌ها خویشاوندی خونی دیده نمی‌شود، یعنی ژنتیک نمی‌تواند چنین چیزی را تأیید کند. از دید تاریخی هم پشتون‌ها از قبایل آریایی هستند. همین‌گونه دانشمندان علم ایتمولوژی (ریشه‌شناسی) تثبیت کرده‌اند که پشتون‌های ابدالی با پارس‌ها و پارسیوان‌ها از یک ریشه و تبار اند. خود کلمه‌ی «پشتو» برخاسته از پرسو و پرتو، یعنی پارس است که با نشانه‌ی جمع آن (ن) پشتون شده است. در این زمینه پروفیسور «ریچارد نلسن فرای» دانشمند ایران‌شناس آمریکایی در کتاب خود، به تفصیل توضیح داده است.

همین‌گونه قراری که پروفیسور گانکوفسکی، افغانستان‌شناس شناخته‌شده‌ی روسیه نوشته است، پشتون‌های غلجایی از بازمانده‌گان یفتلی‌ها اند که به پیمان‌های بازمانده‌گان سپاهیان محمود غزنوی آمیزش یافته‌اند. در خون آن‌ها در حدود ۱۵ درصد هاپلوه‌های ترکی دیده می‌شود. از دید تاریخی بخش بزرگی از یفتلی‌ها پس از شکست خوردن از ترک‌ها در سده‌ی ششم میلادی در بخارا بیش‌تر به سوی جنوب هندوکش مهاجرت کردند. از دید گانکوفسکی پشتون‌های غلجایی بیش‌تر بازمانده‌گان همین یفتلی‌ها اند.

گذشته از این همه دانشمندان تبارشناس یا اتنولوژیست جهان پشتون‌ها را یک قوم ایرانی می‌شناسند و در این زمینه اجماع هست. از دید زبان‌شناسی، هم همه زبان‌شناسان جهان زبان پشتو را یکی از زبان‌های شرقی ایرانی می‌دانند و باز هم در این زمینه هیچ‌گونه اختلافی ندارند، یعنی بنا به همه داده‌های تاریخی و علمی پشتون‌ها با پارس‌ها و تاجیک‌ها هم‌ریشه و هم‌تبار و هم‌نژاد و هم‌زبان اند.

آنچه مربوط به افسانه‌ی یهودی‌بودن پشتون‌ها می‌گردد، هیچ‌گونه اساس و پایه‌ی تاریخی و علمی ندارد. شاید چند قبیله‌ی یهودی که در تاریخ به نام قبایل گم‌شده‌ی یهود معروف اند در ۲۵۰۰ سال پیش به کدام گوشه پشته‌ی ایران مهاجرت نموده باشند، اما این‌ها با گذشت زمان چنان در میان توده‌های ایرانی ذوب شده‌اند که دیگر سخن گفتن از سامی‌تبار بودن آن‌ها بسیار بیهوده است. هرچه هست نباید از یاد برد که یهودیت یک آیین است نه تبار. افسانه‌ی یهودی‌بودن پشتون‌ها از آن‌جا برخاسته است که در گذشته همه مردم به این باور بودند که شجره‌ی همه قبایل انسانی به گونه‌ای به یکی از پسران حضرت نوع (ع) می‌رسد؛ برای مثال ترک‌ها نسبت خود را به آدم افسانه‌ای به نام ترک بابا می‌رسانند که گویی از نواده‌گان یغث ابن نوح بوده باشد. این درحالی است که تاریخ مکتوب یهود اصلاً از آدمی با چنین نان و نشان یاد نمی‌شود و آشکار است که جعلی است.

عین همین چیز درباره‌ی پشتون‌ها صدق می‌کند، اما هیچ سند و مدرکی در دست نیست که بتواند از دید تاریخ و علمی ثابت بسازد که پشتون‌ها یهود بوده‌اند. تازه در درازای تاریخ چندین بار باشنده‌گان پشته‌ی ایران با سایر اقوام آمیزش یافته‌اند، برای مثال با توده‌های بین‌النهرین و یمن و مصر و ارمنستان و بیزانتین در دوره‌های پادشاهی مادها و هخامنشیان و ساسانیان با یونانیان در دوره‌ی اسکندر، با عرب‌ها در دوره‌ی اسلام، با ترک‌ها در دوره‌ی فرمانروایی خاقانات بزرگ، ترک‌ها با هندی‌ها در دوره‌های استیلای محمود غزنوی، نادر افشار و احمدشاه درانی با مغول‌ها در دوره‌ی یورش چنگیز خان.

از این‌که بگذریم در دوره‌ی صفویان برای مثال قندهاری‌ها به پیمان‌های با قزلباشان و گرجی‌ها آمیزش یافته بودند چه در دوره‌ی محمود غزنوی و چه در دوره‌ی بابر و همین‌گونه در دوره‌ی احمدشاه درانی هزاران کنیز هندی به سرزمین ما آورده شده بود، در دوره‌ی صفویه و نادرافشار چند پادگان سپاهی

در هرات و قندهار و کابل مستقر بود. حالا می‌گذریم از این‌که در دوره‌ی اسلام پنجاه هزار خانواده‌ی عرب به ایران و خراسان و آسیای میانه آورده شده بود، روشن است که جریان همه این رویدادها میان سپاهسانی که در این سرزمین ماندگار می‌شدند و با دوشیزه‌گان بومی ازدواج می‌کردند و چه در جریان لشکرکشی‌های پادشاهان ما به سایر سرزمین‌ها که کنیز می‌گرفتند، اختلاط اقوام رخ می‌داد.

در یک سخن؛ اکنون دیگر بسیار دشوار است بگوییم که چه کس متعلق به کدام قوم بوده است، اما یک چیز روشن است: کارزاری که اکنون از سوی محافل صهیونیستی به راه انداخته شده است، بی‌چون و چرا رنگ و بوی سیاسی دارد و در پشت سر آن کدام پروژه‌ی جیوپولیتیک پنهان است در غیر آن خود تصور کنید که پس از گذشت ۲۵۰۰ سال چگونه می‌تواند در جستجوی چند قبیله‌ی گمشده‌ی یهودی افتاد که شاید در کدام گوشه‌ی پشته‌ی ایران ساکن شده باشند. هر چه بوده این یهودیان با گذشت زمان آیین و زبان خود را از دست داده و در میان توده‌های بومی آسیمیله شده‌اند، اکنون بیش‌تر بهره‌برداری ابزاری از پشتون‌ها در کدام پروژه جیوپولیتیک مطرح است تا شجره‌کشی تاریخی پس از گذشت دو و نیم هزاره.

اگر این‌گونه باشد می‌پذیریم که چند قبیله‌ی یهودی که معلوم نیست شمارشان به چند صد نفر می‌رسیده است، در شرق پشته‌ی ایران در گسترده‌ی بودوباش کنونی قبایل پشتون ساکن شده باشند. حالا مقایسه کنید شمار سپاهیان اسکندر را چهل هزار می‌نویسند و شمار خانواده‌های عرب پنجاه هزار بوده است. اگر هر خانواده را پنج نفر بشماریم ۲۵۰ هزار نفر می‌شود. تنها شمار پارسیانی که پس از حمله‌ی اعراب به شرق گریخته بودند ۱۳۰ هزار نفر تخمین زده می‌شود. به‌درستی روشن نیست که در سپاه محمود غزنوی چند هزار ترک بوده‌اند. همین‌گونه در جایی خواندم که شمار کنیزان آورده‌شده در لشکرکشی‌های احمدشاه درانی به هند به هفتاد هزار می‌رسیده



ما همه افغان نیستیم! / ۲۹۳

است؛ اگرچه شمار سپاهیان مغولی سکن شده در این دیار را هم چند ده هزار پنداریم و سایر توده‌های تورانی را که در روند تاریخ به این سرزمین مهاجر شده بودند هم به حساب بیاوریم، در یک سخن همین امروز به چشم سر شاهد آمیزش توده‌های انسانی در سراسر جهان هستیم و هیچ قوم و تبار ناب و خالص وجود ندارد. گیریم که داشته باشد یعنی چه؟

در یک سخن به قول مولانا من اگر خود را ترک یا هندو می‌خوانم به‌خاطر به‌دست آوردن دل یار است:

گه ترکم و گه هندو، گه رومی گه زنگی

از نقش تو است ای جان اقرارم و انکارم

در این اواخر حلقات صهیونیستی برای بهره‌برداری ابزاری تبلیغات زهرآگینی را به‌راه انداخته و خلاف داده‌های تاریخی می‌خواهند با شجره‌کشی‌های جعلی پشتون‌ها را از جمع قبایل گم‌شده‌ی یهودی جا بزنند. بی‌چون‌وچرا در پشت پرده این کارزار اهداف شوم سیاسی نهفته است. من درباره‌ی پروژه‌ساختن یک اسرائیل دیگر در منطقه سال‌ها پیش هشدار داده بودم، اکنون اسرائیل و شیوخ وهابی سعودی در اندیشه‌ی ساختن اسرائیل دوم هستند؛ در غیر آن شگفتی برانگیز است که چگونه پس از گذشت دو هزار و پنجمصد سال ناگهان صهیونیست‌ها به یاد قبایل گم‌شده‌ی خود افتاده‌اند؟



## نظر و پیشنهاد

از لحاظ اعتقاد اسلامی، همه مسلمان‌ها با هم برادراند یعنی برادران از نگاه حقوقی با هم برابر می‌باشند و با زهم به لحاظ اعتقاد اسلامی همه از اولادهای آدم هستند و باز هم از لحاظ اعتقاد اسلامی «بهترین‌شان پرهیزگارترین‌شان است». خاین از هر ملیت، قوم و گروهی باشد خاین است، صادق از هر گروه، قوم و تباری باشد، صادق و مورد احترام بوده خیانت اشخاص و افراد مربوطه تمام قوم آن نمی‌شود. برای اینکه متهم نشوم باز هم به نوشته‌ی پرفسور فورن فرانسوی استاد سابق دانشگاه کابل مراجعه می‌کنم:

«افغان‌های خالص (پشتون زبان‌های کنونی) عبارت از همان پتان‌های شرقی (بین پشاور و نواحی کوه‌های سلیمان می‌باشند آنها در ایران شرقی زندگی می‌کنند، چهره آن‌ها سبزه، خوش قیافه، نیک اندام، می‌باشند اما اصل و ریشه‌ی آنها کمی مرموز است. خود این افغان‌ها (پتان‌ها) خود را از قوم بنی اسرائیل می‌نامند و مدعی‌اند که سوریه و بین النهرین جای اصلی اجدادشان است که در عصر بخت النصر رانده شده‌اند.

کلمه‌ی پتان در افغانستان مصطلح نیست، در هند معمول است، هر چند اکثر طوایف آن‌ها ساکن نبوده است اما ساحل غربی رود سند مسکن بزرگترین گروه‌های پتان هاست. اما به گفته‌ی «هندوشاه»: «چون ابتدا در بلده‌ی «پتنه» آمده ساکن شدند، اهل هند آنها را پتان می‌خوانند». (م، الف آریانپور، خراسان در قرون وسطا، ۱۳۷۶، ص ۱۵ و ۱۶)

به نظر ما پشتون‌ها از هر منطقه، تبار و گروه اجتماعی باشند، به جز یک تعداد محدودی یهود شده که در خدمت آمریکا، انگلیس و اسرائیل قرار دارند، بقیه برادران ما هستند. از هر منطقه نژاد و تباری (راجپوت هندی، آریایی، سامی ...) باشند.

با آن‌ها مشکلی نداریم، پدیده‌ای که با آن تمام گروه‌های اجتماعی قومی، مذهبی اختلاف دارند و علیه آن مبارزه می‌کنند، تعصب قومی، برتری جویی و غصب قدرت آن هم به وسیله‌ی بیگانه‌ها، تمامیت خواهی و «افغان‌سازی» است.

هیچ گروه قومی، تبار و نژادی با گذشت هزاران سال ثابت نمانده، مختلط شده است. هیچ لابراتواری نمی‌تواند، این اختلاط و امتزاج را جداسازی کند. بهتر است تا همه را «افغان» نامیدن «انسان» بگوییم و مانند سایر مردمان متمدن جهان انسانی زندگی کنیم و مانند ۲۳ درخت میوه در یک باغ همدیگر خود را بپذیریم و برای هویت همه احترام قابل باشیم، حق خود را بخوریم و به حق دیگران تجاوز نکنیم.

فقط کسانی یا گروه‌هایی مجبور می‌شوند خود را - و وطن خود را - به بیگانه‌ها بفروشند که به عدالت احترام ندارند، زور می‌گویند، ظلم می‌کنند و عامل اختلاف ملی می‌شوند و در نهایت ذلت خود را - به دامن استعمار می‌اندازند که نمونه‌اش دولت آقای دکتر غنی احمدزی است.

باید همه بدانند که قرن ۲۱ - قرن انفجار معلومات است، هیچ خیانتی هیچ جنایتی پنهان نمی‌ماند.

دولت‌های دست‌نشانده‌ی کرزی - غنی به حمایت انگلیس، آمریکا و اسرائیل شاید بتوانند شناسنامه‌های «افغان‌سازی» را توزیع کنند، اما هرگز نمی‌توانند اختلاف ملی را - که از این طریق ایجاد کرده‌اند حل کنند، این اعمال خاینانه، مانند آتش زیر خاکستر شعله‌ور است، بالاخره رئیس قبیله پرستان را خواهد سوخت، اگر این اختلاف‌های ملی، عادلانه و انسانی حل نشوند، روزی می‌رسد که دیگر افغانستانی هم وجود نخواهد داشت.

عرض احترام

به تمام اقوام و ملیت‌های ساکن کشور عزیز، خراسان شرقی یا افغانستان امروز

۱۶ - آبانماه / عقرب / ۱۳۹۷ خورشیدی کابل



### زندگی نامه‌ی مختصر نویسنده

غلام محمد محمد محمدی در سال ۱۳۳۳ خورشیدی در روستای «کنکو»ی آبدره‌ی ولسوالی اغنابه‌ی پنجشیر دیده به جهان گشوده، تعلیمات ابتدایی را در مکتب ابتدایی‌ی آبدره و دوره ثانوی را در لیسه‌ی رُخه‌ی پنجشیر در سال ۱۳۵۲ به پایان رسانده و در سال ۱۳۵۳ خورشیدی در مربوطات وزارت فواید عامه به حیث کارمند تقرر حاصل و در آغاز تأسیس نخستین دانشکده‌های شبانه در دانشگاه کابل، بعد از سپری نمودن امتحان کانکور سال ۱۳۵۹ شامل و در سال ۱۳۶۴ خورشیدی به درجه‌ی دوم لیسانس از رشته‌ی تاریخ دانشکده‌ی علوم اجتماعی سند فراغت به دست آورده است.

در سال ۱۳۷۲ خورشیدی بر اثر فیر راکت‌های کور حزب اسلامی گلبدین حکمتیار بر شهر کابل، جراحت شدید برداشته، بعد از چندین بار عملیات جراحی در داخل و خارج از کشور، چون «شهید زنده» در قید حیات است. در نخستین سال‌های سلطه‌ی طالبان، به جمهوری اسلامی ایران مهاجرت و در مدت ۶ سال مهاجرت در تهران، مصروف تحقیق و پژوهش در تاریخ بوده؛ در برج ثور ۱۳۸۳ خورشیدی به وطن عودت و پس از آن در لیسه‌های عالی امانی و غلام حیدر خان مصروف شغل شریف آموزگاری بوده، در سال ۱۳۹۲ به نسبت مریضی بازنشسته گردیده، مدتی در یکی از دانشگاه‌های خصوصی مصروف تدریس تاریخ نیز بوده است.

### آثار چاپ شده از نویسنده:

- ۱- سیاست روسیه‌ی تزاری در افغانستان (مونوگراف)؛
- ۲- بررسی تاریخی مرز دیورند، ۱۳۸۴ خورشیدی؛
- ۳- دو سوی دیورند، باتلاق تاریخ معاصر، ۱۳۸۶خ؛
- ۴- پشتونستان خواهی؛ عامل تباهی افغانستان، ۱۳۸۸خ؛
- ۵- مردم افغانستان گروگان‌های دیورند، ۱۳۹۴خ؛
- ۶- آینه‌ی نوروز (نوروز چیست و چرا آنرا جشن می‌گیرند؟)، ۱۳۹۴خ؛
- ۷- چرا پاکستان در امور داخلی افغانستان مداخله می‌کند؟ ۱۳۹۲خ؛
- ۸- افغانستان و طمع خام بلوچستان، ۱۳۹۵خ؛
- ۹- قهرمانان واقعی جنگ استقلال و جعل‌کاری در تاریخ معاصر کشور، ۱۳۹۶خ؛
- ۱۰- حکومت امیر حبیب‌الله خان کلکانی مورد سه تجاوز خارجی، ۱۳۹۶خ.<sup>۱</sup>

### آثار آماده‌ی چاپ:

- ۱- گستره‌ی فرهنگی و عظمت زبان فارسی دری؛
- ۲- تحفه‌یی به جعل‌کاران تاریخ و نقدی بر کتاب آقای عبدالحمید مبارز؛
- ۳- دین زردشت، آیین یکتاپرستی بود؛
- ۴- مهم‌ترین رویدادهای تاریخی افغانستان و جهان، جلد (۱) «روزنگار»؛
- ۵- خدمات و خطاهای شاه امان‌الله؛
- ۶- هفتاد سال روابط ناپاک میان افغانستان و پاکستان؛
- ۷- ما همه افغان نیستیم! (کتاب حاضر)؛
- ۸- گزیده‌ی مقالات نشرشده در روزنامه‌ها و جراید؛
- ۹- گذاران تاریخ معاصر کشور (نادر خان و خاندانش).

### آثار نوشته شده و تایپ نشده:

- ۱- مهم‌ترین رویدادهای افغانستان و جهان «روزنگار» در ۱۱ جلد؛
- ۲- مایه‌های عزت و ننگ در تاریخ معاصر کشور؛
- ۳- انتخابات ۲۹ اسد ۱۳۸۸، لکه‌ی ننگی بر جبین کرزی و شُرکاء؛

۱. کتاب‌های چاپ شده در مرکز معلوماتی افغانستان.

- ۴- رساله‌ی جنایات صهیونیسم و مبارزه‌ی مردم فلسطین؛
- ۵- امضای معاهده‌ی امنیتی - نظامی، گروگان‌گیری مردم افغانستان؛
- ۶- مثلث سُوم (زمام‌داران افغانستان، پاکستان و هندوستان)؛
- ۷- کارنامه‌های عیاری امیر حبیب‌الله خان کلکانی؛
- ۸- نقدی بر کتاب «دیورند د واحد ملت کرخه».
- ۹- پنجشیر و پدران من (تبارشناسی)؛
- ۱۰- نیازمندی جامعه‌ی افغانستان به نظام فدرال؛
- ۱۱- جنایات ضد بشری امیر عبدالرحمن در شمال کشور.

### فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی ۱۵ سال اخیر

- ۱- مدیر مسوول هفته‌نامه‌ی «آرمان مردم»؛
- ۲- سردبیر مجله‌ی «شورای متحد ملی افغانستان»؛
- ۳- معاون شورای متحد ملی افغانستان؛
- ۴- معاون شورای عالی همبستگی تاجیکان؛
- ۵- عضو هیئت تحریر هفته‌نامه‌ی «آگاه»؛
- ۶- عضو شورای نویسندگان هفته‌نامه‌ی «فارسی».





## منابع پژوهشی

۱. ارزگانی، مسیح. افغانستان رنگین کمان اقوام، ۱۳۹۰خ، انتشارات صبح امید، چاپ اول، کابل.
۲. افسر سویدنی. زندگینامه‌ی میرویس خان کندهاری یا شهزاده‌ی پارسی، برگردان: پروفسور دکتر لعل‌زاد، ۱۳۹۲خ، انتشارات سعید، کابل.
۳. اندیشمند، محمد اکرام. امریکا در افغانستان، ۱۳۸۴خ، انتشارات میوند، چاپ نخست، کابل.
۴. اندیشمند، محمد اکرام. دولت - ملت‌سازی در افغانستان، ۱۳۹۳خ، انتشارات سعید، کابل، چاپ دوم.
۵. اندیشمند، محمد اکرام. منازعه‌ی دیورند و عقلانیت سیاسی، ۱۳۹۲خ، انتشارات سعید، کابل، چاپ نخست.
۶. اندیشمند، محمد اکرام، مقاله «اسماعیل یون و ایدئولوژی طالبانی»، مورخ ۲۵ اکتوبر ۲۰۰۸م، سایت انترتی آریایی.
۷. انصاری، خواجه بشیر احمد. تجدد در اسلام، ۱۳۹۴خ، ناشر: جمعیت فکر، انتشارات میوند، کابل. (مقاله «جایگاه هویت‌ها در گفتمان اسلام‌گرایی معاصر»).
۸. انصاری، خواجه بشیر احمد. مذهب طالبان، ۱۳۹۱خ، انتشارات سعید، کابل، چاپ اول.
۹. بارکزی، سلطان محمد. تاریخ سلطانی، ۱۳۹۶خ، انتشارات امیری، کابل.
۱۰. بخشی، علی‌آقا و مینو، افشاری‌راد. فرهنگ علوم سیاسی، ویرایش ششم، ۱۳۸۳خ، تهران، نشر: چاپار.
۱۱. برنامه‌ی (تولد دوباره‌ی هویت و اقتدار تاجیکان)، لندن، اگست ۲۰۱۷م، تدوین‌کننده آقای دکتر لعل‌زاد.
۱۲. بها، ثریا. رها در باد، چاپ سوم، ۱۳۹۲خ، انتشارات امیری، کابل.
۱۳. بیلوی، میجر - جراح ایچ. دبلیو. نژادهای افغانستان، برگردان: پروفسور دکتر لعل‌زاد، ۱۳۹۱خ، انتشارات سعید، چاپ نخست، کابل.

۱۴. بیلو، هنری والتر. پژوهشی در قوم‌شناسی یا اتنوگرافی افغانستان (نوشته‌شده در ۱۸۹۱ م)، برگردان به فارسی: داکتر لعل‌زاد، ۲۰۰۹ م، انتشارات سعید، کابل.
۱۵. پاولادا، لئون ولیلا. کشور شاهی افغانستان و ایالات متحده‌ی امریکا، برگردان به فارسی: غلام صفدر پنجشیری، چاپ ۱۹۹۹ م.
۱۶. جاوید، زنده‌یاد پروفیسور عبدالاحمد. اوستا، ۱۹۹۹ م، به اهتمام پروفیسور عبدالرسول رهین، ناشر: شورای فرهنگی افغانستان، سویدن.
۱۷. جریده‌ی «طلوع افغان»، ارگان نشراتی ولایت قندهار، میزان ۱۳۱۷ خ.
۱۸. حبیبی، پوهاند عبدالحی. تاریخ مختصر افغانستان، جلد ۲، ناشر: انجمن تاریخ و ادب افغانستان، آکادمی علوم، کابل.
۱۹. خوگیانی، محمد امین. حیات سید جمال‌الدین افغانی، ۱۳۱۸ خ کابل، ناشر: مطبعه‌ی دولتی.
۲۰. داکتر عبدالغنی خان هندی (رییس جمعیت سری ملی). نظری بر اوضاع سیاسی آسیای مرکزی، ۱۳۹۴ خ، کابل.
۲۱. داکتر لعل‌زاد. برنامه‌ی تولد دوباره‌ی تاجیکان، آگست ۲۰۱۷ م، لندن، اترنت.
۲۲. دبلو، بیلو، میجر - جراح ایچ. نژادنامه‌ی افغانستان، ۱۳۹۱ خ، انتشارات سعید، چاپ نخست، کابل.
۲۳. در تکاپوی قبایل گمشده‌ی یهود؛ نقد، بررسی و برگردان: خانم ثریا «بها»، سایت آریایی ۲۰۰۷/۱۱/۱۵ م امریکا.
۲۴. دو هفته‌نامه‌ی پرسش، مورخ ۱۸ جدی ۱۳۹۵ خ، سال پنجم، شماره‌ی ۱۲۰، کابل.
۲۵. روزنامه‌ی «ماندگار» مورخ ۱۳۹۲-۱۳۹۳ خ کابل، مقاله‌ی دکتر لعل‌زاد.
۲۶. روزنامه‌ی ۸ صبح، سال یازدهم، شماره‌ی مسلسل ۲۶۷۸، یکشنبه ۱۵ اسد ۱۳۹۶ خ، کابل.
۲۷. روزنامه‌ی اطلاعات روز، شنبه ۲۵ سنبله‌ی ۱۳۹۶ خ، کابل.
۲۸. روزنامه‌ی اطلاعات روز، مورخ ۲۵ سنبله‌ی ۱۳۹۶ خ، کابل.
۲۹. روزنامه‌ی پشتوزبان «ویسا»، مورخ ۲۲ جوزای، ۱۳۹۶ خ، کابل.
۳۰. زمیرالی، امین‌الله. «سالنامه‌ی کابل»، سال ۱۳۲۰ خ، پشتو تولنه، مطبعه‌ی دولتی کابل.

۳۱. سامی، علی. به کوشش غلامرضا وطن‌دوست، پاسارگاد، چاپ نخست، ۱۳۷۵خ، ناشر: دانشگاه شیراز.
۳۲. سپاسی، دکتر محمد. خلیلی شاعر افغانستان و ایرانی، ۱۳۸۹خ، انتشارات بنیاد موقوفات محمود افشار یزدی، چاپ نخست.
۳۳. ستانکزی، پوهنوال نصرالله. افکار و نظریات شاه امان‌الله، ۱۳۹۲خ، انتشارات سعید، کابل.
۳۴. سمسور افغان [اسماعیل یون]. د محمدگل خان مومند ژوند ته یوه کتنه، برگردان به فارسی: داکتر وداد بارش، ۱۳۷۷خ، کابل.
۳۵. سمسور افغان. سقاوی دوم، برگردان: دکتر خلیل وداد بارش، ۱۳۷۷خ، ناشر: اداره‌ی دارالنشر افغانستان، هالند.
۳۶. سیال، مومند. د پښتنو قبیلو شجرې، چاپ دوم، سال ۲۰۱۰م، خیبربازار، پشاور پاکستان.
۳۷. سیف هروی (ابن یعقوب الهروی). تاریخ‌نامه‌ی هرات، به تصحیح زبیر صدیقی، ۱۳۶۳خ، کلکته‌ی هند.
۳۸. شارق، بهرالدین. فدرالیزم و افغانستان، ۱۳۹۰خ، ناشر: اندیشه‌ی نو، تهران.
۳۹. شهرانی، دکتر عنایت‌الله. تاریخچه‌ی اقوام در افغانستان، چاپ سوم، ۱۳۹۱خ، انتشارات فرهنگ، کابل.
۴۰. شیرمحمدخان. تواریخ خورشید جهان، لاهور، مطبعه‌ی اسلامی، ۱۳۱۱ق.
۴۱. صدقی، محمد عثمان. نام شهرهای خراسان، چاپ دوم، ۱۳۹۱خ، انتشارات امیری، به کوشش دکتر محمد یعقوب واحدی، کابل.
۴۲. صدیقی، زنده‌یاد پروفسور دکتر جلال‌الدین. چگونگی استیلای نظام قبیله‌سالاری، به تصحیح و ترجمه‌ی داکتر مهدی، ۱۳۸۷خ، کابل.
۴۳. طنین، داکتر ظاهر. افغانستان در قرن بیستم (از برنامه‌های رادیو بی‌بی‌سی)، ۱۳۸۳خ، انتشارات عرفان، تهران.
۴۴. علمی، حامد. روزشمار وقایع تاریخی افغانستان، چاپ دوم، ۱۳۸۲خ، کابل، انتشارات میوند.
۴۵. علی‌آبادی، علی‌رضا. افغانستان، وزارت امور خارجه. ناشر: موسسه‌ی چاپ و انتشارات، سال ۱۳۲۲خ، تهران.

۴۶. عمر یوسف. کشف تاریخ (ویژه‌نامه‌ی شناسنامه‌ی کتاب)، ۱۳۸۸خ، کابل.
۴۷. غبار، میرغلام‌محمد. افغانستان در مسیر تاریخ، جلد اول، ۱۳۴۶خ، کابل.
۴۸. فرخ، سید مهدی. تاریخ سیاسی افغانستان، چاپ دوم، ۱۳۷۱خ.
۴۹. فرهنگ، میرمحمد صدیق. افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد اول و دوم، ۱۳۸۵خ، چاپ نوزدهم، انتشارات عرفان، تهران.
۵۰. فصلنامه‌ی «پایدیا»، سال اول، شماره ۱ و ۲، بهار و تابستان ۱۳۹۶خ، کابل.
۵۱. فصلنامه‌ی «پایدیا»، سال اول، شماره‌ی دوم، ۱۳۹۶ خورشیدی، ناشر: موسسه‌ی مطالعات دین و فلسفه، کابل.
۵۲. الفستون. گزارش سلطنت کابل، ترجمه: آصف فکرت، ناشر: مرکز پژوهش‌های قدس رضوی مشهد، ۱۳۷۶خ، ایران.
۵۳. الفستون، مونت استیوارت. افغانان، چاپ دوم، ۱۳۷۹خ، مشهد.
۵۴. قاضی عطاءالله خان پشوری. د پشتهو تاریخ، چاپ سوم، سال ۲۰۰۳م، یونیورسیتی بک ایجنسی پشاور.
۵۵. کاتب هزاره، ملافیض‌محمد. نژادنامه‌ی افغان، به تحشیه‌ی حاج کاظم یزدانی، نوبت چاپ: نخست ۱۳۷۲خ. قم، ایران.
۵۶. کاتب، ملا فیض‌محمد هزاره. سراج‌التواریخ. جلد ۴، بخش دوم.
۵۷. کاتب، ملا فیض‌محمد هزاره. نژادنامه‌ی افغان، موسسه نشراتی اسماعیلیان، چاپ اول، ۱۳۷۲خ.
۵۸. کامجو، دکتر بصیر. پادشاهان آریایی، ۱۳۹۰خ، چاپ نهادهای برون‌مرزی.
۵۹. کریمی، محمد نعیم. اسلام و قبیله‌گرایی، چاپ‌خانه‌ی سبواون، ۱۳۹۱خ، چاپ نخست، انتشارات سعید، کابل.
۶۰. کهزاد، احمدعلی. تاریخ افغانستان، ۱۳۸۴خ، چاپ دوم: کابل.
۶۱. گریگوریان، وارتان. ظهور افغانستان نوین، برگردان: عالی کرمانی، ۱۳۸۸خ، انتشارات عرفان، تهران.
۶۲. مجددی، شاه‌آغا صدیق. افغانستان در چنگال خونین فساد کزری، ۱۳۹۴خ، کابل.

۶۳. مجموع مقالات محمود طرزی در سراج الاخبار افغانیه (۱۲۹۰-۱۲۹۷خ) تدوین و مقدمه از دکتر روان فرهادی، انتشارات بیهقی، حوت ۱۳۵۵خ.
۶۴. محتاط، عبدالحمید. تاریخ تحلیلی افغانستان، انتشارات خیام، ۲۰۰۴م، کابل، چاپ نخست.
۶۵. مصباح‌زاده، سید محمد باقر. نگاهی مختصر به تاریخ اقوام در افغانستان، انتشارات سعید، ۱۳۹۲خ، چاپ نخست، کابل.
۶۶. موسوی، دکتر سید عسکر. هزاره‌های افغانستان، انتشارات ذلال کوثر، قم ایران.
۶۷. مومند، م.ج. سیال. د پښتنو قبیلې شجرې، ۱۳۶۵خ، ناشر: یونیورسیتی بُک پشاور، چاپ دوم.
۶۸. مهاجر افغان. نادر خان و خاندان او، ۲۰۰۱م، پشاور پاکستان.
۶۹. مهدی، داکتر محیی‌الدین. گفتمان ملی افغانستان، انتشارات امیری، ۱۳۸۹خ، چاپ نخست، کابل.
۷۰. میرزا عطاءمحمد خان. نوای معارک، ۱۳۳۱خ مطبعه‌ی دولتی کابل، ناشر: انجمن تاریخ.
۷۱. ناصری داوودی، عبدالمجید. افغانستان و نظام سیاسی آینده (مجموعه مقالات)، ۱۳۸۱خ، ناشر: زلال کوثر.
۷۲. نصرآبادی، رضا گندمی. رویکرد یهودیت به ادیان دیگر، ناشر: انتشارات ادیان و مذاهب، ۱۳۹۴خ، تهران.
۷۳. نظراوف، مرحوم دکتر حق‌نظر. مقام تاجیکان در تاریخ افغانستان، چاپ اول، ۱۳۸۰خ، دانشگاه فردوسی مشهد، ایران.
۷۴. ویژه‌نامه‌ی هفته‌نامه‌ی «تسدر» (ایران بزرگ فرهنگی)، شماره‌ی سوم، زمستان ۱۳۹۲خ، تهران.
۷۵. هفته‌نامه‌ی «آزاد افغانستان»، شنبه هفتم جدی ۱۳۳۰خ / ۲۹ دسامبر ۱۹۵۱م، پشاور پاکستان.
۷۶. هفته‌نامه‌ی «پیام مجاهد»، شماره‌ی مسلسل ۴ جدی ۱۳۸۵خ، کابل.
۷۷. هفته‌نامه‌ی «پیام مجاهد»، مورخ ۱۴ جدی ۱۳۸۵خ، کابل.
۷۸. هفته‌نامه‌ی «جمهور اسلام» مورخ سه شنبه ۷ جدی ۱۳۳۰خ / ۲۹ دسامبر ۱۹۵۰م، شهر پشاور، پاکستان.

۷۹. هفته‌نامه‌ی «رستاخیز»، شماره‌ی مسلسل ۱۳ بهمن (دلو) ۱۳۹۵خ، کابل.
۸۰. هفته‌نامه‌ی «فارسی»، سال دوم، شماره ۱۳ مورخ ۲۹ جدی ۱۳۹۵ خورشیدی، کابل. (پایگاه نشراتی شورای عالی همبستگی تاجیکان)
۸۱. هفته‌نامه‌ی «نسل نو»، شماره‌ی مسلسل ۴ مورخ ۲ ثور ۱۳۹۶خ، کابل.
۸۲. هفته‌نامه‌ی «نسل نو»، شماره‌ی مسلسل ۴، مورخ ۲ ثور ۱۳۹۶خ، کابل.
۸۳. همام، پروفیسور سید سلطان‌شاه. اندر دردهای خراسانیان، ۱۳۷۰خ، انتشارات خیام، کابل.
۸۴. همام، مرحوم پروفیسور سید سلطان‌شاه. اندر دردهای خراسانیان، انتشارات خیام، ۱۳۷۰خ، کابل.
۸۵. یاروسکی، جی. سفارت روسیه‌ی تزاری به دربار امیر شیرعلی خان، برگردان به فارسی: عبدالغفور برشنا، جلد اول و دوم، کابل.
۸۶. یوسف‌زی، سیدال. نادر چگونه به پادشایی رسید، ۱۳۷۸خ، پشاور.
۸۷. دروشان یاد، مجموعه‌ی مقاله‌های قرائت و چاپ‌شده در سیمینار ۱۳۵۳ خورشیدی کابل، به اهتمام حبیب‌الله رفیع.
۸۸. سیستانی، محمد اعظم. «آیا نام افغانستان، نام جعلی است؟»، مجموعه‌ی ۲۰ مقاله از نویسندگان پشتون، ۱۳۸۹خ.
۸۹. افسر سویدنی، زندگی‌نامه‌ی میرویس خان قندهار یا شهزاده‌ی پارسی، برگردان به فارسی: پروفیسور دکتر لعل‌زاد، ۱۳۹۲خ، انتشارات سعید، کابل.
۹۰. امان افغان، ۸ قوس ۱۳۰۷خ کابل، شماره‌ی مسلسل ۲۷.
۹۱. گزارشات کامل لویه جرگه‌ی ۱۳۰۳خ کابل، مطبعه‌ی دولتی.
۹۲. م. الف، آریانپور، خراسانیان در قرون وسطا، ۱۳۷۴ خورشیدی (نام ناشر ندارد).